مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء

۸۸

BP
320
.M35
v.88

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شیدالله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمیباشد
شهرالمسائل ۱۳۳ بدیع

Provided by the Afnan Library

این مجموعه مکاتیب مبارک حضرت عبدالبهاء روح ماسواه
راسرکار خانم قدسیه انصاری علیهابهاءالله درتاریخ
۳شهرالمسائل ۱۳۳ مطابق با ۱۳۵/۹/۲۲ مانتامرحمت
وپس از تسویید اعاده شد .

Provided by the Afnan Library

۱

هو الله

ستایش و نیایش پاک یزدانی را سزا که بنیان آفرینش را بر ظهور کمالات
مقدسهٔ عالم انسانی نهاد که هویت غیب بشئون و آثار و احکام
و افعال و اعیان و اسرار در عرصهٔ شهود مشهود گردد و انوار حقیقت
کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف از مطلع صبح عیان
نمایان شود و محامد و نعوت کلیهٔ حقیقت شاخصهٔ بزرگواری را لایق
که شمس حقیقت جهان الهی و نیر اعظم عالم انسانی و مرکز سنوحات
رحمانیت و مطلع آثار باهرهٔ حضرت احدیت است و بظهورش سر
فخلقت الخلق لاعرف در حیز شهود تحقق یافت و تری
الارض هامدة و اذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت و انبتت من کل
زوج بهیج در این ایام و اوقات چون بعضی وقایع مخالف
کل شرایع که مخرب بنیاد انسانی و هادم بنیان رحمانی است از
بعضی نادانان و بیخردان و شورشیان و فتنه جویان سر زده دین
مبین الهی را بهانه نموده و لولهٔ آشوبی برانگیخته اهل ایران را در پیش امم

امم دنیا را بیگانه و آشنا رسوا نمودند سبحان الله دعوی شبانی
نمایند و صفت گرگان دارند و قرآن خوانند و روش درندگان جویند
صورت انسان دارند و سیرت حیوان پسندند و اذا قیل لهم لا تفسدوا
فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون
لهذا لازم شد که مجلهٔ در اساس آئین یزدان بیانی رود و بجهت
هوشیاری و بیداری یاران ذکری شود این مشهود و واضح
است که در طینت و فطرت جمیع موجودات قوت و استعداد ظهور
دو نوع کمالات موجود یکی کمالات فطریه که من دون واسطه صرف
ایجاد الهیست و دیگری کمالات کتسابیه است که در ظل تربیت
مربی حقیقی است در عیان خارجه ملاحظه نمائید که دو اشجار و ازهار
و اثمار یکه طراوت و لطافت فطریه که صرف موهبت الهیه است موجود
و دیگری نضارت و حلاوت زائد الوصف است که به تربیت باغبان
عنایت در آن مشهود چه اگر بحال خود گذاشته شود جنگل و آجام
گردد کل و شکوفه نبخشاید و ثمری نبخشاید و شایستهٔ سوختن گردد

ولکن چون در ظل تربیت و عنایت مربی در آید بستان و گلستان
شود چمن و گلشن گردد ازهار و اثمار برون آرد و بگل و ریاحین
روی زمین بیاراید بهم چنین جمعیت بشریه و هیئت جامعه
انسانیه نیز اگر بحال خویش ترک شود چون حشرات محشور شود و در
زمرهٔ بهائم و سباع معدود گردد درندگی و تیز چنگی و خونخوارگی
بیاموزد و در آتش حرمان و طغیان بسوزد نوع
انسان در دبستان آفاق کودکان سبق خوانند و از علل مزمنه
سقیم و ناتوان هیاکل مقدسهٔ انبیا و اولیا ادیب انجمن رحمانند
و طبیب شفاخانهٔ حضرت یزدان بشیر عنایتند و آفتاب فلک اثیر
هدایت تا شعلهٔ نورانی کمال معنوی و صوری که در حقیقت زجاجی
انسانی افسرده و مخمود است بنار موقدهٔ الهی برافروزد و امراض
مزمنه بعنایت فیض رحمانی و روح مسیحائی زائل گردد
پس باین دلیل جلیل بوضوح پیوست که انجمن انسانی را تربیت
و عنایت مربی حقیقی لازم و نفوس بشریه را ضابط و رابط و مانع و را

ورادع ومشوّق وسائق وجاذب واجب چه که باغ آفرینش جز
به تربیت باغبان عنایت وفیوضات حضرت احدیت وسیاست
عادلهٔ حکومت آرایش ولطافت وفیض وبرکت نیابد
واین رادع ومانع واین ضابط ورابط واین قائد وسائق بدو قسم
منقسم حافظ ورادع اوّل قوّهٔ سیاسیّه است که متعلّق بعالم جسمانی
ومورث سعادت خارجهٔ عالم انسانی است وسبب محافظت
جان ومال وناموس بشری وعلّت عزّت وعلوّ منقبت هیئت
جامعهٔ این نوع جلیل است ومرکز رتق وفتق این قواء سیاسیّه
ومحور دائرهٔ این موهبت ربّانیّه خسروان عالم وامنای کامل ووزرای
عاقل وسران لشکر باسل هستند
ومربّی وضابط ثانی عالم انسانی قوّهٔ قدسیّهٔ روحانیّه وکتب منزلهٔ
سمائیّه وانبیای الهی ونفوس رحمانی وعلماء ربّانی چه که این مهابط
وحی ومطالع الهام مربّی قلوب وارواحند ومعدّل اخلاق ومحسّن
اطوار ومشوّق ابرار یعنی این نفوس مقدّسه چون قوای روحانیّه

نفوس انسانیه را از شامت اخلاق رذیله و ظلمت صفات خبیثه
و کثافت عوالم کونیه نجات داده حقائق بشریه را بانوار منقبت
عالم انسانی و شئون رحمانی و خصائل و فضائل ملکوتی منور نماید
تا حقیقت نورانیهٔ فتبارک الله احسن الخالقین و منقبت
لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم در هویت مقدسهٔ انسانی تحقق یابد
امیست بفیوضات جلیه این مطالع آیات الهیه حقائق حقیقت
صافیهٔ لطیفهٔ انسانیه مرکز کنوزات مقدسهٔ رحمانیت گردد
و بنیان این لطائف مقدسه بر امور روحانی رحمانی و حقائق و جدانیه
است تعلقی بشئون جسمانی و امور سیاسی و شئون دنیوی ندارد
بلکه قوای قدسیهٔ این نفوس طیبهٔ طاهره در حقیقت جان و وجدان
و هویت روح و دل نافذ است نه آب و گل و آیات این
این حقایق مجرده در فضای جانفزای روحانی مرتفع نه خاکدان
ترابی مدخلی در امور حکومت و رعیت و رئیس و مرئوس نداشته
و ندارند نفحات قدسیهٔ الهیه مخصوصند و بفیوضات معنویه صمدانیه

صمدانیه مأنوس مداخله در امور سائره نخواهند و سمند همت را در
میدان نهمت و ریاست نرانند چه که امور سیاست و حکومت
و مملکت و رعیت را مرجع محرمیت و مصدر معین و هدایت
و دیانت و معرفت و تربیت و ترویج خصائل و فضائل انسانیت را
مرکز مقدس و منبع مشخصی این نفوس تعلقی بامور سیاسی ندارند
و مداخله نخواهند اینست در این کور اعظم و رشد و بلوغ عالم این مسئله
چون بنیان مرصوص در کتاب الهی منصوص است و باین نص قاطع
و برهان لامع کل باید اوامر حکومتی را خاضع و خاشع و پایهٔ سریر
سلطنت را منقاد و طایع باشند یعنی در اطاعت شهریاران
رعیت صادق و بندهٔ موافق باشند چنانچه در کتاب عهد و ایمان
و پیمان باقی ابدی جمال رحمانی که امرش قاطع و فجرش ساطع
و صبحش صادق و لامعست بنص صریح میفرماید امر منصوص اینست
یا اولیاء الله و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع
عزت و ثروت حقند در بارهٔ ایشان دعا کنید حکومت ارض بآن

نفوس عنایت شده و قلوب را از برای خود مقرر داشت نزاع
و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب هذا امر الله فیهدا الظهور
الأعظم و عصمه من حکم المحو و زینه بطراز الاثبات انه هو العلیم الحکیم
مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزینند بر کل اعانت

آن نفوس لازم

و هم چنین در رساله صریحه که مخاطبا بعضی از علماء میفرماید یکفقره
از آن رساله مبارکه اینست جمال بادیع حضرت سلطان
حفظه الله تعالی بعنایت و شفقت با این حزب رفتار فرمایند و این
مظلوم امام کعبه الهی عهد مینماید از این حزب جز صداقت و امانت
امری ظاهر نشود که مغایر رای جهان آرای حضرت سلطانی باشد
هر نفسی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد
و بامرش عامل و بحکمش متمسک سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و
عظمت الهی بوده و هستند. این مظلوم با احدی مداهنه ننموده
کل در این فقره شاهد و گواهند ولکن ملاحظه شئون سلاطین من عند

عند الله بوده و از کلمات انبیا و اولیا واضح و معلوم خدمت
حضرت روح علیه السلام عرض نمودند یا روح الله ءیجوز ان
تعطی الجزیه لقیصر ام لا قال بلی ما لقیصر لقیصر و ما لله لله
منع نفرمودند و این دو کلمه یکی است نزد متبصرین چه که ما لقیصر
اگر من عند الله نبوده نهی میفرمودند
و هم چنین در آیه مبارکه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
مقصود از این اولی الامر در مقام اول و رتبه اولی ائمه صلوات الله
علیهم بوده و هستند ایشانند مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن
علم و مطالع حکم الهی و در رتبه ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین
بوده اند یعنی ملوکی که بنور عدل شان آفاق منور و روشن است
امید آنکه از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع احزاب
امم را احاطه کند کل باید از حق از برایش بطلبند آنچه را که الیوم سزاوار است
الهی الهی و سیدی و سندی و مقصودی و محبوبی اسئلک بالاسرار
التی کانت مکنونة فی علمک و بالآیات التی منها تضوع عرف

ע.
כ
רח'
טל.1

Provided by the Afnan Library

عنایتک وبأمواج بحر عطائک وسماء فضلک وکرمک وبالدماء التی
سفکت فی سبیلک وبالاکباد التی ذابت فی حبک ان تؤید
حضرة السلطان بقدرتک وسلطانک لیظهر منه ما یکون باقیا
فی کتبک وصحفک والواحک ایوب خدیده بید اقتدارک
ونوزه بنور معرفتک وزینه بطراز اخلاقک انک انت المقتدر
علی ما تشاء وفی قبضتک زمام الاشیاء لا اله الا انت الغفور الکریم

حضرت پولس قدیس در رساله باهل رومیه نوشته

تتخضع کل نفس للسلاطین العالیه فانه لا سلطان الا من الله والسلاطین
الکائنه انما رتبها الله فمن یقاوم السلطان فانه یعاند ترتیب الله
الی ان قال لانه خادم الله المنتقم الذی ینفذ الغضب علی من یفعل
الشر میفرماید ظهور سلاطین وشوکت واقتدارشان من عند الله
بوده در احادیث قبل هم ذکر شده آنچه که علما دیده و شنیده اند
نسئل الله تبارک وتعالی ان یؤیدک یا شیخ علی التمسک بما نزل
من سماء عطاء الله رب العالمین پس ای احبای الهی سجان

بجان و دل بکوشید و به نیت خالصه و ارادهٔ صادقه در خیر
خواهی حکومت و اطاعت دولت مدید بیضا بنمائید این امر اهم از
فرائض دین مبین و نصوص قاطعهٔ کتاب علیین است این
معلوم ست که حکومت بالطبع راحت و آسایش رعیت خواهد
و نعمت و سعادت اهالی جوید و در حفظ حقوق عادلهٔ تبعه وزیر
دستان راغب و مائل و در دفع شرور متعدیان ساعی و واصل
است زیرا عزت و ثروت رعیت شوکت و عظمت و قوت
سلطنت باهره و دولت قاهره ست و نجاح و فلاح اهالی منظور
نظر اعلیحضرت شهریارانست و این قضیهٔ امر فطری ست و اگر
چنانچه فتوری در راحت اهالی و قصوری در نعمت و سعادت اعالی
و ادانی حاصل گردد این از عدم کفایت پیشکاران و خشونت و سورت
و جهالت بدخواهانی ست که بلباس علم ظاهر و در فنون جهل ماهر
و محرک فتنه در اول و آخرند لفتنة کانت نائمة لعن الله من
ایقظها این جمع بیخردان یعنی پیشوایان پنجاه سال است در مغاک

و منابر و مجالس و محافل در حضور اولیاء امور نسبت باین
حزب مظلوم تهمت فساد میدادند و نسبت عناد روا داشتند
که این حزب مخرب عالمند و مفسد اخلاق بنی آدم فتنه آفاقند
و مضرت علی الاطلاق علم عصیانند و رایت طغیان دشمن دین
و دولتند و عدو جان رعیت مقتضای عدل الهی ظهور و
وضوح حقیقت هر خرقی کرده بود تا در انجمن عالم معلوم و مشهود
گردد که مصلح کیست و مفسد که فتنه جویان چه قومند و مفسدان
کدام گروه والله یعلم المفسد من المصلح خوش بود گر محک
تجربه آید بمیان تا سیه روی شود آنکه در او غش باشد
حال ای احبای الهی بشکرانه این الطاف ربانی پردازید
که عادل حقیقی پرده از روی کار هر فرقه برانداخت و اسرار مکنونه
نفوس چون کوکب باهر شهود و ظاهر گردید حمد الله ثم شکرا
له و سعی آنکه وظیفه حتمی و فریضه قطعی مواظبت امور روحانیه
و ترویج شئون رحمانیه است و هر وقت علمای دین میین

Provided by the Afnan Library

مبین و ارکان شرع متین در عالم سیاسی مدخلی جستند
و رأیی زدند و تدبیری نمودند تشتیت شمل موحدین شد و تفریق
جمع مؤمنین گشت نائرهٔ فساد برافروخت و نیران عناد جهانی را
بسوخت مملکت تاراج و تالان شد و رعیت اسیر و دستگیر
عوانان در اواخر ملوک صفویه علیهم الرحمة من رب البریه علما
در امور سیاسی ایران نفوذی نخواستند و علمی افراختند و تدبیری
ساختند و راهی نمودند و دری گشودند که شامت آن حرکت
مورث مضرت و منتج هلاکت گردید ممالک محروسه جولانگاه
قبائل ترکمان گشت و میدان غارت و پایمالی افغان خاک
مبارک ایران مشعر امم مجاوره گردید و اقلیم جلیل در دست
بیگانه افتاد سلطنت قاهره معدوم شد و دولت باهره مفقود
گشت ظالمان دست تطاول گشودند و بدخواهان قصد دل
و ناموس و جان نمودند نفوس مقتول گشت و اموال منهوب
بزرگان منخسوب شدند و املاک منضوب معمورهٔ ایران ویران

ودیهیم جهانبانی مقرّ سریر دیوان زمام حکومت در دست
درندگان افتاد وخاندان سلطنت در زیر زنجیر و شمشیر
خون خواران پرده نشینان اسیر شدند وکودکان دستگیر
این ثمرهٔ مداخلهٔ علمای دین وفضلای شرع متین در امور سیاسی شد

ونوبت دیگر علمای ملت در بدایت

حکومت اعلیحضرت آقا محمد خان در امور سیاسی طرحی تازه
ریختند وبر فرق ایرانیان خاک مذلت بیختند در تعیین سلطنت
رأیی زدند ودر شورش اذهان نغمه ونوایی بنواختند عربده
وخصومتی انداختند وعلم اختلافی برافراختند طوفان طغیان
برخواست وسیل فتنه وآشوب مستولی شد هرج ومرج شدید
رخ نمود وموج عصیان اوج آسمان گرفت سران قبایل سر
سروری افراشتند وتخم خصومت در کشت زار مملکت کاشتند
وبجان یکدیگر افتادند امن وامان مسلوب شد وعهد وپیمان
مفسوخ گشت سروسامانی نماند وامن وامانی نبود تا آنکه واقعهٔ

واقعهٔ فاصلهٔ کرمان بوقوع پیوست و غبار فتنه و فساد
بنشست قطع دابر قدم فاسقین شد و قلع ریشهٔ مفسدین گشت

واقعهٔ ثالثه در زمان خاقان مغفور بود

که پیشوایان بار زلزله و ولوله انداختند و علم منحوس برافراختند
و ساز جهاد با روس ساختند و با طبل و دهل قطع سبل نمودند تا
بحدود و ثغور رسیدند چون آغاز هجوم نمودند بر جومی گریختند
و در میدان جنگ بیک شلیک تفنگ از نام و ننگ گذشتند
و عار فرار اختیار کردند و چون جراد منتشر و اعجاز نخل منقعر
در شواطی رود ارس و پهن دشت مغان سرگردان و پریشان شدند
و نصف ممالک آذربایجان و اژدرخان و دریای مازندران بباد دادند

و مدار عبرت عظیم واقعهٔ محزنهٔ حضرت

عبدالعزیز خان خلد آشیان مظلوم است که در اواخر ایامش پیشوایان
امت عثمانیان بنای طغیان گذاشتند و رأیت عدوان برافراشتند
از روی جنون حرکتی نمودند و در مهام امور مدخل و شرکتی خواستند

Provided by the Afnan Library

خواستند فتنه‌ها برانگیختند و بارجال دولت برآویختند دین
مبین و شرع متین را بهانه ساختند و صلاح امت برزبان
راندند و عزل وزرا خواستند و بنیان انصاف و مروت برانداختند
خیرخواهان را دور نمودند و بدخواهان را سرور صادقان را
مغضوب ملت نمودند و خائنان را محبوب امت و چون مقصد
خویش موفق نشدند رسم دگر پیش گرفتند تعرض بسریر
سلطنت نمودند و دست تطاول بحکمران و حکومت گشودند
فتوی بخلع دادند و بقلع و قمع برخواستند آبروی حرمت
ریختند و غبار ظلم برانگیختند شهی رواداشتند که دین مبین را
بدنام کردند و شریعت سید المرسلین را رسوا نائره فتنه
و حسرت ازاین حرکت در دلهای عالمیان برافروخت و قلوب
جهان و جهانیان بر مظلومیت آن جهانبان بدبخت غایت
اصرار برجنگ نمودند و پنجه و چنگ بیازمودند سلاح بستند
و اعلان حرب نمودند و در افواه عوام انداختند که روس دولتی

دولتی است مأیوس و سپاه و لشکرش بیکریست بیروح سرانش
جبانند و مردانش ناتوان دولتش بی صولت است و حکومتش
بی قوت و شوکت ما امت قاهره هستیم و ملت باهره جهاد
کنیم و بنیاد عناد براندازیم شهره آفاق شویم و سرور امم و محل
علی الاطلاق و چون نتایج این حرکات آشکار شد و ثمرات
این افکار پدیدار قهر مجسم بود و زهر مکرر نقمت مشخص بود
و نکبت دولت و رعیت زمین بخون بیگناهان رنگین شد
و میدان حرب از تنهای کشته منظر مهیب عموم رعیت جام
بلا کشیدند و صید هزار جوانان امت و کور نشیده کان مملکت
زهر هلاکت چشیدند چه بنیانهای عظیم که با خاک یکسان شد
و چه خاندانهای قدیم که منقرض و فقیر شد هزاران قراء معموره
مخروبه شد و ولایات آباد خراب آباد گشت خزائن بباد رفت
و ثروت دولت و رعیت محو و تاراج دو کرور رعیت از وطن
مألوف مجبور بهجرت شدند و جمع غفیری از سران مملکت و بزرگا

و بزرگان ولایت بعد از فقدان ما ملک لانه و آشیانه ترک نموده
طفلان خورد سال و پیران سال خورده بیسر و سامان سرگردان
دشت و بیابان گشتند علمای پر عربده که نعرهٔ الحرب الحرب
و حیّ علی الجهاد میزدند در صدمهٔ اولی فریاد اَیْنَ الملاذ و اَیْنَ
المناص برآوردند و بحرب قلیل از اجر جزیل و ثواب جلیل گذشتند
و رو بفریاد آوردند و این مصیبت کبری را فراهم کردند سبحان الله
کسانیکه تدبیر لانه و آشیانه و تربیت خانه و کاشانهٔ خویش نتوانند
و از بیگانه و خویش بیخبرند در مهام امور مملکت و رعیت مداخله نمایند
و در معضلات امور سیاسی معانده و چون مراجعت بتاریخ نمائی
از این قبیل وقایع بیحد و بی پایان یابی که اساس جمیع مداخلهٔ
رؤسای دین در امور سیاسیه بوده این نفوس مصدر تشریع
احکام الهی هستند نه تنفیذ یعنی چون حکومت در امور کلیه و جزئیه
مقتضای شریعت الهیه و حقیقت احکام ربانیه را استفسار
نماید آنچه مستنبط از احکام الله و موافق شریعت الله است بیان نما

نمایند دیگر در امور سیاسی و رعیت پروری ضبط و ربط مهام
امور و صلاح و فلاح ملکی و تمشیت قواعد و قانون مملکتی چه
و امور خارجی و داخلی چه اطلاع دارند

و هم چنین در جمیع اعصار و قرون اولی مصدر تعرض با جبّاء الله
و تعرّض بموقنین بآیات الله اشخاصی بوده اند که بظاهر بحلیهٔ
علم آراسته و بتقوی و خشیة الله از قلوبشان کاسته بصورت
دانا و بحقیقت نادان و بزبان زاهد و بجان جاحد و بیم عابد
و بدل راقد بودند مثلاً در زمانیکه نفس روح بخش مسیحایی جسم
عالم را جان بخشید و نفحات قدس عیسوی عالم امکان را روان
مبذول داشت علمای بنی اسرائیل مثل حنا و قیافا بر آن جوهر
وجود و جمال مشهود و روح محمود زبان اعتراض گشودند و احتراز
نمودند و تکفیر کردند و تدمیر خواستند اذیت نمودند و مضرت
روا داشتند حواریون را عقوبت نمودند و اشد نقمت وارد آوردند
فتوای قتل دادند و طرد و حبس کردند شکنجه و عقاب نمودند و با شد

وباشد عذاب شهید و دم اطهر شان را سبیل کردند این تعرض
و تشدد و نقمت و عقوبت کل از جهت علمای امت بود

هم چنین در زمان بسر وجود جمال موعود مؤید

به مقام محمود حضرت رسول علیه السلام ملاحظه نمائید معترضین
و محترزین معاندین و مکابرین علمای یهود و رهبان عنود و کهنهٔ
جهول حسود بودند مثل ابو عامر راهب و کعب ابن اشرف
و نضر ابن حارث و عاص ابن وائل و حیّ ابن اخطب و امیّة ابن
هلال این پیشوایان امت قیام بر لعن و سبّ و قتل و ضرب آن
آفتاب مشرق نبوت نمودند و چنان طغیان در اذیت شمع
انجمن عالم انسان داشتند که ما اوذی نبی بمثل ما اوذیت فرمودند
و لسان شکوه گشودند پس ملاحظه نمائید که در هر عهد و عصر ظلم و جور
و حصر و جفای شدید و جور جدید از بعضی علمای بیدین بود و اگر
چنانچه حکومت تعرضی کرد و یا تعرّضی نمود بر جمیع بغمز و لمز و اشاره
و همز این نفوس پر طغیان بود . و هم چنین در این اوقات

اوقات اگر بنظر دقیق ملاحظه نمائید آنچه شایع و واقع از عتماء
علمای بی انصافی بوده که از تقوای الهی محروم و از شریعة الله مهجور
و از نار حقد و نیران حسد در جوش و خروشند
و اما دانایان پاک دل پاک جانند هر یک رحمت یزدانند و موهبت
رحمن شمع هدایتند و سراج عنایت بارقهٔ حقیقتند و حافظ
شریعت میزان عدلیتند و سلطان امانت صبح صادقند
و نخل باسق فجر لامعند و نجم ساطع ینبوع عرفانند و معین مآء
عذب حیوان مربی نفوسند و مبشر قلوب هادی امم و
منادی حق بین بنی آدم آیت کبری هستند و رایت علیا
جواهر وجودند و لطایف موجود مظهر تنزیهند و مشرق اشراق
تقدیس از هستی خاکدان فانی بیزارند و از هوا و هوس عالم
انسانی در کنار در مجامع وجود سرمست محامد و نعوت ربّ
ودودند و در محفل تجلّی و شهود در رکوع و سجود بنیان الهی را
رکن رکینند و دین مبین رحمن حصین تشنه کان را عذب

فراتند و گم گشتگان را سبیل نجات در حدائق توحید طیور
شکورند و در انجمن تفرید شمع پرنور علمای ربّانیند و وارثان
نبوی واقفان اسرارند و سرخیل گروه ابرار خلوتگاه ذکر را
صومعهٔ ملکوت کنند و عزلت از غیر را وصول ببارگاه لاهوت
شمرند و مادون ایشان بجسم بیجانند و نقش حیطان و اضلّه الله
مع علم منصوص قرآن هیئت اجتماعیّهٔ بشریّه بالطّبع
محتاج روابط و ضوابط ضروریّه است چه که بدون این
روابط صیانت و سلامت نیابد و امنیّت و سعادت نیاید
عزّت مقدّسهٔ انسان رخ ننماید و معشوق آمال چهره نگشاید
کشور و اقلیم آباد نگردد و مدائن و قری ترتیب نیابد عالم منتظم
نشود و آدم نشو و نما نتواند راحت جان و آسایش وجدان
میسّر نگردد منقبت انسان جلوه نکند شمع موهبت رحمان
نیفروزد حقیقت انسان کاشف حقایق امکان نگردد و
واقف حکمت کلّیهٔ یزدان نشود فنون جلیله شیوع نیابد و اکتد

واکتشافات عظیمه حصول نپذیرد مرکز خاک مرصد افلاک نشود
وصنایع وبدایع حیرت بخش عقول وافکار نگردد شرق
وغرب عالم مصاحبت نتواند وقوهٔ بخار اقطار آفاق را
موصلت ندهد واین ضوابط وروابط که اساس بنیان سعادت
وبدرقهٔ عنایت است شریعت ونظامیست که کافل سعادت
وضابط عصمت وصیانت هیئت بشریه است وچون بحث
دقیق نمائی وبنظر حدید نگری مشهود گردد که شریعت ونظام
روابط ضروریه است که منبعث از حقایق اشیاست والّا
نظام هیئت اجتماعیه نگردد وعلت آسایش وسعادت جمعیت
بشریه نشود چه که هیئت عمومیه بمثابهٔ شخص انسانست چون
از جواهر فردیه وعناصر مختلفهٔ متضادهٔ متعارضه موجود گشته
است بالضروره معرض اعراض وسطرح امراض است وچون
از علل خلل طاری گردد طبیب حاذق وحکیم فائق تشخیص مرض
دهد وتشریح عرض پردازد ودر حقایق ودقایق علت و

مقتضای طبیعت اندیشد و مبادی و نتایج و وسائط و
حوائج تحری نماید و جزئیات و کلیات را فرق و تمیز دهد
پس تفکر نماید که تقاضای این مرض چیست و مقتضای این
عرض چه و بمعالجه و مداوا پردازد ازاین معلوم شد که علاج
شافی و دواء کافی منبعث از نفس حقیقت طبیعت و مزاج
و مرض است بهم چنین هیئت اجتماعیه و هیکل عالم معرض
عوارض ذاتیه و در تحت تسلط امراض متنوعه است شریعت و نظام
و احکام بمثابه دریاق فاروق و شفاء مخلوق است پس شخص
دانائی تصور توان نمود که بخودی خود بعلل مزمنه افاق پی برد
و بانواع امراض و اعراض امکان وقف کردد و تشخیص اسقام
عالمیان تواند و تشریح آلام هیئت جامعه انسان داند و مزمنون
اعصار و قرون کشف تواند تا بروابط ضروریه منبعث از حقایق
اشیا پی برد نظام و قوانین وضع نماید که علاج عاجل باشد
و دوای کامل شبهه نیست که ممتنع و مستحیل است پس معلوم و

وتحقیق شد که وضع احکام ونظام وشریعت وقوانین بین
انام حضرت عزیز علام است چه که بجمایون وجود ودقایق
کل موجود وسر مکنون ورمز مصون اعصار وقرون جز خدای
بیچون بنفسی مطلع واگاه نه اینست که زاکون ممالک اوروپ
فی الحقیقه نتایج افکار چند هزار سال علمای نظام وقانون است
باوجود این هنوز ناتمام وناقص است ودر خیز تغییر وتبدیل و
جرح وتعدیل چه که دانایان سابق پی بمضرت بعضی قوانین
نبرده اند ودانشمندان لاحق واقف گشتند وبعضی از قواعد را
تعدیل وبعضی را تصدیق وبرخی را تبدیل نموده ومینمایند باری
بر سر مطلب رویم شریعت بمثابه روح حیات است وحکومت
بمنزله قوه نجات شریعت مهر تابانست وحکومت از نسان
واین دو کوکب تابان چون سر قدان از افق امکان بر اهل جهان
پرتو افکنند یکی جهان را روشن کند ودیگری عرصه گیهان را تابان
یکی محیط وجدان را درفشان نماید ودیگری بسیط خاکدان را جنت

رضوان این تودهٔ خاک رشک افلاک کردد و این ظلمتکدهٔ تاریک
غبطهٔ عالم انوار ابر رحمت برخیزد و رشحهٔ موهبت ریزد و نفحهٔ
عنایت مشک و عنبر زیزد نسیم سحر در وزد و شمیم جان پرور رسد
روی زمین آیین بهشت برین کیرد و موسم بهار دلنشین آید
ربیع الهی باغ کیهان را طراوت بدیع بخشد و آفتاب عزت
قدیمه آفاق امکان را روشنی جدید مبذول دارد تراب اغبر
عبیر عنبر شود و کلخن ظلمانی کلبن رحمانی و کاشن نورانی کردد
مقصود اینست که این دو آیت کبری چون بهشد و شیر وده و پیکر
اثیر معین و ظهیر یکدیکر ند پس اهانت باحدی خیانت بادیکری
است و تعاون در اطاعت این طغیان در معصیت با آنست
شریعت الهیه را که حیات وجود و نور شهود
و مطابق مقصود است قوهٔ نافذهٔ باید و وسائط قاطعه شاید
و حامی مبین لازم و مروج متین واجب و شبههٔ نیست که مصدر
این قوهٔ عظیمه بنیهٔ حکومت و بارهٔ سلطنت است و چون این قوه

قوی و قاهر گردد آن ظاهر و باهر شود و هر چند این فائق و
ساطع گردد آن شایع و لامع شود پس حکومت عادله حکومت
مشروعه است و سلطنت منتظمه رحمت شامله دیهیم جهانبانی
مخوف بتأیید یزدانی است و افسر شهریاری مزین بگوهر موهبت
رحمانی در کتاب مبین بنص صریح میفرماید قل اللهم مالک
الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء پس معلوم
و مشهود شد که این عطیه موهبت الهیه و نتیجه ربانیه است
و هم چنین در حدیث صحیح بصریح میفرماید السلطان ظل الله
فی الارض با وجود این نصوص که چون بنیان مرصوص است
دیگر کلمه غاصب ناصب چه زعم واضح البطلان است و چه تصور
بیدلیل و برهان ملاحظه فرمائید که در آیه مبارکه و حدیث صریح
بیان مطلق است نه مقید و ذکر عموم است نه خصوص محتوم
اما شأن ائمه هدی و مقام مقربین درگاه کبریا
عزت و حشمت روحانیه است و حقوق شان ولایت حضرت رحمانیه

اکلیل جلیل شان غبار سبیل رحمانست وتاج وتاج شان
انوار موهبت حضرت یزدان سریر معدلت مصیر شان تخت گاه
قلوبست ودیهیم رفیع وعظیم شان مقعد صدق عالم ملکوت
جهانبان جهان جان ودلند نه آب وگل ومالک الملک فضائی
لامکانند نه تنگنای عرصهٔ امکان وانیمقام جلیل وعزت قدیم را
غاصبی نه وسالبی نیست امّا در عالم ناسوت سریر شان حصیر است
وصدر جلال شان صف نعال اوج عزت شان حضیض عبودیت
است وایوان سلطنت شان کوشهٔ عزلت قصور معمور را قبور
مظمور شمارند وحشمت آفاق را مشقت لاطاق ثروت
وگنج را زحمت ورنج دانند وحشمت بی پایان را مشقت جان
ووجدان چون طیور شکور در این دار غرور بدانهٔ چند قناعت نمایند
ودر حدیقهٔ توحید بر شاخسار تجرید بنطق بلیغ فصیح به محامد وصفت
حی قدیم پردازند باری مقصود این بود که بصریح آیات وصحیح
روایات سلطنت موهبت رب عزت است وحکومت رحمت

رحمت حضرت ربوبیت نهایت مراتب منیت که شهریاران
کامل و پادشاهان عادل شکرانهٔ این الطاف الهیه و عواطف
جلیلهٔ رحمانیه باید عدل مجسم باشند و عقل مشخص فضل مجرد باشند
و لطف مصور آفتاب عنایت باشند و سحاب رحمت رأفت
یزدان باشند و آیت رحمن حکومت رعیت پرور واجب الاطاعت
است و طاعتش موجب قربت عدل الهی مقتضی رعایت
حقوق متبادله است و آئین ربانی امر بصیانت شئون متعادله
رعیت از راعی حق صیانت و رعایت دارد و مسوس از سائس
چشم حمایت و عنایت مملوک در صون حمایت ملوک است و اهالی
در پناه حراست پادشاه معدلت سلوک کل راعٍ مسئول عن
رعیته حکومت رعیت را حصن حصین باشد و کهف امین سلطنت
ملاذ منیع باشد و ملجاء رفیع حقوق رعایا و برایا را جمیع قوی
محفوظ و مصون فرماید و عزت و سعادت تبعه و زیردستان را
ملحوظ و منظور دارد چه که رعیت ودیعهٔ الهیه است و فقرا امانت

حضرت احدیت بهم چنین بر رعیت اطاعت و صداقت
مفروض و قیام بر لوازم عبودیت و خلوص خدمت محتوم
و حسن نیت و شکرانیت ملزوم تا بکمال ممنونیت تقدیم مالیات
نمایند و بنهایت رضایت حمل تکالیف سالیان و در تزیید علو
شأن پادشاهان کوشند و در تأیید قوت حکومت و تزیید
عزت سریر سلطنت بذل مال و جان نمایند چه که فائدهٔ این معامله
و ثمرهٔ این مطاوعه عائد بر عموم رعیت گردد و در حصول حظ عظیم
و وصول بمقام کریم کل شریک و سهیم شوند حقوق متبادل است
و شئون متعادل و کل در صون حمایت پروردگار عادل

دولت و حکومت در مثل مانند رأس و دماغ است

و اهالی و رعیت بمثابهٔ اعضا و جوارح و ارکان و اجزای رأس و
دماغ که مرکز حواس و قوی است و مدبر تمام جسم و اعضا چون قوت
عالیه یابد و نفوذ کامله علم حمایت افرازد و بوسایط صیانت
پردازد تدبیر حوائج ضروریه کند و تمهید نواتج و نتائج مستحسنه

مستحسنه و جمیع توابع و جوارح در مهد آسایش و نهایت آرامش
بکمال آرایش بیاسایند و اگر در نفوذش فتوری حاصل شود
و قوتش قصوری ملک بدن ویران گردد و کشور تن بی امن
و امان و هزار گونه آفت مستولی شود و سعادت و آسایش
جمیع اجزا مختل گردد همچنین چون قوای حکومت نافذ
باشد و فرمانش غالب مملکت آرایش یابد و رعیت آسایش
و اگر قوتش مختل گردد بنیان سعادت و راحت رعیت متزلزل
و منهدم شود چه که حافظ و حارس و رابط و ضابط و رادع و
مانع لازم حکومت است و چون حکومت شبان رعیت بود و رعیت
بوظایف تابعیت قیام نماید روابط التیام محکم گردد و وسائط
ارتباط مستحکم قوت یک مملکت و قدرت تمام رعیت در یک
نقطهٔ شخص شاخص تقرر و تجمع نماید و شبهه نیست که در نهایت
نفوذ تحقق باید چون شعاع آفتاب که در سطح زجاجی مقعر مدور
افتد حرارت تمام در نقطهٔ وسطای بلور و زجاج اجتماع کند و

چنان نافذ و مؤثر و محرق کرده که هر جسم سخت عاصی متقابل باین
نقطه بگذارد و لو تحمل در آتش تواند ملاحظه نمائید هر حکومت باهره
و سلطنت قاهره رعیتش در کمال عزت و سعادتست و تبعه و زیر
دستانش در هر کشوری بزرگوار و محترم در نهایت رعایت و در
جمیع مراتب بسرعت تمام در ترقیند و در معرفت و ثروت و تجارت
و صنعت در علو پیایی و این مشهود و مسلم در نزد هر عاقل و دانائیست
بی شبهه و ریب ای احبای الهی گوش هوش باز کنید
و از فتنه جوئی احتراز و اگر بوی فساد از نفسی بمشام نمائید
و لو بظاهر شخص خطیری باشد و عالم بی نظیری بدانید دجال رجالست
و مخالف آئین ذو الجلال دشمن یزدانست و هادم بنیان
ناقض عهد و پیمانست و مردود درگاه حضرت رحمن شخص
خبیر بصیر چون سراج منیر است و سبب فلاح و صلاح عالم کبیر و
صغیر موجب ایمان و ایقان در خیر عالمیان کوشد و در رحمت جهانیان
ای احبای الهی آئین رحمانی را دور جوانیست

وامر بدیع را موسم ربیع عصر جدید اغاز نشاه اولی است
واین قرن قرن برگزیدهٔ خداوند یکتا آفاق امکان از شئون
نیر اوج عرفان روشن ومنوّر است وشرق وغرب عالم از
نفحات قدس معنبر ومعطّر چهرهٔ خلق جدید در نهایت صباحت
وملاحت است وهیکل امر بدیع در غایت قوت وطراوت
کوش هوش را بر نصائح ووصایای الهی گشائید ودر صدد
نیت باخلوص فطرت وطیب طینت وخیر خواهی دولت
بیضائی بنمائید تا در انجمن عالم ومجمع امم مبشوت ومحقق
گردد که شمع روشن عالم انسانی وگل گلشن جهان الهی
هستید گفتار ثمری ندارد ونهال آمال بری نیارد رفتار
وکردار لازم بالقوّه جمیع اشیاء مستعد جمیع اشیاء نهایت
بعضی سهل الحصولند وبعضی صعب الوصول لکن چه فائده
انسان بالفعل باید آیت رحمن باشد ورایت موهبت حضرت یزدان

والسّلام علی من اتّبع الهدی

هو الأبهی

یا من وقف حیاته لاعلاء کلمة الله آنچه مرقوم فرموده بودید ملحوظ گردید و بدقت تمام
حسب الوصیه قرائت گردید کلما کرر ته زادت حلاوته تا آنکه معانیش چون
قند مکرر مذاق را پر از شهد و شکر نمود چه که منبعث از خیر خواهی بود مرقوم
فرموده بودید که کل موقن بکتاب اقدس و کتاب عهد هستند هیچ منکری ندارد
پس این اختلافات چیست و از کجاست نزد انتخاب واضح است که یقولون
بألسنتهم مالیس فی قلوبهم و از این گذشته استقامت شرط است بمجرد قول
تمام نگردد ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة با وجود
اقرار و اعتراف بکتاب اقدس و کتاب عهد مخالفت در جمیع شئون مطابق
نیاید مثلا بعضی از احبای ارض اقدس با بیان در نهایت فصاحت و بلاغت
اظهار ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان مینمایند ولی با وجود تنبیهات شدیده
این عبد نظر بحکمت الهیه که بدون اطلاع نفسی بجهات چیزی مرقوم ننماید خفیاً
متصلا مکاتیب باطراف فرستاده که با نواع وسائل شبهات در قلوب
افکنند این اقرار با این اجراء در القاء شبهات بسی مبائن این بنده از مبائنهات
وقیس علیها البواقی امید نظر بانیکه مبادا از این جهات نفسی چیزی بنگارد که

که نفحات دیگر داشته باشد چنین زحمتی را تحمّل نمود که جمیع مکاتیب را
با وجود مشاغل بی پایان قرائت کند و آنچه اشارة یا کنایة مناسب نه
محو نماید چهار سال بجان عزیزت که هر روزی در محو بعضی عبارات مبلغی مرکّب
میخوذم و باین امید که بقدر امکان محافظه خواهد شد بعد یکدفعه ملاحظه گردید
که از اطراف مکاتیب سرّیه را دسته دسته اعاده مینمایند و چون بمضامین نظر شد
جمیع مکاتیب مملّو از القاء شبهات دیگر ملاحظه نمائید حالت تأثّرات
این عبد را که در حالتی مستغرق در بحر بلاست و جمیع اعداء از جمیع نقاط مهاجم
و مشکلات بی پایان و زحمات و مشقّات بیکران با وجود این شب و روز در
اعلاء کلمة الله مشغول و فریداً وحیداً در بین احزاب عالم مقهور با وجود این
دوستان نیز جمیع اوقات و امور شانرا حصر در خرابی این عبد نمایند شب و
روز در نهایت رفاهیت و نعمت و آسوده گی گذرانده جمیع اوقات را صرف
تخریب بنیان عهد و پیمان نمایند آیا ثمرهٔ کتاب اقدس این شد آیا نتیجهٔ
کتاب عهد اینست آیا مضمون وصیت الله این بود آیا نصوص الهی این مقتضی داشت
فانصفوا یا اولی الانصاف و این معلوم است چون زمام امور از دست این عبد
برود البته در جمیع امور فتور حاصل گردد و هر کس بحسب فکر خویش حرکت نماید
حضرت روح خطاب باصحاب میفرماید انتم ملح الارض اذا فسد الملح بماذا یملّح

واما سبب این اختلافات چیست و کیست مرقوم فرموده بودید آنجناب بحق
الیقین و عین الیقین اساس و جهة و سبب را بتمامه مطلع هستید اتقوا
من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله ولی این عبد قسم بحضرت مقصود که با نفسی
جدال ندارم و نزاع نکنم و شخصی را رئیس المشرکین بکنایه و اشاره نفهمانم و شیعه
شنیعه نگویم و طیور لیل نخوانم و ناعق ننامم و ضمناً تفسیق و تکفیر ننمایم کل را
احبای الهی گویم و دوستان جمال مبارک خوانم نهایتش اینست که گویم در
میثاق الهی متزلزل نشوید و در امر الله اختلاف نیفکنید عزت پایدار را محض افکار
بی پائی از دست مدهید تیشه بر این بنیان نزنید و ریشه گل را مکنید الطاف
و عنایات جمال مبارک را روحی لاحبائه الفداء بخاطر آرید و بر زحمات و بلایا
و مشقات و زنجیر و اسیری او رحم کنید خون مطهر حضرت اعلی را روحی لتربته الغائبة
الفدا هدر ندهید صد هزار نفوس مقدسه با کمال وجد و طرب در امر الهی جانبازی
نمود و با وجد و طرب بقربانگاه ربانی شتافت خانمان بر باد داد و مال و
منال بتاراج اطفال خورد سال باسیری داد و اهل و عیال بی معین و دستگیر
گذاشت حال شما که در نهایت عزتید و در منتهای راحت نه غمی نه غصه نه بلائی
نه زحمتی از جمیع اهل عالم مستریح تر حتی از زحمات و مشقات و تحمل تکلیفات
دولت بیخبر زحمات آن فدائیان را اقلاً از میان نبرید و ذلت کبری از برای امر الله

امرالله وخود روا مدارید لکن لاحیات لمن تنادی باوجود این الحمدلله تا
بحال نه قلما ونه لسانا ونه کنایة ونه اشارة ونه ضمنا نفسی را تفسیق ننمودم تا
چه رسد به تکفیر وانشاءالله بکمال شب و روز خدمت نموده وخواهم نمود ابدا
نظر بقصور احدی نخواهم کرد بلکه محض عبودیت باستان مقدس جان فشانی
خواهم نمود ملاحظه فرمائید چند روز پیش از ایران خبر رسید که امت یحیی
جشن گرفته اند ورقص کرده اند که الحمدلله بعضی از اهل ارض اقدس در حق فلان
رد نوشته اند واعلان کرده اند وبر هر فرقه شده اند وفلانرا رئیس المشرکین
دانسته اند وحزب بهائیه شیعه شمرده انعبد بقسمی متأثر شد که آن شب را
تا بصبح بناله ومناجات مشغول شد وچنان احتراقی در قلب حاصل گشت
که صبح در وجه اثر غریبی از احتراق نمودار شد که معلوم گردید که در کبد چنان تأثیر نموده
که شب آن در وجه ظاهر شده باوجود این ابدا ذکری ننمود وشکایتی نکرد ولی بعضی
از احبّاء از این خبر ابدا متأثر نشدند بلکه تبسمانه استماع نمودند یا حسرة
علینا نتیجه عهد ومیثاق نیز آفاق این شد که دوستان حق چون آنجناب را
خون بگریند ودشمنان رقص وطرب نمایند واگر سستی وفتور دوستان
الهی در پیمان رحمانی چنین استمرار یابد بعتبه مقدسه روحی لترابه الفداء قسم
که بدتر از این گردد وبکلی اساس الهی متزلزل شود وجمیع در نظر علماء خندان ابدی

گرفتار آیم امید حال در شب و روز امید و رجائی که از درگاه احدیت دارم
امید است که انشاء الله بزودی از این دام گرفتاری نجات یافته بعالم دیگر شتابم
تا در آن عالم نه از ستایش احبّاء و نه از ننگ طعنهٔ کفرین باشاره و ایما خبر
گیرم و اما چارهٔ این کار استغفار فرموده بودید تا دوستان را امید باقی
که توان بتدبیر و ارجاف این عین حیات میثاق را از مجری اصلی تحویل نمود و
این کوکب منیر را از فلک اثیر بر برج دیگر نقل کرد ابداً این فساد تمام نشود
و این غمام ظلمانی از افق امر الله زایل نگردد اما اگر یاران چنانچه باید و شاید
بر عهد و پیمان قیام نمایند و ثبوت و رسوخ بنمایند دگران از تغییر و تحویل
مرکز میثاق نومید شوند و ترک تحریک و تدبیر نمایند کم کم افق نورانی امر الله
از این ابر غلیظ پاک و مقدس گردد و دوستان حقیقی و یاران صمیمی چون آن
یار مهربان روح ریحان یابند و دشمنان حضرت یزدان محزون و مأیوس
و سرگردان بادیهٔ خذلان گردند و جمیع اجزاء در ظلّ سدرهٔ منتهی از هر آفتی
محفوظ و مصون مانند بعد از صعود بقوت توکّل و نیروی تأیید جمال قدم روحی
لأحبّائه الفداء در جمیع آفاق علم کلمة الله چنان مرتفع گردید که اعدا خون گریستند
و دوستان امیدوار گشته بنهایت مسرور و محفوظ گشتند حال از نشر
این نفحات غیر مرضیه قضیه برعکس گردیده و عنقریب سوء عاقبت و خذلان

وخذلان ابدی موجود و مشهود گردد قد ظهر الفساد فی البر والبحر و این عبد
همدمی جز چشم گریان و دل سوزان ندارد عالمی در عیش و نوش و ما و چشم
اشکبار انما اشکوا بثی و حزنی الی الله دیگر آنکه از ضدیت قدیمه بین
احباب و این وسیلهٔ فتور در میثاق گشته مرقوم فرموده بودید اولاً آنکه
اهل فتور را سبب مشهود و مشهور است و پیش از صعود و تلاوت کتاب عهد
میان جهتین اصلاً اسباب نقار در میان نبود بلکه اکثر با هم الفت داشتند
و در میان بعضی جزئی کلفتی بود بالفت تبدیل شد و میان نفوس دیگر
که الفت بود بسبب ثبوت یکی و تزلزل دیگری بالعکس کلفت حاصل گشت
و در میان متزلزلین دوستان بقسمی عداوت بود که نسبت بیکدیگر هر اسنادی
مینوشتند و تفسیق و تجهیل و تحقیر مینمودند که فلان سبب تضییع امر الله
گشته و بسبب شدت جبانت این طایفه را رسوای خاص و عام نموده
و استشهاد تمام کرده که شیعهٔ خالص مخلص مرتضی علیست و از هر مذهبی جز
اثنی عشری بیزار است دیگری نسبت بدیگری مرقوم مینمود که این شخص نه چنان
به فسق و فجور مشغول شده که شرح آن توان داد سبب ملامت و شماتت
اعدا شده و از این قبیل بسیار و این عبد جمیع این اوراق را در زاویهٔ نسیان
میانداخت و از اوراق بیهوده میشمرد و باحترام و ایتلاف و رعایت

خدمت امر میکرد حال بجهة فتور در میثاق منتهای اتفاق را حاصل نموده اند
پس معلوم شد که اساس اصلی اختلاف و ایتلاف بین نفوس احبا ثبوت
و تزلزلست ثابتون متفق و اهل فتور نیز متحد پس باید بعون و عنایت جمال
مبارک توکل نمایند و در حق این عبد دعا نمائید که بلکه انشاء الله بعبودیت جمال
قدم کما هو حقه قیام نمایم و هم چنین در حق اهل فتور دعا فرمائید که خدا
یک قدری عقل و فکر و انصاف احسان کند یخربون بیوتهم بایدیهم اگر آنها
محتاج بدعا نیستند ادعا مینمایند این عبد در نهایت احتیاج است و بجز
دعای خالص منبعث از حقیقت قلب دوستان و تضرع و ابتهالشان در
این نشئه انسان سبب تأیید و علت حصول توفیقی نداند و دیگر آنکه اهل
فتور پاپی این عبد پر قصورند و این عبد حال مدت چهار سال است که تحمل جفا
و انکار و افتراء و اراجیف و تزییف و تحقیر و بلکه تکفیر نموده و مینماید چنانچه
اگر در بعضی اوراق دقت فرمائید ملاحظه میکنید که جمیع ایاک اعنی یا جار است
و خود در ضمن حکایت گوش دار گاهی ثابتین مشرکین شمرده شده است
مقصد اینست که بتصریح مشرکین تلویح رئیس مشرکین نمایند و قس علی ذلک
ولی این عبد بفضل و عنایت جمال مبارک دل بسته و از این نسبتها آزرده نگشته
با وجود این ما بجمال محبت با کل رفتار کرده و خیر کل را خواسته و شب و روز منتهی

منتهای زحمت را بجهت راحت کل میکشم و سم عذاب را میچشم و تیر
جفا را هدف میشوم و آه بر نیارم و ناله نکنم و فریاد و فغان ننمایم لکن از جهتی
اهل فتور هر ساعتی هزار شکوه و شکایت صادر حکایتی را خلق نمایند و خود تشهیر
دهند و بعد اظهار شدت و تأثر و تأثیر نمایند تا سبب رقت قلوب گردد
و علت تحسر نفوس و تا باین سبب بغضی از این عبد در نفوس حاصل شود
ملاحظه نما هیچ افترائی ماند که بجمال مبارک روحی لاحبائه الفدا زده نشد
هر کس در مهد راحت آرمیده و بنهایت آسایش در بستر آرایش غنوده
و جمال مبین هدف سهام کل مبغضین بود و حصن حصین کل مؤمنین
با وجود این شکایت ضمنی از ظلم جمال مبارک مینمودند و فریاد و آه و ناله میکردند
سبحان الله این عبد شکایت از ظلم بر میثاق و تعدی بر عهد و تعرض باین عبد
و حصول جمیع این بلایا و رزایا ندارد اهل فتور باین قناعت ننموده فریاد
شکایت را بعیوق رسانده اند چه خوش گفته عجیب حادثه و غریب واقعه
انا اصطبرت قتیلاً و قاتلی شاکی احبای پر فتور از جهتی سهم جفا بجگر
گاه این عبد روا دارند و از جهتی ناله و فغان آغاز کنند تا باین وسیله نیز
در قلوب شبهه اندازند فباطل ما هم یعملون و مکروا مکرهم و عند الله مکرهم
سبحان الله نور حقیقت را بسحاب شبهات پنهان توان نمود و یا آفتاب

راستی را بسحاب مفتریات نهان توان کرد لا والله مگر آنکه اغراض
بصیرت را بکلّی کور و بصر را بتمامه محروم و مهجور نماید در اینصورت احتیاج
بسحاب و سبحات نیز نماند چون دهد قاضی بدل رشوت قرار کی شناسد
ظالم از مظلوم زار چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی
دیده شد باری مقصود اینست که حزب فتور پاپی این طیور شکورند و آنی فراغت
از حرکات و سکنات پر وحشت ننمایند و فوراً ناله بلند کنند که پاپی ما هستند
متعرّض بما. و این عبد دائماً مساءً و صباحاً احبّا را وعظ و نصیحت مینمایم که حضرات
کلّ دوستان جمال مبارک هستیم و در ظلّ خیمهٔ حیات حال اگر چنانچه روش
و حرکت متفاوت شده تعرّض ننمائید و پاپی نشوید هر کس هر قسم میخواهد
حرکت نماید لیس لک من الامر شیء و لست علیهم بمسیطر کاری بکسی
نداشته باشید لسان حیف است که بذکر ما دون مشغول شود بذکر حق مأنوس
شوید در محافل و مجامع بتلاوت آیات و مناجات و بیان و دلائل
و حجج و برهان بپردازید و وصایای جمال مبارک را تکرار کنید و از روی و خوی
او حکایت و از روش سلوک او روایت نمائید و از فضل و جودش
بشارت دهید تا محفل ابرار گلشن اسرار گردد و مجلس احرار افق انوار شود
و هر یک از احبّاء بجائی مکتوبی مرقوم نماید با وجود مشاغل عظیمه آن مکتوب بقدر

بقدر امکان قرائت میشود که اگر نسبت بنفسی مخصوص کلمه باشد محو میشود
دیگر چکنم الآن مدت دو سال است که از مدینه رائحهٔ فتور پر زور استشمام
مینمایم بقسمیکه بقوت تمام بر محو میثاق قیام نموده اند با وجود این
تا بحال ابراز ندادم و ستر کردم و مراجعت در بعضی امور نمودند بلا فتور به
ترویج برخواستم دیگر چکنم لکن این نفوس نه بسکوت ساکن گردند و نه
بپاپی شدن ساکن بدو چیز سکون بر ایشان حاصل گردد یکی بتحول
مرکز میثاق و اجرای سلسبیل عهد در مجری دیگری و یا خود مأیوسی از تأثیر تدبیر
مختصر اینست تا تمام قوت را در تشویش اذکار و تخدیش اذهان و تشتیت
شمل امر رحمن و تفریق جمع دوستان مبذول نمایند آرام نگیرند و آنجناب
نیز اندکی بآن کیفیت پی برده اید چه که از بعضی وقایع جزئیه اطلاع یافته اید
و بر شما این قضیه مجهول نیست ولی غافل و ذاهلند که این غبار و گرد آفتاب
عهد را پنهان ننماید و این تدبیر جلوهٔ تقدیر را نهان نکند و این سدها امواج
این بحر را صد ننماید و این گردبادها شجرهٔ انبیا را از بیخ و ریشه نکند عنقریب
نفوسی بفیوضات ملکوت ابهی مبعوث گردند که سیف شاهد میثاق را
بر هیکل آفاق بیاویزند و نور عهد قدیم را از افق جبین طالع فرمایند و علم
پیمان را در قطب امکان برافرازند یومئذٍ یستبشر المؤمنون

امّا این عبد مقام نفسی را اعتراض ننمایم و از حقوق نفسی اغماض ننمایم در هر صورت
رعایت کل نمایم و خدمت بجمیع کنم چه که کل در ظلّ سدرهٔ مبارکه بودند
معزّزند و محترم و موقّرند و مکرّم کسی نباید بر کسی اعتراض کند و یا خود بهانه
نماید و امّا قضیّهٔ ادعای الوهیّت و ربوبیّت این عبد الحمد لله از بدو نشئت طینتم
بماء عبودیّت مخمّر گشته و کینونتم به نسیم جانبخش رقیّت نشو و نما نموده چنانچه
سه سنه قبل از این باحبّای عراق مرقوم شده است اعلموا انّ العبودیّة
لعتبة السّامیة هی اکلیلی الجلیل و تاجی الوهّاج و بها افتخر بین ملکوت السّموات
والارضین و چندی پیش سؤال نموده بودند جوابی مرقوم شد لازم شد
که سوادش در این مکتوب مرقوم گردد هو الأبهی ایّها الخلیل
الجلیل قد تلوت آیات شکرک لله ربّ السّموات والارضین بما کشف الغطاء
و جزل العطاء و ارسل السّماء مدرارا و انزل من معصرات الحیاة ماء ثجاجا
و احیی بلدة طیّبة انبتت باذن ربّها و اهتزّت و ربت و اخضرت و
تزیّنت بکلّ زوج بهیج و لمثلک ینبغی ان یستبشر ببشارات فی هذه الأیّام
التی فاضت بفیوضات ربّک القدیم تالله الحقّ انّ الأشعّة السّاطعة قد سطعت
و انّ نسائم ریاض الأحدیّة قد هبّت و انّ بحور الحیوان قد ماجت و ینابیع
الحکمة قد نبعت و انوار العرفان قد لمعت و نجوم الهدی قد بزغت و مطالع

ومطالع الآیات قد اضائت ومشارق البینات قد اشرقت بالنور
المبین وابواب الملکوت مفتوحة علی وجوه اهل السموات والارضین وانت
انت یا ایها المتمسک بذیل الکبریاء والمتشبث بالعروة الوثقی دع
المتزلزلین الضعفاء المستغرقین فی بحور الشبهات الغافلین عن المرجع الوحید
المنصوص بمیثاق من ربک الکریم لانهم فی معزل من مواهب ربک وفی عمه عظیم
تالله الحق سوف تری رایة المیثاق تخفق فی اعلی قلل الآفاق وان نیر عهد ربک
یشرق اشراقا تشخص منه الابصار عند ذلک تری المتزلزلین فی خسران مبین
والغافلین فی حسرة ویأس شدید ای خلیل مکتوب آنجناب واصل واز
نفحات ریاض معانیش چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که این عبد چه
مقامی را طالب ومدعی قسم بجمال قدم که این عبد از رائحه که بوی ادعا نماید
متنفر ودر جمیع مراتب ذره از عبودیت را ببحور الوهیت وربوبیت تبدیل ننمایم
چه که اظهار الوهیت وربوبیت بسیاری نمودند حضرت قدوس روحی له الفداء
یک کتاب تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش انی انا الله است
وجناب طاهره انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان باعلی النداء بلند نمود
وهم چنین بعضی احباء در بدشت وجمال مبارک در قصیده ورقائیه میفرماید
کل الالوه من رشح امری تألهت وکل الربوب من طفح حکمی تربت ولی

یک نفس را نفرمودند که بعبودیت کماهی حقها قیام نمود واگر چنانچه مقامی را
بخواهم خدا نکرده از برای خویش چه مقامی اعظم از فرع منشعب از اصل قدیم است
تالله الحق ذل رقاب کل مقام وخضع اعناق کل مقام ورتبه لهذا المقام العظیم

ع ع

هو الله قزوین جناب عبدالحسین علیه بهاء الله الابهی

الله ابهی

ای عبدالحسین روحی لاسمک الفداء من و تو همنامیم تو خوشکام و من کمنام تو
بعبودیت او قائم و من هنوز در وادی عصیان و در بادیه نسیان هائم تو چون
موفق بر عبودیت او شدی دعائی نیز در حق من نما شاید بعجز و نیاز و نفس پاک
یاران این عبد نیز در میدان عبودیت حرکتی نماید ع ع باری این عبد
حصیر عبودیت را بسریر ربوبیت تبدیل ننماید و بندگی آستان جمال مبارک را
بخداوندی عالمیان مبادله نکند بهانه جویان بهتر آنکه بهانه دیگر کنند
و بجهة تشویش اذهان و تخدیش افکار یاران متزلزلان اراجیف دیگر بجویند
چه که این تیر سهم نافذ نه و زخم این خنجر بر جگر وارد نه جمال مبارک در سوره
هیکل میفرماید قد خلقت الوهیة مظاهر وللربوبیة مطالع و در رساله
ابن ذئب میفرماید سبحان الله ذکر الوهیت و ربوبیت که از اولیاء و اصفیا
ظاهر شده انرا اسباب اعراض و انکار قرار داده اند حضرت صادق فرموده الله

العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة وحضرت امیر در جواب اعرابی که از نفسی
سؤال نموده فرموده وثالثها اللاهوتیة الملکوتیة وهی قوة لاهوتیة
وجوهرة بسیطة حیة بالذات الی ان قال علیه السلام فهی ذات الله
العلیا وشجرة طوبی وسدرة المنتهی والجنة المأوی وهم چنین در آن
رساله از لسان حق صادر که حضرت امیر فرموده انا الذی لا یقع علیه اسم
ولا صفة وهم چنین فرموده ظاهری امامة وباطنی غیب لا یدرک وهم
چنین از لسان ابی عبدالله علیه السلام روایت فرموده که گفته اند نحن کعبة الله
ونحن قبلة الله ونحن وجه الله وهم چنین میفرماید روی جابر عن ابی جعفر
علیه السلام قال یا جابر علیک بالبیان والمعانی فقال علیه السلام
اما البیان هو ان تعرف الله سبحانه لیس کمثله شیء فتعبده ولا تشرک به شیئا
واما المعانی فنحن معانیه ونحن جنبه ویده ولسانه وامره وحکمه وعلمه وحقه
اذا شئنا شاء الله ویرید ما نریده انتهی حال ملاحظه فرمائید که از لسان
اولیا چه نغماتی صادر وچه آهنگی بلند واسم اعظم روحی لاحبائه الفدا با آن آقائه
حجت وبرهان بر منکر میفرمایند واین عبد جز فنای محض وانعدام صرف
تحریرا وتقریرا ذکر ننموده باز مورد صد هزار اعتراض وانکار است واویلا
اگر معاذ الله بکلمهٔ از این کلمات تفوه نماید آنوقت چه آتش افروخته گردد

وچه شورشی از حرف فتور برخیزد ای یاران الهی ومنصفان حقیقی در رساله
حال قدری ملاحظه فرمائید که در حق خاک پاک حضرت سید الشهدا ارواحی
له الفدا آچه میفرماید قوله الحق مثلاً ملاحظه فرمائید غلبهٔ ترشحات دم اطهر
آنحضرت اکه بر تراب ترشح نموده وشبراقت وغلبهٔ آن دم تراب چگونه
غلبه وتصرف در اجساد وارواح ناس فرموده چنانچه هر نفسی برای
استشفاء بذرهٔ از آن مرزوق شده شفا یافت وهر وجود که برای
حفظ مال قدری از آن تراب مقدس را بیقین کامل ومعرفت ثابته راسخه
در بیت نگاهداشت جمیع مالش محفوظ ماند واین مراتب تأثیرات آنست
در ظاهر واگر تأثیرات باطنیه را ذکر نمائیم البته خواهند گفت تراب را
رب الارباب دانسته وازدین خدا بالمره خارج گشته انتهی حال
ملاحظه فرمائید که در وصف خاک عطرناک یک حرف از حروف فرقان چنین
اوصاف ونعوت بیان فرمود اگر شرک اینست که حرف فتور فهمیده اند
در این صورت نفس مقدس محل اعتراض واقع گردد در زیارت حضرت
سید الشهدا ارواحی له الفدا آجمال قدم روحی لتربته الفدا نعت وثنای جناب
فرموده اند که از اول ابداع تا یوم مناهذا چنین اوصاف الوهیت ونعوت
ربوبیت در حق مظهری از مطالع مقدسه نشده است مثلاً میفرماید آه آه من

من ظلم به اشتعلت حقایق الوجود و ورد علی مالک الغیب و الشهود من الذین
نقضوا میثاق الله و عهده و انکروا حجته و جحدوا نعمته و جادلوا بآیاته فاذاه
ارواح الملأ الأعلی لمصیبتک الفدا یا ابن السدرة المنتهی و السر المستتر
فی الکلمة العلیا و هم چنین میفرماید لولاک ما ظهر حکم الکاف و النون و
ما فتح ختم الرحیق المختوم و لولاک ما غردت حمامة البرهان علی غصن البیان
و ما نطق لسان العظمة بین ملاء الأدیان بحر ک ظهر الفصل و الفراق بین البهاء
و الواو و هم چنین میفرماید بک ظهرت قدرة الله و امره و اسرار الله و حکمه
لولاک ما ظهر الکنز المخزون و امره المحکم المحتوم و لولاک ما ارتفع النداء من
الأفق الأعلی و ما ظهرت لآلی الحکمة و البیان من خزائن قلم الأبهی و هم چنین
میفرماید انت الذی بأقبالک اقبلت الوجوه الی مالک الوجود و نطقت السدرة
الملک لله مالک الغیب و الشهود و هم چنین میفرماید کان الوجود لوجودک
الفدا یا مشرق وحی الله و مطلع الآیة الکبری و کان النفوس لمصیبتک الفدا یا مظهر
الغیب فی ناسوت الانشاء و هم چنین میفرماید بک اشرقت شمس الظهور و
نطق متکلم الطور و ظهر حکم العفو و العطاء بین الملاء الانشاء اشهد انک کنت
صراط الله و میزانه و مشرق آیاته و مطلع قدرته و مصدر اوامره المحکمة و احکامه
النافذة و هم چنین میفرماید اشهد انک کنت کنز لآلی علم الله و خزینة

جواهر بیانه وحکمه بمصیبتک ترکت النّقطة مقرّها الأعلی واتّخذت لنفسها
مقاماً تحت البآء انت اللّوح الأعظم الّذی فیه رقم اسرار ما کان وما یکون
وعلوم الأوّلین والأخرین وانت القلم الأعلی الّذی بحرکته تحرّکت الأرض
والسّمآء بعد میفرماید سبحانک اللّهمّ یا آله الظّهور والمجلّی علی غصن
الطّور اسئلک بهذا النّور الّذی سطع من افق سمآء الأنقطاع وبه ثبت
حکم التّوکّل والتّفویض فی الأبداع انتهی وامثال این بیانات بسیار
در کتب والواح الهی بیشمار وانّی ادرجت فی هذه الورقة نبذة منها
لتکون بصیرة لأولی النّهی ولئلّا یزلّ الأقدام من صراط الله اذا سمعت الأذان
محامداً ونعوتاً لتراب انتسب بعتبة السّامیة فی عالم الکیان بعد البیان
وظهور العیان این ستایشی بود که اسم اعظم روحی لأحبّائه الفدا در حقّ ذات
مقدّس از ادلّآء فرقان فرموده اند فاعتبروا یا اولی الأبصار ومعاذ الله
از ذکر این کلمات الهیّه همچو کمان نرود که این عبد مدّعی یک کلمه از این مقامات
است استغفر الله عن ذلک انّی عبد آمنت بالله وآیاته ولیس لی شأن
الّا الذّلّ والأنکسار والضّعف والأنعدام فی جمیع الشّئون والأطوار
ولیس لی امل الّا العبودیّة المحضة لله الحقّ العزیز الجبّار باری امواج شبهاتست
که مرتفع از بحر مفتریاتست وترویج متشابهاتست که در شرق وغرب

و غرب کافهٔ جهاتست امید این عبد چنین بود که جمیع احبای الهی بمنزلهٔ
جناح این طیر مظلوم باشند تا در فضای خدمات امر الهی بال و پری بگشاید
و مقاومت جنود مهاجمهٔ اعدا تواند حال جمعی از دوستان کمر بربسته و
بسنگ طعن بکلّی بال این مرغ بی آشیان را شکسته و باین قناعت ننموده فریاد
از ظلم و ستم نموده و گریه و زاری آغاز کرده باوجود آنکه تعلیمات خفیّه
متتابع است و مکاتیب سرّیه مترادف و جمیع هادم بنیان میثاق ثابت
لائح ولی این طیر مظلوم را عقاب حیّ قیّوم مجیر و ظهیر و این مرغ بال و
پر شکسته را عنقاء مشرق احدیّت معین و نصیر سهام طعن را سینه
سپر نمایم و سنان طغیان را جان و دل هدف کنم هر بلائی را در سبیل او
قبول نمودم و هر مصیبتی را بجان و دل آماده گشتم از رفتار گل شکرانه
نمایم و از کردار جمیع چشم پوشم و شب و روز بخدمت امر الله وحده پردازم
هیچ اسمی و رسمی نخواهم و هیچ نام و نشان نجویم از هر وصفی بیزارم و از هر
نعتی در کنار جمال مبارک روحی لاحبّائه الفدا در یوم ولادت اوّل اسمی که
عنایت فرمودند عبّاس است و بعد از چندی در ایّام طفولیّت این عبد را احضار
و بعد از اظهار عنایت کبری و موهبت عظمی مهر جدّ بزرگوار روحی له الفدا را التفات
فرمودند و آن دو مهر منوّر است که سجع یکی از این مهر حساس عبده عبّاس است

اینست اسم و لقب و نعت و ستایش این عبد ولا ارضی لی صفة ولا نعتاً
ولا اسماً ولا سمة الا هذا الاسم القدیم دیگر آنچه از قلم اعلی در کتاب اقدس
و کتاب عهد و سایر الواح نازل محض جود و فضل است ای احبای الهی تقیید
باسماء و تشبث باوصاف سرگردانیست و چون باد بادیه پیمائی کمر خدمت بربندید
و در نشر نفحات الله بکوشید و در اعلاء کلمة الله جان فشانی نمائید قدری
در حالت انقطاع حضرت روح الله ملاحظه نمائید که آن روح مجسم و نور مصور
در سن دوازده سالگی بچه آزادگی بمشهد فدا بچه شوق و اشتیاق شتافت
و چگونه جان فشانی نمود کار از دو شق خارج نه یا بخدمت امر مقدس مؤید
میگردیم یا نه اگر باین موهبت کبری موفق شویم جمیع اسماء حسنی طائف حول
و اگر مأیوس و محروم شویم از اسماء و القاب و اوصاف و احساب چه ثمر پدیدار
فاستغنوا عن کل اسم و صفة فی ظل ربکم الرحمن الرحیم تالله الحق اذا حفظتم
وصایاء الله و ثبتتم علی میثاق الله یخدمکم کل الاسماء الحسنی و یتباهی بکم
کل الصفات العلیا دعوا هذه الاوهام ثم ابذلوا جهدکم فیما یتنور به وجوهکم فی
ملکوت الله المهیمن القیوم و تتلقیکم به ملائکة القدس و تدرککم به بشائر الفوز
والفلاح من جبروت ربکم القدیم باری ملاحظه فرمائید که این عبد در چه بلائی و چه
اضطرابی از جهتی هجوم ملل اولی و از جهتی جنود سایر اعدا و از طرفی وساوس امت

امت یحیی و از سمتی وساوس بدخواهان سیاسی در مراکز علیا و از شطری
ادارهٔ معضلهٔ عکا و از هر جهت مکاتبه و مراسله بسائر جهات و جواب مسائل
معضلات و وقتی سرگردانی در تمشیت مهمات و ساعتی حیرانی در تأدیهٔ
دیون در بعضی اوقات و شب و روز در حسرت و تأسف از هجوم جنود شبهات
و نشر متشابهات با وجود این دوستان اکتفا ببلایای این عبد ننمایند آنان نیز
بکمال تدبیر در سر سر تعلیمات خفیه باطراف ارسال نمایند و نشر اراجیف کنند
و بنیان پیمان را فتور خواهند و در وهن قصور نکنند با وجود آنکه هیچ زحمتی ندارند
و هیچ تعبی ندانند و هیچ فکری نیندیشند و از هیچ چیز نه جزئی و نه کلی مسئول
نباشند و مکلف نگردند لاله ساغر گیر و نرگس مست بر من نام فسق داوری
دارم خدایا من کرا داور کنم الهی تری وحدتی و غربتی و کربتی و تشاهد نحول
جسمی و ذهول نفسی و خسوف بدری و کسوف شمسی و ضعف ارکانی و تزلزل اعضائی
و تزعزع وجودی و تضییق صدری و خفقان قلبی و زهاق روحی و عدم شروحی
و شدت بلائی فی سبیلک و کثرة ابتلائی فی محبتک ای رب استأصلت
الزوابع دوحتی الناشئة و اقلعت الزلازل ارومتی الثابتة و اخذتنی اعاصیر
البلوی و اهلکتنی شدائد البأساء و الضراء ای رب ضاقوا بی ذرعا و استأثروا
بی هوانا و رشقوا علی سهاما و رضیوا لی حرمانا و انی بعزتک فریدا وحیدا

فی ملکک ولیس لی ملجاء منیع ولا ملاذ رفیع الا ملکوتک الابهی ولیس لی مناص
ولا مجیر الا جوار رحمتک الکبری ایرب فارفعنی حتی تخمد هذه النار الموجحة فی قطب
الاضلاع والاحشاء ویسکن هذا الطوفان المتواصل والغبار المثار الی کبد السماء
حینئذ یستریح روحی وینتعش قلبی ویفرح ذاتی وینشرح بفضلک وموهبتک صدری
لان احبتک استثقلونی وعبادک وقعوا فی حرج من وجودی وانی احاطنی
القصور وما تمکنت مما کنت ارجوه فی یوم النشور یا ربی الغفور ادرکنی ادرکنی
نجنی نجنی من هذا الوهاد وخلصنی من هذا السنین الشداد انک انت مخلص کل
عبد اواب اما قضیهٔ زجر احباب از بعضی اوضاع این معلوم آنجناب است
که اهل فتور وحزب حشر ونشور در نهایت شین وشورند وبهیچ وسیله ساکن
نگردند واگر این عبد با احبا نیز با گرز وچماق در افتم دیگر کسی در میدان باقی
نماند بکلی باید انا لله وانا الیه راجعون خواند واز هر چیز چشم پوشد این عبد
به مجرد اینکه بنفسی نصیحتی نمایم فوراً حزب فتور اطراف او را گیرند واز عهد ومیثاق
منحرف نمایند چنانچه بکرات در این ارض تجربه شد حال بکلی پا ودست این عبد
بسته وبگوشهٔ نشسته سیر وتماشا مینماید تا خدا چه راهی بنماید وقضا چه
امضا کند شخصی از یاران ذکر نموده بود که بعضی رئیس موهومند گفتم لا والله
مرئوس مظلوم بقول شما این ریاست موهومه است وچنین مغبوط وای اگر ریاست

ریاست معلومه بود چه میشد با وجود آنکه عبارت از بلا و محن است چنین رشک
و غبطهٔ هر انجمن است وای اگر کام دل و راحت جان بود حال نقلی نشده
است این عبد بروضهٔ مطهره قسم گوشه گیرد و توشه نپذیرد نفسی این ثقل
اعظم را چندی حمل نماید چه ضرر دارد والله سبب روشنی چشم این عبد شود
و علت راحت جان و آسایش وجدان گردد و اگر کسی در این قضیه شبهه نماید
تجربه کند چه ضرر دارد والله الذی لا اله الا هو آن یوم یوم عید این عبد است
و اگر بصدق و راستی اقدام شود البته فوائد کلی بخشد و من بجان و دل
تأیید نمایم و تعلیمات سریه بجائی نفرستم و تخدیش افکار نکنم و تشویش
اذهان ننمایم و تفریق کلمة الله نجویم و مظهر باطن و مظهر ظاهر تشکیل ننمایم
بصدق محض و راستی صرف اقدام نمایم و جمیع این مشکلات را حل کنم
ادعای مظلومیت نکنم و کسی را نسبت زاغ ندهم و خویش را بلبل ننمایم
و ابداً بوهن احدی راضی نشوم و چون اهل اروپ مذهب سری تأسیس ننمایم
و خفیاً با نفسی مخابره نکنم حضرت روح میفرماید آیا کسی سراج را زیر فانوس
حدید می نهد لا والله سراج بدست گرفته و واضح بهر دیده مینماید هر امر سری
ظلام است و هر نحوی مذموم در کتاب عزیز علام باری مختصر اینست که در این
مدت بجان عزیزت نهایت رعایت و مدارا ملحوظ شد و همچو ملاحظه نفرمائید

که این عبد روش و حرکت را تغییر میدهد این روش سجیهٔ این عبد است اگر
آشنایان انکار کنند الحمد لله جمیع بیگانگان شهادت میدهند که این عبد
به هر نفسی خواه محسن و خواه دون آن کمال محبت و شفقت را مینماید و ابدا
تعرض نمیکند اگر استشهاد لازم شود جمیع اهل بریة الشام مهر نمایند و بسوگند
تأکید کنند سبحان الله روش و سلوک و جمیع شئون این عبد نزد بیگانگان
مسلم ولی آشنایان انکار کنند والفضل ما شهدت به الأعداء ای
دوستان الهی گمان ننمائید که در ضمن این بیان اشخاصی مخصوصند بلکه مقصود
حزب فتور است و شما را بجمال قدم قسم میدهم کسی را توهین ننمائید و خواری
بجهت نفسی نخواهید آنچه نسبت شرک و کفر و الحاد و ضر و ضلال و وبال
بما تصریحا او تلویحا او ضمنا بدهند ابدا تعرض ننمائید و کسی را تفسیق نکنید
و شخص معلومی را ولو مدافعه باشد مقاومت و معارضه ننمائید بکمال ملاطفت
و محبت و دوستی و خیرخواهی و دلسوزی رفتار نمائید روش روحانیان گیرید
و مسلک کروبیان جوئید در حق کل دعا کنید و خیر کل را از خدا بخواهید هر
نفسی را بکمال آداب برنمائید و شخصی را مبغوض مدارید و با هر کس مهربان
باشید و اگر بسمع خویش کنایة یا اشارة یا تلویحا یا تصریحا توهین این عبد را
شنوید برآشفته نشوید کمال حلم و سکون را چون این عبد ملحوظ دارید و نفحات

و بنفحات قدس مأنوس گردید ولی گول نفسی را نخورید و گوش بتملق بعضی
ندهید زود پی بشبهات اهل متشابهات برید اهل فراست باشید
متخدع نگردید مفتون مداهنهٔ اهل فتور نشوید بنور الله ناظر باشید و مظهر
اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله گردید ورنه این جغدان دغل افروختند
بانگ بازان سپید آموختند بانگ هدهد گر بیاموزد قطا راز هدهد گو
و پیغام سبا ای یاران قسم بحضرت یزدان که این عبد در حق نفسی و هنی
راضی نشده و قصوری ننموده بلکه این قصور از آفتاب میثاق است که بر آفاق
اشراق نموده لیس هذا من عندی بل من عنده الله اعلم حیث یجعل رسالته
اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم جرم او اینست کو
بازست و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس ای یاران روحانی جمال نورانی
مربی رحمانی آفتاب انور جهان الهی روحی لمرقده الفدا و نفسی لارقائه الفداء
تحمل تیر و زنجیر و تهدید شمشیر نموده در سلاسل و اغلال ایام را بسر بردند
مدتی در زندان بودند و بکرات در تحت عذاب الیم عوانان روزی سرنگون
بعراق شدند و دمی متهم بشقاق در السن اهل آفاق یومی در بزم مصائب
جام بلا بدست گرفت و شبی در جشن وفا از کاوس جفا مدهوش و مست شد
سالی در بدشت بازار یوسفان شکست داد و از فرط دلبری اسیر هر ستمگری شد

وزمانی خانمان بتالان و تاراج داد بی سر و سامان هر اقلیم و کشوری گردید
وقتی چون شمع در زجاجهٔ غربت بگداخت وزمانی فرید و وحید در جبال
شاهق و مغار کردستان بی انیس و رفیق ماند مدّتی در زوراء سینه هدف
سهام اعدا کرد و سالهائی در مقابل هجوم اهل بغضاء چون حصن مرصوص
مقاومت مخصوص فرمود گاه آوارهٔ شرق شد و گاه راندهٔ غرب گهی
ببلغار افتاد و گهی بصقلاب تا آنکه در سجن اعظم در زندان عمیق در افتاد تا
آخر ایّام بسر آمد و یوم الله منتهی شد و آفتاب لقا افول نمود و لیلهٔ لیلا هجوم
کرد و یاران با وفا در آتش حرمان سوختند و آتش حسرت برافروختند باری
آن آفتاب توحید در مصائب شدید تحمّل هر بلای عظیم فرمود تا جمعی بینوایان را
بانوا فرماید و نفوس پریشان را مجتمع نماید افسرده گان را برافروزد و پژمرده گان را
طراوت و لطافت بخشد مرده گان را جان مبذول دارد و آواره گان را سر
و سامان دهد مستمندان را بگنج روان دلالت فرماید و نادانان را دانائی
بخشد این مدّت مدیده با رأفت کبری و ملاطفت عظمی این نفوس را در آغوش
عنایت تربیت کرد و بانواع فیض پرورش داد تا در یوم فراق بر وفای حقیقی
و وفاق قیام نمائیم و کمر خدمت بربندیم و بجان و دل کوشیم و چشم از جمیع شئون
بپوشیم مظهر حتّی اجعل اورادی و اذکاری وردًا واحدًا و حالی فی خدمتک سرمدًا

سر مذاکردیم حال ہنوز قمیص تقدیس تر و طری و بالین نازنین در نہایت
تازہ کی و رنگین با جمیع آن وصایا را فراموش نمائیم و خواموش نشینیم
و ہمہ آن الطاف را نسیان کنیم و راہ عصیان بہ پیمائیم و چون غرم و حرکتی
نمائیم طوفان اختلاف برانگیزیم و با ہر کس در ستیزیم بر بالین بہ بند و پریشان
بخسبیم و فریاد و فغان برآریم در ایوان رحمت جان بیاسائیم و شکایت از
تطاول مظلومان نمائیم ہر چہ خواہیم کنیم و بگوئیم و با آفاق انتشار دہیم
دار حتی الغوث الغوث بعنان آسمان رسانیم خدمت کہ نکردیم سہل است
اہانت بہ یکی امرش چرا نمائیم نصرت کہ ننمودیم بس است تیشہ بر ریشۂ شجرۂ
مبارکہ اش چرا زنیم ای پروردگار از خواب غفلت بیدار فرما و از بیہوشی
ہوشیار کن دیدہ را نور بخش و گوش را شنوائی عنایت کن قدری انصاف
عطا فرما و بجزئی وفا مؤید نما بلکہ تیشہ خفیف تر کردد و طوفان قدری سکونت یابد
تو قدیر و توانا و تو واقف و دانا باری مقصود اینست کہ ضرب قہر را مقصد
چنانست کہ در ہر نفسی قصوری از این عباد در نظار جلوہ دہند و باین سبب ستیات
تزلزل خویش را بپوشند و جمیع را از صراط مستقیم منحرف نموده در اطراف خویش
جمع نمایند و علم خلاف برافرازند و اساس اختلاف بنہند مثلاً ملاحظہ فرمائید
کہ از ہندوستان چہ از جہت کذبی و اسنادات کفر و شرکی نسبت بحاجی محمد حسین

دادند و به مصر نوشتند تا آنجناب را نیز از او بی نهایت مکدر کردند و بحسب روایت
شکایت در مکاتیب اوّلیه نموده بودید چون محض لطف الهی حاجی مذکور معذور
به مصر رسید ملاحظه فرمودید که از اجیف بود چنانچه در مکتوب اخیر مرقوم فرموده
بودید که جناب حاجی محمد حسین اصفهانی از بمبئی وارد مصر شدند بدقّت
مطالب ایشان استماع شد ابداً کلمهٔ مغایری از ایشان مسموع نگشت چرا بعضی
احباب اغراق نویسی را شعار خود ساخته اند این بندهٔ خدا غرضی جز اتّفاق احبّاء
بر کلمهٔ واحده و ثبوت و رسوخ کل بر عهد الهی ندارد و هتک حرمت نفسی را هم
نمیخواهد خداوند تبارک و تعالی میداند چیزها نوشته بودند که عقل از استماع آن
متحیّر و قلب مضطرب میشد انتهی حال ملاحظه فرمائید که مقصدشان از این مفتریات
چه بود و مفتریات هند مقتبس از مفتریات عکّاست و شما میدانید که مقصود
طعن بحاجی نبود مقصود این عبد است شما همین را میزان قرار دهید حقیقت حال
مشهود گردد ایکاش به همین کفایت می نمودند تالله الحق انّ صدری مشبّک
من سهام المفتریات و قلبی متقطّع من طعان سنان الرّوایات و صرت اذا
اتتنی من سهام تکسّرت النّصال علی النّصال ملاحظه فرمائید این عبد خود را فدای
هر یک از بندگان جمال مبارک مینماید و فدیتهم بروحی و نفسی و ذاتی و کینونتی
میگوید و می نگارد و با وجود این در افواه شهرت میدهند که این عبد ادّعای اعظم مراتب و

و مقامات نموده که ذکرش از قلم جاری نمیشود با وجود آنکه اکثری از متزلزلین
اظهار تذلّل و انکسار و تبتّل و ابتهال و تنزّل و افتقار این عبد را بهانهٔ وسیلهٔ
تزلزل خویش نموده که فلان روحی لاحبّائه الفدا و لتراب اقدام احبّائه مرقوم
مینماید پس چگونه برتری بر احدی دارد یا آنکه مرکز میثاق است که دائرهٔ کتاب
اقدس و کتاب عهد بر آن مرکز منصوص مثبوت دائر است پس جمیع امثال
و اقران بلکه برتری بر او دارند با وجود این این عبد این مقام را نیز اعظم از مقام
خویش میشمرد باری ای دوستان الهی در دین الله تکفیر و تفسیق نبوده و نیست
و تزییف و تحقیر جائز نه با کسی مجادله ننمائید و منازعه مکنید و ذلّت از برای
احدی مطلبید و نام نفسی را بوهن مبرید و ضرّ نفسی را مخواهید و لسان را
بطعن کسی نیالائید غیبت نفسی ننمائید و پرده از کار کسی برندارید تا نفسی اظهار ثبوت
مینماید تعرّض مکنید و او را رسوا ننمائید و همین کلمات را نفسی وسیلهٔ نزاع و اعتراض
نکند به ثبوت و رسوخ بنیان تزلزل را از بنیاد براندازید و بتمسّک و تشبّث
اساس دین الله را محکم نمائید حزب فتور را بحال خویش گذارید و حواله بصاحب
عهد و میثاق نمائید آن حیّ قدیم قوی قدیر است و هادم بنیان هر مکر و تدبیر
نصوص کتاب اقدس لوح محفوظ الهی منسوخ نگردد و مرکز میثاق الهی نلغزد علم مبین
سرنگون نشود کوکب صبح منیر آفل نگردد بحر محیط از فیض منقطع نشود شمس شهیر

در پس سحاب شدید نماند نسیم عنایت منقطع نگردد و باب رحمت
مسدود نشود مواهب جمال ابهی مفقود نگردد و موارد فرات سائغ بارد و
شراب مقطوع نشود عنقریب کوکب میثاق اشراق بر آفاق نماید و آفتاب
عهد بر شرق و غرب بتابد اهل فتور نادم و پشیمان گردند و حزب عجول
متشتت و پریشان و هذا وعد غیر مکذوب ع ع

هذه صورة ما انشأه غصن الله الاعظم من قلم العلم والحکم
ببدیع الالحان لاولیاء خراسان

ایا نفحات الله هبی معطرة وایا نسمة الله مری مطیبة واقصدی وادی الرحمن
نادی العرفان بادیة خراسان واعبقی امام احباء الله وامنائه وطیبی مشام
اولیاء الله واصفیائه الذین اضائت وجوههم واکفهرت نجومهم ورسخت
اقدامهم ونشرت اعلامهم وثبتت قلوبهم ونبتت اصولهم وفروعهم
وانتعشت نفوسهم وانشرحت صدورهم فی یوم اللقاء ووفوا بعهد الله ومیثاقه
فی ذر البقاء ثم بلغی نزلاء تلک المعاهد والربی تحیة ربک الاعلی وبشریهم
بایام الله لعمر ربی هذه موهبة ابتغاها مطالع النور ومواقع النجوم ومهابط وحی
ربک العزیز القیوم فی القرون الاولی وفاضت جفونهم وذرفت عیونهم وعا

وعلت زفراتهم وسالت عبراتهم شوقاً وتوقاً اليها فهنيئاً ومريئاً
لكم من هذه المائدة النازلة من سماء فضل ربكم الرحمن الرحيم ويا ريح الصبا
وشميم عرار الوفا امتثلي بساحة احبته اهتزت رياض قلوبهم بفيض سحائب
محبة الله واشرقت وجوههم بنور معرفة الله وبلغي شوقي اليهم وتشوقي
لهم وولعي بهم وصرحي ونبئي بولهي وشغفي وهيامي بذكرهم وقولي عليكم
بهاء الله وسلامه وتحيته وثنائه وفي وجوهكم نوره وضيائه وفي قلوبكم روحه و
وفائه وفي صدوركم حبه وشفائه يا اولياء الرحمن رطبوا السنتكم بشكره وثنائه
بما ايدكم بأمر يهتف بذكره الملاء الأعلى ونادى به مبشر الفلاح في الزبر والألواح
طوبى لكم من هذه الموهبة العظمى بشرى لكم من هذه المنحة الكبرى التي هي
فيض الله الطافح ونور الله اللائح جعلكم الله مشاعل ذكره ومواقع اسراره ومشارق
انواره ومطالع آثاره عميت اعين لم تشاهد انوار بهائه وما قرت بمشاهدة
آية الكبرى يوم ظهوره وسنائه وصمت اذان لم تسمع ندائه ولم تتمتع بلذيذ خطابه
وخرست السن لم تنطلق بذكره وثنائه وخسرت افئدة لم يكن له نصيب من حبه
وولائه وخابت نفس لم تسلك في سبيل رضائه ولم ترو من سلسبيل عرفانه
ويا حمامة الوفاء خاطبي الضعفاء انه اذا وجدتم الضراء اشتدت والبأساء
امتدت والأرض ارتجفت والجبال ارتعدت وزوابع الشدائد احاطت وبحور

البلايا ماجت وارياح الرزايا هاجت وطوفان الامتحان احاط الامكان
عليكم بالصبر الجميل في سبيل ربكم الجليل واياكم يا عباد الرحمن ان يعلوا
منكم الضجيج اذا اشتد اجيج نيران الاشتعال وارتفع زفيرها واياكم
الصريخ والعويل في سبيل ربكم الجليل عند ما يتلاطم بحر البلاء ويتفاقم امره
من ظلم اهل الطغيان ولا تحسبوهم بمفازة من العذاب ولا تحسبوا بأسهم
وجمعهم وقد مضت قبلهم المثلات وقضى عليهم الكتاب جند ما هنالك
مهزوم من الاحزاب ولقد كانوا القرون الاولى اشد قوة من هؤلاء
واعظم اثاثا واقوى جندا ولو انهم يا اغنام الله بين براثن الضواري من السباع
ومخالب جوارح البقاع لا تيأسوا سينكشف القناع باذن الله عن وجه
الامر ويسطع هذا الشعاع في آفاق البلاد وتعلوا معالم التوحيد وتخفق اعلام
آيات ربكم المجيد على الصرح المشيد وتيزل بنيان الشبهات وينشق
حجاب الظلمات ويفلق صبح البينات ويشرق بانوار الايات
ملكوت الارض والسموات وترون اعلام الاحزاب منكوسة ورايتهم
معكوسة والوجوه ممسوحة ممسوخة والاعين شاخصة غائرة والقلوب
خافقة خاسرة والبيوت خالية خاوية والجسوم واهية بالية والاوردة
هاوية في الهاوية لعمر الله ان في قوم نوح وهود وقوم لوط وثمود واصحا

واصحاب الحجر والیهود وتبابعة سبا وحابرة البطحآء وقیاصرة الفیحآء
واکاسرة الزورآء والمتوفکات فی القرون الأولی لعبرة لأولی النهی
ودوی البصیرة الکاشفة لخوائم الأمور ولفواتح الأثار قد انتشرت کواکبهم
وانغدمت مواکبهم واغبرت وجوههم وانظمست نجومهم واستأصلت اروهم
واقتلع جرثومهم واضمحلت عروشهم وانهزمت جیوشهم وزلزلت ارکانهم
وانهدمت بنیانهم واقفرت قصورهم وانکسرت ظهورهم وخسفت
ثبورهم وشاهت وجوههم واقشعرت جلودهم واندرست دثارهم
وانمحت آثارهم فانظر الی مدائنهم وقراهم بالبادیة لما اتی بأس ربک
جعلها خامدة هامدة مفکة بائدة لا تسمع لها صوتا ولا همسا واما
الذین اتخذوا جوار رحمة ربک الأبهی ملجأ وملاذا وماوی ومعاذا هم طیور
اتخذوا افنان سدرة المنتهی مطارا واوکارا فمکنهم الله فی الأرض وجعلهم ائمة
اخیارا واشهر لهم آثارا واضاء لهم منارا واتی بهم من افق التوحید یلوح
وجوههم انوارا

هو الله

ای بندهٔ درگاه الهی یوم امتحانست وزمان افتتان قدم راسخ نماید وقلب راثابت

که مبادا ارياح شديده که در هيجانست شما را در عهد و پيمان الهی سست نمايد
و بلغزاند هذا هو الأمر المحتوم طوبی لمن تمسّک بعهد الله المهيمن القيّوم
جميع احبّا را بيدار نما ع ع

هُو النّاظر من افقه الأعلی

قوله تبارک و تعالی هل يستوی الّذين يعلمون و الّذين لا يعلمون خداوند عالميان
در کتاب مجيد که فرقان بين حق و باطل و نور و ظلمت و علم و جهل است بصريح
بيان ما بين دانايان و جاهلان را فرق و تميز گذارده يعنی انسان را در زمرهٔ
يعلمون و بشر را در سلک لا يعلمون محسوب فرموده انسان را بمقام علّمه
البيان مفتخر و بشر را در رتبهٔ الصّم البکم الّذين هم لا يعقلون در آورده انسان را
از سعهٔ علم خود غنی فرموده و بشر را ضنک معيشت قسمت داده انسان را
شراب طهور نصيب فرموده و بشر را زقّوم جحيم مقرّر داشته انسان را
علی سرر متقابلين يطوفون عليهم ولدان مخلّدون باکواب العلوم و المعارف و قوارير
الحکم و الحقائق جالس نموده و بشر را علی حفرة الجحيم و درکات الجحيل يشربون
ماء الحقد و الحسد و يأکلون لحم البغض و العند مستقرّ نموده انسان را
رحيق مختوم سلسبيل مکتوم عطا فرموده و بشر را شرور و خمور و خمول مقرّر
داشته جام می و خون دل هر يک بيکی دادند در دائرهٔ قسمت اوضاع چنين

چنین باشد هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انسان را نور
عرفان عطا فرموده و بشر را ظلمت حرمان انسان را باشراقات
آفتاب ایمان منوّر نموده و بشر را بغیوم تیرهٔ انکار یکدر داشته انسان را
بخلعت عرفان جمالش مخلّع نموده و بشر را در پس پردهٔ غیب منتظر داشته
انسان را بآیهٔ قد قضت العلامات کلّها واقف نموده و بشر را به حجاب
هل القیامة قامت محتجب انسان را بعرفان کلمهٔ مستغاث و غیاث
عارف نموده و بشر را در پس ثمارهٔ اعداد و علامات متعوّن و معطّل داشته
انسان را بتمسک بعهد و میثاق ثابت و مستقر نمود و بشر را به نقض و وهن
و اهمال و تأویل و تخدیش مهتاز نمود هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
انسان را بخلعت خلافت انّا جاعلک خلیفة سرافراز فرموده و بتاج کرامت
خلق الله الآدم علی صورته مباهی انسان را مسجود ملک نمود و بشر را مرجوم
فلک فرمود انسان را وارث میراث نبوت و حکمت فرمود و بشر را
مستغرق بحر حسرت و غفلت و نکبت نمود انسان را منبع علوم و حکمت
و معدن فتوت و شجاعت و مخزن همت و غیرت و مظهر آداب و تربیت
فرمود تا چون آفتاب جمال در ظلمات غمام مستور گردد انسان زاده کان چون اقمار
منیره و انجم درخشنده در سماء امر متلألاء و نوار گردند و بقوّهٔ نور مبین چنان

یکدیگر را متعاضد و متساعد شوند که نه از غمام اثری و نه از ظلال خللی بر اشراق
شمس احدیت وارد آید تا اشعهٔ آفتاب عهد چنان غیب و شهود وجود را
روشن و منور نماید که از عدم و نقص و نفی جز اسمی و حرفی نماند استغفر الله
عن ذلک اگر اشراق آفتاب عهد که مرادف با وجود است و امروز مصطلح
از وجود نزد اهل بهاء آفتاب عهد است بر لفظ عدم و نقص و نفی نمیشد
هرگز بقمیص هستی عارض موجود نبود فتعالی عن ذلک علوا کبیرا امروز
جمیع اشیاء با آفتاب عهد الهی روشن یعنی جمیع معهودات از فیض عهد
الهی معهود گردیده اینست اصطلاح اهل بهاء در این عهد جدید که مطابق
است با بیان حکمای الهی که فرموده اند جمیع موجودات از فیض وجود حق
موجود گردیده قوالب و مجالی و مظاهر و الفاظ مختلف و گوناگون و لکن
معانی و حقائق و شراب و رحیق و سلسبیل و می و باده واحد هر لحظه
بشکل دگری آن بت عیار برآمد رو گردنها نشد سخن را روی با صاحبدلان
است ای الذین یعلمون آیا مقصود از عهد قدیم در جمیع الواح و صحف
الهیه چه بود و از آیهٔ شریفهٔ یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم
واوفوا بعهدی چه و از آیای فارهبون چه استنباط شده و مقصود از
سورهٔ مبارکهٔ والمرسلات عرفا فالعاصفات عصفا والناشرات نشرا

نشرًا فالفارقات فرقًا فالملقیات ذکرًا کیانند حاشا لاریب فیه هدی
للمتقین وذکری وهدی لأولی الألباب فی المبدء والمآب الذین یعقلون
والذین یعلمون ای الذین اوفوا بعهد الله ومیثاقه فی یوم الموعود یوم
الذی فیه طمست النجوم وفرجت السماء ونسفت الجبال یوم یقوم الناس
ای ایادی امر ملک الناس لنصرة رب الناس فی سنة الشداد یوم عسر
بعد الفرج الأعظم ای یوم طلوع شمس الذکر عن افق العهد لتربیة الناس
بعد یوم الألهی وصعود جمال الحق الی سماء قدسه الرفیع المنیع پس امروز
جای آن دارد که سیاره یعنی ایادی امر که بدلو طلب و مجاهده یوسف مصر
احدیه را در چاه غربت و وحدت بلا ناصر و معین یافته بیک لحن و یک
صوت و یک نغمه این نغمه سرایند بشری که در بزم وجود رخ یار عیان شد
چشم همه روشن از فجر بقا طلعت دلدار عیان شد چشم همه روشن
امروز که فجر یوم عهد الهی است خفته کان بالین محو را ببشارت طلوع نیر
عهد صحو و بیداری سزاست چه هر روزی را روزیی مقرر و هر صبحی را صبوحی
مقدر گردیده ـ

هو الله

ای احبای الهی کور عظیم است و اشراق شدید و عصر خداوند مجید امکان در

حرکت است واکوان در وجد و بشارت حقائق کائنات در شوق و شورند
و ذرّات موجودات در طرب و سرور ارواح در فوز و فلاحند و احباب در علوّ
و نجاح انوار در سطوعست و آثار روشنی بخش اقالیم صیت بزرگواری جمال
قدم جهانگیر گشته و نیّر عظمت حضرت احدیّتش در جمیع محافل عالم بذکر
اسم اعظم مزیّن و کلّ مجامع امم بخبر ظهور نیّر اکرم مستخبر شرق از انوارش
منوّر است و غرب از نفحاتش معطّر بسیط غبرآء از فیض سحابش گلشن است
و فسیح و رفیع خضرآء از انوار آفتابش روشن حقیقت کلّ شیء در حشر
و نشور است و کینونت کلّ شیء در شوق و شور اشجار طیّبه در نشو
و نما است و اثمار لطیفه پر حلاوت و صفا علم میثاقست که منشور بر آفاقست
دریای عهد و پیمانست که موجش بی پایانست و طوفانش در نهایت شدّت
و طغیان و مزلزل ارکان جمال قدم روحی لاحبّائه الفدآء در این کور اعظم
بر جمیع احبّاء حجّت را بالغ و رحمت را سابق و نعمت را سابغ و برهان را واضح
و دلیل را لائح فرمودند در کتاب اقدس که ناسخ جمیع الواح و زبر است و مهیمن
بر کلّ نصّ صریح واضح مبین صراط را معلوم و منهج نجات را منصوص نمودند
و بیست و پنج سنه جمیع را از این ثدی مقدّس شیر داده پرورش فرمودند و در
جمیع الواح و کتب و لوائح و صحف ذکر عهد و میثاق نمودند و ثابتین و متمسّکین را

و متمسکین را تحسین و تمجید فرمودند و متزلزلین را توهین و تزییف بلکه
انذار بعقوبت الهیه و تخویف بنقمت ابدیه نمودند و لوح سنهٔ شداد
که سنهٔ صعود است نازل گشت و در جمیع اطراف منتشر شد و بیان شدت
امتحان و کثرت افتتان را واضح و مشهود فرمودند و بعد بأثر قلم اعلی
کتاب عهد مرقوم شد و لوح محفوظ میثاق مکتوب و کل را بتوجه و انقیاد
و اطاعت و اتباع بامر واضح صریح امر فرمودند تا چون دریای امتحان
و افتتان سنهٔ شداد بموج آید نفسی سرگردان نگردد و مضطرب و حیران نشود
صراط مستقیم و منهج قویم و نور مبین موضح و معین و محقق و منصوص و معلوم
باشد و مجال همسی برای نفسی نماند و وحدانیت کلمهٔ الهیه محفوظ ماند
و اختلافی حاصل نشود حال نو هوسانی چند پیدا شده اند در سر سر زمزمهٔ بنا
گذاشته اند و چون مطمئن گردند از نفسی واضح نیز ذکر نمایند یکی گوید جمال
مبارک کل را غنی فرموده احتیاجی باقی نگذاشت مقصد سرش اینست
که بمقام منصوص احتیاجی نیست دیگری گوید که عصمت محصور در جمال مبارک بود
دیگر کسی معصوم نیست مراد باطنش اینست که من اراده الله جائز الخطاست
دیگری هر نفسی که در ایام مبارک مقبول بود یا موقن بود یا لوحی بجهة او نازل نمیشود
که مردود گردد و مقصد حقیقتش اینست که اگر مخالفت رضا کند و بخصومت اجتبار

ضرّی ندارد و از این قبیل اقوال در سرّ و اجهار ترویج نمایند و مقصد از این
اقوال کلّ نقض عهد و میثاقست و این آن نعاقیست که در جمیع الواح محبوب
آفاق خبر داده است ای احبّای الهی بیدار باشید بیدار هوشیار گردید
هوشیار چه که امتحان و افتتان بسیار شدید است و متزلزلین در نهایت
تدبیر و تدمیر بظاهر گویند که ما اوّل متمسّک به میثاق هستیم و در باطن
تیشه بریشهٔ شجرهٔ عهد و میثاق زنند ع ع

هو الله

ایّها الشّهید ابن الشّهید الثّابت علی عهد الله و میثاقه الّذی اخذه فی ذرّ البقاء
عمّن فی ملکوت الانشاء لعمر الحقّ انّه مذکور فی کلّ کتاب حکیم طوبی لک علی هذا الثّبات
بشری لک علی هذا الرّسوخ الّذی یصلّین به علیک الملأ العالین ثبّت النّاس علی
هذا العهد الوثیق و الصّراط المستقیم و المنهج القویم و انّه لمیثاق لو یعلمون عظیم
لأنّ به یستحکم ارکان الأمر و یشیّد بنیان الحقّ و یرتفع اعلام الذّکر
و یصان دین الله عن شرّ المارقین و تحریف الغالین و تهدید المؤلّین خدمات
آنجناب در ملکوت ابهی مبوت بود و اکنون در نزد این عبد از وصف فزون
و لک ان تشکر ربّک فی کلّ آن و حین من هذا الفضل العظیم تفصیل آقاخان
و شیخ احمد و جمال الدّین افغانی بکرّات و مرّات بآنجناب مرقوم گردید که اینها

اینها با چند نفس دیگر بی دین و ایمان بفکر و ادراک اتفاق نموده اند و در مدینهٔ
کبیره مخابره با کسان اهل فساد دارند و شبهه نیست که این فساد از آن
نفوس جاهله بروز خواهد کرد شما با ولیای امور این کیفیت را درست توضیح
فرمائید که مبادا وقتی فساد آنها بروز کند کسان دیگر نیز بدنام شوند و متهم
گردند چه که خواهند گفت که شیخ احمد از آن طایفه است دیگر نمیدانند که این
شخص مردود دامادمیرزا یحیی و مطرود این طایفه است و بکمال عداوت را
با این عباد از جمیع جهات دارد و چند سال است که اول با لذات با آقاخان
و بعد با جمال الدین در جمیع محافل و مجالس در صدد تحریک انواع فساد
در حق این عباد بوده باری خصوصیت یحیی یعنی صبح ظلمانی با این طائفه بهائیان
مثل شمس در وسط سما واضح و مشهود و مشهور و حتی در جمیع نشریات اوروپا
مذکور با وجود این شاید بدخواهان و مدعیان در نزد اولیای امور باز امر را
مشتبه نمایند باید احتیاط بجمیع وسائل این کیفیت را دوباره واضح نمائید
که حکایت بخره مشتر و فرار روباه نکردد الحمد لله این نفوس خائنه بسزای
خویش رسیدند زیرا که در مدینهٔ کبیره اسیار اگر فتاند و اوراق فساد در منزل
شان بیرون آمد کویا استغفر الله نسبت با ولیاء آن سامان مذمت شدیده
بوده است و بفساد عظیم دلالت مینمودند و با مفسدین اطراف مخابره مینمودند

ان الله لا یصلح عمل المفسدین الحمد لله اعلیحضرت شهریار ایران این ایام
سرادق انصاف و مروت بلند نموده اند و در صدد راحت و آسایش
عموم رعیت هستند و هم چنین شاهزادگان عظام و وزرای کرام باری
جمیع اخیار الهی باید که بدرگاه احدیت صد هزار شکر نمایند که شر این نفوس
مفسده از سر دولت و رعیت رفع شد چه که این نفوس قلیله بیچاره را
اغفال نمودند فقطع دابر القوم الفاسقین الحمد لله رب العالمین ع ع

هُوَ اللّٰه

الحمد لله الذی اشرق علی الفؤاد بنور الرشاد و نور القلوب بسطوع آیات القدس
بکلّ روح و سداد و هدی المخلصین الی معین العرفان بتبیانات ظهرت
فی حقیقة الآیات و الکلمات و اخرج الطالبین الی عالم النور من لجوجة الظلمات
و الصلوة و التحیة و الثناء علی النور الساطع فی زجاجة القلب المقدس الطافح
بالبشارات و نزل الروح الامین علی فؤاده بالآیات المحکمات و آله
الطیبین الطاهرین اولی البراهین و الحجج البالغة بین الممکنات و وسائط
فیض الحق بین الموجودات فاعلم ایها الواقف فی صراط الله المتوجه
الی الله و المقتبس من انوار معرفة الله بان الآیة المبارکة التی نزلت فی الفرقان

فی الفرقان بصحیح القرآن قوله تعالی ما کذب الفؤاد ما رای لها سرّ
مکنون ورمز مصون وحقیقة لامعة وشئون جامعة وبینات واضحة
وحجة بالغة علی من فی الوجود من الرکع السجود ونحتاج فی بیان حقیقتها لبث
تفاصیل من موازین الادراک عند القوم وشرحها و حتی یظهر
ویتحقق بالبیان ان المیزان الالهی هو الفؤاد ومنبع الرشاد فاعلم بان
عند القوم من جمیع الطوائف اربعة موازین یزنون بها الحقائق والمعانی
والمسائل الالهیة وکلها ناقصة لا تروی الغلیل ولا تشفی العلیل ولنذکر کل واحد
منها ونبین نقصه وعدم صدقه فاول الموازین میزان الحس وهذا
میزان جمهور فلاسفة الافرنج فی هذا العصر ویقولون بانه میزان تام کامل فاذا
حکم بشیء فلیس فیه شبهة وارتیاب والحال ان دلائل نقص هذا المیزان
واضحة کالشمس فی رابعة النهار فانک اذا نظرت الی السراب تراه ماء
عذب وشراب واذا نظرت الی المرایا تری فیها صورا یتیقن انها محققة
الوجود والحال انها معدومة الحقیقة بل هی انعکاسات فی الزجاجات
واذا نظرت الی النقطة الجوالة فی الظلمات ظننتها دائرة وخطا ممتدا
والحال انها لیس له وجود بل یترائی للابصار واذا نظرت الی السماء
ونجومها الزاهرة رأیت انها اجرام صغیرة والحال کل واحدة منها

تتوازى امثال واضعاف كرة الأرض بآلاف وترى الظل ساكنا والحال
انه متحرك والشعاع مستمرا والحال انه منقطع والأرض بسيطة مستوية
والحال انها كروية فاذا ثبت بان الحس الذي هو القوة الباصرة حال كونها
اقوى القواء الحسية ناقصة الميزان مختلة البرهان فكيف يعتمد عليها في عرفان
الحقائق الالهية والآثار الرحمانية والشئون الكونية واما الميزان الثاني
الذي اعتمد عليه اهل الاشراق والحكماء المشائون هو الميزان العقلي وهكذا
سائر طوائف الفلاسفة الاولى في القرون الاولية والوسطى واعتمدوا عليه
وقالوا ما حكم به العقل فهو الثابت الواضح المبرهن الذي ليس فيه ريب ولا
شك وشبهة اصلا وقطعا فهؤلاء الطوائف كلهم اجمعون حال كونهم اعتمدوا
على الميزان العقلي فاختلفوا في جميع المسائل وتشتت آرائهم في كل الحقائق
فلو كان الميزان العقلي هو الميزان العادل الصادق المتين لما اختلفوا في
الحقائق والمسائل وما تشتت آراء الأوائل والأواخر فبسبب اختلافهم
وتباينهم ثبت ان الميزان العقلي ليس بكامل فاننا اذا تصورنا ميزانا تاما لو
وزنت بها مأة الف نسمة ثقلا لاتفقوا في الكمية فعدم اتفاقهم برهان كاف
واف على اختلال ميزان العقلي وثالثه الميزان النقلي وهذا ايضا مختل
فلا يقدر الانسان ان يعتمد عليه لان العقل هو المدرك للنقل وموزون ميزانه

میزانه فاذا کان الاصل میزان العقل مختلا فکیف یمکن ان موزونه النقلی
یوافق الحقیقه ویفید الیقین وان هذا امر واضح مبین واما المیزان الرابع
فهو میزان الالهام فالالهام هو عباره عن خطورات قلبیه والوساوس
الشیطانیه ایضا عباره عن خطورات تتتابع علی القلب من واردات
نفسیه فاذا خطر بقلب احد معنی من المعانی او مسئله من المسائل فمن
این یعلم انها الهامات رحمانیه فلعلها وساوس شیطانیه فاذا ثبت
بان الموازین الموجوده بین القوم کلها مختله لا یعتمد علیها فی الادراکات بل
اضغاث احلام وظنون واوهام لا یروی الظمآن ولا یغنی الطالب للعرفان
واما المیزان الحقیقی الالهی الذی لا یخیب ابدا ولا یفک یدرک الحقائق الکلیه
والمعانی العظیمه فهو میزان الفواد الذی ذکره الله فی الآیه المبارکه لانه من
تجلیات سطوع انوار الفیض الالهی وسر الرحمانی والظهور الوجدانی والامر الربانی
وانه الفیض قدیم ونور مبین وجود عظیم فاذا انعم الله به علی احد من اصفیائه
وافاض علی الموقنین من احبائه عند ذلک یصل الی المقام الذی قال علی
علیه السلام لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا لان النظر والاستدلال
فی غایه الدرجه من الضعف والادراک فان النتیجه منوطه بمقتضیات
الصغری والکبری فمهما جعلت الصغری والکبری ینتج منها نتیجه لا یمکن للاعتماد

علیها حیث اختلفت آراء الحکماء فاذًا یا ایها المتوجه الی الله طهر الفؤاد
عن کل شئون مانعة عن الرشاد فی حقیقة الرشاد وزن کل المسائل
الالهیة بهذا المیزان العادل الصادق العظیم الذی بینه الله فی القرآن الحکیم
ولهذا النبأ العظیم لتشرب من عین الیقین وتتمتع بجنة الیقین وتهتدی
الی الصراط المستقیم وتسلک فی منهج القویم والحمد لله رب العالمین ع ع

هو الله

ای ناظر بحق قد تلجلج طمطام الکبریاء وتبلج فجر الهدی وتأجج النار الموقدة
فی سدرة المنتهی وری الناس سکاری وما هم بسکاری فائضین فی غمرات الهوی ناهضین الی
فی الدرکات السفلی ناکصین علی الاعقاب فیا حسرة للمتوهمین ویا عذابا
للمحرومین ویا نقمة للذین لم یؤمنوا بذلک الحجاب الذی استر وتواری
بالحجاب ع ع

هو القیوم

حمدًا لمن خلق حقیقة نورانیة وهویة رحمانیة وکینونة روحانیة وجوهرة ربانیة
ودرة نوراء وفریدة غراء وجعلها واسطة الفیض العظمی ورابطة العهد الکبری
ووسیلة الموهبة العلیا ففاضت بمواهب ربها وافاضت بغائب الهها
وتشعشعت وتلئلأت واضائت واشرقت ولاحت وباحت بالاسرار

وهتكت الأستار وشقت الحجاب وازاحت النقاب عن وجه توارت به الشمس في السحاب كان من عليها فان ويبقى وجه ربك ذي الجلال والاكرام واقدم التحية والثناء والتسليم والبهاء على تلك الذرة البيضاء والياقوتة الحمراء والخريدة النورآء الجوهرة الربانية والكينونة الصمدانية والذاتية الروحانية والأنية الوجدانية واسئل الله ان يجعلني مغترفا من بحرها ومستغرقا في بحرها ومستفيضا من فيضها ومستنيرا من اشراقها ومقتبسا من انوارها ومصطليا من نارها ومستضيئا من مشكاتها فسبحان من خلقها وانشأها وابدعها واختارها واصطفاها على العالمين ع ع

قال الله تبارك وتعالى حتى اذا بلغ مغرب الشمس فوجدها تغرب في عين حمئة الآية يا ايها الناظر الى الملكوت الأبهى فاعلم بان في هذه الآية المباركة والذرة الملكوتية والنغمة اللاهوتية والحقيقة الروحية لآيات للمتبصرين وآثار للشاهدين فانظر بان ذلك العالم البصير والعارف الواقف العليم المطلع باسرار الرب القدير المشتاق الى مشاهدة انوار جمال المنير تسبح في اقاليم الوجود وسافر في مشرق الأبداع ومغرب الأختراع واشتاق الى المشاهدة واللقاء فما رأى كائنا من الكائنات وموجودا

من الموجودات الا طلب فيه شهود نور الوجود ولاحظه الحقيقة الفائضة على
كل موجود مركز التموجات الرحمانية ومطلع الأنوار الربانية والسر
المستتر والرمز المكنون في الكينونة الفردانية فتوغل في عوالم الغيب والشهود
وخاض في بحار الكبرياء ومغاور عوالم المخفية عن اعين الاشياء حتى اهتدى
الى شاطئ البقاء الساحل الذي خفي عن الانظار وستر عن الابصار وغاب
عن عقول اهل الافكار الفجر القدم والاسم الاعظم والمطلع الاكرم والمغرب
المنور الطالع على آفاق الامم فوجد شمس الحقيقة الربانية ونير الاعظم الرحمانية
والهوية القدسية السبحانية والذاتية النورانية الصمدانية غارقة في بحر مخفية
مستورة مكنونة في كينونة جامعة لماء الوجود وحرارة النار الوقود حيث
ان المظهر الرحماني والمطلع الرباني والمغرب الصمداني له مقامان في عالم الظهور
ومرتبتان في حيز الشهود وفي المقام الاول هو فائض بماء الحيات في سبيل
النجات والروح السارية في حقائق الموجودات وهذا الفيض العظيم والوجود
المبين يعبر بالماء المعين ومن الماء كل شيء حي وفي المقام الثاني
هو النار الموقدة في الشجرة المباركة والشعلة الساطعة في الشجرة المقدسة
واللمعة النورانية في طور البقعة الرحمانية كما قال الكليم عليه السلام امكثوا انى
آنست نارا لعلي آتيكم منها بقبس لعلكم منها تصطلون فالماء الفائز

الفائز من حقيقة الجود على عالم الوجود في حيز الشهود والحرارة الشديدة
التي ظهرت من النار الوقود اذا اجتمعا يعبران بالعين الحميه اي حاميه بحرارة
محبة العزيز الودود يا ايها الناظر الى ملكوت الوجود فلنبين لك معنا ثانيا في الآية
المباركة فان ذلك الأعلم السالك في عوالم الايجاد بقدم الفؤاد السائح
في آفاق الكائنات بنور الرشاد لما اشتد فيه الغرام والصبابة والاشواق
الى مشاهدة الاشراق من نور الآفاق تاه في هيماء مظاهر الكائنات وهام
في سباسب وصياصي مطالع الموجودات حتى وصل الى قطب الرحى مركز دائرة
الوجود في الفلك الأعلى ومحور الكرة العليا الدائرة حول نفسها في الفضاء الذي
لا يتناهى فاهتدى الى نور الهدى والكلمة العليا والسدرة المنتهى والمسجد الحرام
والمسجد الأقصى الذي بورك حوله فوجد ان شمس الحقيقة غاربة في مغرب
عين الحيات الحمئة اي معين ماء الوجود المختلط بحمأة اي طين من العناصر الموجودة
في حيز الخارج المشهود فذلك النور الساطع اللامع وحقيقة الحقائق والنير
الأعظم موجود في هيكل بشري وقالب ترابي وجسم عنصري اي متجلي بجميع
الأسماء والصفات والانوار في هذه المشكات الله نور السموات والأرض
مثل نوره كمشكوة فيها المصباح والعين له سبعون معنى في اللغة منها عين
جاريه وعين باكيه وبمعنى الشمس والشعاع والسحاب والرئيس والحقيقة والذات

وامثال ذلک وقال المفسّرون کانّها تغرب فی عین حمئة

ع ع

هو الله

الهی الهی تری فقری وفاقتی وحرقتی وشدّة لوعتی وسورة غلّتی وکثرة ظمئی
وعطشی لمعین فیوضاتک وسلسبیل عنایاتک فوا ولهی فی جمالک وواجذبی
لمشاهدة انوار طلعتک وواشوقی للقائک والتجرّع من کاوس طافحة بصهباء
عطائک ایربّ انّی اسیر اطلقنی بقدرتک وانّی مستجیر فاجرنی من وهدة
حرمانی بقوّتک وانّی دخیل فآونی فی کهف حفظک وحمایتک ومشتاق
ارفعنی الی ملکوتک وملهوف ادخلنی فی ظلّ صونک وکلائتک ومأسوف علیه
اشملنی بلحظات اعین رحمانیّتک ای محبوبی الی متی هذا الفراق والی متی هذا
الاحتراق فی نیران حرمان الاشتیاق فبعزّتک ضاق صدری وارتخا ازری
وانکسر ظهری واصفرّ وجهی وابیضّ شعری وذاب لحمی وبلی عظمی وسالت عبراتی
وصعدت زفراتی واشتدّت سکراتی وزادت حسراتی فی کلّ یوم اما
ترحمنی یا الهی اما تتعطّف علیّ یا مولای هل لی مجیر الّا انت ام لی نصیر الّا انت
ام لی حنون الّا انت ام لی ودود الّا انت لا وحضرة عزّک انت ملاذی وملجئی
ومهربی فی کلّ حالی اجرنی احفظنی اعرج بی الی ملکوت جوار رحمتک انّک انت المقتدر

انت المقتدر الرؤف الرحيم ع ع

هو الأبهى

يا ايها المتوجه الى ملكوت الوجود والمتشبث بذيل رداء العظمة في حيز الشهود المتقلب
بين اهل السجود فامعن النظر في طبقات اهل البشر تريهم منهمكين في الشهوات
التي هي المهلكة والسيئات الهاتكة والحجبات الساترة والظلمات الحالكة
من شرور النفس والهوى والهبوط في مهاوي الذل والشقى ومعذبين بشئون
الغفلة والعمى وهائمين في هيماء الجهل والجفاء فكل الملل تنتظر اشراق شمس الحقيقة
في افق الأمل وكل فرقة تترصد سطوع انوار ساطعة في مشرق انور وكل
قوم موعودون بظهور سيد الوجود الموعود عند اليهود والمنتظر عند اهل الانجيل
بفضل الرب الودود والمبشر بظهوره في حيز الشهود في لسان الحبيب المحمود
حتى باشراقه عن افق العالم تنكشف الظلمات الصيلم وتزول الغيوم المتكاثفة
في آفاق الأمم وتتشتت شمل جنود الجهل وينتصر ملاك العلم والفضل ويتمكن
اولو العرفان ويتبدد عونة الخذلان ويلوح صبح الهدى ويشرق
سراج النهى ويعتدل كل اعوجاج ويستقيم كل انحراف وتزول كل الشبهات
وتنكشف السبحات عن وجه الحقيقة فلما جائهم بالبرهان القاطع والنور الساطع
والدليل اللامع انقلبوا على اعقابهم صاغرين وعن الحق من المحتجبين ع ع

هو الله

سبحان من انشأ الوجود وابدع كل موجود وبعث المخلصين مقاما محمود
واظهر الغيب في حيز الشهود ولكن الكل في سكرتهم يعمهون واسس بنيان القصر
المشيد والكور المجيد وخلق الخلق الجديد في حشر مبين والقوم في سكراتهم غافلون
ونفخ في الصور ونقر في الناقور وارتفع صوت السافور وصعق من في صقع الوجود
والاموات في قبور الاجساد لراقدون ثم نفخ النفخة الاخرى واتت الرادفة
بعد الراجفة وظهرت الفاجعة وذهلت كل مرضعة عن راضعة والناس في
ذهولهم لا يشعرون وقامت القيامة واتت الساعة وامتد الصراط ونصب
الميزان وحشر من في الامكان والقوم في عمه مبتلون واشرق النور
واضاء الطور وتنسم نسيم رياض الرب الغفور وفاحت نفحات الروح
وقام من في القبور والغافلون لفي الاجداث لراقدون وسعرت النيران
وازلفت الجنان وازدهت الرياض وتدفقت الحياض وتأنق الفردوس
والجاهلون في اوهامهم لخائضون وكشف النقاب وزال الحجاب وانشق
السحاب وتجلى رب الارباب والمحرومون لخاسرون وهو الذي انشاء
لكم النشاة الاخرى واقام الطامة الكبرى وحشر النفوس المقدسة في الملكوت
الاعلى ان في ذلك لآيات لقوم يبصرون ومن آياته ظهور الدلائل والاشارات

والاشارات وبروز العلائم والبشارات انتشار آثار الاخبار وانظار
الابرار الاخيار واولئك هم الفائزون ومن آياته انواره المشرقة من افق
التوحيد واشعته الساطعة من المطلع المجيد وظهوره البشارة الكبرى من مبشره
الفريد ان في ذلك لدلايل للائح لقوم يعقلون ومن آياته ظهوره وشهوده
وثبوته ووجهه بين ملا الاشهاد في مقام البلاد بين اظهر الاحزاب المهاجمة
كالذئاب وهم من كل جهة يهجمون ومن آياته مقاومة الملل الفاخمة
والدول القاهرة وفريق من الاعداء الساكنة للدماء الساعية في هدم
البنيان في كل زمان ومكان ان في ذلك لتبصرة للذين في آيات الله
يتفكرون ومن آياته بديع بيانه وبليغ تبيانه وسرعة نزول كلماته وحكمه
وآياته وخطبه ومناجاته وتفسير المحكمات وتاويل المتشابهات لعمرك
ان الامر واضح مشهود للذين بصير الانصاف ينظرون ومن آياته اشراق
شمس علومه وبزوغ بدر فنونه وثبوت كمالات شئونه وذلك ما اقر به
علماء الملل الراسخون ومن آياته صون جماله وحفظ هيكل بنائه مع شروق
انواره وهجوم اعدائه بالسنان والسيوف والسهام المرشقة من الالوف
وان في ذلك لعبرة لقوم منصفون ومن آياته صبره وبلائه ومصائبه والامه
تحت السلاسل والاغلال وهو ينادي الى الى يا ملا الابرار الى الى يا حزب الاخيار

الّی الّی یا مطالع الأنوار قد فتح باب الأسرار والأشرار فی خوضهم یلعبون
ومن آیاته صدور کتابه وفصل خطابه عتاباً للملوک وانذاراً لمن هو احاط الأرض
بقوة نافذة وقدرة ضابطة وانثل عرشه العظیم بایّام عدید وانّ هذا
لأمر مشهود مشهور عند العموم ومن آیاته علوّ کبریائه وسموّ مقامه وعظمة
جلاله وسطوع جماله فی افق السّجن فذلّت له الأعناق وخشعت له الأصوات
وعنت له الوجوه وهذا برهان لم یسمع به القرون الأوّلون ومن آیاته
ظهور معجزاته وبروز خوارق العادات متتابعاً مترادفاً کفیض سحابه واقرار
الغافلون بنفوذ شهابه لعمره انّ هذا الأمر ثابت واضح عند العموم من کلّ
الطّوائف الّذین حضروا بین یدی الحیّ القیوم ومن آیاته سطوع شمس
عصره وشروق بدر قرنه فی سماء الأعصار والأوج الأعلی من القرون بشئون
وعلوم وفنون بهرت فی الآفاق وذهلت بها العقول وشاعت وذاعت
وانّ هذا الأمر محتوم ع ع

هو الله

شمع روشن است وانجمن [illegible]انیان گلزار وگلشن نفحات قدس منتشر است
ونسائم حدائق ملکوت ابهی روح بخش هر مستبشر ندای الهی از جبروت غیب
بلند است وصلای رحمن از جهان پنهان گوش زد هر مستمند وارجمند بحر الطاف

الطاف پر موج است و موج احسان رو باوج گلزار رحمت است که باغبان
عنایت بدست خویش تزیین نموده و مرغان چمن رحمانیت است که رسات
طیور بهشت برین گشته رحیق مختوم است که نشئه بخش دماغ مواقع نجوم
است و کأس طهور است که طافح بمزاجها کافور است ای دوستان تا چند در
زاویه خمولیم و مخمود در این نار وقودیم و غافل از مقام محمود چه که جمال موعود
مقامی بجهة دوستانش مقدر فرموده غبطه اصفیاست و منتهای آرزوی
سرور اولیاء و آن مقبولیت و محمودیت در ساحت کبریاست آن مقام
منصور است و منظور است مؤید است موفق است سپاهش جنود لم تروها است
و پناهش ملکوت ابهی رایتش یا بهی الابهی آیتش علمه شدید القوی

طوبی لمن فاز به بفضل ربه الاعلی ع ع

هو الله

حقائق کونیه عموماً مظاهر آیات حقائق الهیه ایسه ده انجق شرف کرامت و منقبت
موهبت کلیه ایله سرفراز و ممتاز اولان انساندور آیت کبری در و نسخه
عظمی در مظهر کامل در فیض شامل در نور باهر در طور شاهقدور مظهر اسما در
مطلع صفات علیا در برزخ جامع در مشرق لامع در ملتقا بحرین در
مجمع نهرین در مرکز سطوع انوار حقیقتیله برابر معدن ظلمت شر تدرّ قوای

روحانیه مقتضای جسمانیه یه غالب کلور ایسه ملکوتی اولور جبروتی
اولور لاهوتی اولور رحمانی اولور معدن محبت اولور مظهر عنایت اولور
مطلع موهبت اولور مصدر فضائل انسانیه اولور منبع خصائل رحمانیه اولور
جامع عفت و استقامت و امانت و معرفت و رحمت و شهامت
و عبودیت اولور جهت شهوانیه و خصائص حیوانیه سی غالب کلور ایسه
معدن ظلمت اولور منبع خیانت اولور مظهر جهالت و شناعت و شرت
اولور ای اللهک سوکلی قوللری چالشملی جمال مبارکک لطفیله مظهر رحمان
اولملی والسلام ع ع

هو الله

شمع شبستان حق نور بآفاق بخش — مقتبس از شمس شو شعله و اشراق بخش
شرق منور نما غرب معطر نما — روح بصقلاب ده نور بافلاق بخش
جسم علیل جهان خسته شده ناتوان — مرهم هر زخم شو داروی دریاق بخش
فتنهٔ عالم مجو در ره آدم مپو — خالی از این گفتگو نور باخلاق بخش
گاه چو برق سحاب گاه چو ابر بهار — خنده بلبها بده گریه بآماق بخش
یوسف کنعان من مصر ملاحت خوش است — جلوه ببازار کن بهره باحداق بخش
فیض بهائی سراج عون بهائی زجاج — خاکدرش بر تو تاج مژده بمشتاق بخش

جان بچنین دلبری آفت انس و پری — کر بدهی بر پری فرصت عشاق بخش
بلبل کویا بیا نغمه بکلشن سرا — صیحه بزن یا بهار جغه باطباق بخش

ع ع

هو الأبهی

کیم که بو درکاهده دربان اولور — کشور جان و دله سلطان اولور
مور ضعیف اولسه بیله بستون — جمله اقالیمه سلیمان اولور
ذره صفت پرتو خورشیدده — نور حقیقتله نمایان اولور
قطرهٔ نابود وجود اولسه بیل — در و کهردن دولو عمان اولور
بندهٔ ناچیز ضعیف اولسه کر — تاج سر جمله شاهان اولور
لشکر جهل ایتسه هجوم باشنه — میر سپه صفدر میدان اولور
شمع حقیقت اولور آغلر نیار — نور هدی شعلهٔ سوزان اولور
دلبر جانانه جانی فدا — کیم که ایدر شاه شهیدان اولور
آفت هر فتنه دن اوقورتولور — ثابت عهد راسخ پیمان اولور

ع ع

هو الأبهی

ای بندهٔ درکاه الهی آنچه از خامهٔ محبت الله جاری قرائت کردید و از مضامینش

معانی ملکوتیه ادراک کردید امید از موهبت رب مجید چنان است که در کل احیان
بنفحات رحمن زنده و تر و تازه باشید در خصوص مسئله تناسخ مرقوم نموده بودید
این اعتقاد تناسخ از عقائد قدیمه اکثر امم و ملل است حتی فلاسفه یونان و حکمای
رومان و مصریان قدیم و آثوریان عظیم ولکن در نزد حق جمیع این اقوال و اوهام
مزخرف و برهان اعظم تناسخیان این بود مقتضای عدل الهی این است که عطای
کل ذی حق حقه شود حال هر انسان مبتلا شود گوئیم که گناهی نموده است ولکن
طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطفه اش تازه انعقاد کرده است و کور و کر و شل
و ناقص الخلقه است آیا چه گناهی نموده است که چنین جزائی گرفتار شده است پس این
طفل اگرچه بظاهر در رحم مادر خطائی ننموده ولکن پیش ازین در قالب اناس جرمی کرده
که مستوجب چنین جزائی شده فلهذا این نفوس ازین نکته غافل گشته اند که آیا
خلقت بر یکمنوال بود قدرت محیطه چگونه نمودار شد و حق چگونه بفعل ما یشاء
و یحکم ما یرید میکشت باری ذکر رجعت در کتب الهی مذکور و این مقصد رجوع کون
و آثار و کمالات و حقایق و انوار است که در هر کور عود مینماید نه مقصد اشخاص و
ارواح مخصوصه است مثلاً گفته میشود که این سراج دیشب امشب عود نموده است و یا آنکه
گل پاری امسال باز در گلستان رجوع کرده است در اینمقام مقصد حقیقت شخصیه
و عین ثابته و کینونت مخصوصه آن نیست بلکه مراد آن کون و مزاج است که در ا

در آن سراج و در آن کاس موجود بود حال در این سراج و کاس شهود یعنی آن
کمالات و فضائل و مواهب ربیع سابق در بهار لاحق عود نموده است مثلاً این
ثمر همان ثمر سال گذشته است در این مقام نظر به لطافت و طراوت و نضارت
و حلاوت آن ثمره است والا البته آن حقیقت متعینه و عین مخصوصه رجوع
ننموده آیا از یک مرتبه وجود در این عرصه شهود اولیای الهی چه نعمتی در حق دیده
که متصلاً عود و رجوع و تکرر خواهند آیا یکمرتبه این مصائب و بلایا و رزایا و صدمات
و مشکلات کفایت نمیکند که تکرر این وجود را در این عالم خواهند این کاس چه زیان
حلاوتی نداشته که آرزوی تتابع و تکرر شود پس دوستان جمال ابهی ثوابی و اجری
جز مقام مشاهده و لقا در ملکوت ابهی نجویند و جز بادیه تمنای وصول بر فرف اعلی
نپویند نعمت باقیه خواهند و موهبت سرمدیه که مقدس از ادراکات امکانیه است
چه که چون بصر حدید نظر فرمائی جمیع بشر در این عالم ترابی معذبند مستریحی نه
تا ثواب اعمال حیات مکرر سابق بینند و خوشحالی نیست که ثمره مشقات ماضیه چیند
و اگر حیات انسانی و وجود روحانی محصور در زندگانی دنیوی بود ایجاد چه ثمره داشت
بلکه الوهیت چه آثار و نتیجه می بخشید بلکه موجودات و ممکنات و عوالم مکونات
کل مهمل بود استغفر الله عن هذا التصور و الخطاء العظیم همچنانکه ثمرات و نتائج
حیات رحمی در آن عالم تنگ و تاریک مفقود و چنین انتقال باین عالم وسیع نماید فواید

نشو و نما در آن عالم واضح و مشهود میگردد هم چنین ثواب و عقاب و نعیم و جحیم
و مکافات و مجازات اعمال و افعال انسان در این نشئه حاضره در نشئه اخری
عالم بعد از این عالم مشهود و معلوم میگردد و همچنانکه اگر نشئه روحانی محصور
در همان عالم رحم بجز حیات و وجود رحمی مهمل و نامربوط میگشت همچنین اگر حیات
این عالم و اعمال و افعال ثمرات آن در عالم دیگر نشو بکلی مهمل و غیر معقول است
پس بدان که حق را عوالم غیبیه هست که افکار امکانی از ادراک آن عاجز است و عقول
بشری از تصور آن قاصر چنین نظام روحانی را از هر رطوبت امکانی پاک و مطهر
فرماید نفحات قدس حدائق رحمانیه عوالم بنظام رسد و البهاء علیک
و علی کل ناظر و متوجه الی الملکوت الابهی الذی قدسه الله عن ادراک الغافلین و ابصار
المنکرین عبدالبهاء عباس

هو الله

ای ثابت بر عهد الهی آنچه مرقوم نمودید ملاحظه گردید و مشاهده شد و معانی
معلوم گردید حمد کن حضرت یزدان را که از جام کوثر الهی سرمستی و بر عهد الست
ثابت و راسخ معدن جود و آل مبارکی و مخزن لطف قدیم و حدک لاشریک
از خدا بخواه که بر این مقام ثابت و مستقیم مانی و باین حبل متین متمسک و از هر آفتی
امین ملاحظه از انقطاع جناب ورقاء حضرت روح الله فرمایند رحمه الله فدا آن

آن طفل خورد بکمالاتی متّصف بود که پیران سال خورده عاجز و بانقطاع
و انجذابی ظاهر شد که نفوس مقدّسه مات و متحیّر ماندند سراج جان فشانی را
در زجاج قربانی در سبیل رحمانی چنان برافروخت که شعله اش قلوب اهل ملأ اعلی را
بسوخت و روشنائیش عالم را منوّر و رائحهٔ طیّبهٔ آن نوگل بوستان انقطاع
عالم را معطّر نمود ای یاران الهی این نفوس سزاوار بنده گی جمال مبارکند که بمبارکی
اسم شان جهان و جهانیان عنقریب در بشارت روحی لهما الفدا کینونتی لهم الفدا
تا بحال کودکی باین فرزانگی و با کمال قوّت و بی باکی جام شهادت را در بزم محبّت
حضرت احدیّت ننوشید و زهر قتل را چون شهد لطف نچشید در زیر
اغلال و زنجیر چون شیر بیشهٔ انقطاع در کمال سرور و بهجت بنعوت و محامد حضرت
احدیّت مشغول بود کار این کار است ای هشیار مست پس ای دوستان
یزدان باید بجان و دل عجز و نیاز آریم که از این جام لبریز سرمست شویم و از این
نفحات انقطاع و تقدیس مشام معطّر نمائیم تا به بنده گی جمال قدم روحی لشهداء سبیله
الفدا موفّق شویم ع ع

هو الله

ای موقن بآیات الله از غرائب آثار و عجائب اسرار پروردگار در هر کور و دوری
سرّ فدا بود یعنی جمعی از کأس ماء طهور مزاجها کافور سرمست و مدهوش شده رقص کنان

به قربانگاه فدا می‌شتافتند و بآتش انجذاب میگداختند و هلهله گویان و پا
کوبان خندان و شادمان نعرهٔ طوبی لی بشری لی بعنان ملأ اعلی میرسانند ولی تا
بحال چنین وجد و سرور و جذب و حبور که در میدان جان‌فشانی از حضرت روح الله
بظهور رسید از نفسی مسموع نشد چه که آن طفل صغیر هنوز بوی شیر از فم مطهرش
میآمد با کمال صباحت و ملاحت چون بدر منیر از افق اغلال و زنجیر رویش تابان
و لبش خندان و لسانش ناطق بذکر رحمن و بصرش متوجه بملکوت یزدان بود
در تحت سلاسل و اغلال چنان نعرهٔ یا بهاء الابهی برآورد و زبان به تبلیغ گشود
که شور و ولوله در ملکوت وجود انداخت و عوانان را مات و متحیر ساخت و خندان
و رقصان و پاکوبان در میدان فدا جانفشانی نمود یا لیت کنت معه فافوز
فوزاً عظیماً باری اینست قدرت و قوت انجذاب در دور جمال مبارک روحی
لشهداء سبیله الفدا تا بحال چنین واقع نگشته که کودکی خورد سال گوی سبقت
و پیشی را از مردان میدان ببرد و از افق فدا با کمال انقطاع بارخی تابان
طلوع نماید اینست شأن نفوس مقدسه در این کور عظیم و اشراق مبین ملاحظه
فرمائید طفل صغیری چنان بر میثاق الهی ثابت و مستقیم بود بچه سلطان مبینی
مبعوث شد که هر منکری مبهوت گشت اینست شأن متمسکین بعهد و پیمان الهی
بعضی از گماشتگان که در طریق نگهبان بودند روایت نمودند که آن نوه بو

بوستان الهی در بین راه در تحت سلاسل و اغلال خندان و غزلخوان بعو

والبهاء علیک ع ع

هو الله

ای پروردگار در این کور عظیم سلطان مبین تجلی فرمودی و در حشر اکبر بجمال
انور اشراق نمودی این قرن سلطان قرون و این عصر نوبهار اعصار در جمیع
شئون و چون بجمیع جهات و مراتب این کور را امتیاز از سایر ایام ظهور
مظاهر احدیت فرمودی محض است باب خلاف و شقاق و قطع ریشه
انشقاق و دفع شبهات و منع ارتیاب در کتاب اقدست که ناسخ کل
کتب و صحف است بنص جلیه قاطع حق را از باطل واضح فرمودی و جمیع
مدعیان محبت را از نقض عهد رای کتاب اقدست سزای این عهد و میثاق
پرورش دادی و در جمیع الواح و صحائف متمسک بعهدت را نوازش و
ستایش نمودی و متزلزل و ناقض را نفرین و نکوهش فرمودی پس باید
قلم اعلایت کتاب عهد مرقوم نمودی و لوح میثاق نگاشتی تا مجال شبهه
و ارتیاب نماند و امر مستقر امر الله چون آفتاب واضح و روشن باشد و هیچ نفسی
نتواند رخنه نماید و در امر مبارکت سبب اعظم اتحاد عالم و دافع اختلاف امم
است رائحه خلاف و نفاق نیابد و این بنیان عظیم را خراب نکند و این حزب الهی را

خارستان جفا نماید حال نوهوسانی چند در فکر نقض میثاق افتادند و بیخردانی
چند در صدد قلع و قمع این بنیان در سر بلکه الیوم جهاز اتیشه بر ریشهٔ ایمان و پیمان
و امرت زنند و سیف بر هیکل میثاقت روا دارند و در هر دقیقه بظلمی
برخیزند و جفائی وارد آورند و فریاد مظلومی بلند کنند الواحت را که بنص
صریحت مبین واضح و مشهود باوهام خویش معنی کنند و در جیب و بغل
نهند و استدلال بر اوهامات و ترهات خود کنند و بر بندگان مظلومانت
استهزاء نمایند تیری نماند که روا نداشتند طعنی نماند که نزدند زخمی نماند که وارد
نیاوردند ای پروردگار تو آگاهی ای آمرزگار تو ملجأ و پناهی ای کردگار تو
گواهی دوستان ثابتت گرفتارند تو نجات بخش و یاران را سخت مبتلایند
تو رهائی ده علم مبینت را بلند کن و ثعبان مبین را اجازت بخش تا از آستین
کلیمت بدر آید فاذا هی تلقف ما یافکون والبهاء علی کل ثابت علی عهد الله
المحکم المتین ع ع

هو الله

ای یاران الهی و دوستان حقیقی پروردگار عالمیان جمیع کائنات را بفیض رحمانیت
از کتم عدم بحیز وجود آورد و از کنز غیب بعرصهٔ شهود هر حقیقتی از کائنات را
بفضائل و کمالاتی که بمقتضی رتبه و صقع آن شیء است تخصیص داد که آن خصائل و

و فضائل و کمالات سعادت ابدیه و جنت حقیقیهٔ آن شئی گردد و چون
از آن خصائل و فضائل محروم شود در اسفل جحیم و سعیر مطمور گردد پس معلوم
و واضح شد که صحن منزل و طرف کهسار چون گل و ریاحین برویاند گلشن
بهشت برین گردد و چون از این فیض عظیم محروم شود و از این نعیم مقیم ممنوع
گلخن جحیم سعیر گردد و قس علی ذلک سائر الکائنات و الموجودات از جملهٔ ممکنات
حضرت مقدس انسانست که این حضرت ملکوتی را حضرت لاهوت بفضائل
و خصائص و خصائلی مشرف و ممتاز فرموده است که عین اعیان موجودات است
و روح حقائق ممکنات از جملهٔ خصائص ملکوتی این حقیقت مقدسه عقل و هوش
است و عدل و انصاف از فیض سروش و این قوای الهیه باو عنایت شده
که در حیز فعل مجری دارد نه مهمل و معطل انگارد مثلاً عقل عنایت شده است
که در مبادی و عواقب امور بفکر ثاقب تعمق نماید و تأمل کند تا اعمال و افعال
صحیح و سقیم را امتیاز دهد و مضر و نافع را ادراک کند و بعدل و انصاف حرکت نماید
و مظهر لطف رحمن شود و مطلع انوار رحمت حضرت یزدان و این دو قوهٔ
قدسیهٔ عقل و عدل دو آیت کبرای رب منان است در این روزها خبر مکدر
و حوادث ظلم عظیم است که بر اعلیحضرت شهریار کامل و خسرو عادل واقع
از جمیع اطراف بواسطهٔ روزنامه‌ها میرسد فی الحقیقه باید جمیع ایران بلکه جمیع

جهانیان بر این پادشاه بکمال افسوس بگریند و ناله و زاری و بیقراری نمایند
اولاً آنکه مدت مدیدی بود که این پادشاه غیور زمام امور را در کف کفایت
خویش گرفته و بفریاد هر مظلومی از بیگانه و خویش رسیده در بدایت سلطنت
زمام امور جمهور در دست صدور بود آنچه میخواستند برای خویش مجری میداشتند
ولی مدت مدیدی بود که پادشاه با نفس نفیس خویش بدادرسی میپرداخت
و کمال عدل و انصاف را مجری میفرمود در جمیع نواحی ایران بفریاد مظلومان
میرسید و در کل نقاط ممالک محروسه سرشک ستمدیدگان را پاک مینمود
ملجأ بیچارگان بود و ملاذ آوارگان ثانیاً آنکه در دست چنین قوم غداری
مبتلا شد که باین ظلم شدید بجهان جاوید پرید بر مظلومیت هر نفسی باید
گریست علی الخصوص چنین سرور غمخوار عموم ثالثاً آنکه ملت ایران در
بین جمیع ملل رسوا و بدنام شد و این بدنامی تا جهان باقی در صفحات تاریخ
عالم نقطهٔ سیاهی و رابعاً آنکه این ظلم و ستم را چه قدر نتایج مضره در پی
و این درندگی و بیباکی را چه قدر فساد و فتن در پس نفوس جهول بی بوخامت
عواقب این امور نبرند ولی شخص هوشیار با چشم اشکبار در آتش حرقت
و افسوس میسوزد حال آن قاتل مردود و هاتک عنود اگر فی الجمله عقل و هوش
و یا انصاف داشت چگونه باین ظلم عظیم اجتبار مینمود الا لعنة الله علی القا

علی القاتل الهاتک اللئیم الا غضب الله علی کل من رضی بهذا الظلم العظیم
ملاحظه فرمائید که اعلیحضرت خاقان مغفور عبد العزیز خان مرحوم در دست صنانی
گرفتار شد و عاقبت بخلع اکتفا ننمودند بلکه اجتبار بر قتل آن پادشاه مظلوم
نمودند و همچه گمان می نمودند که این قضیه بجهت خائنین مورث منافع عظیم خواهد شد
به نتائج و ثمراتش ملاحظه نمائید که چگونه هرج و مرج شد و کار در دست گروه هزله
رزله خذله جهله افتاد زمام امور از دست پادشاه خیرخواه جمهور بدر رفت
و حرب روس نتیجه یافت دو کرور نفوس و صد کرور اموال بهدر رفت
صد هزاران خانواده و خاندان برباد رفت و هجرت نمود قطعات جسیمه
از ممالک اسلام بدست دول خارجه افتاد و عاقبت خود آن نفوس بدبخت
خائباً خاسراً در طبقات جحیم مقر یافت جمیع این مضرات از مظلومیت
آن شهریار بعالم اسلام وارد گشت و اگر چنانچه کاردانی و مهارت سیاسی
و دوراندیشی حضرت پادشاه کامل عبد الحمید خان نبود تا بحال از وخامت
و سوء نتیجه آن ظلم و طغیان دولت و ملت عثمانیان بکلی محو و نابود شده بود
ولی این بود که از فضل خدا بعد از استیلاء آن مرض مزمن شدید بر جسم دولت
و ملت این طبیب حاذق ماهر پیدا شد که هنوز بمعالجه آن مرض مهلک مشغولند
و امید از فضل خداوند مجید آنست که موفق بر علاج تام کلی گردند و این شخص

دهیکای دولت قوی الشوکت جسمش از جمیع آلام و محن و امراض پاک و مبرّا
گردد ای احبای الهی اگرچه آن خسرو مهربان بدرود این جهان فرمود
حمد خدارا که سریر تاجداری ایران بجلوس میمنت مأنوس شهریار عادل مزین
و بر تخت جوانبخت شهریاری این کشور خاوری مستقر یافت این سرور داد
پرور فی الحقیقه آیت رحمت یزدانست و حقیقت مصوّرهٔ عدالت پایان قلبش
رحیم و رقت دلش چون نکهت نسیم است در این مدت حکومت آذربایجان
خاطری را نیازرد و دلی را نشکست خیرخواهان را نوازش فرمود و بدخواهان
طاغیان باغیان را مدارا کرد چشم از قصور میپوشید و بعفو و صفح معامله
میفرمود پس دست بعجز و نیاز بلند کنید و بدرگاه بی نیاز نماز آرید
که ای خداوند این شهریار جوانبخت را در کهف حفظ و حمایت خویش محفوظ دار
و این تاجدار دادپرور را بعین عنایت ملحوظ دار بجنود ملکوت نصرت کن
و بسپاه آسمانیت یاوری فرما شوکتش را افزوده کن و سلطنتش را ثابت
و مستقر فرما از شر خائنین دولت این سریر تاجداری محفوظ دار و از فساد
باغیان طاغیان مصون کن روز بروز بر شوکتش بیفزا و دیدهٔ خیرخواهانرا
روشن کن ای احبای الهی در جمیع الواح رحمانی ملاحظه نمائید مأمور باطاعت
و انقیاد بید و مجبور بخدمت و صداقت و عبودیت سریر سلطنت ضداد پس

پس بکمال صدق طویت و حسن نیّت و طاعت حکومت قیام بر خدمت کنید
و در اجراء وظائف رعیّتی جانفشانی نمائید و همچه بدانید که عزّت این تاجدار
عزّت عموم اهل ایرانست و راحت این شهریار سعادت کافّه و اعیان کاری
کنید که خدماتتان بسریر شوکت مصیر سررشتهٔ عموم جهانیان گردد والسّلام

ع ع

بسم الأبهی

ای ادیب دبستان الهی مکاتیب متعدّدهٔ آنحضرت ملاحظه گردید و مضامین
سبب حیرت شد که احبّای الهی را چه شده است که باین قسم اختلاف در امر
جزئی نموده اند و از نشر نفحات الله و اعلاء کلمة الله باز مانده اند و باین مباحث
لایسمن و لایغنی پرداخته اند آیا حال وقت این صحبتهاست و یا زمان اینگونه
حکایتها لا و الله لا و الله بلکه باید از جمیع این شئون و مباحث و قصص
غافل و بیزار گشت و فرار نمود بقسمی که در مجلسی که این گونه سخنان بمیان آید
نباید نشست چه که اختلاف تزاید نماید و ضوضاء و غوغاء اشتداد یابد
و اصل مقصود از میان رود و روح و ریحان بکلّی تمام گردد و اعداء خارج
مسرور شوند و خصماء داخل ممنون و خوشنود قسم بجمال قدم که این مخاصمات
ارض طاء بکلّی این عبد را مأیوس نموده که احبّاء بجهت تحیّهٔ اینقدر ضوضاء و غوغاء

بلند نمایند که این عبد مورد شماتت و موقع ملامت گردد صدمات ناقضین
و هجوم ناکثین و اذیت مهاجمین کفایت نمینمود احزان شدید و آلام کثیر
و بلایای متتابعه و رزایای متعدده و سیوف مسلوله و سهام مسمومه و سنان
مشروعه بس نبود که این امواج اختلاف نیز اوج گرفت یا سبحان الله
یا سبحان الله بکو ای یاران بر خود رحم کنید ای دوستان بر من ترحم نمائید ای
احبّاء برامر الله توجه نمائید این چه اختلافی بود این چه خصوصتی تحت امری
منهی که شما اختلاف نمائید مبین منصوص حاضر سؤال مینمودید استفسار میکردید
نزاع لازم ندانست حال حکمش مرقوم شد حضرات ایادی باید متفق الکلمه باشند
و متحد الآراء و با هر یک در کمال محبت و یگانگی و در نشر عبودیت و اعلاء کلمة
این عبد بدرگاه احدیت قیام نمایند و آنچه این عبد مرقوم مینماید ترویج کنند
و در جمیع احوال فکر این باشند که ترجمان لسان این عبد گردند ملاحظه نکنند که در الواح
الهی در حق این عبد توصیف غیابی و نعت الطافی مذکور بلکه بیان این عبد را
ترویج کنند و آن اینست که جمیع آیات الهیه که در الواح و زبر رحمانیه در حق
این عبد نازل گشته یعنی عبد البهاء جز این معنی ندانم و غیر از این شرح و تفسیر نخواهم
و کلّ باید اطاعت نمایند و هر ذکر از نعوت و محامد و ستایش و قصائد و توصیف
و تعریف ناس که خارج بیان و تفسیر این عبد است مقبول نه ای ادیب عشق

عشق آن نام دوست درد مرا درمان است و زخمم را مرهم دل و جان شهد
شیرین است و مائدهٔ شکرین چون غم و اندوه از هر طرف هجوم آرد به محض
آنکه آن نام مبارک را بر زبان رانم ظلمت غم نور صبحدم گردد و تلخی احزان
تبدیل بشیرینی مذاق دل و جان شود جسم مرده جان یابد و جان افسرده
رائحهٔ جانان استشمام کند الله ابهی الله ابهی الله ابهی ولی احبا نباید پای کسی شوند
و زبان بتوهین یکدیگر گشایند و این امور را واسطهٔ اختلاف کنند که قائل مخطأ
است و یا ناقل مفسد چه که تحیات اربعه از نصوص است ولی ایام
مبارک بین احبا تحیت تخصیص یافت بالله ابهی و این خصوصیت باقی و برقرار
لا یتغیر و لا یتبدل چه که این عبد نحویت شرب ماء ایام مبارک را راضی بتغییر نه
تا چه رسد به تحیت انا کل عبادله و انا کل بامره عاملون و بخصائص سنن
ایامه متمسکون باری قائل و ناقل هر اینه و تحیت در ظل جمال مبارک
و مؤمن و موقن و ثابت و راسخ البته هیچیک حق تعرض ندارد و نزاع
و جدال را باید از میان بردارند و الا هر دو طرف باعث اختلاف و نزاع
و جدال و سبب احزان این عبد گردند بگو ای احبای الهی شب و روز بکوشید
و جان ایثار نمائید و روح نثار کنید تا نزاع و جدال را از بین عالمیان بردارید
و جهان را فردوس جنان کنید و جهانیان را در جنت ابهی آزاد نه اینکه خود

و عربده برپا کنند

اینگونه امور را واسطهٔ محاججه و اسباب مجادله و علت مخاصمه نمائید اعوذ
بالله من ذلک نستعیذ بالله من غضب الله بحق حق که تلخی این اختلاف از ضرطا
هر تلخی را در کام من شیرین کرد یا سبحان الله ع ع

هو الأبهی

یا من ادبه الله لنشر نفحاته واثبات القلوب الضعفاء علی عهده ومیثاقه
وللقیام علی خدمت امره قد تلوت آیات شوقک الی الله ورتلت کتاب
انجذابک الی ملکوته الأبهی ولمثلک ینبغی هذا الشأن العظیم لعمر الله ان جنود
التأیید مجندة فی الملاء الأعلی وان کتائب النصر وفیالیق الغلبة لفی اهبة النزال
والکفاح فی الملکوت الأبهی حتی تهاجم علی مدائن القلوب وحصون النفوس
وتشرد فی القتال وتبدد شمل جنود الشبهات ولکن قائد تلک الجنود یترغب
النقط المهمة المنتجة حتی یسوق الجیش ویزول الطیش ویجری تعبئة الجیش
وهذه النقاط المهمة فی میدان القتال والقلاع الحصینة فی مواقع النزال
عبارة عن النفوس الکاملة والأسود الصائلة والصقور الصاقرة والعقاب
الکاسرة الهاجمة علی وحوش الشبهات وثعالب الأرتیاب تالله یا حبیبی
ان سکان الرفرف الأعلی کل واحد یتمنی العود الی هذه الدار دار البلاء والشقی
لعله یتوفق الی خدمت المیثاق ونشر النفحات وینسلک فی سلک افراد جیش الحیاة

الحیاة و یحارب الوحوش الضاریات من جنود الشبهات در خصوص اختلاف
در بین احبا از جهت تحیت مرقوم فرموده بودید در این امور جزئیه نباید احبا
پر پاپی یکدیگر شوند تا بخود مشغول شوند و از نشر نفحات قدس و اثبات قلوب بر میثاق
باز مانند بلکه سبب میشود که متزلزلین بر عهد رخنه مینمایند و ضعفا را متزلزل
میکنند حال وقت تأسیس است نه زمان ترتیب ثبت العرش ثم
انقش مثل مشهور است آنحضرت احبا را آگاه نمائید که حال اینگونه اختلافات
مثل سم نقیع و زهر سریع است ناقضین بکمال قوت در هدم بنیان پیمان
ساعی و شما که الحمد لله ثابت و راسخید شب و روز باید در اتحاد و اتفاق
و قطع ریشه شقاق بکوشید و اگر چنانچه مباینت جزئی در مسائل فرعیه
حاصل گردد پاپی یکدیگر نشوید و اصرار در رأی ننمائید بکمال محبت و یگانگی
بدون افسردگی نفسی اختلاف زائل و ائتلاف حاصل میگردد در مسئله
تحیت این چهار تحیت از حضرت اعلی روحی له الفداست و مقصد از هر چهار
جمال قدم روحی لاحبائه الفداست نه دون حضرتش و اجراء هر چهار جائز
و نص مانع از تلفظ یکی از اینها موجود نه پس اگر نفسی هر یک را تلفظ نماید از
دین الله خارج نگردد و مورد لوم و طعن و ذم و قدح نشود و تعرض و تحقیر جایز
و اعتراض نباید نمود چه که هر چهار تحیت در کتاب الهی وارد ولی الیوم بانک

ملأ اعلی الله ابهی است و روح این عبد از این ندا مهتز هر چند مقصود از الله اعظم
نیز جمال قدم روحی لاحبائه الفداست چه که اوست اسم اعظم و نیر اعظم و ظهور
اعظم اما این تحیت الله ابهی کوس ربوبیت جمال غیب احدیت است که در
قلب امکان تأثیر مینماید ولی این اختلاف را بنوع بسیار خوشی بدون سرزنش
احدی از میان بردارید که مبادا اسباب احزان قلوب گردد و نفسی دیگری را
ملامت نماید الیوم باید احبای الهی در نهایت خضوع و خشوع و محویت و فنا
و فقر حقیقی و سکون و وقار باشند هیچیک بر دیگری اعتراض نکند و خجلتش
نه پسندد تا کل در ظل کلمهٔ میثاق اخوان علی سرر متقابلین زیست نمایند در
خصوص استعفاء از دار الفنون مرقوم نموده بودید استعفاء جایز نه انشاء الله
در دار الفنون رجال ذو فنون تربیت میکردند ع ع

الله ابهی

ای ثابت بر میثاق دو قطعه منشور ثبوت و رسوخ ممهور رسید و بعین رأفت
ملحوظ افتاد از مضامین لوائح استقامت کبری ساطع و لوامع ثبوت بر پیمان
جمال ابهی باهر حمد خدا را که چنین بنده کانی در آغوش عنایت پرورده که
حصن حصین میثاق را علم مبینند و برج عظیم پیمان را بدر منیر ناقضین عهد را
شهاب ثاقبند و راتعین در مهد را مقاوم عظیم در ثنای محبوب آفاق لسان

لسان ناطقند و در حدیقهٔ وفا نخلی باسق پس آنجناب باید بشکرانهٔ این
موفقیت بذل جهد نمائید که بهیچوجه در میان احباب صحبتی واقع نگردد
که سبب اختلاف و نزاع و جدال شود اگر چنانچه در مسئلهٔ تباین فکر حاصل
گردد طرفین بکلی سکوت نمایند و سؤال کنند و آنچه جواب ارسال میشود مجری
نمایند باری من از شما این را میخواهم که بعون و عنایت جمال ابهی این اختلاف
از میان احباب در طهران برخیزد چه که سبب شماتت گشته و این عباد را
ملامت مینمایند از معویه سؤال نمودند که با وجود آنکه حضرت رسول در حق تو
لا اشبع الله بطنه فرمود و لعن الله الناقة و راکبها و قائدها گفت و پدر تو
دندان پیغمبر بشکست و مادر تو جگر حمزهٔ عم پیغمبر بمکید و خود تو مبغوض
بودی چگونه شد که شهریار سریر اسلام شدی و بر تخت خلافت استقرار یافتی
گفت از بس که اصحاب امیر المؤمنین اختلاف کردند و هرچه آنها اختلاف
کردند من قوت گرفتم باری حال نیز از اختلاف احبّاء ناقضین در نهایت
سرور و فرح و این عبد در منتهای حزن و الم البته شما بحزن من و سرور
اهل فتور راضی نمیشوید ای ثابت بر میثاق وقت آنست که کمر همت بربندی
و این مباینت را از میان احبّاء بنیاد براندازی این تعدد تحیت اهمیتی
نداشته که در بین احباب باین درجه اسباب اختلاف شود که زلزله اش بارض

اقدس رسید وحیران وارده یک برصد کردد این چهار تحیت را حضرت اعلی
روحی له الفداء قرار فرمودند وازاین تحیات ارابعه مقصود جمال قدم واسم اعظم
روحی له الفداء است چه که اوست اسم اعظم ونیر اعظم وظهور اعظم وهیچیک
در شریعة الله منسوخ نه ولی در ایام مبارک شیمهٔ موحدین وصفت مخلصین
الله ابهی بود وانچه در ایام مبارک جاری تا یوم بعث جدید باقی تغییر
وتبدیلی نه چوالله ابهی سمت موحدین بود لهذا باید تحیت الله ابهی باشد
وازاین کذشته منتهای آرزوی این عبد انیست که جمیع ادکار واوراد اسم مبارک
باشد وچون ندای الله ابهی شنوم روحم مهتز کردد وجانم مستبشر شود فوراً
مذابرآرم این مطرب از کجاست که برکفت نام منست ولی اکر نفس الله اجمل
برزبان راند نباید تکفیر کرد وتحقیر نمود زیرا در نص شریعة الله ناسخی ندارد
باید باکمال ملایمت ومهربانی کفت که در زمان ظهور تحیت الله ابهی بود
ودر ایام بطون نیز سنت ثابتین وصفت راسخین حتی تحیت فی ارادة الله
الله ابهی پس ما باید متابعت کنیم واطاعت نمائیم اکر پذیرفت فبها والا
کیفیت عرمانه بارض اقدس مرقوم نمائیم از انجا حکم قاطع خواهد آمد اکر قرار
براین باشد که در این امور جزئیه در بین احبا الله اختلاف حاصل شود پس بعد چه
خواهد شد باری رفع این اختلاف را از میان احبا باید نمائید وابداً هیچ

هیچ یک مخطی نیستند تشبّث به منتهای محبّت والفت و یگانگی و
دوستی نمائید تا متزلزلین مسرور و مشعوف نگردند ع ع

هُوَ الأَبهی

ای منادی میثاق نامه های محرّر چون جامهای مکرّر نشئهٔ صهبا داشت
و نفحهٔ حدیقهٔ رعنا چه که آثار انجذاب بود و دلیل التهاب بنار محبّت الله
جمیع ملاحظه گردید مضمون معلوم و مراد مفهوم گردید جواب بعضی ارسال شد
و اینک جواب مطالب دیگر نیز تحریر میشود در خصوص عقائد مختلفه در حق این عبد
مرقوم نموده بودید الیوم تکلیف جمیع یاران الهی در بساط رحمانی اینست که آنچه
شنیده و دیده و فهمیده از عقیده بنهند و فراموش کنند و نسیاً منسیاً
شمرند و آنچه صریح و وضوح بیان این عبد است قبول کنند و ابواب تأویل
و تلویح و تشریح را بکلّی مسدود نمایند تا حصن حصین امر الله از تعرّض مارقین
و تصرّف مبتدعین محفوظ و مصون ماند و اهل ارتیاب رخنه نتوانند و بهانه نجویند
و عقائد مختلف نگردد و آراء متعدّد نشود و اگر الیوم این اساس عظیم محکم و متین
نگردد من بعد صد هزار رخنه در بنیان الهی پدیدار شود و اساس شریعة الله از بنیاد
برافتد آفتاب حقیقت متواری گردد و مه تابان مختفی شود علم مبین سرنگون گردد
و قلوب موحّدین غرق خون شود سدرهٔ منتهی از ریشه برافتد و تیشه در بیشهٔ

جنت ابهی افتد صد هزار شجر در دمی مقطوع گردد و صد خروار ثمر در نفسی متساقط
و منثور شود انوار هدی غائب گردد و ظلمت دهماء غالب شود آیت رحمت
منسوخ گردد و امت نقمت ممسوخ شود لهذا باید الیوم سد ابواب نزاع کرد
و منع اسباب جدال و این ممکن نیست جز آنکه کل متابعت مبین کنند و اطاعت
مرکز میثاق معین یعنی تمسک بصریح بیان او جویند و تشبث بوضوح تبیان
او خواهند بقسمی که لسانشان ترجمان لسان او گردد و خامه شان راوی
بیان او حرفی زیاده و نقصان نگویند کلمهٔ از تأویل و تلویح و تشریح نیفزایند
تا کل در ظل کلمهٔ وحدانیت محشور گردند و در تحت لواء فردانیت مجموع
این امر اهم امور و این اساس اعظم اساس و اگر چنانچه دو نفر اختلاف کنند
هر دو بیجا زیرا نقض و خلافی اعظم از اختلاف نه و مشاعر متفاوت اگر ادراکات
نفوس مرجع امور شود بیت معمور در لحظهٔ خراب و مطمور گردد و آیت نور منسوخ شود
و لیل دیجور مستولی گردد پس ای یاران الهی و حبیبان معنوی بجان و دل
کوش کنید و بصریح عبارت این عبد اکتفا نمائید و بقدر حرفی تجاوز منمائید
اینست عقیدهٔ ثابتهٔ راسخه و حقیقت معتقدات واضحهٔ صریحهٔ این عبد و
اهل ملکوت ابهی که جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت
اعلی شمس حقیقت لامع از برج حقیقت یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدیت در ا

در این زجاجه رحمانیت و این مشکاة وحدانیت ساطع ولامع الله نور السموات
والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها
کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لاشرقیة ولاغربیة یکاد زیتها یضیئی
ولو لم تمسسه نار نور علی نور وآن نور حقیقت در وقت واحد و زمان واحد
هم در این زجاجه فردانیت ساطع وهم در این مشکاة وحدانیت ظاهر و واضح
ولامع و این مشکاة مقتبس از زجاج چه که نور حقیقت در زجاجه رحمانیت
ساطع و از زجاج وهاج فائض بر مشکاة چون سراج و مقام مشتری بامین
برهان محقق میگردد این مشکاة شمس آفاق است و این زجاج نیر اعظم اشراق
این مشکاة مصباح عالم بالا و این زجاج کوکب ملأ اعلی است که با وجود وجود
در زمان واحد و عصر واحد و تعدد بحسب ظاهر باز حقیقت واحده بودند
و کینونت واحده جوهر توحید بودند و سراج تفرید چون در نور نگری نور
واحد بود چه که در زجاج و مشکاة هر دو ساطع و چنین هویت نگری تعدد مشاهده
شود و زجاج و مشکاة بینی و هم چنین این زجاجه رحمانیه و حقیقت شاخصه
بدرجه لطیف و نورانی و شفاف و رحمانی و با نور حقیقت بقسمی تعاکس یافته که
حقیقت واحده تحقق نموده و صرف توحید رخ گشوده یکاد زیتها یضیئی ولو
لم تمسسه نار رق الزجاج ورقت الخمر وتعاکسا فتشابها الامر وکانما

خمر ولا قدح وکانّما قدح ولا خمر نور انیّت سراج ولطافت زجاج دست
بهم داده نور علی نور گشته اینست که میفرماید ایّاکم ان تذکروا فیّ
آیتین ای آیة اللّاهوت وآیة النّاسوت وما دون این دو شمس حقیقت کلّ
عباد له وکلّ بأمره یعملون حضرت قدّوس روحی له الفدا هر چند کینونتی
بودند که بتمامه از آن شمس حقیقت حکایت فرمودند نور بازغ بودند
وکوکب شارق جوهر تقدیس بودند وساذج تنزیه والبتّه صد هزار انّی انا الله
از فم مطهّرش صادر با وجود این کینونة لا تحکی الّا عن الله ربّها وکان مظهرا بدیعا
وعبدا وفیّا واما مقام این عبد عبودیّت محضه صرفه حقیقیّه ثابته راسخه
واضحه من دون تأویل وتفسیر وتلویح وتشریح یعنی غلام حلقه بگوش
وبنده غاشیه بر دوش تراب آستانم وپاسبان ودربان وآنچه تعریف و
توصیف محض عنایت در جمیع الواح وزبر الهی در حقّ این عبد موجود معنی کلّ
این کلمه است عبد البهاء وهر تأویل وتفسیر که حرفی زاید از این کلمه است انّی
بریء منه واشهد الله وانبیائه ورسله وامنائه واولیائه واصفیائه واحبّائه
علی ذلک من مبیّن آیاتهم اینست بیان من وما بعد الحقّ الّا الوهم المبین ع ع

هو الأبهی

ای بنده حق صد هزار فرسنگ را قوّت فرهنگ در دمی طی نماید وبا اورنگ سلطه

سلطنت الهیه پی برد و صد هزار لوءلوء لاءلاء از صدف عقل و نهی در دمی
خارج گردد و در بازار جوهریان ملکوت ابهی جلوه نماید ولی خزفیان بجوی نخرند
چه که تمیز بین خزف و صدف ندهند و تفاوت بین گوهر و حجر و مدر ندانند

فنعم اجر العارفین ع ع

هو الابهی

ای سرگشته کوی دوست مکتوب مرسول مخاطباً لآقا مهدی ملاحظه و مطالعه گردید
حمد خدا را که مدل بر ثبوت و رسوخ بر امر الله و اهتزاز قلوب بنفحات الله بود و
لمثلک ینبغی ذلک کن اسوة حسنة بین احباء الله و قدوة کاملة بین امناء الله
و ناطقاً بثناء الله و ناشراً لنفحاته و معلیاً لکلماته و معلناً لآیاته در زمان مسافرت
قرار بر این گذاشتید که با شخصی آخوند که از توابع یحیی و در قریه از قرای اطراف کاشان
است و بعضی نیز در حول او هستند ملاقات فرمائید من بعد چیزی در آن خصوص
مرقوم نفرمودید و ما مقصدمان اینست که از هر جهت حجت بر کل بالغ
گردد اگرچه حجت الهیه در یوم اول ظهور بالغ گشت ولی بلوغ بر دو قسم است
بلوغ عدلی و بلوغ فضلی او باید که در پی فحص افتد و باینجا آید لکن حال ما نظر
بفضل الهی در فکر او هستیم و از خدا میطلبیم که برحمت سابقه و عنایت لاحقه
او را بر شریعت الهیه وارد نماید چه که بر حقیقت حال او اطلاع است که امر بر او

مشتبه شده است نه اینکه غرض خصوصی دارد چنانچه نفوسی در صحرای کربلا
بودند و نمیدانستند که معارضه با چه نفس مبارکی مینمایند و همچه گمان می نمودند
که حامی حق هستند باری جمیع احبّای الهی را از قبل این عبد البها تکبیر ابدع
ابلاغ نمائید و اسماء مشتعلین بنار محبت الله که در اشد درجه انجذابند از قمصر و
کاشان مرقوم نمائید که مکاتیب ارسال شود عبد البهاع وهذه العبودیّة ابهی
جوهرة متلألئة فی قطب الاکوان وبها افتخر فی ملکوت الوجود باری العبد عبد
والرّب ربّ اگر به این عبد خطابی مینمائی از جان فریاد برآر یا عبد البها تا جانم را
گلشن و رخم را روشن نمائی والبهاء علیک و علی کلّ من یخاطبنی بعبد البهاء

هو الله

ای سرگشته دشت و صحراء محبّة الله اگرچه تبریز تب خیز بود و اردبیل از بادهٔ بلا
و محن جامی لبریز آذربایجان زنجیر و زندان بود و قزوین اسیری از دست عوانان
سیه جان الحمد لله چون بطهران رسیدید از ظلم و عدوان رهیدید و در
دار الامان منزل و ماوی گزیدید در پناه شخص خطیری سکن نمودید و در مهمان خانه
امیری وطن کردید که ملجاء فقرا است و پناه ضعفاء حصن حصین خائفان و کهف
متین مضطربان فریادرس مظلومان است و حامی مطلق ستمدیدگان از نسائم
گلشن عرفان مشامی معطر دارد و از مشاهدهٔ آیات باهرات جلیل اکبر بصری منوّر در

در ساحت نیّر اعظم حقیقت ذکرش مذکور بوده و بعدالت و انصاف و مروّت
موصوف آمدیم ایشاه ما اینجا قنق ای تو مهمان دار سکان افق از خلق
و خوی و احوال دل جوی و کشایش روی این حضرت تلافی چوب و چماق
و ضرب و شتم و جرح اهل نفاق شد زبان بشکرانه کشا و در گلستان محامد
و نعوت الهیه چون طیور حدائق ملکوت آغاز نغمه و ترانه نما در جمیع اعصار و قرون
علماء سوء موجود و منشاء فساد و طغیان اهل عناد بودند اینست که در قرآن میفرماید
و اضلّه الله علی علم و در آیهٔ ثانیه میفرماید فرحوا بما عندهم من العلم و در حدیث
میفرماید فقهاء ذلک الزمان شرّ فقهاء تحت ظلّ السماء منهم ظهرت الفتنة
و الیهم تعود شیخ بهائی میگوید علم نبود غیر علم عاشقی ما بقی تلبیس
ابلیس شقی ملّای رومی گفته ورنه این زاغان دغل افروختند بانگ
بازان سپید آموختند بانگ هدهد گر بیاموزد قطا راز هدهد گو و پیغام
سبا باری آنچه در اردبیل ضرب چوب و چماق بود در اینجا پرند و پرنیان
کوشک و اوطاق در آنجا هر دمی زخم شدید و در اینجا هر نفسی مرهمی جدید
در آنجا مشقّت و زحمت بی پایان و در اینجا مروّت و رحمت بیکران در آنجا
زحمت اغلال و زنجیر و در اینجا حلاوت شهد و شکّر و شیر در آنجا سبّ و دشنام
و در اینجا نقل و لوزینج و بادام فردوسی میگوید اگر بگذری سوی انگشت گر از

او جز سیاهی نه بینی اثر به عنبر فروشان اگر بگذری شود جامهٔ تو همه
عنبری خوب سیاحت و سیریست گاهی مهمان در مدارسی و دادرسی نیافتی
و گاهی گوشه نشین صومعه و خانقاهی و پناهی بجستی گاهی چون صهباء
در خمخانهٔ مستوری پرده نشینی و گهی چون گل رسوائی کوی بازار و با یار و
اغیار هم نشینی گهی در ظلمتکدهٔ زندان قرین مجرمینی و گهی در بارگاه عنایت
و خوابگاه راحت سر ببالین پرنیان هند و چین دمی اسیر سلاسل و زنجیری
و زمانی امیر کشور آسایش و راحتی و نعمت بی نظیر دیگر تماشا و سیری در این عالم فانی
اعظم از این نه این سیر اجسامست از خدا میطلبیم که سیر روحانی میسر گردد
و بتفرجگاه الهی پی بری در اینوقت زندان حکم ایوان یابد و زحمت و زنجیر
و حدت شمشیر حلاوت شهد روضهٔ رضوان بخشد اسیری امیری گردد و مرده کی
زنده کی بود پژمرده کی تر و تازه کی شود زخم مرهم شود و زهر داروی اعظم
گردد و سالک گهی چون خلیل در آتش چهره بر افروزد و گهی چون یحیی
خون خویش سبیل سازد گهی چون یوسف چاه و زندان جوید و گهی چون
آفتاب حقیقت فلک شهادت حسین مظلوم روح الوجود له الفداء سینه را
هدف سهام و سنان سازد زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند
در هر نفس صد جان نثار باری علی العجاله تو خوش بخت بودی چه که در ظل این

۲ ذلت عزت سرمدیه شود و زحمت رحمت ابدیه گردد

این شخص خطیر افتادی وابن ابهر در سایهٔ امیر کبیر آن حبس و زندان دید
تو قصر و ایوان یافتی آن زجر شدید دید تو اجر مزید آن تلخی قهر یافت
تو حلاوت لطف و مهر او تاریکی چاه راه یافت تو باوج ماه خون دل او
جام می هر یک بکسی دادند در دائرهٔ قسمت اوضاع چنین باشد خلاصه
از الطاف خفیهٔ پروردگار امیدواریم که همیشه بر سریر عزت مستقر و بر صدر
جلال مستقر باشید و در صون حمایت الهیه محفوظ و مصون بمانند و به منتهای
آمال مقرون گردند والسلام علی من اتبع الهدی

هُوَ الأَبهی

ای دوستان الهی و مشتعلان نار محبت رحمانی در این خاکدان ترابی آشیانه نبودن
صفت خراطین ارض است و همت طیور خاک پست مرغان چمنستان
الهی جز در گلبن الهی لانه نخواهند و پرنده گان بوستان تقدیس جز در حدائق باقی
توحید بر سدرهٔ تجرید مسکن نجویند بازان اوج عظمت بغیر از هوای سماء عزت
محل طیران و میدان جولان نخواهند این خاکدان فانی چون سراب بادیه
حیرانی ظلی است زائل و این عالم ترابی در نظر اولیای الهی از ذرهٔ متلاشی پست
و حقیر تر است چون از شئون این عالم و محو و فنایش و کدورت و صفایش
و کثافت و خفایش و سراب تقیدش و ثمر تقییدش کما هو حقه واقف و مطلع گشتند

از جهان و جهانیان بیزار شدند و از هر چه جز حقست در کنار گشتند دل
به جهان باقی بستند و از این شئون کون و ظلمات امکانی رستند پری
از صفات تقدیس گشودند و در این فضای وسیع پرواز نمودند تا باوج اعلی
و ملکوت ابهی و مقعد صدق عند ملیک مقتدر عروج نمودند و شرف لقای جمال اعلی
و نعمت لاتحصی و موهبت عظمی مشرف گشتند پس ای مخموران صهبای الهی
و سرمستان جام جذب و موهبت رحمانی از جمیع شئون و فنون و ظهور و کون
و مقتضیات جنون چشم بپوشید و از راحت و نعمت و عزت و ثروت
و بزرگواری این جهان فانی بگذرید و همت را باقتباس انوار رحمانی و استفاضه
مواهب ملکوت صمدانی بگمارید و اگر بلاهای عظیمه و رزایای شدیده رخ دهد
و جمیع من فی الوجود بر اذیت و جفای بر شما قیام نمایند محزون نشوید مغموم نگردید
و جزع و فزع منمائید بشارت عظیمه از قلم مظهر در الواح الهیه وارد و مژده
جانبخش در کتب صمدانیه نازل و مضمون آن کلام مبارک هنیت که بلایکه
بر احبای الهی وارد شد و صدمات و اذیات و مصیباتیکه بر عاشقان جمال
رحمانی نازل میشود حکمتش اینست که چون این نفوس مقدسه بمنزلهٔ فروع و
اوراق شجرهٔ مبارکهٔ الهیه هستند لهذا آنچه بر اصل شجرهٔ مبارکهٔ الهیه
وارد بر فروع و اوراق آن نیز نازل میشود حال چون اعظم بلایا و محن و آلام و

ومتاعب سجن وسلاسل واغلال را حین منقبه در سبیل جمالش حمل فرموده و
بکمال سرور وحبور وتمام روح وریحان ایام مبارک را در سجن وزندان بگذرانند
شما نیز ای احبای الهی هریک بقدر لیاقت واستعداد خویش از این موهبت
عظمی بهره باید ببرید واز این رحمت کبری نصیبی باید بگیرید چون بحقیقت ملاحظه
فرمائید چه فضلی اعظم از این فضل وچه احسانی اکبر از این احسان که در این سبیل
رحمن در بلایا شریک جمال قدم باشید وسهیم نیر اعظم گردید بشری للمخلصین
واکرار عوالم الهیه وجهان معنوی الهی که بعد از عروج این ارواح بملکوت الهی
وجبروت اعلی متصاعد شده بوئی بمشام جهانیان رسد البته هریک در
قربانگاه در سبیل محبت الله بکمال شوق واشتیاق بشتابند واکر نفحات
معطره آن جهان الهی مشام روحانیان را معنبر ننمود وقلوب مبارک شما را
انوار ساطعه از افق الهی منور نمیکرد هرکز این بلایا شدیده ومصائب
کلیه را تحمل نمینمودند پس بدانید ونسائم جانبخش جهان الهیست که مشام
اولیای الهی را معطر نموده وارواح مقدسه شما را مبشر کرده که باین حلاوت
شدائد اذیت ونقمت اهل عالم را تحمل مینمائید واکر موهبت آن عوالم الهیه
واسرار آن ملکوت باقیه در این عالم فانی وجهان ترابی مشهود ولائح نیست
جای عجب نه وسیله شک وشبهه نیست زیرا این واضح ومشهود بلکه

بدیهی است که هر استعداد و لیاقتی و قوا و کمالی که هر شیئی در رتبهٔ از مراتب
تحصیل و اکتساب ننماید در رتبهٔ مافوق آن رتبه چون موجود شود ظاهر گردد
موهب مکتسبه در رتبهٔ اول که مادون این رتبه است در این رتبه مافوق ظاهر
و آشکار شود و بعبارة اخری کمالات مکتسبه در عالم ماهون ظهورش در عالم
مافوقست زیرا آن عالم ماهون استعداد وسعت ظهور آن موهبت را ندارد
مثلاً استعداد و مواهبی را که جماد در عالم جماد تحصیل ننماید در عالم جماد
مشهود نگردد بلکه چون از عالم جماد بعالم نبات انتقال نماید آن موهبت
موهوبه رخ بگشاید و چون نبات استعداد جسم حساس را در عالم نبات تحصیل
نماید حین انتقال بعالم حیوان این کمال ظاهر شود و چنین انسان در عالم رحم قوهٔ
باصره و قوهٔ سامعه و قوهٔ شامّه و قوای سائره و احساسات بشریه
و کمالات انسانیه را اکتساب نماید در عالم رحم وسعت و گنجایش ظهور این مواهب
موجود نه بلکه غیر ممکن و محال است که بصر عیان شود و سمع نمایان گردد لکن
چون از تنگنای رحم مادر باین عالم وسیع منور انتقال نماید آن چشم روشن
و بینا گردد و گوش شنوا شود و لسانش گویا گردد و کمالاتش واضح و عیان
گردد و یقین داند بلکه مشهود بیند که این مواهب را جمیعاً در عالم ظلمانی رحم
اکتساب و تحصیل نموده بود ولکن آن عالم وسعت و گنجایش ظهور این اسرار را

ندشت بلکه خود مولود نیز تمامه ازاین موهبت بی بهره بود واگر چنانچه جبرئیل
براو نازل میشد وخبر میداد که چنین فضل وعنایتی بتو دراین محبس تنگ وتاریک
احسان شده قبول نمی نمود بلکه تکذیب میکرد حال بهم چنین فضل وموهبتی
والطاف ورعنائی که بنفوس مقدسه دراین عالم عنایت شده وکما لاتیکه
تحصیل نموده اند این عالم سعت ظهور انرا ندارد بلکه چون بعالم سائره الهیه
انتقال نماید این موهبت کبری رخ بگشاید واین رحمت عظمی حجاب نماید وهم
چنین جنین ازاین مواهب محروم بود محرومیتش بعد از انتقال ظاهر وعیان
گردد مثل اینکه محرومیت ونقائص نفوس محتجبه بعد از فوت ازاین عالم معلوم
ومشهود گردد عبده عباس

هو الأبهی

الشمع محبت الله دراین قرن عظیم چشم وچراغ قرون اولی وشمس مشرق
مشرق لامع برقرون اخری است بکوش تا مظهر آیات رحمن گردی ومطلع انوار
حضرت یزدان این ایام را غنیمت شمر واین اوقات را اکسیر اعظم دان تا
رمقی باقی قدمی بردار وتا نفسی موجود آرزو وهوس جانان الهی کن تا در
این کهنه رباط تنگ سیر آب ورنگ نمانی وچنگ کوهر تابناک در اکلیل وجود
مقر یابی والبهاء علیک وعلی کل ثابت مستقیم ع ع .

هو الأبهی

رب و رجائی هذا عبدک الذی خضع علی سلطان احدیتک و خشع لحضرة
وحدانیتک و آمن بجمال فردانیتک و ابتهل الی ملکوت صمدانیتک ایرب
اجب دعائه و یسر آماله و اسمح له رجائه و اعط منائه و اشرح صدره و فرح قلبه
و اجعله مستبشراً ببشاراتک و مخضراً بنفحاتک و حیاً بنسائم حقایق اسرارک
انک انت الکریم المنان عبد البهاء

هو الأبهی

ای امین درگاه الهی شکر کن حضرت مقصود و جمال معبود و سلطان غیب
و شهود را که باین چنین عنایتی مخصص گشتی و بچنین موهبتی موفق و بچنین
لقبی ملقب جواهر وجود آرزوی ذکری در ساحت اقدس مینمودند و بلکه تمنای
ذکری در میان خلق مینمودند یعنی خلقیکه مؤمن بالله و موقن بآیات الله بودند
چنانچه در قرآن میفرماید واجعل لی لسان صدق علیا یعنی ذکر
خیر مرا در میان بندگانت منتشر فرما حال تو موسوم بامین از ساحت اقدس گشتی
و باین ذکر در ملأ اعلی و ملکوت ابهی مذکور و مشهور و مألوف و معروف پس اگر
در هر آنی صد هزار لسان بگشائی و بهر لسان صد هزار شکر نمائی از عهده شکر
این موهبت بر نیائی ذکر احبای الهی را که در مکاتیب خویش نمودی کل ملاحظه شد

شد و در روضهٔ مطهره روحی لعتبة الطاهرة فدا بدعای ایشان مشغول شدیم
که خدایا بحق این تربت مبارکه و نفحات منتشره و انوار ساطعه و اشعهٔ لامعه
و روایح طیبه بندگان درگاهت را از هر ضری مصون و محفوظ فرما و از هر بلائی
مأمون عاکفان کویت و والهان رویت را در ظل عنایتت ملجاء و پناهی
بخش و سرگشتگان کوه و صحرایت را در کهف رحمتت منزل و مأوی
عنایت فرما بیچاره گانرا چاره بخش و بینوایان را سر و سامانی مرحمت کن
و بشکستگانرا سرور و جبوری ده و افسرده گانرا حرارت بی فتوری و حالت
مشکوری بخش افتادگان را دستگیر شو و آشفتگان را معین و ظهیر ای
پروردگار این موران را قوت سلیمانی بده و این وامانده گانرا همت یزدانی
این فقیران را بکنز غنای حقیقی دلالت فرما و این مسکینانرا بثروت آسمانی
تا در پناه تو مصون و محفوظ مانند و بلحظات عین رحمانیت منظور و ملحوظ
توئی توانا و توئی مقتدر دانا و توئی بینا و شنوا جمیع احبای الهی را تکبیر
ابدع ابهی ابلاغ فرما والبهاء علیک ع ع

هو الأبهی

ایخادم درگاه حضرت پروردگار اگر صد هزار زبان بشکرانه بگشائی و بستایش
این بخشایش بر شاخسار حدائق حمد و ثنا ببدایع الحان بسرائی که مورد چنین الطاف

شدی و منظر چنین عنایت کشتی که بفضل الله در سبیل محبت معنوی یکتا
روحی لاحبائه الفدا در تحت سلاسل و اغلال افتادی و در زاویهٔ سجن مجرمین
خزیدی و از سنم بلایا چشیدی و شبها الی الصباح از ثقلت حدید شدید نخفتی
و نیارمیدی چه بلند طالع و فرخ بخت بودی که در ایام صعود جمال قدم
فدیت بروحی و ذلتی و کینونتی احبائه در این سجن در زیر غل و زنجیر و در تحت
تهدید تیغ و شمشیر بودی باری این یک آثار الطاف الهیه و آثار باهره
دیگر آنکه چمن از آن بند و بلایای چند نجات و رهائی یافتی شبرف نفی و تبعید
و سرگونی و تعذیب فائز شدی و در بلاد آلهی سیر و مرور نمودی و بملاقات
احبّاء جمال رحمانی چشم را کشودی و قلب را منور و روح را مبشر فرمودی و بنار
موقدهٔ محبت الله در قلوب احبّاء الرّحمن چنان برافروختی که پردهٔ صبر و سکون
بسوختی و لسان بستایش آنجناب بر وجود بگشودی که الحمد لله قلوبشان بنسائم
خلوص معتطر و روح شان بنفحات قدس ملتذ و صدورشان بآیات توحید منشرح
و افئدهٔ شان بر عهد و پیمان حضرت رب مجید مستقیم و ثابت از افق
محبت الله بانواری ساطع لامعند و از مطلع آمال و مشرق معرفت الله بصفتی
و شأنی جامع مشرق و لائحند این خبر و اثر چون مشک جان مشام مشتاقانرا
معطر نمود که الحمد لله بفضل جمال قدم و اسم اعظم تأییدات ملکوت ابهی متتابع

متتابع ومتوالی است وعنایات جمال کبریا متواصل ومتعالیست وچون
آن وجوه نورانیه ومظاهر الطاف رحمانیه راملاقات فرمائید بگوئید ای
احبای الهی وای مطالع انوار فضل غیر متناهی حمد خدارا که ازملکوت ابهی
موفق بتأییدات روح القدس والهامات روح الانس گشتید دربحر الطاف
مستغرقید ودریاض احسان مخلد برشاطی بحر احدیتید وبرسر چشمه
زلال عنایت مشمول لحظات عین رحمانیتید ومنظور انظار وحدانیت
درظل تربیت رب عزتید ودرکهف جود وموهبت سلطان سریر ربوبیت
ملجاء شما ملکوت الهی است پناه شما افق رحمانی جمیع جنود وملاء اعلی ناصر شما
وملائکه مقربین مؤید شما نظر منظر الهی کنید وتوجه بمقصد اقصی رخ را
بنصره رحمن مزین نمائید وجبین را بنور مبین منور لسان را بثنای جمال قدیم
ناطق کنید وجنان را بذکر رب کریم لامع چشم را بنظر اکبر بگشائید وقلب را
بنسیم وصفات جمال انور بیارائید سمع را متوجه ندای الهی وهاتف غیبی
نمائید ومهد را مطلع انوار آیات لاریبی مرکز انوار توحید شوید ومطلع آیات
وآثار تجرید روح امکان شوید ومظهر اسرار عنایت حضرت رحمن براعلاء
کلمة الله قائم باشید وبرخدمت امر الله ساعی وجاهد درانجمن عالم شمع روشن
گردید ودربین ملأ اعظم حضرت ذوالمنن مرئی بندگان پروردگار گردید

و مروّج آثار تقدیس و تنزیه کردگار در قمیص پاکی و آزادگی محشور گردید و در
خلعت خصائل و فضائل مقدّسهٔ عالم انسانی مشهود خیرخواه عموم باشید
و مظهر رحمت یزدان پاک بجهة کلّ نفوس در اطاعت حکومت صادق باشید
و در دعای خیر ملک و سلطنت لسانی ناطق ملوک عمار مملکت خواهند و راحت
و آسایش جویند اگر چنانچه وهنی بر شما واقع شد این از شدّت الحاح و تعرّض
نفوسی بود که بظاهر ادّعای شبانی مینمایند و در باطن ذئب اغنام الهی هستند
و بلباس علم ظاهرند و در سبیل نادانی و فتنه و آشوب و فساد سالک بنصّ
کتاب ربّ الأرباب کمال صداقت و اطاعت و امانت و خدمت بسریر سلطنت
واجب و فرض است چه که مظاهر قدرت و آیت سلطنت ربّ عزّتند و حامی
رعیّت و محافظ مملکتند ای احبّای الهی جهد بلیغ و سعی عظیم نمائید که سبب
تقوی و صلاح باشید و چون صبح رستگاری و فلاح از افق عالم بدرخشید
آیت جود باشید نه عبد عنود رایت فضل و موهبت باشید نه مروّج آشوب
و مشقّت بزرگواری انسانی در مظهریّت صفت رحمانیّت است و عزّت
سرمدیّه حقیقت بشریّه شرقیّت آفتاب موهبت حضرت ربوبیّت این
نصائح را شب و روز بخاطر آرید و موفّقیّت عمل را از درگاه احدیّت بطلبید
آنچه مشاهده مینمائید کلّ فانی کاری کنید که بارخی روشن و جانی چون گلشن در وقت

در وقت رفتن از این عالم فانی بجهان رحمانی بشتابید و البهاء علیکم

یا احبّاء الله ع

هُوَ الأبهی

یا ابن النبیل الذی عرج الی ملکوت ربّه الجلیل ایّدک الله فی جمیع الشئون وجعلک آیة باهرة ونجما بازغا فی افق الامکان از خدا بخواه که یادگار آن پدر بزرگوار باشی ودر جمیع احوال منقطع از ماسوی الله ومتخلق باخلاق رحمن متصاعد الی الله شوی تا سرّ الولد سرّ ابیه مشهود ومعروف گردد ودر انجمن عالم بروی تابان وبشارتی بپایان جان رایگان در ره جانان قربان نمائی همیشه در خیال تو بوده وهستیم انی فراموش ننموده ونخواهیم نمود مطمئن باش والبهاء علیک وعلی جمیع احبّاء الله فبشّرهم بعنایة الله فی کوره العظیم ع

هو الله

ای امین درگاه الهی چندروز پیش مکتوبی مرقوم وارسال گردید وامروز نیز این سطور باچند تحاریر که از پیش خواسته بودید ارسال میگردد اگر فرصت داشتم شب وروز مخاطباً بشما بتحریر مشغول میشدم ولی حال بجان پر روح وریحانت قلب وروح تقریر ندارم تا چه رسد بتحریر ولی با وجود این مینگارم مقصود اینست که الیوم اعظم خدمات بامر الهی نفوس مقبله را بر عهد وپیمان که از صبح ابداع تا شام اختراع

مثل و مانندی نداشته ثابت و راسخ نمودن لست که مبادا از هبوب ارياح
افتتان شدید که در جمیع صحایف الهیه مذکور و مصرحست متزلزل گردند این
قضیه بسیار مهم است چه که ادنی سستی و فتور در تمسک بحبال و اصل بنیان
الهی را از اساس براندازد و تشبث و تمسک بلفظ نمیشود چنانچه در اکثر بعضی
متزلزلین شده است که در لفظ اظهار ایمان و ایقان مینمایند و در باطن در فکر
آنند که این بنیان الهی را از بن و بنیاد ویران کردد ولکن ضعف الطالب و المطلوب
این بنیان از زبر حدید معادن کریمهٔ ملکوتست اعظم قوای امکان عاجز از رخنه
ولی انقدر هست که بعضی ضعفا از دست میروند و در جمیع آیات و خطب
و مناجات فارسی و عربی از آثار الهیه ذکر نقض و سیئات ناقضین موجود
باری شما ذکری از متزلزلین مفرمائید بلکه تشویق بر تمسک و تشبث نمائید
و خبر تزلزل را بیان کنید و قوت و سلطان این عهد و پیمان را ذکر کنید
و ثبوت و رسوخ لازمه عند ظهور فتنه را شرح و بسط دهید باری از فضل
و مواهب جمال مبارک که بانجناب داشتند امیدست در انجمن روحانیان
چون شمع بارخی افروخته جانی سوخته مبعوث کردید و کاسب نار موقده در سدرهٔ
رحمانیه کرم نمائید و در هر ارض که وارد میشوید تخم پاک استقامت و ثبات در آن
بیفشانید تا بفیوضات ملکوت ابهی سبز و خرم کردد و در هر بلد نفوسی را

نفوسی را دلالت کنید که سائرین را دائماً متذکر بقوت و برهان و عظمت و سلطان
عهد و پیمان نمایند و مکاتیب شما باید متصل برسد نفس طهران را چون تعهد
نمودید که داخل نشوید اگر چنانچه ملاحظه فرمائید که دخولش سبب حرف میشود
داخل نشوید بلکه از قزوین بسمت دیگر توجه نمائید و در این خصوص از ایادی امر
استشاره و استفسار نمائید که از حقیقت حال خبر دهند ع ع

هو الأبهی

ای عزیز الهی حمد کن خدا را که در مصر محبت الهی عزیزی و در شهرستان عرفان
و ایقان پر صیت و شهیر در اوج تبلیغ باز افکنی و در بیشه دعوت الی الله نخجیر و شیرگیر
دست از آستین عرفان برآر و بر عالم بیفشان پطرس اکبر شمعون صفا
موصوف صباغی بود بظاهر حتی نوح نجی بحسب ظاهر نجاری چون تأیید الهی یافتند
آن جمعی را نجات از طوفان اعظم فرمود و این بانوار هدایت جهانی برافروخت
باری الیوم وقت ثبوت و رسوخ است و هنگام تمسک بعروة الوثقی و آن
کتاب عهد و پیمان الهی است و نص کتاب اقدس من تمسک به نجی و من تخلف
هلک فاعلم بان الأمر بکله قد رجع الی هذا المکمن المعلوم و المرجع المنصوص فلیس لأحد
مدخل فی امر الله الا بعد الأذن من هذا المقام الموجود حتی بهذا یحفظ حصن امر الله
عن حلول کل فتور و حصول کل شقوق و هذا امر من ادق الأمور و مبنی علیه استقرار

دین الله و استحکام شریعة الله تمسکوا به بکل قوة و قدرة و ثبوت و رسوخ و الهما
علی الثابتین الراسخین فرام الله ع ع

هو الأبهی

ایطائف حول ضریح مطهر حمد کن خدا را که چنین موهبت الهیه فائز شدی و چنین
نعمت غیر متناهیه واصل در مقامی وارد شدی که مطاف ملأ اعلی است و کعبه
اهل ملکوت ابهی انوار رحمن از افقش طالع و کواکب اسرار از مطلعش لائح
ترابش عبیر و عنبر است و غبارش در مشام روحانیان مسک اذفر خطه اش
در جمیع کتب و صحف الهیه بالارض المقدسة مشهور و مزبوش بالبقعة
المبارکه مذکور اقلیمش وادی طویست و قطرش البقعة البیضاء جبلش
طور سیناست و تلالش مواقع تجلی رب السموات العلی حضرت کلیم الله را
وادی ایمن است و حضرت خلیل الله را ملجاء امن و ملاذ و مأمن حضرت
لوط را رکن شدید است و حضرت یعقوب را موطن مجید حضرت داود را
محراب عبادت است و حضرت سلیمان را سریر ربت هب لی ملکا لا ینبغی لأحد
من بعدی حضرت زکریا را مسجد تبتل و عبودیت است و حضرت یحیی را
وادی ملکوت و صحرای بشارت حضرت روح الله را محل تجلیات لیست
و حضرت حبیب الله را سبحان الذی اسری معاهد انبیاست و مشارق انوار

انوار آیات ربه الکبری مطلع تقدیس است و مشکوة انوار رب مجید معهد
لقا است و محل معراج سید او ادنی هر اشراق و ظهوری یا مبدئش از این
ارض مبارک است و یا محل هجرت آن نیر مکرم و یا منتهایش راجع باین
ارض مقدسه این دلائل واضحه و براهین قاطعه اگرچه چون آفتاب روشن و واضح
و مبرهن است و کسی را مجال توقف و گمان و ظن نه چه که صریح الواح و زبر
الهی است و نصوص صحف و کتب ربانی و شایع و شهیر در نزد جمیع طوائف
و قبائل کرهٔ ارض لکن چون حق تا امری را ظاهر نفرماید هرچند مشهورتر از آفتاب
است و معروف تر از ماه عالمتاب باز در تحت استار است و در خلف
پرده مخفی نه آشکار و چون پرده را حق بردارد واضح گردد والروح والبهاء
علیک ع ع

هو الابهی

ای متوجهین بمنظر اعلی در لیل و نهار و صباح و مسا و عشی و ضحی در عوالم
قلب و روان بذکر احباء الرحمن مشغول بوده و هستیم و از حق تأیید و توفیق میطلبیم
که احبای انخاک پاک ارض مقدسه را در جمیع مراتب اخلاق و اطوار و گفتار و رفتار
و شئون و آثار ممتاز فرماید و بجذب و وله و شوق و عرفان و ایقان و ثبوت
و رسوخ و اتحاد و اتفاق در انجمن عالم بارخی روشن و جمالی چون گلشن محشور نماید

ای احبای الهی الیوم یوم اتحاد است و روز روز یگانگی در عالم ایجاد ان الله
یحب الذین یجاهدون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص
ملاحظه فرمائید که صفا میفرماید یعنی جمیع مرتبط و متصل بهم و ظهیر یکدیگر مجاهده
در این آیه مبارکه در این کور اعظم بسیف و سنان و رماح و سهام نبوده بلکه بنوایای
صادقه و مقاصد صالحه و نصائح نافعه و اخلاق رحمانیه و افعال مرضیه
و صفات ربانیه و تربیت عمومیه و هدایت نفوس انسانیه و نشر نفحات روحانیه
و بیان براهین الهیه و اقامه حجج قاطعه صمدانیه و اعمال خیریه بوده و هست
و چنین نفوس مقدسه بقوت ملکوتیه بر این شیم رحمانیه قیام نمایند و صف اتحاد
بیارایند هر یک از این نفوس حکم هزار باید و امواج این بحر حکم افواج جنود ملاء اعلی
یابد این چه موهبتی است که کل چون سیول و انهار و جداول و شواطی و قطرات
در یک صقع جمع گردد بحر عظیمی تشکیل گردد و چنان وحدت اصلیه غالب و فائق شود
که آثار و احکام و تعینات و تشخصات و جود و هم این نفوس چون قطرات
بکلی محو و فانی شود و بحر وحدت روحانیه موج زند نسیم جمال قدم که در این
وقت و حال فیوضات بحیط ابر چنان احاطه نماید و قلزم کبریا چنان فیضان
کند که سعت خلجان چون دریای بی پایان گردد و هر قطره حکم قلزم بیکران یابد
ای احبای الهی بکوشید تا بمقام بلند اعلی فائز شوید و چنین نور نتابید

در این ایوان ظاهر و عیان گردید که اشراقش از مطلع آفاق جاودان مبدول
گردد امنیت اساس امر الهی امنیت جوهر شریعت ربانی امنیت بنیان
رزین رصین مظاهر رحمانی امنیت سبب نزول کتب آسمانی امنیت علت ظهور
شمس جهان الهی امنیت سبب استوای رحمن بر عرش جسمانی ای احبای الهی
ملاحظه کنید حضرت اعلی روح العالمین له الفداء بجهة این مقصد جلیل صدر مبارک را
سپر سهام بلایا فرمودند و چنین اصابت مقصود جمال قدم روح ملاء الأعلی له الفداء
این مقصد اعظم بود حضرت نقطه اعلی در این سبیل سینه مبارک را هدف هزاران
رصاص اهل ضغینه و بغضا نمودند و بمظلومیت کبری شهید شدند و هزاران
دماء مطهره نفوس مقدسه رحمانیه در این راه بر خاک ریخته و بسا اجساد مبارکه
احبای خلص حضرت ربانیه بدار آویخته نفس مبارک جمال ابهی روح ملکوت
الوجود لأحبائه الفداء تحمل جمیع بلایا فرمود و اشتد رزایا قبول کردند آذیتی نماند که
بر آن جسد مطهر وارد نیامد و مصیبتی نماند که بر آن روح مجرد نازل نگشت
بسا شبها در تحت سلاسل از ثقل اغلال نیارمیدند و چه بسیار روزها
که از صدمات کبد و زنجیر دقیقه آرام نیافتند از نیاوران تا طهران آن روح مصور را
که در بالین پرند و پرنیان پرورش یافته بود سر و پا برهنه با سلاسل و زنجیر دواندند
و در زندان تنگ و تاریک در زیر زمین با قاتلین و سارقین و عاصین و باغین محشور

نمودند و در هر دقیقه اذیّت جدیدی روا داشتند و در هر آنی وقوع شهادت
یقین کل بود بعد از مدّتی از وطن بدیار غربت فرستادند سنین معدودات
در عراق هر آنی سهمی بر صدر مبارک وارد و در هر نفسی سیفی بر جسد مطهّر نازل ابدا
دقیقهٔ امنیّت و سلامت مأمول نبود و اعدا با کمال بغضا از جمیع جهات مهاجم
بنفس مبارک فرداً وحیداً مقاومت کل میفرمودند بعد از جمیع بلایا و صدمات
از عراق که قارهٔ آسیاست بقارهٔ اوربا انداختند و در آن غربت شدیده
و مصیبت عظیمه اذیّات شدیده و مهاجمات عظیمهٔ وسائس و مفتریات
و عداوت و ضغینه و بغضای اهل بیان نیز ضمیمهٔ صدمات وارده از اهل فرقان
شد دیگر قلم عاجز از تفصیلات البتّه شنیده و مطّلع شده اید و حال
مدّت بیست و چهار سال بود در این سجن اعظم باعظم محن و بلایا اوقات مبارک
گذشت مختصر اینست که مدّت اقامت جمال قدم روح الوجود لمظلومیّة الفدا
در این جهان فانی یا اسیر زنجیر بودند و یا در زیر شمشیر و یا در شدّت آلام و محن بودند
و یا در سجن اعظم هیکل مطهّر از شدّت ضعف از بلا چون آه شده بود و جسد مکرّم
از کثرت مصائب بمثابهٔ تار گشته بود و مقصود مبارک از حمل این ثقل اعظم
و جمیع این بلایا چون دریا موجش باوج آسمان میرسید و حمل سلاسل و اغلال
و تجسّم مظلومیّت کبری اتّفاق و اتّحاد و یگانگی من فی العالم بود و ظهور آیهٔ توحید

توحید الهی بالفعل بین امم تا وحدت مبدء در حقائق موجوده نتیجه خاتمه گردد
و نورانیت لن تری فی خلق الرحمن من تفاوت بر آفاق اشراق کند
حال ای احبای الهی وقت جوش و کوشش است همت بگمارید و سعی کنید
و چون جمال قدم روحی لتراب مقدم احبائه الفدا شب و روز در مشهد فدا بودند
ما نیز سعی کنیم و جانی نثار نمائیم و وصایا و نصائح الهی را بگوش هوش بشنویم و از
هستی محدود خویش بگذریم و از خیالات باطله کثرات عالم خلق چشم پوشیم
و این مقصد جلیل و مقصود عظیم را خدمت کنیم این شجری را که دست موهبت الهیه
نشانده باوهامات خود قطع ننمائیم و این انوار ساطعه از ملکوت ابهی را بغمام تیره
اغراض و اوهام مستور نکنیم و امواج بحر کبریا را سد حائل نشویم و نفحات قدس
ریاض جمال ابهی را حاجز از انتشار نگردیم فیضان نیسان فضل را در این یوم
فصل قطع ننمائیم و شعاع آفتاب حقیقت را زوال نجوئیم هذا ما وصانا الله به
فی کتبه و زبره و الواحه المقدسة الناطقة بوصایاه علی العباد المخلصین و البهاء
علیکم و رحمة الله و برکاته

هو الابهی

ای مشتاق تراب آستان مبارک دانایان ارض در فضائل عناصر و ترجیح یکی از
دیگری اختلاف کردند قومی بر آنند که عنصر نار فائق است و مرکزش بلند و شاهق

نفوذش شدید است و قوتش غریب جسم غیر موزون است و سبب حیات
جماد و نبات و حیوان و انسان در جمیع شئون و گروهی بر آنند که تراب افضل است
و فوائدش اشهر ملجاء جمیع ذی روح است و منبت رزق هر موجود امین است
نه خائن غنی است نه فاقد مظهر من جاء بالحسنة فله عشر امثالها است چه که تخمی
دهی اضعاف پس دهد دانه کاری شجر پر ثمری عطا کند سینه اش را بخراشی فیض و
برکت بخشد سلیم است و حلیم امین است و کریم بخلاف نار آنچه دهی تمام کند
و آنچه بخورانی هل من مزید گوید اقلیمی را در نفسی متلاشی کند و خرمنی را در دمی
محو و لاشئی نماید شدید است و تندخوی حدید است و جنگجوی پس ای موقن بآیات الله
چون اسمت از این عنصر کریم است بکوش که دارنده این صفات جلیله گردی و متصف
به این اخلاق حمیده شوی ع ع

هو الله

یا من اسمع الذکر الحکیم قد فار نار السینا فی فاران السنا و تسعر سعیر الحب فی ساعیر
البقا و تجلی الجبار فی لهب من النار المضطرمة فی السحرة المبارکة و نادی الرحمن من
غیب الاکوان اعلی ذروة الملکوت یا اهل الناسوت ابشروا بفیوضات مترادفة
و غیوث هاطلة و میاه منهمرة من سحاب الرحمة و غمام الرأفة یا سماء امطری
و یا سحابة افیضی و یا غموم ابرقی و ارعدی و یا ثغور الآفاق تبسمی و یا نسمة الله هبی

هبّی ویا روح الله تهیجی طوبی للمنصفین ویا سرورا للمتوسلین ویا فرحا للثابتین
ویا شوقا للمنجذبین وانک انت یا ایها المشتعل بنار الولاء والمقتبس من نیران
المحبة والوفاء دع الخراصین المؤفکین واستمع القول الحق والصریح الصدق
المنصوص فی کتاب الله مرکز المیثاق مبیّن الکتاب العالم بتأویله الراسخ فی العلم
بنصّ صریح لا تقبل التفسیر والتأویل ودع اهل الظنون فی خوضهم یلعبون
قد تبیّن الرشد من الغیّ والقوم فی سکرتهم یعمهون والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای دوستان آن یار مهربان آن آفتاب حقیقت نیّر اعظم فلک رحمانیت پرتو بخشش جهانگیر است
وبخشش اش بر شرق وغرب مبذول وبی نظیر نیسان عنایتش در ریزش است
وابر رحمتش در پرورش ابواب فیوضاتش مفتوح است وقواء تأییدش نفحات روح
نسیم موهبتش حیات بخش است وشمیم مرحمتش جان مشتاقان روی دلکش
پس امیدوار باشید که صبح امید دمیده است وخورشید فیضش درخشیده
کل از بحر عطایش مستفیضیم واز دریای وفایش مستفید اگر روی پنهان نمود خوی
آشکار کرد اگر تن ستر نمود جان بیاران همدم زار فرمود چون اختران انوار بدرخشید
وچون نوبهار بطراز گلزار جلوه نمائید چون ابر بگریید وچون برق بخندید چون
نسیم به هر اقلیم بوزید ومشام طالبان معطر نمائید کل یاران او هستید وهمدم

اسرار او دمساز رازید و مرغان خوش آواز پس بسرائید و بنوازید که در گلشن
عرفانش عندلیبان خوش الحان گردید و طوطیان هندیزدان تا گوشها باز کرده
و دلها واقف راز اوست مؤید اوست موفق اوست مجلی اوست متجلی خوشا
بحال ما که چنین دلبری داریم و چنین مهربان سروری والبهاء علیک ع ع

الله ابهی

ای یاران الیوم یوم اتحاد و اتفاق است و خلوص در امر نیر آفاق وقت
جان فشانی است و انقطاع از هر نام و نشانی روز استفاضه از فیوضات
جمال قدم روحی لاحبائه الفداست و وقت استضائه از ملکوت اسم اقدس ابهی
روحی لعتبته المقدسة الفدا ما را امید چنان بود که دوستان و یاران الهی شب
و روز از شدت غلیان حب معانقه و مصافحه و ملاطفه و مجاذبه نمایند نه منازعه
و مجادله و مباهله این چه حالتست که جالب صد هزار مضرتست این چه فطرتست
که علت این همه حزن و کدورتست اگر اختلاف در مقام این عبد است قسم به
آستان مقدس و انه قسم لو تعلمونه عظیم که مقامی جز عبودیت محضه صرفه
خالصه از هر تصوری نداشته و ندارم هذه سجیتی من یوم رضاعتی من ثدی رحمة الله
و هذه طینتی منذ لغومة اظفاری و تربیتی فی مهد الطاف الله از فضل وجود
آن سر وجود امیدوارم که برائحه مقدسه عبودیت آن مرقد مطهر آفاق را معطر نمایم

نمایم و آنچه از این قلم صادر باقی و برقرار خواهد شد جمیع نعوت و ستایش
از عالم اسما و صفاتست ولی عبودیت حقیقت شاخصهٔ مقدسه از عالم محو
و اثبات ام الکتابست نه یمحوا الله ما یشاء و یثبت و اگر اختلاف بجهة حمایت
اهل فتور است از حق میطلبم که چنان ثبوتی و رسوخی از احبایش ظاهر فرماید که رافع
هر فتور و قصور است و این عبد نه بقصور احدی متعرضم نه بفتور شخصی متأثر
بذیل مبارکش متشبثم و در خدمت امرش مجاهد و بتأیید ملکوت ابهایش
مطمئن و در مرکز عبودیت با قدمی ثابت و راسخ قائم این موهبت کبری را بسلطنت
سریر افق اسما و صفات ندهم و این گوهر درخشندهٔ افسر بندگی را بتاج
خسروی دو جهان تبدیل ننمایم عنقریب ملاحظه خواهید فرمود ان هذه العبودیة
ابهی جوهرة تتلألأ علی اکلیل القبول و ابهر یاقوتة تتشعشع علی تاج سلطنة الغیب
والشهود والبهاء علیکم ع ع

رب اخلص وجهی لوجهک و خلصنی من عقبات هوائی و مخاطرات رضائی لرضائک
و اسقنی کأس الفنا و اسکرنی من صهباء الانعدام والاضمحلال و یحیینی جواذب
المحو والمحق و ینعشنی نسیم العدم البحت و یمیتنی البقاء و یفقرنی الغناء
و یزینی الوجود و یمنعنی عن السجود ایرب نجنی من هذه المهالک و خلصنی من هذا الظلام

الحالک واسلک بی فی اقوم المسالک وهو نسیانی امکانی وذهولی
عن وجودی وغفلتی عن فطرتی ورجعتی عن رغبتی فبعزتک ان البقاء لی سم
نقیع والفناء دریاق بدیع وان الوجود بلائی والحیات دائی والتعین ابتلائی
وقابلیتی ناری واستعدادی نیرانی ایرب ارحمنی بفضلک وجودک والطف بی
برحمتک وفضلک ایرب الی م هذا الحرمان والی متی هذا الهجران انلنی کاس
الغفران واسقنی من معین الحیوان انک انت الرحمن ع ع

هو الله

ای امین الهی حضرت احدیت شما را سالها بجهت الیوم تربیت فرمود تا امروز
چون شمع ظلمت سوز برافروزی و جمیع نفوس را بر عهد و میثاق الهی ثابت و مستقیم
سازی واگر چون ذهب خالص در آتش مصائب بگدازی بسوزی و بسازی
حال وقت میدانست و آزمایش مردان چه که بنیان عظیم امر الهی بستون
عهد و میثاق قائم است و آسمان دین الله بکوکب پیمان روشن و تابان
معاذ الله اگر این عمود را شخص کنودی تعرض نماید سرادق الهی و سراپرده رحمانی را
میخی برقرار نماند و انجمن رحمانی را شمعی روشن برقرار نگردد بیت معمور از بنیاد
و اساس مطمور گردد کور مهمل شود و احکام معطل گردد بحر عنایت از موج
باز ماند نهر موهبت منقطع شود نسیم حیات از هبوب بیفتد و سفینه نجات

نجات را شراع منطوی گردد صبح نورانی شام ظلمانی شود مشرق آمال بسحاب
غموم مغموم و مستور گردد جمیع این زحمات بهدر رود و این خونهای ریخته
پاک بی ثمر شود دم مطهر شهدا هوآء منبثا شود و هدف سینهٔ مبارک حضرت اعلی
بصد هزار تیر بغضا ذکرش از میان رود و تأثیرش مفقود شود و بلایای
پنجاه سالهٔ جمال مبارک از تالان و تاراج و سجن و ضرب و توهین و زجر و دربدری
و سرکونی و تهدید تیغ و شمشیر و گرانی غل و زنجیر کل بهدر رود و فراموش
گردد و سبب تسخر و استهزآء اعدا و ممنونیت و خوشنودی اهل بغضا شود
پس در هر کوی و دشت که مرور نمائی فریاد برآر این عهد عهد الست است و این میثاق
میثاق قدیم نیر آفاق جنود ملکوت ناصر این پیمانست و افواج ملاء اعلی حافظ
این بنیان شعاع ثابت مستمر شمس حقیقت است و سراج باهر انجمن حضرت
احدیت حبل متین است و نور مبین عروهٔ وثقی است و ثمرهٔ شجرهٔ طوبی
لوح محفوظ است و کتاب مسطور ورق منشور عهد است عهد میثاقست میثاق
در جمیع الواح و زبر مذکور است و در جمیع صحایف اولین و الواح آخرین مسطور
حاکم سنهٔ شداد است و میزان یوم حساب سفینهٔ نجاتست و ملجاء یوم
الأیاب نفحات قدس حضرت پروردگار است و نسمات حیات ریاض کردگار
حصن حصین است و ملاذ متین رکن شدید است و خلاصهٔ کتب و صحف عهد قدیم

وجدید هنیئاً لمن تمسّک به وتشبّث به وثبت علیه ورسخ قلبه بآیاته
وحشر تحت رایاته والبهاء علیک ع ع

هو الله

ای شیدائیان روی دلبر الهی آن یار دلنشین چون شاهد نازنین در انجمن
روحانیّین جلوه فرمود وبانوار آن حسن یوسفی جمیع آفاق را مشکاة اقلیم مصر نمود
بی پرده ببازار آمد ودکّان شکران باز کرد وبازار یوسفان درهم شکست جمعی
خریدار پدیدار شد یکی بلؤلؤ ابدار وگوهر شاهوار طبل طالبی بکوفت وبعضی
بکلافهٔ ریسمان در جرگ خریداران داخل گشت وبرخی چشم پوشیدند ودر
اخماد آن سراج کوشیدند ولی هیهات هیهات آن یوسف رحمانی در سریر عزّت
جاودانی در اقلیم ملکوت سبحانی عزیز حقیقی وسلطان ملکوت الهی گردید حال ملاحظه
کنید که سلطنتش در عالم غیب لکن پرتوش باینجهان بلاریب متتابع ع ع

الله ابهی

ای قوام الحکما طبیب حقیقی وحکیم معنوی جمال قدم روحی لدریاقه الاعظم الفدا بود
هیکل امر الله وجسم دین الله را بجهت سلامت مستمره وصحّت دائمه واعتدال
مزاج ومحافظه از آفات دریاق فاروقی ترتیب فرمود وآن معجون برء الساعه
میثاقست که انوار تقدیسش مشرق بر آفاق مرجع مخصوص منصوص شد مبیّن

مبین آیات معلوم گشت رافع خلاف مذکور شد دارو و درمان تفویض طبیب
حاذق منصوص گردید حال بحر دان طبیب مسلم منصوص را ترک نموده اند و در پی
بیطارهای مخصوص میدوند فسوف تریهم فی خسران مبین والبهآء علی کل

ثابت مستقیم ع ع

هُوَ الأبهی

یا علی اعلم حق الیقین ان اسمی عبد البهآء وسمتی عبد البهآء وصفتی عبد البهآء
ولقبی عبد البهآء وشهرتی عبد البهآء وحقیقتی عبد البهآء وکینونتی عبد البهآء
وذاتیتی عبد البهآء وسرّی عبد البهآء وعلانیتی عبد البهآء وظاهری عبد البهآء
وباطنی عبد البهآء واولی عبد البهآء وآخری عبد البهآء وقلبی عبد البهآء وروحی عبد البهآء
وفؤادی عبد البهآء وجسدی عبد البهآء وبصری عبد البهآء وسمعی عبد البهآء
ونطقی عبد البهآء وفکری عبد البهآء وذکری عبد البهآء وحفظی عبد البهآء وادراکی
عبد البهآء ومختبی عبد البهآء وملکوتی عبد البهآء وجبروتی عبد البهآء وناسوتی عبد البهآء
ولاهوتی عبد البهآء وماهوتی عبد البهآء وکبتری عبد البهآء وحلی عبد البهآء
وحری عبد البهآء وقبلتی عبد البهآء ومنائی عبد البهآء وعرفاتی عبد البهآء ومشعری عبد البهآء
ومسجدی الحرام عبد البهآء ومسجدی الاقصی عبد البهآء وغایتی القصوی عبد البهآء
وسدرتی المنتهی عبد البهآء وملاذی عبد البهآء وملجئی عبد البهآء وکهفی عبد البهآء

وحصنی عبدالبها ومنیتی تسمیتی عبد عبدالبها وبغیتی شهرتی رق رق البهاء
هذا مذهبی ودینی ومشربی ومخبری واقراری واعترافی کما قال القائل اصم اذا
نودیت باسمی وانّنی اذا قیل لی یا عبده لسمیع عبدالبها عباس

الله ابهی

ای منجذبان جمال ابهی در هویت قلب بحور محبت یاران پرموج وهیجان
واز صهبای مودت دوستان پرنشئه وسکران آنی نمیگذرد مگر آنکه بخاطر آیید
ودمی نمیرود مگر آنکه یاد شوید در آستان مقدس بکمال تضرع وابتهال نیاز شود
ای قوی قدیر کل در قبضهٔ قدرت اسیریم تو مجیر تو دستگیر عنایتی کن موهبتی فرما
ابواب فضل بگشا ونظر الطاف افکن نسیم جانبخش بفرست دلهای
مشتاقانرا زنده کن دیده‌ها را روشن کن وساحت دلها را رشک گلزار
وچمن نما بشارت بارواح ده ومسرت بجانها بخش قوت قدیمه ظاهر نما
وقدرت عظیمه باهر طیور نفوس را در هوای دیگر پرواز ده ومحرمان ناسوت را
باسرار ملکوت دمساز کن قدم ثابت بخش وقلب راسخ عطا فرما ما گنه کاریم تو
آمرزگار ما بنده کانیم تو پروردگار بی سر وسامانیم تو ملجأ وپناه بر نشر نفحاتت
تأیید کن بر اعلاء کلماتت توفیق بخش بی سرانرا سروران کن بی نوایانرا گنج روا

روان بخش ناتوانانرا توانائی بخش ضعیفانرا قوت آسمانی ده توئی
پروردکار توئی آمرزکار توئی داورکردکار ای یاران این مناجات را باکمال
تضرع و ابتهال بدرکاه ملیک ملکوت جلال بخوانید وطلب تأیید کنید امید
از فضل قدیم وروح جدید رب مجید آنست که این مسئول مستجاب کردد

ع ع

هو الله

ای احبای الهی جناب کبریا وحضرت رب بیهمتا جلت عظمته وعظمت قدرته وکبر برهانه
وغلب سلطانه انسانی مطلع آیت رحمن ومشرق موهبت یزدان یرادوب
انوار اسما وصفاتیله اول حقیقت نورانیه‌نی وکینونت رحمانیه‌نی حیرت بخش عقول
وافکار ایدرک آیینهٔ جهان نمای اسرار ایلدی پرتو حقیقت آفتاب موهبت
حضرت احدیتدن جلوه ساز وشعله نثار اولنجه نور پاک وعنصر افلاکدن یرادلمش
اولان یورکلر مشکاة انوارتک استفاضه ایدرک کافهٔ جهاته شعشعه پاش ولمعه نثار
اولدیلر بناءً علیه ای یارانمز ودوستانمز کوکللرک صفوتنه ویورکلرک لطافت
ونورانیتنه چالیشیلوب تاکیم یوزلرده صباحت رحمانیه وکوزلرده ملاحت ربانیه
ظاهر وآشکار اوله جمال قدمک لطف وعنایتی وفضل وموهبتی چوخدور جودی
عظیمدور وکرمی عمیمدور انکین دنکیزدور موج انکیزدور دروکهری چوخدور ولؤلؤ

ومرجانی امثالی یوقدور یالیکز توجه کرکدور توکل کرکدور [illegible]

عهد ومیثاقده وپیمان وایمان الهیده ثبوت ورسوخ کرکدور [illegible]

الهیه چالشملی اعلاء کلمة الله چالشملی عموم اهل عالم [illegible]

محبتله قونومشلی ودانشملی وامر جمال مبارکه اطاعت [illegible]

انقیاد ومتابعت ایتملی خدمت وصداقت ایتملی حضرت [illegible]

عدالتدن بشقه برحرکت بیورمدلر بناءً علیه دعاخوان [illegible]

وبو عدالته قارشو مؤید اوله جقلرینه شبهه یوخدور آذربایجان [illegible]

دوستان کندولرینه خیرخواه اولملی ع ع خویده [illegible]

احبالری جناب امین لسان ستایشیله یاد ایدرک فوق [illegible]

یازیور ربم موفق ایلیه مؤید ایلیه ع ع

هو الأبهی

ای سینور مکرم سینای حق پرنور شد وادی مقدس طور شد [illegible]

مشهور شد مطمور ها معمور شد عالم همه در خواب بین [illegible]

رمز کتاب الله بین سر بیان الله بین شرح کلام الله بین عشاق [illegible]

بال وپری بکشا کنون پرواز کن ای رهنمون در عالم بیچند وچون [illegible]

بس شمع عالمتاب بین آنجلوهٔ رب جنود رخ در کهٔ صهیون نمود [illegible]

می نمود با چنگ و نای و تار و عود نور رخ احباب بین بانگ الهی گوش کن
آن کأس ابهی نوش کن چون بحر هر دم جوش کن عالم همه مدهوش کن جام
شراب ناب بین آن می ز خمخانهٔ خداست ساقی خوش رویش بهاست صهبای
کأس پر صفاست سکرش همه مهر و وفاست پیران از این شاب بین

ع ع

هو الابهی

ای بندهٔ جمال ابهی مکاتیب شما واصل و بر مضمون اطلاع یافتیم از الطاف جمال قدم
امیدواریم که در جمیع احوال و اوقات بنفحات تقدیس مهتز گردید و بقسمی در بین نفوس
محشور شوی که کل آیت تقی و مظاهر تقدیس جمال ابهی گردند و در جمیع محافل و کل بلاد
نفوس را بعبادت و اشتغال بذکر الله دلالت نمائید بلکه باین ماء طهور نفوس روز بروز
بر طهارت قلوب و تقدیس ارواح بیفزایند و مظاهر تقوی گردند و بآنچه باید و شاید
و سزاوار یوم میثاقست از طهارت باطن و تقدیس روح و قلب قیام نمایند آنچه
مکاتیب خواسته بودید مرقوم گردید یکدسته در این پوسته و دستهٔ دیگر در پوستهٔ
اینده ارسال میگردد جمال افندی کاغذی بشما مرقوم نموده جواب ترقیم نمائید
و اظهار محبت کنید دیگر آنکه چون اعلیحضرت شهریار عادل و وزراء کامل نهایت عدالت
و انصاف و عنایت را در حق عموم رعایا و برایا مبذول فرموده و میفرمایند نص قاطع

الهی جمیع دوستان باید بحقوق مقدسه پادشاهی قیام نمایند یعنی در کمال صداقت
و دولتخواهی بخدمت و رعیتی قیام نمایند و دعای خیر کنند چه که عزت این سرور
عزت کل است و راحت او راحت کل در جمیع محافل ذکر بدعای او مشغول شوند ع ع

الله ابهی

ای بندهٔ الهی تو عبدالله و من عبدالبهاء بیا هر دو همتی بنمائیم و بآستان مقدس
خدمتی اگر رضای من جوئی نعرهٔ یا عبدالبهاء برآور و باثبات عبودیت محضهٔ
من در آستان جمال ابهی قیام نما اگر بدانی که مذاقم چگونه شیرین میگردد البته
ببانگ بربط و چنگ و نی این آهنگ بنوازی ای عبد بها ای بندهٔ آستان بها
ای خاک درگاه بها ای غبار راه بها ای آشفتهٔ روی بها ای سرمست روی بها
ای معتکف کوی بها زودی بیا زودی بیا والبهاء علیک ع ع

هو الله

ای مهمان نواز احبای الهی خوشا بحال تو که بخدمت دوستان الهی قیام نمودی
خوشا بحال تو که در مشرق الاذکار گشودی و خوشا بحال تو که قلب یاران خوش نمودی
خوشا بحال تو که سبب و ریحان یاران گردیدی خوشا بحال تو که علت فسحت
قلوب آشنایان شدی خوشا بحال تو که غلام حلقه بگوش یاران گردیدی خوشا
بحال تو که بمنصب من قیام نمودی که تاج مرا بر سر نهادی این اکلیل و تاج خدمت و عبود

وعبودیت احبّاء بهاست ع ع جناب آقا جمال و آقا عباسقلی را از قبل این عبد
تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید و بگوئید هنیئاً لکما هذه الکأس الطافحة بصهباء
محبة الله وطوبی لکما بما خدمتما احبّاء الله المهیمن القیوم ع ع

هو الابهی

یا من انجذب الی الملکوت وشرب الکأس التی مزاجها کافور در این ایام فیوضات
ملکوت ابهی جبروت غیب و شهود را احاطه نموده است و تجلیات مجلی طور
از سماء غیب چون غیث هاطل متتابع گشته و بحر اعظم امواجش از عالم پنهان
بساحل امکان پیوسته و انوار بخشایش جمال ابهی از جمیع جهات تابیده
و صبح امید بانوار توحید دمیده باید همتی نمود و در آستان الهی خدمتی نمود
در این فضای رحمانی پروازی کرد و در این بزم یزدانی آغاز ساز و نوازی نمود
خمودت جمودت آرد و سکوت سبب هبوط گردد خاموشی فراموشی آرد
و صبر و قرار نسیان و اغبرار ایراث کند پس شب و روز آنی آرامی مجو بلکه در جنت
ابهی کامیابی خواه و دقیقهٔ راحت جان و عافیت روان و مسرت وجدان مطلب
بلکه سرور الهی را در مشقات و احزان عوالم جسمانی بجو و لذت روحانی را در زحمت
این عالم فانی بین شهد و شکر را در تلخی زهر مکرر بدان و نیش بلایا را مرادف
نوش عطایا بین و حضیض ذلت را در وفائی بجمال قدم اوج عزت شمار

وهبوط را عین صعود بدان وحمات را جوهر حیات یقین کن وآنچه در الواح
الهی ذکر حکمت است مقصود آنست که در امور اتقان شود ودر هر امری
بوسایط کامله ومناسب زمان ومکان تشبث شود تا مریض معالجه بقاعده
کند وعلیل مداوا بنوع موافق شود نه اینکه بکلی از معالجه ومداوا دست کشیده
شود هیکل امکان مریض است وجسیم کیهان علیل اگر طبیب دلسوز پرستار
بکلی ترک علاج ودوا نماید بکلی مهمل ومعطل کند بلکه بمرض مبتلا شود حکایت
شمعون صفا را ملاحظه باید نمود که نفر از حواریون حضرت روح بجهت تبلیغ امر الله
بشهر انطاکیه رفتند بمجرد ورود بنای وعظ وبیان نمودند اهالی چون بکلی
از سنن الهی بیخبر بودند جزع وفزع نمودند این جزع وفزع منتج حبس وزجر شد
وبهیچوجه بنفسی از تفاصیل خبر نیافته راه معاشرت والفت منقطع گشت
وچون این خبر بشمعون صفا رسید عزم آن دیار نمود وچنین وارد شد اول
بمعاشرت والفت پرداخت تا باسران وسروران نزد محبت یافت
بزهد وورع وتقوی وبیان وتبیان وفضائل وخصائل عالم انسانی در مدت
قلیله شهرت یافت تا باسلطان آن مملکت آشنا گشت وچنین ملک
مذکور نهایت اعتماد واعتقاد در او حاصل نمود شبی بمناسبتی ذکر
حواریین شد پادشاه ذکر نمود که نفر از جاهلان بیخبر دان چندی پیش وارد این

این شهر شدند و بنای حرفهای فساد گذاشتند لهذا انها را گرفته اسیر غل و زنجیر
نمودیم حضرت شمعون اظهار میل بملاقات ایشان نمود احضار کردند به مقتضای
حکمت تجاهل فرمود و سؤال کردند که شما کیستید و از کجا آمده اید در جواب
گفتند که ما بنده گان حضرت روح الله هستیم و از اورشلیم میآییم سؤال
از حضرت روح نمود که او کیست گفتند موعود تورته و مقصود جمیع عباد بعد
بنوع معارض از جزئی و کلی مسائل سؤال نمود و مجادله کرد و از نفس سؤال
میفهمانید که چه جواب بدهید مختصر اینست که شبهات قوم را فرداً فرداً ذکر نمود
جواب دادند گاهی بعضی را قبول مینمود و بعضی را مشکلات بیان میکرد که ملتفت
نشوند که او هم از آنهاست خلاصه چند شب بدین منوال بسؤال و جواب
گذراند گاهی مجادله و گهی مصادقه و دمی مباحثه و وقتی محاوره میفرمود تا جمیع
حاضرین از اس مطالب الهیه باخبر شدند و آنچه شبهات داشتند زائل شد
در لیلهٔ اخیره گفت که حقیقتش اینست که آنچه گفتند صحیح است و جمیع تصدیق نمودند
انوقت فهمیدند که این ثالث نیز رفیق آن اثنین است اینست که در آیهٔ مبارکه میفرماید
فعززناهما بثالث باری مقصود از حکمت اینست که انسان باید بنوع موافقی
که در قلوب تأثیر نماید و نفوس ادراک کند تبلیغ امر الله نموده و نماید نه اینکه سکون
و سکوت یافت عندلیب هزار آواز اگر ساز نغمه ننماید صعوهٔ لال است

و بلبل گلزار معانی اگر ترانه نسازد عصفور ابکم بی پر و بال است حمامهٔ گلشن اسرار
اگر تغرّدی نفرماید چون غراب گلخن نمودار گردد و طاوس فردوس بقا اگر جلوه نفرماید
چون زاغ خرابه زار فناست اگر از طیور حدائق قدسی بال و پری زن و اگر از
عندلیبان ریاض حضرت انسی آغاز راز و آهنگی نما و اگر از عاشقان جمال کبریائی
آه و فغانی بکن و اگر از آشفته گان روی دلبری ناله و فریادی برآر تا زلزله در
ارکان عالم اندازی و آتش بجان بنی آدم زنی و جمیع عاشقان و مشتاقان را
مست و مدهوش نموده در این جنت ابهی علم عزت قدیمه افرازی و بآنچه منتهی
آمال مقربین و نهایت آرزوی مخلصین است فائز شوی والبهاء علیک عبد البها

هو الأبهی

ای طالب تقوای الهی در قرآن العاقبة للمتقین میفرماید متقی پرهیزکار است
مقصد اینست که هر چند مریض پرهیز نماید و بدلالت طبیب از مائدهٔ شیرین منع شود
بلکه از داروهای سخت کام کام تلخ کند و غیر پرهیزکار یعنی مریض بی تمیز تلخی نخواهد
و شیرینی بجوید از هر نعمتی قسمتی برد شهد و شکر بمزد و بادام و طبرزد بیامیزد
الی بپایان مریض پرهیزکار خوشنود گردد و غیر پرهیزکار دل خون شود آن تلخی شیرین
گردد و حنظل انگبین شود و آن شهد و شکر سم ستمگر و زهر گردد اینست میفرماید

العاقبة للمتقین ع ع

هو الأبهی

هو الأبهی

ای احبای رحمانی و یاران معنوی ایام قیام بر خدمت و هنگام اشتعال بنار
محبت است ظهور اسرار قدم و فیض اسم اعظم یک حکمت عظیمه و ثمره
طیبه اش محبت و الفت و اتحاد و انجذاب بین احبابست تا باین موهبت
و عنایت بین سائر احزاب محشور و ممتاز گردند علی الخصوص در این کور جدید
و دور مجید که بوصایای مؤکده محبوب قدیم باید قیام نمود و آن تشدید روابط
الفت صمیمه با جمیع خلیقه است دیگر معلوم است باید دوستان حقیقی و یاران
معنوی چگونه باشد قسم بجمال قدم که الیوم نفسی بر عهد و پیمان الهی ثابت و راسخ
که جان خویش را بجهت احبای رحمن فدا نماید و تا باین درجه انسان نرسد
بعهد و میثاق وفا ننموده و قطره از بحر صفا نچشیده و از گلستان جنت
ابهی رائحه استشمام نکرده پس ای احبای حقیقی بدل و جان با یکدیگر مهربان
باشید و در محبت یکدیگر جانفشان گردید تا در درگاه احدیت مقبول شوید
مولوی در غزلیات خویش گفته بوی جان میاید از پشم شتر این شتر
از خیل سلطان ویس در ملاحظه فرمائید که چون ویس قرن شتربان بود از پشم
شتر بوی جان استشمام مینمود پس اگر مشام روح باز شد از هیاکل احبای الهی
که قمیص یوسف محبت الله هستند چه نفحه استشمام نمایند قسم بجمال قدم

که نفحهٔ استشمام نمایند که جان فدا کنند عبدالبها عباس

هو الأبهی

ای آیت جود سلطان وجود الطافی که باستحقاق باشد که اعطاء کل ذی حق حقه است
از مقتضیات عدل است ولکن هدایت کبری موهبت عظمی است و از متعلق
فضل است وجود پس تو چون گل شکفته شو و چون سنبل آشفته و چون بلبل
گلزار در ستایش پروردگار نغمه و آواز آغاز کن که باین فضل وجود که ملکوت
وجود بآن روشن است فائز و واصل و نائل شدی والبهاء علی اهل البها

یا احباء الرحمن ع ع

هو الأبهی

الهی تری توحدی و تحزنی و تحسری و تلهفی و تنهدی فی هذه البیداء من حرمانی
عن المشاهدة و اللقاء و هجرانی عتبتک العلیا و بقعتک النوراء و حدیقتک
الغناء و غلیل شوقی و عظیم توقی الی الصعود الی جوار رحمتک الکبری و تضمن الغبراء
جسدی تحت اطباقها متذللا لعظمتک العظمی و تسمع نیاحی و صیاحی و صریخی
فی هذا الفضاء مبتهلا الیک و متضرعا بباب رحمتک التی سبقت الاشیاء
ایرب تری مدامعی تجری کفیض السحائب و تتلهب نیران حرمانی کلظی نار موصدة
فی منابة شجرة الغضا و القلب یشکو نجوی و یحن الی ملکوتک الابهی ایرب ارزقنی

ارزقنی کأس الردی بعد ما اذقتنی نسم التنوی بغربتک انها اشهی واحلی
ولیس لی من مناص من البلاء والاسی الا الوفود بباب رحمتک یارب الاخرة
والاولی ایرب ان قدرت علی البعاد عن تلک الروضة المقدسة مطاف
الملاء الاعلی لاتحرمنی عن نفحاتها المعطرة للافاق وفوحاتها المنتشرة فی جمیع
طباق ایرب ارحم بقامی وتسهدی واحزانی وتوقدی بنار حرمانی وتوحدی
فی هجرانی انسنی فی وحشتی وارضنی من دهشتی واجرنی من عذابی
وانقذنی من عقابی فوعزتک لیس لی شفاء لعلتی ولا دواء لغلتی الا لهلاک
فی مفاوز الفراق ملتهبا بنار الاشتیاق یا محبوب الآفاق اذکرنی بفضلک
وجودک وانجنی برحمتک وهوّن علی المشکلات وخلصنی من المعضلات
واشوقنی للوفات وواظمئنی للتجرع کأس الممات فان العظم یالهی قد وهن
والجسم انضنی من عظم المحن والبلایا تتابعت فی السر والعلن انک انت
المقتدر الکریم ع ع

هو الابهی

حضرت خادم علیه بهاء الله الابهی را بجان وهر شتاقم وشب وروز بیاد شان
هستم از درگاه احدیت ملتمسم همیشه در نهایت روح وریحان وانجذاب باشند
خواهش من اینست که از قبل بنده در روضه مبارکه این مناجات

در حالت بکاء و عجز و ابتهال بصوت تضرع و ابتهال و آه و زاری و فغان
تلاوت نمایند و مستعین استدعای اجابت کنند ع ع

هو الله

ای متفکر در ملکوت وجود بحر دانی در ملک وجود خیز ناسوت نظر نمود وحدت بصر
آرزو کنند و جستجو نمودند و گفتگو کردند و کشف اسرار کون خواستند و اطلاع
بر اسرار خلیقه اراده کنند و از ماوراء الطبیعه آگاهی تمنا نمودند مهیات
مهیات این چه جنون است و این چه تصور و وهم و ظنون و عجب تر آنکه این ظنون را
فنون شمرده و این جنون را هوش عالم چون در مواد قوت جستجو نمودند
و در اجسام روح تحری کنند و چشم بصر و نظر حصر بر مادیات نمود از جهان
جان بیخبر ماندند و از ملکوت جانان بی اثر گشتند در عالم جماد بودند و کشف
قوهٔ نما و نبات خواستند در خیز نبات زیستند و تمنای شئون جسم حساس
نمودند در صقع حیوان رحل اقامت انداختند و کشاف حقیقت انسان
آرزو کردند خود را جنس و فصل ستوران دانستند از عالم وجدان اطلاع
خواستند محبوس عالم طبیعت ماندند و از حقائق ماوراء الطبیعه خبر تحری
نمودند در قفس زیستند و آرزوی پرواز نمودند در قطب مرکز خاک مأوی کنند
و از امواج بحر اعظم بهره و نصیب التماس نمودند مرکوم بودند و از طیب شمیم تلذذ

تلذذ جستند در زیر زمین چون خراطین و کرم مهین تکاپو نمودند و از جهان
علیین اطلاع خواستند فباطل عمل الخراصون و انهم فی درکات جهلهم نازلون
و عن اسرار ما وراء الطبیعة لمحتجبون و عن مشاهدة الآیات الکبری لغامضون
یا حسرة لهم و یا اسفا لهم و هم عن الفضل و الدرک و الشهود و الوجود و الحیات
و عما به تزین حقیقة الانسان لمبعدون ع ع

هو الله

ای مشتاق کوی دوست از شدت شوق چون آتشی و از تشنگی چو نیران
سرکش حرارتت سرایت بجهان نموده و اشتیاقت تاب و توان برده ولی
شوق و اشتیاق این عبد بمشاهده روی دلجویت بسی افزون و میل ملاقات
در شدت انبعاث و هیجان اما چون آنجناب اوقات را وقف خدمات فرموده اید
و خدمت یاران حق اعظم موهبات و اشرف مثوبات و در ساحت قدس
جمال قدم روحی لمن یشتاق تربته الفدا مقبول ترین اعمال و محبوب ترین
افعال بناء علی ذلک قرار براین شد که این عبد سر بر آستان مقدس گذاشته
بالوکاله عجز و ابتهال نمایم و نماز و نیاز کنم و تلاوت زیارت نمایم حال شما
اگر این نیابت و وکالت این عبد را قبول میفرمائید بشکرانه بیشتر از پیشتر کمر
خدمت یاران الهی را بربندید و چنان بکوشید که از افق خدمت امر الله چون

کوکب منیر بدرخشید وتأییدات رب آیات ترا مکفالت نمایم ودر زیارت
نیز وکالت میکنم شما نعم الموکلین ومن وکیل مقیم جمیع احبای الهی را تکبیر
برسانید ع

هوالله

ای ناطقین بذکر الهی صبح قدم چون مشرق عالم را روشن نمود خفاشان
پریشان شدند که ای وای مارا مجال دمیدن نماند ودکّه وبازار
درشکست پس چاره باید کرد چه که محراب ومنبر برهم خورد یکی گفت این
صبح کاذب است دیگری گفت کوکب آفل برجی گفتند فجر شمالی است
نادر الوقوع وکوکبی لامع ازپس ندارد وبعضی گفتند که شعاع کوره ولگاتی
که وقت طغیان آتش فشان است وچون آفتاب انور دمید بزوایای ظنون و
دخمه های اوهام کونا کون خزیدند که این شب است نه روز ظلمت است نه شعاع
نور روز کوآن خسرو کشور گیر کوآن پرتو جهانگیر کوآن کوکب آتشین
کوآن روی نازنین وچون آن نیر تابان در وسط آسمان در نقطهٔ معدل النهار
خیمه برافراخت نوبت بنواخت که ای نابینایان وای خفاشان
پرتو اشراق است وتجلی نیر آفاق لمعهٔ طور است وشعلهٔ پرنور چشم مشتاقان
منور است ومشام عشاقان معنبر نفحات جان پرور است ونسمات ریاض حشر اکبر

Provided by the Afnan Library

اکبر نفخهٔ صور است و نفحهٔ گلشن سرور فیض عنایتست و یوم بشارت
دهشت قیامت است و وحشت خسران دنیا و آخرت خوف تضع
کل ذات حمل حملها است و بیم تذهل کل مرضعة عما ارضعت و هراس
و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید است و ظهور
و نفخ فی الصور و ذلک رجع غیر بعید است سرور و حبور است و حشر و نشور اصحاب
یمین در فلک امین است و اصحاب شمال در شر و بال ان الابرار لفی نعیم است
و ان الفجار لفی جحیم شمع الهی روشن است و انجم رحمانی گلشن خلاصه
این وقوعات عظیمه بیهوشان را بیدار ننمود و مدهوشان را هوشیار نکرد
منتظر آن یومند و مستحق زجر و لوم ذرهم فی خوضهم یلعبون پس ای احبای
الهی شما که صدرنشین این بزمید و تیغ آتشین این رزم طیور حدائق توحیدید
و ظهور حقائق تجرید و در ظل کلمهٔ وحدانیت جمع شوید و تحت لواء حضرت
احدیت مجتمع الشمل قیام بر اظهار آثار باهرهٔ حشر اکبر نمائید و در صدد تشهیر انوار
زاهرهٔ این نشر اعظم افتید در الفت و محبت بکوشید و با هم بجوشید
باخلاق الهی ممتاز از ناس شوید و بروش و سلوک مالک الملوک سالک بین
ناس در جمع شمل بکوشید و در ترقی در جمیع مراتب بین جمع بیکدیگر مهربان
باشید و با آشنا و بیگانه خیرجویان نظر بقصور ننمائید و از فیض ظهور محروم نگردید

در نظم امور بکوشید و در ترقی جمیع شئون بذل مجهود دارید و ایشاء
این مواهب در انجمن یاران پرده براندازد و چنین عهد و پیمان محفوظ کعهد
والا حتی علی الوبال حتی علی الضلال حتی علی خیبة الآمال حتی علی الیأس
والاضمحلال حتی علی عذاب شدید المحال والبهاء علیکم ع ع

هو المقصود

الهی و رجائی و غایة آمالی هؤلاء عباد خضعوا لسلطانک و خشعوا لقوتک
برهانک و عنت وجوههم لعزتک یا حی و یا قیوم و ذلت رقابهم
لسلطنتک یا ربی القدیم قهب الدهور و خضعت اعناقهم لهیبتک
یا مولی الکنون و قد وقعوا تحت مخالب سباع ضاریات من البلیات
و سقطوا فی وهدة الخذلان من المصیبات و استولی علی تلک الدیار
والاقالیم القحط و المحال و السقم و السیل و الویل فقلع بنیانهم و زلزل
ارکانهم و امرض اجسامهم و ازعج ارواحهم لیرث لاخذهم بذنوب غیرهم
و اشرق علیهم بانوار عفوک و غفرانک و فضلک و رحمتک و امتنانک
و ادفع عنهم کل بلاء و مشقة و سقام انک انت الرحمن ع ع

هو الله

ایرب افتح ابواب معرفتک علی وجه عبدک علی الذی توجه الیک و تشبث

وتشبث بایحبل المتین وتمسک بذیل ردآء نورک المبین واجب
السلوک علی صراطک المستقیم والمشی فی منهجک القویم انک انت الکریم
الغفور الرحیم ایرب ثبت اقدامه ونیر آماله واشرح صدره بنور عرفانک
یارحم الراحمین ع ع

هو

سوکلی یارانم ونورانی همدستانم حضرت احدیت عالم بشریتی پرتو
تجلی ایله وفیض مجلی ایله رشک عالم ملکیت ایلدی انوار فیوضات
قیومیتی نور سحر کبی آفاقده منتشر واسرار موهبتی جهان ملک وملکوتده
مشتهر اولان جناب اسم اعظم وهویت قدم حضرتلرینه شکر اولسون
که بزم کبی مور ضعیفی سریر سلطنت سلیمانی اولان تخت نیکبخت محب الله
ومعرفت الله تاصدر عزتنده اوتوردی والطاف بایانی نه سزاوار
وارزان بیوردی زبم سکا شکر اولسون حمد اولسون جانم اوغروندہ
قربان اولسون ع ع

هوالابهی

ای احبای الهی این جهان ترابی وخاکدان فانی آشیان مرغ خاکیت
ولانه خفاش ظلمانی نه طیر الهی ملاحظه فرمائید که طیور حدائق قدس وانوار

خطائر انس در هیچ عصری در این گلخن فانی آرمیدند و یا از شاخسار آمال گلی
چیدند و یا دمی راحت و آسایش دیدند و یا آنکه مسرّت جان یافتند
و فسحت وجدان جستند هر صبحی را شام تاریک دیدند و هر شامی را وقت
وقت سرگردانی و بی سر و سامانی یافتند گاهی غل و زنجیر یوسفی اختیار
نمودند و گاهی تلخی شمشیر چون سید حصور بکمال سرور چشیدند دمی
آتش جانسوز نمرود را گلستان یافتند و گهی صلیب و دار یهود را اوج
آرزوی دل و جان ملاحظه نمودند وقتی نیش ستمکاران را نوش یافتند
و زمانی تیر و تیغ یزیدان را مرهم زخم دل ناتوان باری اگر جهان بی بقا و یا جهانیان
بیوفا را قدر و بهائی بود اوّل این نفوس مقدّسه تمنّای آسایش و زندگانی
مینمودند و آرزوی خوشی و کامرانی پس بیقین بدانید و چون نور مبین
مشاهده کنید و آگاه و پر انتباه گردید که اهل هوش و دانش بلایای
سبیل الهی را راحت جان و مسرّت وجدان شمرند و مشقّات را
صرف عنایات دانند زحمت را رحمت بینند و نقمت را نعمت دانند
ملح اجاج صدمات را عذب فرات خوانند و تنگی زندان را فسحت ایوان یابند
حرارت محبّت الله با خمودت و جمودت جمع نشود و انجذابات جمال الله
با متانت و سکون مجتمع نگردد و آتش و ثلج دست در آغوش نشوند و کرهٔ نار

وکرهٔ نار در تحت برف و تل خس و خار پنهان نگردد ای احبای خدا صدا
و ندائی و ای بندگان درگاه فغان و آهی و ای عاشقان سوز و گدازی
و ای عارفان راز و نیازی در الواح الهی ذکر حکمت گشته و بیان مراعات
مقتضیات مکان و وقت شده مراد سکون روحی و شئون عنصری
نبوده بلکه مراد الهی این بوده که شمع در جمع برافروزد نه در صحرای بی نفع
ماء فیض الهی بر ارض طیبه نازل گردد نه ارض جرزه والّا خاموش
شمع را حکمت نتوان گفت و پریشانی جمع را علامت وحدت
نتوان شمرد افسردگی حیات و زندگی تعبیر نشود و ناتوانی و درماندگی
هوشمندی و زیرکی نگردد ایدکم الله یا احبّاء الله علی الاشتعال بنار

محبت الله ع

هو الله

ای دوستان حضرت رحمن صد هزار بشارت از ملکوت ابهی در هر دقیقه آید
و هزاران نجوم فیوضات از افق عنایت در هر دمی بدرخشد ولی نفوس
غافله را چون صخور قاسیه از فیوضات الهیه نصیبی نه و حقائق
سفلیه را از افاضات علویه بهره نیست غراب و ذباب عقاب نگردد
و زاغ و زغن طوطی شکّر شکن نشود پس شما که از این فیض بهره و نصیب

بردید واز این فضل عظیم سهم وفیر یافتید باید چون ساقیان
باده پرست مدهوش وسرمست شده واین جام الهی را بدست گرفته
طالبان عهد الست را صهبای الهی بنوشانید ومشتاقان جمال رحمن را
از ملاحت وصباحت وجه قدیم خبر دهید تا هر یک بدیدهٔ بصیرت نظر نمایند
که جمال یوسف الهی در مصر یزدانی چنان جلوه نموده که رونق بازار صد
هزار یوسف کنعانی در شکسته وچنان رخی برافروخته ولوله در شهر
انداخته وعلم فتنه در قطب آفاق برافراخته ای دوستان الهی
افسرده کان در جزعند وپژمرده کان در فزع مقصد شان اینست
که بخمودت وجمودت خویش ایامی بسر برند واوقاتی بگذرانند واین کور
عظیم ودور کریم را بی نور مبین بدانند تعساً لهم وتباً لهم ع ع

هو الابهی

هذا لوح الله قد نزل من جبروت العزة والاقتدار قوله جل سلطانه
من ینتظر ظهوراً بعدی انه من الخاسرین والذی نظهر بعد الالف انه
ناطق بشیء وفی المیقات یأتی من یشهد لی بانی انا الله رب السموات
والارضین ما عرف احد هذا الظهور الا علی قدر انه بکل شیء علیم انتهی
جناب محمد علی المشهور برجال الغیب علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند هو

هو الأبهی

ای طالب صادق و حبیب موافق آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گشت
و به منتهای دقّت تلاوت گردید الیوم تکلیف اینست که آنچه از قلم اعلی
نازل آنرا اتّباع نمایند و آنچه بیان صریح واضح اینعبد است اعتقاد کنند
ابداً تأویل و تفسیر ننمایند و تلویح ندانند قسم بمربّی غیب و شهود هر
نفسی از خود تصوّری نماید و یا تخطّری کند سبب احتجاب او گردد و علّت
ارتیاب شود اینست اعتقاد صمیمی حقیقی صریحی بدیهی اهل ملکوت ابهی
و سکّان جبروت اعلی که ظهورات کلّیه که نقاط اوّلیه و شموس حقیقیه و مبادی
فیوضات رحمانیه هستند منتهی بظهور اعظم و جمال قدم روحی
لأقدام احبّائه الفدا شد و تا قبل از موعد مذکور در کتاب الله یعنی الف سنه
جمیع نفوس مقدّسه که موجود شوند ادّلاء و عباد و ارقّائه بل تراب آستان
جمال مبارکند کل در نزد آن آفتاب حقیقی بمنزلهٔ سرج مستضیئه و نجوم
مستنیره هستند که به شعاعی از اشعّهٔ آن شمس حقیقت مستفیض گشتند
کلّ عباد له و کلّ بامره یعملون سبحان الله چه نسبت است بین تراب
و ربّ الأرباب و چه مشابهت است بین ذرّه و آفتاب جهانتاب
و امّا اینعبد مقامش عبد عبد البها و ذرّهٔ از خاک آستان جمال ابهی

در ساحت احبّایش محو و نابودم و در آستان بندگانش تراب بیوجود
استغفر الله من دون ذلک یا احبّاء الله ولی این مطلب را بکمال محبّت
و رأفت تفهّم کل نمائید نه بعنف و زجر که سبب اختلاف شود ع ع

هو الأبهی الأبهی

یا من انجذب بنفحات القدس التی تهبّ من مهبّ موهبة الله ربّک الرحمن
الرّحیم ولمثلک ینبغی هذا الانجذاب ولمثلک یلیق هذا الاشتعال
ولشبهک جدیر هدیر الورقاء فی حدیقة التّوحید والاتّقاد بنار الاتّحاد
تالله الحقّ انّ جنود ربّک ظهیرک وانّ مولاک مجیرک ومحبوبک سمیرک
لا تبتئس من قصور الأفهام ولا من فتور اللّأم ولا من قلّة شعور الأنام
فاطلق اللّسان وارخ العنان فی حلبة البیان لتخور قصبات
السّواق فی الآفاق وتؤیّدک قوّة المیثاق علی تشتیت شمل اهل
الشّقاق وتبدید صفوف النّقض والنّفاق لعمرک انّ قبیل ملائکة
ملکوت الأبهی لفی هجوم وانّ ربّ الجنود لفی حزب من الأحزاب فسوف
تری رایات الآیات مرتفعة واشرعة البیّنات منتشرة ونجوم
الهدی ساطعة ورجوم السّما ثاقبة وانوار التّقی لامعة وغمائم السّهی
فائضة ونسائم الرّوح هابّة وشمائم الفتوح عابقة لعمرک یبعث الله

یبعث الله نفوساً اعینهم کاللهیب والسنهم کالصارم الشدید
وارجلهم من حدید یحمون حمی المیثاق ویدافعون عن حصن عهد الله
ویمنعون هجوم المارقین وتحریف المبتدعین وتملیق الناقضین
وانک کن قائد هذا الجیش العرمرم وقدوة هذا العصبة القائمة بقوة
الاسم الاعظم والبهاء علی کل ثابت علی العهد المبرم ع ع

هو الابهی

ای ناطق بثنای حق ومتمسک بعهد وپیمان الهی چندیست که از گلزار
اسرارت نسیمی مشکبار نوزیده واز گلشن احوالت شمیمی عنبر نثار
نرسیده چرا ساکت وصامتی وواله وهامد وقت نطق وبیان است
وهنگام غریدن چون شیر ژیان اگر آهنگ اوج اعلی داری پر بگشا
واگر توجه بمنظر ابهی داری پروازی بکن واگر سلسبیل معین حیوان
طلبی در ظلمات بلایا بشتاب واگر شهادت کربلا جوئی در بحر کرب وبلا
خوض کن از چیزی فتور میار وقصور مساز آنچه در سبیل الهی از احوال
وحوادث وطوارد ومصائب وموارد حاصل کل تأکید در تأیید است
وبشارات رب مجید مقصود اینست منتظر چه روزی ومراقب
چه ایام وقت میگذرد عنایت جمال قدم در حق آنجناب در منتهی درجه بوده

والطاف ملکوت ابهی امیدواریم که مستمر باشد والبهاء علیک ع ع

هو الله

ای خیاط جامه که بر اندام هیکل عالم موافق و موزون و بر اندازه است
خلعت میثاق است و تشریف عهد محبوب آفاق چه که خیاط الهی
این جامه را بریده و سلطان حقیقی بخشیده حال کهنه دوزانی چند
کمر همت بربسته که از قماشهای عتیق مندرس که تار پودش اوهام صرفست
جامه آلوده بجهة هیکل عالم دوزند و از این خلعت تقدیس رحمانی عاری
و بری نمایند فبئس ما هم یفعلون این قمیص از حریر ملکوت است و دستگاهش
در جهان لاهوت و صانعش سلطان جبروت والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

ترانی یا الهی مبتهلاً الی ملکوت رحمانیتک متضرعاً الی جبروت وحدانیتک
مهتزاً من نسیم ریاض احدیتک و مشتعلاً بالنار الموقدة فی سدرة فردانیتک
باذلاً روحی و ذاتی و کینونیتی و جسمی و دمی فی سبیلک فریداً فی ارضک
وحیداً فی بلادک مضطهداً من جمیع عبادک هدفاً لسهام اعدائک
غرضاً لسنان اشرار خلقک مصوب علیه النصال و مفوق علیه النبال
من کل الآفاق و سل علیه السیوف من صفوف مجندة بالالوف من جمیع

من جسیع الأنحاء وهو مع عجز الظاهر وضعفه الواضح ودهن العظم
وهب اللحم وتحول الجسیم وانحناء الظهر وشیوب نیران الشیب
فی الرأس یقابلک بکفّ قبول وسرور تلک النبال المفوقة ویستهدف
نبلک السهام المصوبة ویشرب تلک السموم النافعة ویتجرع تلک
الکأوس الطافحة بمرارة قاطعة فانّ الأمم المتحجبة عن نور جمالک
والملل المتمیزة من الغیر والغیظ علی طلعتک لمّا سمعوا غیبوبة شمس
احدیتک وافول نیر فردانیتک وسکون امواج بحر بیانک ووقوع
المصیبة الکبری وحصول الرزیة العظمی کما جوا فرحا وسرورا وماجوا طغیانا
وشرورا واطلقوا اعنة الظلم واشرعوا اسنة الاعتساف وغضوا العین
الانصاف وهجموا هجوم الذئاب الکاسرة وصالوا صولة الکلاب الضاریة
علی هذا المسجون الوحید وهم یتمنّون نزول رایاتک وسقوط آیاتک
وخمود نیرانک وکمون برهانک ودثور کلمتک وطمی شرایع موهبتک و
افول انوارک وغروب آثارک ودروس معالمک ودحور مآثرک وخسوف
کواکبک ونفود شعاعک ایرب فاخلص لقدرتک الکاملة ومشیتک النافذة
ورحمتک الواسعة عباد الّذین وعدتهم بفضلک وجودک من حقائق مقدسة
من شئون خلقک ثمّ اسئلک ان تؤید عبادک المصطفین وارقائک

المتجبين على التمسك بذيل رداء كبريائك والتعلق باهداب ازار غنائك
والسعي في اعلاء كلمتك والجهد في نشر نفحاتك والرفع للواء آياتك والبحث
على ظهور بيناتك ايرب انا الضعيف قوّني على امرك وانا الفقير اغنني من
كنوز ملكوتك وانا الحقير فانصرني بسلطان جبروتك رب اشد ازري
بقوتك القاهرة وقوّ ظهري بسلطانك القادرة وانجدني بملائكة قدسك
وايدني بجنودك الغالبة ايرب اجعلني وعبادك المخلصين جنوداً محدثة
من ملكوتك الأبهى وعصبة مشرّدة للأحزاب المقاومة للملاء الأعلى
حتى تتشتت شمل فيلق الممات ويلم شعث جنود الحيات وتشق قتره
الأشعة الساطعة من عالم النور حجبات الظلمات وتنتشر انوار صبحك
المنير وفجرك المبين على سائر الجهات ايرب طهر القلوب واكشف الكروب
واغفر الذنوب واجعلني مخلصاً لوجهك الكريم ومغرماً بجمالك المبين
ومتشبثاً بحبلك المتين ومتمسكاً بعهدك القديم وثابتاً راسخاً على ميثاقك
العظيم وسالكاً على الصراط المستقيم وخالصاً لوجهك الكريم ومخلصاً
في الدين لا تأخذني في امرك لومة لائم ولا تصدني عن رضائك
صولة قائم ولا تحجبني جولة غافل فوعزتك يا الهي تزلزل اركاني عند
تذكري شدائد الامتحان وتفكري في اعاصير الافتتان الهي تسلسل

تستأصل حبلی نعمان ایرب احفظنی بعین عنایتک واحرسنی بحفظک
وکلائتک وثبت قدمی علی صراطک ووفقنی علی خدمتک واشرح صدری
بمشاهدة افق فیضک المبین واجعلنی آیة من آیات رحمتک للعالمین ورایة
من رایات موهبتک بین الموحدین واجعلنی سببا لجمع شمل المؤمنین
واسقنی من عین الیقین واشغلنی بحبک عمن سواک یا ربی الرحمن الرحیم وجنبنی
عن دونک والحقنی بعبادک الصالحین انک انت الکریم انک انت الرحیم
انک انت الرحمن ذو الفضل العظیم ع ع

الله ابهی

ای احبای الهی از جواهر کلمات رب الآیات البینات معین معانی جاری و از هویت
کلام حضرت احدیت سلسبیل هدایت جاری ولی کشف این بینات را
راسخون در علم نمایند و ینابیع این معانی را مقنی حقیقی منفجر فرماید لهذا
کتاب را بنص صریح قاطع بوضوح عبارت در کتاب اقدس و در کتاب عهد
مبین مبین تعیین و منصوص گردید حال نوهوسانی چند خیال اجتهاد نموده اند
نفس منصوص را مخذول نموده اند و بنیان مرصوص را مهمول گذاشته اند
و چون خلیفه ثانی فریاد حسبنا کتاب الله برآورند تا حقیقت دین الله را
از بنیان براندازند و هر یک علم اجتهادی بلند نماید ملاحظه کنید که این بینوایان

ازخود چه قدر پایه و بی پایه اند که چون خواستند که بنیان عهد را اندازند و بنیاد
میثاق ویران نمایند و مرکز پیمان را تغییر و تحویل دهند ازخود نخواستند
احداث بهانه نمایند بلکه بذیل خلیفه ثانی تشبث جستند و کلمه معروفه
او را بر زبان راندند و ندای حسبنا کتاب الله بلند کردند و هم چنین قول
ابو حنیفه و رأی خوارج و معتزله را میان کشیدند و نفسی معصومی پیدا
نگردد ولکن هر نادانی نفس منحوس خویش را معصوم شمرد چنانچه در همین مسئله
اگر بیکی گفته شود شاید تو خطا کرده چه که معصوم نیستی بی نهایت استهجان
نماید و فریاد واویلا بلند کند ولی چون بمقام منصوص چون بنیان مرصوص رسد
جائز الخطاء والذنوب والکفر والشرک والالحاد والزندقه والفسق والفجور
والظلم والجور شمرند فبئسا لهم وتعسا بما غفلوا عن ذکر الله وفرطوا فی جنب الله
ویحسبون انهم یحسنون صنعا فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین
ای احبای الهی تالله الحق لهل فتور را مقصد از نشر اوراق مفتریه و انتشار
اراجیف مبتذله اینست که مرکز میثاق را فراموش نمایند و خود را در انظار
جهال جلوه دهند والا جمیع مقرّ بوحدانیت الهیه و معترف بعصمت ذاتیه
جمال مبارک اختلافی در میان نیست جز عدم ثبوت بر عهد و اگر نفسی را
از عصمت نصیبی باشد این از فیض و عنایت جمال قدم است و للارض

وللأرض من كأس الكرام نصيب یعنی جمال مبارک حفظ و صیانت
میفرماید انه خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین و البهاء علیکم ع ع

الله ابهی

یا من توجه الی دیار الله فی صون حمایة الله فدیت بروحی کل من قام بالعبودیة
للعتبة السامیة العلیا چنین معلوم میگردد که در دیار الهی احبای رحمانی
هر یک در مقامات عرفان نسبت باین عبد بیانی مینماید و نعوت و محامدی
عنوان میکند جمال قدم روحی لمن قام لعبودیة الفداء در مقام نعت و ستایش
حضرت سید الشهدا علیه السلام تربت طاهره اش را ستایش رب الارباب
فرماید و این نظر بنسبتش بآن نفس مقدس است ولی از آنجائیکه مدارک عرفان
مختلف لهذا باید کل احبای الهی رجوع بکلمهٔ واحده نمایند تا کل در ظل
کلمهٔ توحید استقرار یابند و آن کلمه بیان این عبد است آنچه این عبد میگوید و یا
مینویسد باید بآن تمسک نمایند این عبد از جمیع اسماء و صفات و القاب
عاری و فراری و اسم و لقب و کنه و ذات و صفت و رسمم عبد البهاء است
یعنی عبودیت محضهٔ صرفهٔ حقیقیه التی لا تقبل لا تاویلاً و لا تفسیراً و لا تحویلاً
و لسان احبای الهی باید ترجمان لسان این عبد باشد و قلمشان ترجمان قلم این عبد
فلا یخاطبنی و لا یذکرنی احد الا بهذا النعت العظیم هذا هو النعت الذی ینشرح به

صدری ویفرح به روحی ونعیش به قلبی ونخبر به عودی وتعطر به مشامی وتستنور
به وجهی وتقر به عینی وتلتذ به اذنی ولیس لی اهم ولا ارم ولا انعت ولا صفته
ولا لقب ولا ثناء الا هذا الذکر الحکیم از جمیع احبّاء رجای بعید نیست که شب وروز
دعا نمایند تا بعبد بشروط عبودیت حمال قدم موفق گردد والبهاء علیک
ع ع سواد این مکتوب بحضرت اسم الله علیه بهاء الله الابهی وحضرت
فروغی علیه بهاء الله الابهی لازم است

هو الله

ای یاران حقیقی دست شکرانه بساحت اقدس دلبر یگانه بلند کنید وآغاز
این راز و نیاز نمائید که ای پروردگار ستایش ونیایش و شکر و پرستش
ترا سزاوار که موفق ومؤید بر ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان نمودی و قوت
تمسک بر عروة الوثقی بخشیدی هر پرده را از پیش دیده دریدی و هر حائلی را
از صراط مستقیم برانداختی و هر مانعی را از مشاهده نور مبین بپرداختی چشمها را
روشن فرمودی و ثابتین بر میثاق را شمع انجمن کبری علم عهد را در آفاق
اعم چنان بلند نمودی که بر و بر نا و کودک و بزرگ و دانا و یار و اغیار و بیگانه
و آشنا و ناتوان و توانا مجبور بر اعتراف گشتند و مجال انکار بجهة نفسی
باقی و برقرار نماند پس باید آن یاران باوفا در برابر آن صد هزار شکر بدرگاه

بدرگاه احدیت نمایند که باین تأیید و توفیق و استقامت موفق گشتند
ع ع

هو الأبهی

ای جناب کبریانیک احبای حقیقیلری نور هدایت مطلع احدیتدن طلوع
و آفاق ممکناته سطوع ایلدی جهانی رشک جنان و افق امکانی غبطهٔ مشرق
لامکان ایلدی ابر رحمت یاقدی نسیم عنایت اسدی باران موهبت دوشدی
اراضی کائنات و حقائق مجردات استفاضه و استفاده ایتدی اولی الابصار
مشاهدهٔ انوار ایلدی اولی الاذان استماع نغمات ایلدی خفاشان محزون و مأیوس
اولدیلر و زاغان مهموم و دلخون اولدیلر کیمیدیدی کون سرنکوندر کیمی
دیدی بلبل بر مفتون مجنوندور کیمی دیدی شمعک عاقبتی سونمکدور کیمی دیدی
چمنستان حقیقتک ذوق و الفتی هدایتی سومک نهایتی دکنکدور
بناءً علیه ظلمت یاخشیدور انوار یماندور گلزار و چمن بی اعتباردر
گلخن باقی و برقرار در حاصلی گفتگو چوقالدی و جستجو هر طرفه یایلدی
نهایت کیمی محرم کیمی محروم کیمی امیدوار کیمی مأیوس اولدیلر جناب
کبریاء ملکوت ابهانیک فیوضاتندن بزی بانصیب ایدرک انوار احدیتدن
یوزلرمزی نورانی و کوزلرمزی حقیقت بینائی سوزلرمزی نصائح رحمانی
بیورسون تا حصن حصین میثاقده جنود شدید اوله لیم و قصر مشید عهد

الٰهیه‌یی محافظه ایدلم سوکلی دوستلر ع ع

هو الابهی

ای یار مهربانم هر لساندن مراد بیان معانیدر و هر معانیدن مقصد تبیان
مبانیدر نغمهٔ الٰهی اولملی خواه فارسی اولسون خواه عربی اولسون خواه ترکی اولسون
آهنگ و هوا جانسوز اولمه‌لی خواه مقام حجازی اولسون خواه عراقی اولسون
انجق ایمدی اسد الله علیه بهاء الله حاضر و محفلده مؤانسدور
کندسی ترکی‌لره چاتغین و ترکی‌یه الیشکین بولندیغندن آهنگ ترکیدن
شوق و طربه و جذب و ولهه مستغرق اولور بن دخی شو سببه مبنی
قلمی آلدوم و بو مکتوبلری ترکیجه یازدم حاصلی حمد اولسون که اول
عزیز محترم مشمول عنایت اسم اعظمدر و مظهر الطاف جمال قدمدر کیجه‌یی
کوندوزه قاتملی و خدمت امر الله ایتملی و توجه ملکوت ابهی ایتملی الولد
سر ابیه سرنی آشکار ایتملی عهد و میثاقده ثابت اولملی و پیمان و ایمانده
راسخ اولملی عبد البها عباس

احبای آذربایجان علیهم بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

ای درگاه الٰهی‌نک سوکلی قوللری مظاهر حضرت احدیتک ظهوری و مشارق
نور حقیقتک طلوعی بر دور عظیمدر و عصر مجیددر و قرن جدیددر هر بر مظهر مقدسنک

مقدسڭ کتاب مبین تدوینی اولدیغی کبی حقیقت رحمانیه سی وکینونت
نورانیه سی ام الکتاب تکوینیدر لوح محفوظ در رق منشور کتاب مسطور در
کتاب تدوین وتشریع سور وآیات وکلمات وحروفاته محتوی اولدیغی
کبی حقیقت وحدانیه یعنی کتاب تکوین دخی من حیث الأسماء والصفات
والأفعال والأحکام والآثار آیات وکلمات وحروفاته فائز وشامل در
بو آیات وحروف وکلمات تکوینیه حقائق اشیا ورقائق کینونات
ارقادر آیات منزله حجت ومعجزه اولدیغی کبی آیات وکلمات تکوینیه
دخی خارق عاده وحقائق ممتازه اولمق کرکدر یعنی تکوین طبق تدوین
وتدوین اوصاف تکوین اولمق کرکدر یعنی اجای الهی مظهر آیات
توحید اولملے ومطلع اسرار تفرید اولملے مشارق اسماء وصفات اولملے
ومهابط الهام رب الأرضین والسموات اولملے نور حقیقتڭ شعشعه ساطعه
اولملے ونار موقده ربانیه نڭ لمعات لامعه سی اولملے مظاهر اخلاق رحمانیه
اولملے ومطالع آثار ربانیه اولملے سائر احمدن هر جهتجه ممتاز اولملے ای
جمال قدسڭ اجای صادقانے وهستان حقیقیسی سعی وغیرتے بذل
وجهد وهمتی صرف ایدرک حقیقت انسانیه نڭ سنوحات رحمانیه الیه
تزیین اینمک کرکدر رحما اولسون جنود تأیید ملکوت ابهادن هجوم ایتکده در

وفریق ملائکهٔ توفیق افق اعلی دن ورود اینکده در انجمن توجه لازم در
تبتل لازمدور تضرع لازمدور تصفیه لازمدر تزکیه لازمدر عهد ومیثاق
الهیده ثبوت ورسوخ لازمدر عهد وپیمان رحمانیده استقامت درکوز
لازم در اخلاق کزی اخلاق رحمانیه واطوارکزی اطوار مقدسهٔ روحانیه
وکفتارکزی ستایش وثنای جمال قدم ایتمک لازمدر والبهاء علیکم

یا احبآء الله ع ع

هُوالله

ای متمسکین بعهد وپیمان الهی الیوم اهل ملاء اعلی از ملکوت ابهی ناظر
واز جبروت قدس بشری وطوبی بلقفت چون نظر بمجامع ومحافل
ثابتین برعهد ومیثاق نمایند فریاد یا بشری یا بشری برآرند
وتهلیل وتسبیح لب بکشایند وندا فرمایند ای انجمن رحمانی وای مجمع نورانی
طوبی لکم بشری لکم ای روی شمار روشن ای خوی شما کلشن
که بمیثاق محبوب آفاق متمسکید واز پیمانهٔ پیمان الهی مدهوش وشنید
بجمال قدم وفا نمودید وجام صفا نوشیدید ومحافظت وصیانت
امرالله نمودید وسبب تفریق کلمة الله نشدید وعلت ذلت دین الله
نشدید ودر عزت اسم حق کوشیدید واستهزآء امم را بر امر مبارک

مبارک رواند اشتید مقام منصوص را اهانت ننمودید و مرجع مخصوص را
ذلت و اذیت و اهانت نخواستید در وحدت کلمه کوشیدید
و با بواب الرحمه پی بردید جمال مبارک را زود فراموش ننمودید و البهآء

علیکم ع ع

هو الأبهی

اللهم یا مؤید المخلصین بجنود من الملکوت الأبهی و موفق الثابتین علی عهدک
بقبیل من ملائکة الملاء الأعلی یدعوک عبدک الخاضع الخاشع بعتبتک
السامیة العلیا متضرعاً مبتهلاً الی حضرت رحمانیتک الکبری ملتجاء الی
کهف حمایتک و صون کلاءتک الأوقی ان تصونه من شتر الأعداء و تجعل کلمته
هی العلیا و کلمة عداته و شماته هی السفلی و تشفیه من اسقامه التی اوثرت له
و هن القوی و العلل التی اعترته بقوة کبری ایرب اجب مسئوله و هیئ له
من امره رشدا و افتح علیه ابواب التأیید من السماء و اسقه من کأس
الشفاء یا طبیب قلوب اهل الولاء و شافی صدور اهل التقوی و معین الضعفاء
و موفق عبادک الذین ثبتوا علی عهدک و میثاقک الذی هو العروة الوثقی
الممدودة من ملکوتک الأبهی ایرب انه ضعیف قوه بقدرتک العظمی یا مالک
الآخرة و الأولی و انک انت الکریم الرحیم یا ربّ الأعلی ع ع

هو الأبهی

ای سرگشتهٔ کوه و صحرا در سبیل جمال ابهی مکاتیب متعدده ارسال شد
امید از فضل جمال مبارکست که چشم را بمشاهده اش روشن نموده اید نظر
بحکمت امر مرقوم شده بود که بعد از خلاصی توقف نفرمائید و یکسر بارض مقصود
توجه فرمائید حال از قرار اخبار تازه رسیده مملکت قفقاز بسیار
استعداد دارد و مبین سیار کم و مبلغ باید لسان ترکی را بداند
چون این شرایط در آنجناب جمعست لازم است که در آنصفحات چندی
در کمال گرمی و روح و ریحان بتبلیغ امر الله مشغول گردید این امر بسیار مهم است
البته صد البته کمال مقدرت را بذل فرمائید در جائی استقرار دائمی از
آنصفحات مجوئید بلکه نسائم چون اسحار در مرور باشید والبهاء علیک
و علی کل من نشر دین الله زحمت شما از این سفر بسیار بود و مشقت بیشمار
هم چنین لازم است و من مطلع بر جمیع بلایا بوده و هستم راحت و صحت
و نعمت بعد از صعود جمال مبارک بجهة ما حرامست جمیع اوقات را باید در
کمال مشقت و زحمت مصیبت و تعب و آلام بسر بریم والبهاء علیک
ع ع

الله ابهی

یا من ثبت و نبت فی میثاق الله بانگ بانگ پیمانست و عهد حضرت یزدان

یزدان طیور قدس از این ندا در وجد و طرب‌اند و جغدان جفا از این نوا در کرب
و محن بلبلان گلشن توحید را هدیر و رقاء و صوت صریر قلم اعلی خوش آید
و زاغان گلخن تجدید را نعیب و نعیق و یا زفیر و شهیق پس چون جام می از باده
سرور لبریز باش که در این صبح انور چون مرغ سحر بگلبانگ الهی آهنگ
میثاق بسرودی و دلها بربودی و سبحان ربی الابهی بآواز بلند فرمودی
والبهاء علیک ع ع

هو الأبهی

یا من توجه الی ملکوت الله احسنت ثم احسنت بما انجذبت بنفحات عبقت
من ریاض میثاق الله و بخ و بخ لک بما احییت بروح عنایة ربک العزیز
الوهاب قم یا عبد بکل قوة علی خدمة امر الله و اشرکنی فی عبودیة عتبة جماله
الأبهی و اسق الطالبین من کاس الذکر فی محفل العرفان لعمر الله ان قواء الوجود
من الغیب و الشهود تؤیدک علی هذا الأمر فی کل آن و حین والبهاء علیک
و علی کل مستقیم ع ع در خصوص اذن حضور مرقوم نموده بودید حال
تأمل داشته باشید انشاء الله در وقتش داده میشود حال حکمت چنین اقتضا
مینماید الیوم یوم عبودیت آستان مبارک است بیانا جمیعا متفقا
و متحدا بعبودیت ساحت اقدسش قیام نمائیم تا نورانیت امرش آفاق را

روشن نماید ع ع

هُوَ الأبهی

ای ناظر بملکوت ابهی چشم بصیرت باز کن تا مشاهده انوار ساطعه و تجلیات لامعه از ملکوت ابهی حیرت غیب مشاهده نمائی و بملاحظه آیات کبری چشم روشن نمائی و بر سریر اطمینان جالس گردی و بر کرسی یقین مستقر تا بموهبت الهیه که برای تو مقرر بپیوندی و دیده روشن نمائی عبد البهاء جمیع احبای الهی را ابلاغ فرماید که ارياح افتتان شدید است و قوت امتحان عظیم وقت ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق است و هنگام قیام بر عهد و پیمان نفوسی پیدا شده اند که بتحریر و تقریر و تدبیر نهایت تذویر بهمت سریّه ناس را بر عهد و پیمان سست کنند انجناب باید انشاء الله چون سد سکندری از زبر حدید مقاومت یأجوج نقض میثاق و مأجوج کسر عهد و پیمان الهی نمایند تا نفسی نتواند ذرّه رخنه نماید ع ع

الله ابهی

ای شمع محبت الله صبح است و پرتو میثاق از آفاق عهد بر شرق و غرب زده جهانی روشن فرموده و نسیم جانبخش از ملکوت ابهی شامه معطر و دماغ را معنبر مینماید سحاب جود در فیضانست و فیض شهود جان و جهان بحر الطاف

الطاف پر موجست و موج احسان رو باوج ترتیل آیات توحید است
که آهنگش بملکوت تقدیس واصل و صوت تهلیلش بجبروت تجرید
متواصل پس بگلبانگ آی چون بلبل معنوی بر شاخسار روحانی فریاد کن
سبوح قدوس رب الملائکة والروح رب ملکوت الغیب سلطان سریر
الکبریاء الجمال الأبهی ع ع

هو الأبهی

ای مستشرق شمس هدی هر رحمتی ممکن است که باستعداد و استحقاق و لیاقت
و قابلیت افاضه گردد مگر فیض ایمان و ایقان که صرف موهبت و مجرد عنایت
و از متعلقات تخصص برحمة من یشاست پس بحصول این فضل لسان
بشکرانه حضرت رحمن بگشا که به چنین موهبتی فائز شدی و بچنین عنایتی واصل
در چنین گلشن داخل شدی و به چنین نعمتی نائل از جام محبت الله
مست و مخمور شدی و از کوثر معرفت الله پر نشئه و شور از بحر عطا لآلی
غنا یافتی و بر گنج روان پی بردی و بوجه فاطر الارض والسموات توجه نمودی
و گوی سبقت و پیشی را از اعاظم علمای ارض ربودی عبد البهاء ع

الله ابهی

مولای مولای انی اتذلل الی سدرة الوهیتک و سریر سلطنة ربوبیتک و عرش

رحمانیتک ان تثبت اقدام عبدک المتذلل بباب احدیتک المنکسر
الی ملکوت وحدانیتک المتشبث بذیل فردانیتک علی عهدک ومیثاقک
ایرب اجل بصیره بمشاهدة انوار لمهیتان وفرح قلبه بنفحات المعبرة
المنتشرة من ریاض عهد نور الآفاق وطیب روضة فؤاده بصیب سحاب
الوفاق واحفظه من شر الشقاق وصاعقة النفاق انک انت الکریم
انک انت ارحم الراحمین ع ع

هو الأبهی الأبهی

ای بندگان الهی ویاران من صبح هدی چون از فیوضات بهاء پرتو بر آفاق
انداخت نور محبت بمذول داشت داشتان الفت فرمود حقائق
متنوعهٔ مختلفهٔ متضاده را بفیض واحد کامران نمود تا جمیع امم وملل در ظل
خیمهٔ یگرنگ داخل گردند وبیک آهنگ بتهلیل وتقدیس جمال قدم مشغول
شوند خطوط شعاعیهٔ ممتدهٔ از مرکز بمحیط دائره هرچند متعدد ند ولی چون
از مرکز واحد ساطع است لهذا آن خطوط در نقطهٔ واحده جمع وبمرکز واحد
وابسته اند واگر چنانچه نفوس چون خطوط شعاعی توجه بمرکز اصلی داشته
باشند وحدت اندر وحدت است واگر چنانچه آن خطوط شعاعی از محیط
تجاوز کند لابد تفرقه حاصل شود وآن مرکز مبدء فیض است ومحیط دائره

دائره وآن تعالیم الهیه است تا از تعالیم الهیه تجاوز نشود انشقاق حاصل نگردد
پس ای دوستان مهربان بآن مرکز قدیم وجمال مبین آفتاب انور ملکوت غیب
توجه نمائید وچون خطوط شعاعی از آن مرکز قدسی ساطع شوید واز محیط دائره
ذره تجاوز ننمائید تا جوهر توحید شوید وحقیقت تفرید شمع روشن ملکوت
گردید وآیات باهره سلطان جبروت نجوم افق احدیت گردید وطیور
حدائق رحمانیه الحمد لله بفضل جمال قدم تاجی از جواهر موهبت بر سر دارید
وسراجی از پرتو عنایت در سر ردائی از سندس فردوس در بر دارید وسیفی
از براهین الهیه ودلائل سبحانیه در کمر در بحر الطاف مستغرقید واز نور احسان
مستشرق کلمات کتاب مبینید وحروف صحف علیین آیات صریحه
رب الآیاتید وصحائف بدیعه صاحب بینات قدر این موهبت را بدانید
وشب وروز در اتحاد واتفاق والفت کوشید نهایت احترام را
از یکدیگر بدارید وغایت رعایت را بهم منظور نمائید خادم یکدیگر باشید
وهادم بنیان انشقاق وشر ایادی امر الله که ثابت بر عهد ومیثاقند سرج
آفاقند چون امری را قرار دهند اطاعت وانقیاد فرض است واطاعت
آنان موجب اتحاد والفت ویگانگی دوستان زنهار مخالفت ومباینت
ننمائید وهم چنین باید که شب وروز در فکر تبلیغ امر الله ونشر نفحات الله

واعلاء کلمة الله باشید وبجمال مهربانی وتواضع وخشوع تشنه کامان سبیل هدایت را
به معین صافی رحمانیت دلالت کنید بلوای نزاعین عطا باشید وبیچارگان را
ملجاء وپناه در ترقیات عصریه بکوشید ودر مدنیت مقدسه جهد بلیغ وسعی
شدید نمائید دبستانهائی در نهایت انتظام ترتیب دهید واصول
تحصیل معارف را ترویج معلمانی در نهایت تقدیس وتنزیه جامع آداب
وکمال تعلیم نمائید وادیبان ومربیانی حائز علوم وفنون ترتیب دهید
وهیئت مقدسه ایادی امرالله باید مواظبت در حفظ شئون ولوازم
این دبستانها نمایند تا روز بروز اسباب ترقی از هر جهة فراهم آید وانوار
دانش جهانرا روشن نماید وهمچنین در ترویج صنائع واکتشاف بدایع
وتوسیع دائرهٔ تجارت وصناعت وترتیب آداب عیشت وتزیین مملکت
واطاعت وانقیاد تام بحکومت واجتناب از هر رائحهٔ مفسدت بکوشید
وجهد نمائید تا باین سبب مظاهر تأیید آسمانی گردید ومطالع توفیق رحمانی
فی الحقیقه حکومت عادلهٔ حاضرهٔ حضرت پادشاهی شایان ستایش است
ومستحق اطاعت قلبی صمیمی جمیع رعیت در این خصوص نهایت تقیّد را
مجری دارید چه که بنصّ قاطع الهی واجب وفرض است والبهاء علیکم

ع ع ماصاحب السجن

هو

هُوَ الأبهی

ای منجذبان روح القدس جناب آقا سید مهدی و جناب آقا سید اسماعیل
و جناب آقا غلامحسین وارد گشتند و ستایش عظیم از آن احبای الهی نمودند
که الحمد لله از ظلمات وهم و هوی نجات یافته و بنور هدی روشن گشته از فیوضات
ملکوت تقدیس در نهایت نشو و نما و غایت ابتهاج و انبساط الله هستند ای
احبای الهی یوم یوم عظیم است و بعثش نهایت فیض رب کریم و اشراق
اشراق نور مبین صبح یقین طالع است و افق علیین ساطع و لائح
کائنات در اهتزاز و حرکت است و حقیقت وجود در وجد و سلوع و مستفیض از
مقام محمود انوار فضائل کور اعظم است که بر جهان تابیده و فیض موهبت
که بکیهان رسیده ایوان بلند است از کیوان گذشته و فیضان نیسان
یزدان است که اقالیم امکان را سبز و خرم نموده نفوسیکه الیوم از این
فیوضات مستفیض و از این مواهب مستفید آیات توحید ربّ مجید بند و انوار
تقدیس نیّر فرید و حید پس بکوشید و جهد بلیغ مبذول دارید و هر یک
آیتی از آیات کبری گردید و شعله از نار موقده در سدره سینا در ام القری بیابید
و قصور نپسندید عبد البهاء از دست اعداء در خطر عظیم است مبادا غفلت
نزول البلاء بیستی حاصل نماید و مضطرب گردید جمال قدم در ملکوت اعظم باطنش

ابدی و سرمدی است جنود تأییدش متتابعاً نازل و انوار تقدیسش متماديا ساطع
احبا باید نظرشان باقی اعلی باشد نه بهیکل ناتوان عبد البها این هیکل است نیست باید
در سبیل ربّ جلیل محو و نابود گردد شما که آیات الطاف نیّر آفاق هستید باید
جهان را روشن نمائید و اطاعت مجمع ایادی امر الله و در هر نفسی با نفاس طیّب
طیّب ملکوت ابهی زنده و تر و تازه باشید والبهاء علیکم ع ع

هُوَ الأَبهی الأَبهی

الهی الهی ترانی ببابک ذلّ و انکسار اناجیک فی خفیات قلبی و سرائر روحی
و اقول ربّ ربّ احرس احبّائک فی حصنک الحصین و معتقک المتین و نظرهم
بعین عنایتک و رعایتک و احفظهم بلحظات حمایتک و کلائتک و اجعلهم آیات
التوحید النازلة من سماء تقدیسک و ضنهم عن شئون الهوی و متابعة النفس
الأمّارة بالسّوء ایرب احفظهم من الغرور و اتباع مصدر الشرور و اجعلهم نفحات
قدسک و اجعلهم ثابتین علی امرک و ناصرین لذکرک و نشرین لنفحاتک لئلا یهنوا
و لا یفتروا عند ما یذوق عبدک هذا امر البلاء و یخوض فی غمار البلایا فی سبیلک
او یسبق الی مشهد الفداء فی محبّتک او القی فی بئر ظلماء او طوحته طوائح
البغضاء الی اقصی بریّة من الغبراء ایرب اشدد ازرهم و قوّ ظهورهم و اشرح
صدورهم برحمتک الکبری انک انت العزیز المقتدر الکریم ای احبای الهی دریا

دریای بلایا در تلاطم است وامواج رزایا در تهاجم دقیقه بر عبد بها نمیگذرد
مگر انکه سهام شدیده از جهات متعدده وارد وذآب کاسره و سباع مفترسه
از جهات عدیده در هجوم کانس احزان بر شار است وسحاب آلام مدرار
باوجود این الحمد لله شب و روز بذکر یاران الهی مستبشر وبیاد دوستان معنوی
متذکر مقصود انیست که انچه وارد گردد و هر مصیبتی که رخ نماید عبد البهاء
مبادا دوستان را فتوری و یاران را قصوری حاصل گردد بلکه باید بشیر از پیشتر
در ولوله وانجذاب آیند ودر نشر امر الله کوشند یوم ثبوت آن یوم است
که انوار استقامت کبری از وجوه احبا لمعان نماید وهم چنین باید جمیع یاران
الهی در نهایت خضوع وخشوع وتذلل وانکسار بعبودیت یکدیگر قیام نمایند
ودر بستهای اتحاد واتفاق والفت ویگانگی بکوشند الیوم هر خاضع و
خاشعی که بهیچوجه را نحوه وجود در او نیست وبه بندگی جمیع دوستان قائم در ملکوت
ابهی رویش چون مه تابان تابنده ودرخشنده وبدایت بخشنده ایادی امر الله
چون برج نورانیه اند در هر امری قراری دهند واتفاقی نمایند وبا اکثریت آراء
حاصل گردد کار باید اطاعت وانقیاد کنند وهم چنین بر جمیع دوستان الهی
بنص قاطع رحمانی فرض است که بجان و دل حضرت شهریار عادل را دعا کنند
و در اطاعت وانقیاد سعی بلیغ مجری دارند والبهاء علیکم ع ع یا صاحبی الشجن

هو الأبهی الأبهی

الهی الهی انت الّذی سبقت رحمتک و سبغت نعمتک و ثبتت حجّتک
و علت کلمتک و اشتهرت آیاتک و وضحت بیّناتک و سطعت انوارک و ذاع
و شاع آثارک و فاض غمام موهبتک و سالت اودیة معرفتک و انّی
اتضرّع الیک و ابتهل الیک ان ترسل نفحات قدسک علی تلک العدوة القصوی
الشّاسعة الارجاء و تعطّر بها مشام احبّاء الله الّذین اخلصوا وجوههم لک و توجّهوا
بکلّیتهم الیک و انجذبوا بنار محبّتک و طابت سرائرهم بنور معرفتک و استنارت
ضمائرهم باشراق سراج موهبتک و اهتزّت و ربت ارض قلوبهم بفیض سحاب
هدایتک و انبتت بریاحین عنایتک ایربّ ثبّت اقدامهم علی صراطک
المستقیم و اسلک بهم فی المنهج القویم انک انت الکریم انک انت الرّحیم انک
انت البرّ الرّؤوف القدیم ای احبّای الهی بادهای مخالف سراج میثاق را
احاطه نموده و امواج بغضا پیرامن سفینهٔ نجات گشته ظلام دیجور سطوع نور را
مقاومت خواهد جعل عندلیب گلشن را هلاکت جوید و بوم شوم عقاب اوج
سیّ قیّوم را رقابت خواهد حشرات پرتو آفتاب میثاق را تاریکی خواهند
و خفّاشان مهین نور مبین را ظلمات گویند لهذا از هر جهة بفساد قیام نموده اند
و غبار فتنه بلند کردند و تحریک شدید نمودند که بلکه باین ارياح مخالف شمع رو

شمع روشن را خاموش کنند و زر خالص را منقوش نمایند هیهات
دست نفاق علم سیاق را سرنگون ننماید و غبار شقاق باوج نور آفاق نرسد
و ذباب ذلیل عقاب جلیل را مقاومت نتواند و غبار شبهات نور یقین را
ستر نکند نهایت تسلط این رهط بر جسم ترابیت نه بر روح آسمانی و غایت زور
بازوی ینقوم بر لوم افنای قالب ترابیت نه موهبت الهی الحمد لله سراج
یقین بر اشراق است و مه تابان ساطع بر آفاق کر سحاب هیکل ترابی متراکمی
گردد نور افق حقیقت ساطع گردد و سراج رحمانیت لامع شود زجاج را
حکمی نه و سحاب را بقائی نیست مشکاة ترابیت و غمام جسم تمثالی نور عبودیت
ساطع شدیدش وقتی است که مشکاة ناپدید شود و سراج میثاق شدت اشراقش
بعد از انکسار زجاج است قوت تأییدات الهیه و کثرت توفیقات رحمانیه در
جمیع اعصار بعد از شهادت ابرار ظاهر شد هر چند کوکب هستی شان در مغرب
متواریست ولی صبح موهبتشان دمید و انوار عبودیتشان چون اشراق
سحری در آفاق بسیط افلاک محیط منتشر گشت مقصود آنست که احبای الهی باید
چون کوه آهنین رزین و رصین باشند و در غایت وقار و تمکین از هبوب حوادث مضطرب
نگردند و از هجوم واقعه مشوش نشوند ارياح انقلابات گاه را بحرکت نیاورد نه کوه
و بادهای مخالف و صرصر حوادث چراغ ضعیف را خاموش کند نه شعله نور و لمعه طور

معلوم است امر عظیم است و خطب جسیم قیامت عظمی است و طامّهٔ کبری
چه که قرن اوّل است و عصر جمال قدم البتّه وقایع عظیمه رخ نماید و انقلابات
شدیده بمثابهٔ الهی فتنه جلوه نماید اگر احبّای الهی باستقامت کبری
و مواهب عظمی و قدمی ثابت و قلبی راسخ و قوّتی ملکوتی و تأییدی لاهوتی و انجذابی
رحمانی و انقطاعی روحانی و ولهی ربّانی و روحی قدسی و شعلهٔ نورانی و لمعهٔ آسمانی
برخدمت امر قیام نمایند خضعت لهم الأعناق و عنت لهم الوجوه و ذلّت لهم
الرّقاب و از مطلع امکان چون مه تابان چنان اشراق نمایند که بسیط غبرا
چون محیط خضرا جلوه گاه اختران بی پایان گردد و پرتو خلوص عبودیّتشان از حضیض
ادنی ممتدّ بملکوت اعلی شود و مثل هذا فلیتنافس المتنافسون ای احبّای الهی
در طوفان اعظم سفینهٔ استقامت را مقام و مسکن نمایید امنیت فلک نجات
و کشتی حیات علیکم بالدّخول فیها و نشر شراعها و قولوا بسم الله مجریها
و مرسیها و البهاء علیکم حضرت سمندر علیه بهاء الله الأبهی ذکر هریک
شمار افزمودند و در آستان مقدّس و تربت مطهّر از برای هریک تأیید و توفیق
طلبیدند و عنقریب امید واریم تأثیرش چون مهر منیر آشکار گردد و از برای
هریک منفرداً مکتوبی مرقوم خواهیم و لکن شدائد بلایا و کثرت محن و فتن و هجوم
اهل نقض و شکایات مفتریه متتابعه بحکومت و عدم فرصت و گشتن احوال مانع

مانع شد ولی در صفحهٔ قلب بهر یک تحریر مفصّلی مرقوم گشت واین اعظم از مکاتیب
قرطاسیّه است واشکروا الله علی ذلک انّه یؤیّدکم ویوفّقکم فی جمیع الأحوال
والبهآء علیکم ع ع یا صاحبی السّجن

هو الأبهی

ای امة الله قلم چون سمند در جولانست ولی چه فایده که از کثرت جولان خسته و بی تاب
و توان گشته چه که از صبح تا بحال که شام است در منتهای تاخت و تاز بود گهی در میدان
فروغ جولان نمود گهی در عرصهٔ ادب بتاخت دمی در مضمار اکبر دوید و گهی بطور سینا
شتافت و وقتی در وادی ایمن تکاپو کرد و تفرعات این میادین و عرصه‌ها
و تپه‌ها و دره‌ها را قطع کرد و وقت غروب بصحرای پر فسحت طلعت رسید حال
دیگر قدم را نیز بعسرت بر میدارد واین وادی نیز باید بحکم محتوم طی گردد ای قلم بتاز
و جان بباز جولانی آسمانی کن و قوّت الطاف جمال ابهی بنما و بنگار نقش
از صور عالیه ملأ اعلی در عالم ادنی بریز و رسمی از نقوش تقدیس ملکوت ابهی در صفحهٔ
آفاق تصویر نما شاید هیاکل تجدید بفضای توحید شتابند و اسیران زندان
ناسوت بروش و شیم آزاده گان ملکوت پی برند احجاب نفس و هوی بدرند
و بانوار هدی بدرخشند و از شهد کمالات الهیه بچشند و از کأس عطا بنوشند
آیات تقدیس شوند و هیاکل توحید مشارق اشراق گردند و مطالع فیض نیّر آفاق

ای امة الله ورقات موقنه را ابلاغ نما که وقت تقدیس و تنزیه است و هنگام ظهور
آیات توحید شب و روز بذکر حق چنان گرم گردید که حرارت آتش محبت الله
بکل آفاق تاثیر نماید و تابش تبش بارض اقدس رسد و لیس ذلک علی الله بعزیز
والبهاء علیک و علی کل امة آمنت بالله ع ع

هو الابهی

ای بشیر چون شیر بشیر مصری حامل قمیص یوسف کنعان بود اما تو حامل پیرهن
عزیز مصر رحمن ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ولی قوت استشمام پیر کنعان
لازم تا رائحهٔ آن قمیص یوسفی را استنشاق نماید و قدرت استنشاق یعقوب الهی
واجب تا رائحهٔ جان بخش پیرهن این یوسف الهی استشمام کند مقصود اینست
که بوی دلجوی این پیرهن دمن و چمن و گلشن را معطر و معنبر نموده ولی حیف
که مزکوم محروم است و مختل الدماغ مایوس و مشئوم تو این رائحهٔ الهیه را عرضه
کن و قمیص یوسف الهیه را حامل شو فمن شاء فلیشم و من شاء فلیزکم

ع ع

هو الابهی

ای بندهٔ درگاه جمال ابهی در فردوس الهی و جنت ابهائی مقامی مقدر شده که منتهی
آرزوی مقربین است و آن فنای در جمیع شئون و فدای کلی در سبیل حضرت بیچون یعنی

یعنی بجمیع حواس و قوی و جوارح و اعضاء و ارکان و عقل و نهی و قلب و فؤاد و روح
و نفس و نهاد قیام بر خدمت امر الله پس از خدا بخواه که از این جام صهبای
روحانی نوشی و از این معین صافی حیوان سیراب گردی والبهاء علیک و علی
کل ثابت علی میثاق الله ع ع

هو الله

ای حامی میثاق از اطراف آذربایجان خبر میدهند که در نشر میثاق نور اشراقی
و در اعلان پیمان غضنفر میدان در افق عهد بازغی و در ظلمات ثلاث بعضها فوق
بعض فجر ساطع در دفع مارقین و ماردین شهاب ثاقب و در محفل ثابتین
شمعی لامع در هر موردی توجه بملکوت غیب ابهی کن و مدد جو قسم باسم اعظم
روحی لاحبائه الفدا که روح القدس تایید نماید و روح الامین تقویت فرماید
و روح الله تلقین کند و انک انت فاطمئن بهذا الفضل العظیم والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

یا من اهتز من نفحات الله اسمع ترتیل آیات الشکر الی ملکوت ربک الابهی بما
ایّد المخلصین علی الثبوت علی المیثاق بتأیید من الملاء الاعلی و انطقهم بالثناء
فی المجامع الکبری و نوّر وجوههم بنور ساطع من الطلعة النوراء المشرقة من افق الغیب
خلف سحاب الجلال بالعظمة والکبریاء و انک انت لو سمعت بالاذن الواعیة

لسمعت النداء من کل الارجاء فسبحان ربی الاعلی والبهاء علیک وعلی کل عبد
استقام علی الامر بقوة المیثاق ع ع جناب میرزا علی لا در خدمات امر
نهایت همت را مبذول داشته اند و حضرات ایادی امر غایت ستایش را
از ایشان نموده اند از فضل جمال قدم روحی لاحبائه الفدا امیدوارم که جمیع ما را
بر عبودیت آستان مقدسش موفق فرماید انه مؤید من یشاء علی ما یشاء انه لعلی
کل شیء قدیر والبهاء علیک ع ع

هو الله

ای امة الله در ظل کلمهٔ وحدانیت ورقاتی محشور شدند که فخر رجال گشتند انشاء الله
تو یکی از آن ورقاتی توکل بجمال ابهی کن و توسل بعروهٔ وثقی جو تا در این کور
عظیم بفضل قدیم فائز گردی و آیت نور مبین شوی ع ع

الله ابهی

یا من استبشر بظهور المیثاق قد انتصب خباء المجد علی اعلی قلل الآفاق واستقر
سلطان المیثاق علی سریر قلوب اهل الاشراق وارتفعت اصوات التهلیل
من ملکوت الرب الجلیل ونادی ملائکة البشری یا اهل التنزیل والبرآء من التاویل
طوبی لکم بما ثبتم بشری لکم بما استقمتم تالله ان میثاق رب الاشراق سلطان الآفاق
یحکم باذن رب العهد علی الشرق والغرب تخضع له الاعناق وتخشع له الاصوات

له الاصوات وتشخص منه الابصار طویلا لاهل القرار والویل لمن استکبر وتولی الفرار

ع ع

هو الله

ای سالار سپاه ایقان لشکر اجسام اگرچه چون هزبر وضرغام باشند ولی امتحان متوجه هدم بنیان ومرگ انسان ولی لشکر ایقان وعرفان جان بارواح دوان بخشند وساغر حیات کشند وشهد نجات چشند مردگان را زندگی جاودان بذول نمایند ومحرومان را محرم خلوتگاه لامکان کنند تشنگان را ماء حیوان سبیل نمایند وسبیل عرفان را ایکان نوشانند پس لشکر صفدر این سپاه جان پرورند وشیران بیشه یزدان این عسکر فولاد پیکر ع ع

هو الابهی

ای سرباز جام الست الهی یوم الست یوم ظهور است ساعت حشر ونشور است هنگام تجلی نور است وقت اشراق بر سینا وطور است قیامت کبری است وقائمه عظمی که شمس حقیقت از افق امکان اشراق مینماید وبر ممالک ابداع انوار ابدال مینماید از حرارت وتابش درخشش اسرار اراضی حقائق موجودات مشهود گردد واز فیض وعنایت ابر بر کریه ورزش اش حقایق اثمار هر اشجار مشهود شود حقائق جمیع آن کور اعظم در آن یوم مبارک بین یدی الرحمن مبعوث وجمیع بخطاب

مشمول وعهد و میثاق الهی گرفته وایمان و پیمان رحمانی اخذ میگردد تا که
باین حبل متین تشبث تام جوید و باین عروة الوثقای ربانی تمسک کامل کند
والبهاء علیک و علی الثابتین ع ع

الله ابهی

ای بندهٔ جمال ابهی از ثبوت بر میثاق تاجی بر سر نه و خراج از اقلیم علیین گیر
در ملاء ادنی باعلی النداء کوری چشم اعداء فریاد یا بهاء الابهی برآر تا از ملأ اعلی لبیک
طوبی لک یا طوبی استماع نمائی دیده بافق عنایت باز کن و به نفحات قدس دمساز
شو و بالهامات ملکوت ابهی همراز گرد تا قدرت الهیه مشاهده نمائی و آثار هیمنت رحمانیه
ملاحظه کنی والبهاء علیک و علی کل ثابت مستقیم ع ع

الله ابهی

ایها المتذکر المتفکر دع الافکار واترک الاذکار و توجه الی الانوار الساطع
من ملکوت الاسرار واستمع النداء المتواصل من الملکوت الابهی جبروت الغیب
سبحان ربی الاعلی وقل لک الحمد بما مننت علی عبدک هذا وهدیت الی
سوی الصراط ووطدت المهاد ووفقت علی الثبات فی یوم تزلزل ارکان
الکائنات واشتعل قلوب الموجودات ووضعت کل ذات حمل حملها وذهلت
کل مرضعة عما ارضعت انک انت الکریم الوهاب ع ع هو الله

هو الله

الهی الهی ترانی متشبثاً بذیل رداء رحمانیتک و متمسکاً بحبل رحمتک و فردانیتک
ایرب افرغ علی صبراً فی هذا البلاء و ثبت قدمی علی صراطک و نور وجهی بضیاء
اشرق من مطلع رحمانیتک و اسقنی من الکأس الطافحة بماء رحمتک و اضرم
فی قلبی نار محبتک و اشغلنی بذکرک حتی انس غیرک و اتوجه الی وجهک الکریم
انک انت الکریم الرحیم العطوف الغفور ع ع

الله ابهی

ایها المثلت بالنعمه شکر کن حضرت احدیت را که در کشور نظم شهریاری و در حکمت الهیه
مطلع و دانا و در گلشن میثاق گل صد برگ خندان سلطنت نظم و حکمت عرش را
با نعمت میثاق جمع نمودی این نیست مگر از مواهب کلیه جمال ابهائی در این کور
الهی پس خوشا بحال تو خوشا بحال تو صد هزار آفرین بر بدایع خصال تو چه که
از محبت جمال ابهی گریبانی چاک داری و از فیوضات ملاء اعلی دلی تابناک
و در خدمت امر جمال قدم نیتی پاک پس ای طیر افلاک در اوج غیر متناهی پرواز کن
و با مرغان چمن رحمانی هم آواز گو و به شهناز بخوان ما ثابت میثاقیم ما کوکب
اشراقیم ما ناطق آفاقیم گوشی بیار هوشی بیار از جام حق سرمست بین کأس
الست در دست بین ایوان کیوان پست بین گوشی بیار هوشی بیار ع ع

قصیدهٔ غرّاء که انشا نموده بودید قرائت شد فی الحقیقه در فصاحت و بلاغت
و بدیع و بیان جوهر تبیان نمود از حق تأیید میطلبیم و توفیق که داد سخن دائما بدهی
و در گلشن توحید طوطی شکرشکن والبهاء علیک ع ع

هو الله

ای منصور مظفر سپاه ملأ اعلی مصفوف است و جنود ملکوت ابهی چون صفوف
الوف و منتظر مرد میدانی و رستم دستانی و شیر خدائی و پاک جانی که صف
که صف حرب بیاراید یعنی به نشر نفحات الله و ترویج میثاق الله بپردازد
تا آن جنود با اعلام و نبود بنصرت آیند و آن جیوش چون دریای پرجوش
بخروش آیند ای یار موافق وقت را مغتنم دان و فرصت را غنیمت شمار
نسائم جانبخش بهشت جز در اردی بهشت نوزد و انوار ساطعهٔ آفتاب را
در موسم صیف حرارتی دیگر و سورتی دیگر است در فصل ربیع شجر را نموّی
بدیع و در موسم بهار ازهار را جلوهٔ لطیف وقت اشراق است و هنگام
جلوه در آفاق تمتّع من شمیم عرار نجد و ما بعد العشیّة من عرار ملاحظه بفرمائید
که در اعصار اوّلیه و قرون اولی چه قدر شاهیر وزراء و نحاریر علماء و اکابر امراء
و اعاظم اغنیا بودند و هر یک را ممکن که در آن قرون چون مهر منیر در فلک اثیر
بدرخشند و چون سراج در زجاج آفاق نور بخشند و انوار عزّت قدیمه شان

قدیمه شان در افق ملکوت روح الله فیض ابدی و جلوهٔ سرمدی گردد در آن زمان
پطرس حواری و بولس حواری و چند حواری دیگر که بظاهر پیله ور و صیاد ماهی
و اهل صنعت بودند قیام بر اعلاء کلمة الله نمودند و این نفوس چنان اشراقی
بر آفاق کردند که پرتو جهانگیرش ثری و اثیر را احاطه نموده و بحر محیطش بر سواحل
بسیط موج میزند حال ملاحظه نما که اشراق از افق ملکوت ابهی که پرتو سرمدی
و جلوهٔ ابدی دارد والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای مستعلی بر شئون ملأ ادنی علو این عالم جسمانی تصوریست وهمی و نمایش است
و امر اعتباری در حقیقت علو و دنوی و هبوط و سموی تحقق ندارد چنانچه مدققین
پی برده اند که کرهٔ ارض بالنسبه بسیاراتی سماست و سیارات سائره نیز
بنظری آسمانند و بنظری تودهٔ غبراء پس تو علو و سموی حقیقی طلب و ارتفاع
و امتناعی واقعی بخواه والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

اللهم یا الهی ان هذا عبدک المبتهل الیک المتضرع بباب احدیتک الثابت
الراسخ علی عهدک و میثاقک الناطق بثنائک المتذکر بذکرک المنجذب الیک
المشتعل بنار محبتک اللهم ایده و شیده بقوتک و قدرتک و اجعله آیة ملکوتک

الابهی حتی یثبت الضعفاء علی عهدک و میثاقک یا رب السلطنة العظمی و یشوق الکسلی
علی القیام علی امرک یا ذا القوة القاهرة علی الاشیاء و یبرء کل اکمه بنور العرفان
و یشفی کل مریض بروح الایقان و ینطق کل صامت بابدع البیان و احسن
تبیان ایرب اجعله آیتک الکبری و مطلع موهبتک العظمی و مظهر آثار رحمتک التی
سبقت الاشیاء یا مالک الآخرة و الاولی و بارک له فی جمیع الامور انک انت
المقتدر الغفور ای ثابت بر میثاق بر خدمت حق چنان قیام نما که کل من علی الارض را
عاجز یابی و در ساحت جمال قدم روحی لاحبائه الفداء چنان فانی باش که خود را
محو و لاشیء بینی و چون باین مقام بلند اعلی رسی بقوتی از ملکوت ابهی جنود نقض را
هباء منبثا کنی و سپاه شبهات را بصولتی درهم شکنی و لشکر اوهام را
بحمله پریشان نمائی و ذلک بقوة ربک الرحمن الرحیم ع ع دع الضعفاء
فی حفرة الارتیاب و اترک الاصم مختوم السمع بغضب من الله و ذر الاکمه
مغشی البصر بغشاوة الاحتجاب و توجه الی رب الارباب بقلب خاضع و هیکل
خاشع و وجه ساطع و بشر لامع و روح مستبشر بالله الحق حینئذ تستغرق
فی بحار الرحمة و تسترزق من مائدة النعمة و تذوق حلاوة الموهبة و تنتشاء
من صهباء فضل ربک العلی الکریم الیوم ساقی میثاق نیر آفاق تجلی رحمانیت
از ملکوت غیب جبروت ابهی میفرماید و کأس عطا می بخشد هنیئا للشاربین

هنیئاً للشاربین والبهاء علیک ع ع

الله ابهی

یا من استبشر ببشارات الله واستمطر من سحاب رحمة الله واستضاء من نور
انتشر من صبح الهدی قد ارتفع اصوات التهلیل والتکبیر من الملاء الاعلی سبحان
ربی الابهی والمقربون لفی فرح عظیم قد تعطر الآفاق من انفاس طیب عابقة
من حدائق التوحید والمخلصون لفی فوز بدیع قد انتشرت اجنحة الطاوس فی
بحبوحة الفردوس والموحدون لفی بشر عظیم قد فاض غیوث الالطاف علی الاطراف
والریاض لفی ابتهاج شدید قد تغردت حمامة القدس فی حدائق الابداع لعمر الله
هذا اللحن ملیح وایقاع جدید والبهاء علیک ع ع آن طیر ریاض ایقان وحمامه
ایک عرفان باید بتعلیم شدید القوی والهام ملکوت ابهی در انجمن احبا مزامیر آل
داود را ساز نمایند و باوازی نغمه سرایند که سکان ملاء اعلی لسان تحسین کشایند
وطلب تأیید نمایند از فضل قدیم وجود حدیث ومواهب فوز عظیم امید است که نفوس را
در ظل کلمهٔ الهیه تربیت نموده بر شریعهٔ بقا وارد نمایند ع ع

الله ابهی

ای یاران جانی شمس حقیقت در حلل غیب ونقاب بطون مجلل ولی اشراق از کل جهات
محیط بر آفاق حال ابر تیره برخواسته که پردهٔ اشراق میثاق گردد وآفاق را در ظلمات

محاق اندازد واین سحاب لم یزل حجاب و نقاب گشته و در جمیع کورها سبب پریشانی
جمع احباب گردیده و عزت امر از میان رفته مسئلهٔ جدیده نیست که علت
شبهات شود و یا مورث ارتیاب گردد الم یسیروا فی الارض
فلینظروا کیف کان عاقبة المکذبین وان کذبوک الآیة حال
بعضی با وجود آنکه واقف بر سر این استکبارند اغماض مینمایند و اعتراض میکنند
و اظهار ارتیاب مینمایند و کل میدانند که جمال مبین روحی لاحبائه الفداء بنص
قاطع کل را حتی مقتدای اهل فتور را امر اطاعت فرمودند ع ع

الله ابهی

ای یادگار آنجوهر هدی در جمیع اوقات و احیان در خاطر بوده و هستید و از درگاه
جمال قدم استدعای تأیید و توفیق میشود که موفق بترویج عبودیت این عبد باشید
ای ثابت بشرط استقامت متابعت در کل شئونست یعنی آنچه میگویم
باید بگوئی و آنچه ترویج میکنم باید ترویج کنی و آنچه معتقد من است اعتقاد نمائی و آن
اینست که این عبد بندهٔ آستان مبارکم و چون راستان بعبودیت قائم هوائی
جز هواء عبودیت محضه در سر ندارم و آرزوئی جز رقیت صرفه در دل ندارم نهایت
اوج عزتم تذلل در آستان مقدس است و منتهی علویتم تبتل در درگاه احدیت از
جامی از بحر الطافش سرمستم و در بزم عبودیتش پیمانه بدست هذا هو اعظم عزی و

وشرفی ومنتهی املی وغایة رجائی وجوهر منائی وحقیقة مقصدی ومأربی والبهاء
علی کل من تمسک بهذا الحبل المتین واعتقد بهذه العقیدة التی هی العروة الوثقی
بین العالمین احرام زیارت کعبهٔ مقصود بربند وتوجه بمطاف ملأ اعلی نمائید
فاستبشر بهذه البشارة العظمی ع ع

الله ابهی

الهی هذا عبدک المنجذب بنفحات الآیات المشتعل بالنار الموقدة فی سدرة الکلمات
المتوجه الیک بقلب خاضع خاشع متصدع الی ملکوتک مشغوف بحبک محترق
بنار الاشتیاق قد احتمل فی سبیل محبتک کل بلاء والام وخضع لسلطان
احدیتک بوجه ناضر وبصر ناظر وجبین باهر وقلب طاهر الی ان تجلل جمال وحدانیتک
بغمام الغیاب فثبت ونبت واستقام علی العهد والمیثاق ایرب اجعله مروجا
لعبودیتی لعتبتک السامیة ومنادیا برقیتی لحضرتک العالیة وتتبع رضائی فی کل
الشئون حتی یتمکن من رضائک یا حی ویا قیوم ویقول ما اقول وینطق بما انطق
ویرضی بما ارضی ویفرح بما افرح ویعتقد بما اعتقد من فنائی وعبودیتی ومحویتی واضمحلالی
فی عتبتک القدسیة انک انت المؤید الکریم ع ع

هو الله

ای احبای الهی وقت جانفشانی است وهنگام دست افشانی دم حیات

جاودانی است و روز جلوهٔ رحمانی یوم میثاق است و زمان انتشار
انوار آفاق عین حیات در جریان است و نسیم عنایت در سریان شمع هدی
روشن است و فجر بقا پرتو بخش گلزار و چمن روح القدس قوهٔ تأیید است
و روح الأمین مبیّن معنی کتاب مجید فصل خطاب عنوان کتابست و رق
منشور صفحهٔ لوح محفوظ است کتاب تکوین است که مبیّن کتاب مبین است
پس گوش باز نمائید تا اسرار ملکوت ابهی شنوید و انوار رفیق اعلی مشاهده
نمائید جمال قدم و اسم اعظم روحی لتربته مرقده الفداء هر چند از افق امکان
غروب فرمود و از مطلع این جهان افول نمود و بجهان غیب شتافت ولی فیضش
مستمر است و ماء فضلش منهمر باب رحمتش مفتوح است و کأس
عنایتش مملو شجرهٔ مبارکه اش بارور است و بقعهٔ مقدسه اش پر از حدائق
پر ثمر روح القدسش تلقین مینماید و جبرئیل امینش تأیید میکند پس ای
یاران دل بالطافش بندید و چشم بعنایتش بگشائید محمود نگردید محزون مشوید
امید است که در جمیع محافل که مؤانس حضرت ابن ابهرید صبح امید بتابد
و انوار الطاف از ملکوت ابهی بدرخشد ع ع

هو الأبهی

ای دوستان الهی در این ایام که افتتان و امتحان لوح فتنه جمیع آفاق را احاطه

احاطه نموده است و شدائد سنهٔ شداد جمیع بلاد را متزلزل نموده اوراق
شبهات است که منتشر در سائر جهات است و عین یحموم است که نابع در
ارض مقصود است رائحهٔ گلخن است که منتشر در هر انجمن است و رایات جهل است
که بر فراز هر کوه و تلال است معارضه با حق است که در هر خطه و بوم است
ای دوستان پناه بجمال مبارک برید و ندای منادی الی الحق شنوید بانگ
دیوانست که بلند از هر گوشهٔ ایوانست و همسات غافلانست که مضل بیچارگانست
زلزلهٔ میثاق است که در ارکان اهل آفاقست و روائح نفاق است که مهلک
اهل وفاق است پس بکوشید تا خمر ثبوت بنوشید و بعروهٔ وثقی
تمسک نمائید و بحبل تقوی تشبث نمائید تا از کوثر کافور حق بنوشید والبهاء علیک

ع ع

هو الله

یا احباء الرحمن و مشارق شموس الایقان والثابتون الراسخون علی المیثاق
والمستضیئون بنور الاشراق اعلموا ان نعق الغراب فی قطب الآفاق وانتشرت
اجنحة الیوم فی الفضاء المعلوم دعوی کل معاوی غشوم وامتد ظل من یحموم
وفاحت الرائحة الدفراء ونفحت نفحة العذاب وعفنت الغبراء والخضراء کونوا
یا احبا الله لکل مارد شهابا ثاقبا ولکل غافل عرقا نباضا ولکل ظلوم عدلا
خالصا ولکل جهول علما کاملا ولکل معاند برهانا قاطعا ولکل طالب دلیلا لائحا

ولكل ظمآن بيلسبيلا عذباً فراتاً ولكل ميت روحاً حياً ولكل مخمود
ناراً ولكل مأيوس رجاءاً واني ابتهل الى ربي الابهى ان يؤيدكم بجنود من الملأ
الأعلى ويوفقكم على كشف الغطاء عن اعين المتزلزلين في هذا الميثاق الذي
لم تر عين الوجود مثله من اول الأبداع ويل لكل متزلزل وخسران لكل متردد
وحسرة لكل متوقف وعذاب لكل غافل لئيم سوف يأخذهم الله اخذ عزيز
مقتدر والبهاء عليكم ع ع

هو الأبهى

ايها النجمان البازغان في افق محبة الله قد حمي الوطيس وفار التنور وتشهق
الطاوس ونعب الغراب وصفر العقاب وخضعت الأعناق وذلت
الرقاب سبوح قدوس رب الله المصون والرمز المكنون ان في ذلك
لآية لقوم يعقلون فانظر الى ما يقولون الغافلون الناكثون الناكصون على
اعقابهم وهم من فضل ربك لمحجوبون ذرهم في خوضهم يلعبون حتى يأتيهم
نباء ما كانوا به يستهزؤن سيستدرجهم ربهم من حيث لا يشعرون
أتظنان انهم يفهمون او يدركون كلا ان هم الا بهم صم بكم عمي لا يعقلون
والبهاء عليكما من ربكم القيوم ع ع

هو الأبهى

اي ياران

ای یاران حقیقی و مشتاقان جمال الهی چون حی قیوم بجمیع اسماء و صفات
و کمالات و شئون بر ما کان و ما یکون تجلی فرمود و مطلع امکان را بانوار نیّر
لامکان منجلی فرمود و جوش و خروش در ذرات کائنات افتاد نیسان رحمت
فیضان نمود و پرتو آفتاب درخشید و نسیم صبا بوزید و ندای الهی بگوشها رسید
دلها بطپید و جانها برهید رخها را برافروخت و پرده ها بسوخت و روی یار مهربان
جلوه نمود قلوب عاشقان شعلهٔ سوزان برد و چشم مشتاقان از سرور گریان شد گلشن
توحید تزیین یافت و بزم الست آماده شد سریر سلطنة الهیه استقرار جست
والرحمن علی العرش استوی متحقق گشت پس اعظم تجلی جمال قدم در این بزم اتم
در هیکل میثاق جلوه فرمود و بر آفاق اشراق نمود مطرب الهی اوتار مثالث
و مثانی بدست گرفت و بآهنگ پارسی آغاز نغمه و ساز نمود و بشهناز
این ترانه آغاز کرد این عهد الست است این پیمانه بدست است این
بازار شکست است این از یوسف رحمانی میثاق وفاق است این
پیمان و طلاق است این آفات نفاق است این از رحمت یزدانی
این عهد قدیم است این این سر قویم است این این رمز عظیم است این

از طلعت ابهائی روحی لاحبائه الفداء ع ع

هو الابهی الابهی

۲ و گلزار بحر بیدار است گشت و جشن فیوضات ترتیب یافت

یا من اضاء وجهه من افق الثبوت والرسوخ علی میثاق الله
هنیئاً لک هذه الکأس الطافحة بصهباء محبة الله هنیئاً لک هذا الماء
الذی فاض من غمام موهبة الله لعمرک ان الملأ الأعلی یتطعون بالثناء
علی کل ثابت راسخ علی میثاق الله ویشکرون کل ناشر لنفحات الله ویحمدون
بحمدهم فی العشی والاشراق ویحمدونه بما بعث من عباده رجالاً لا یلهیهم
شئون الممکنات ولا تمنعهم الشبهات ولا تصدهم المتشابهات
عن النور المبین والصراط المستقیم والأفق القدیم وانک انت یا ایها المنجذب
من الأشعة الساطعة من شمس الجلال المتعطش الی عذب فرات من بحار رحمة
ربک استبشر بما ایدک شدید القوی علی اعلاء کلمة الله ونشر نفحات الله
واثبات القلوب علی میثاق الله لعمرک یصلین علیک ملائکة مقربون من الملأ الأعلی
ویمدونک جنود لتنصر من ملکوت الأبهی فاشدد ازرک واشرح صدرک واستبشر
قلباً وانتعش روحاً وفرح فؤاداً بما فاضت علیک تلک السماء المدرار اعاماً
غدقاً مجللاً وقل الحمد لله الذی وفقنی لهذا وانا اول الشاکرین ع ع

هو الله

یا من اشتعل بالنار الموقدة فی سدرة السیناء قد تنفس صبح الهدی وتوقد نار
شجرة السیناء وتموج بحر الکبریاء واشرق نیر الأفق الأعلی بنور ضیاءات به الأرض والسماء

والسماء ولکن الناس عمیوا عن مشاهدة تلک الأنوار وملاحظة تلک الآثار
وغابت الآمال وانتهت الآجال وافق ذلک النور المبین وغرب ذلک النیر
الذی اضاء ونور السموات والأرضین والی ابتهل الی الرحمن الرحیم ان یهیاء
السبب القوی ویمهد الصراط المستقیم ویفتح علی الوجوه الباب الرحیب
ویؤید المخلصین بالروح العظیم وینور ابصارهم بفیضات ذلک الیوم الکریم
والبهاء علی کل ثابت علی المیثاق الوثیق ع ع

هُوَ الأبهی

ای ولی الهی واضح اسماء ومعطی حقیقی اسمت را ولی الله وضع نمود وصفت را
حبیب الله فرمود پس شکر کن این اسم مبارک را وهمنوا آن لغت وصفت
دال بر جذب جمال لایشارک قدم در میدان وبجاهدون فی سبیل الله نهاده
تا از مسجد الحرام صبر وسکون بمسجد الأقصای ان الله یحب الذین یجاهدون سیر
وحرکت نمائی ومشاهده آیة الله الکبری نمائی وملاحظه مقام دنی فتدلی وکان قاب
قوسین او ادنی کنی ودر این کور اعظم مجاهده نشر نفحات الله وترویج امر
کلمة الله است اگر عون اسماء خواهی در فوج روحانی داخل شو وبقوت
بیان وسطوت تبیان ورؤیت عیان وسلاح تقوی وتایید جنود ملکوت
ابهی صف در صف شکن شو تا قدرت جنود لم تروها بینی وصولت سپاه ملاء اعلی

مشاهده کنی وفتوحات بدن وقرآء قلوب ملاحظه نمائی وتسخیر قلاع وحصون نفوس نظر کنی وبهآء علیک وعلی کل من معک ونشر نفحات الله ع ع

هو الله

یا من اذخره الله لمیثاقه قد تلوت کلمات التوحید وآثار التجرید وتلیت آیات الشکر للرب المجید بما بعث نفوسا صفت افئدتهم وطابت سریرتهم ولطفت کینونتهم ورقت هویتهم وتشعشعت انوارهم وتلئلئت آثارهم وانی اتضرع الی الله ان یزیدهم فی کل یوم استقامته وفیضا وحبورا وسرورا واذا مررت بادلی التوقف من العباد قل نالله الحق ان المرکز المنصوص کالبنیان المرصوص وان مرجع العباد کالجبل الراسخ بین الآفاق لاتزلزل عواصف الانکار وزوابع الاستکبار مالکم لاتفقهون قولا قل من اخذ هذا العهد الوثیق ومن ادار کاس هذا الرحیق لیقولن الله قل انی توفکون قل من انزل الکتاب الاقدس ونص بالمرجع المؤنس لیقولن الله قل انی تضلون قل من انزل فی الالواح ذکر میثاق الله ودعا من وفا وثبت قدماه لیقولن الله قل انی تعمهون لعمر الله ان الامر اوضح من الشمس ولکن اهل الفتور الذی سکرتهم یعمهون وانک انت دع اهل الغرور واتباع کل ناعق یمیلون بکل ریح وتوجه الی ربک الغفور ع ع

الله ابهی

الله ابهی

یا من ادخره الله لترویج میثاقه از عالم اشتیاق بیان نتوان لهذا حواله بضمیر
و وجدان خوشتر تا بحال کار در بیروت البته بانجام رسیده عزیمت بدیار الله
جزم گشته باید در این سفر بعون و عنایت حق مردگانرا زنده نمائی و پژمردگانرا
تر و تازه متزلزلانرا ثابت و راسخ کنی و اهل فتور را از قبور مبعوث نمائی تشنگانرا
عذب فرات کوثر و گمگشتگانرا سبیل نجات کورانرا بینا فرمائی کرانرا
شنوا نمائی جاهلانرا دانا کنی و کاهلانرا توانا و البهاء علیک ع ع

هو الله تعالی

یا من انقطع عما سوی الله از قرارنامه که مرقوم نموده بودید معلوم میگردد
که مجبور بر توقف ایامی در بیروت هستید و حال آنکه سرعت حرکت بسوی
آذربایجان لازم چه که ارباح تزلزل در هیجان ولی باید مسئله اسنانرا مکمل فرمائید
که من بعد دو مرتبه احتیاج بتعمیر نگردد در هر صورت همت در اتمام کار در بیروت
بفرمائید اگر طبیب حاذق دیگر یافت شود والا تأنی فرمائید امة الله والده و سایرین
الحمد لله صحیح و سالمند ع ع

هو الله

یا من ادخره الله لاعلاء کلمته از صحت و سلامت آنجناب نهایت روح و ریحان

حاصل گشت و در طلب تأیید از ملکوت تقدیس مداوم هستیم از عون و صون
حی قیوم امیدواریم که در هر نفسی بتأییدی جدید موفق گردید و بجنود ملکوت
ابهی که نفحات قدس مطاف ملأ اعلی است مؤید شوید در هر ارض که وارد گردید
در هر آن کل را بر ثبوت و رسوخ بر میثاق الله و هم چنین بر تشبث مندرجات
رساله که در جواب امیرزا ابوالفضل علیه بهاء الله مرقوم شد و اعظم امور اجراء
احکام عبادتیه الهیه از قبیل صلوة و صیام باتم قوی دلالت فرمائید مندرجات
رساله چون تعلق بعقائد ثابته حقه دارد لهذا اول باید رسوخ در قلب نماید
پس بعبادت مشغول شود و البهاء علیک قلب انسان جز بعبادت رحمن مطمئن نگردد
و روح انسان جز بذکر یزدان مستبشر نشود قوت عبادت بمنزله جناح است
روح انسانی را از حضیض ادنی بملکوت ابهی عروج دهد و کینونات بشریه را
صفا و لطافت حقیقی بخشد و مقصود جز باین وسیله حاصل نشود الهی ایّد
عبادک علی عبادتک و التنسک فی خدمتک و نوّر قلوبهم بانوار عبادتک
و اشرح صدورهم بآیات معرفتک و اذقهم حلاوة ذکرک و ثبّت اقدامهم
علی عهدک و میثاقک انک انت المقتدر القدیر ع ع در ورود بآذربایجان
با جناب ابن ابهر اولاً ملاقات فرمائید و از تفاصیل نهایت اطلاع یابید و کمال
محبت را بایشان مجری فرمائید و باید منتهای روح و ریحان در میان باشد و

و بعد از مذاکرهٔ تمام و اتفاق کلام به نشر نفحات الله و تأسیس بنیان قیام فرمائید
که مبادا بهانه در دست متزلزلین آید زیرا از برای متزلزلین آن رساله که
با آقا میرزا ابوالفضل مرقوم شده قرائت نمودند ثمرهٔ حاصل نگشت ابداً بلکه سبب
مزید تزلزل گردید زیرا مقصودشان نقض میثاق است این اقوال را بهانه مینمایند
باری انشاء الله چون نار مشتعله در وادی ایمن آن صفحات را روشن فرمائی و چنان
نغمهٔ میثاق در آفاق اندازی که شرق و غرب را بحرکت و اشتیاق آری والده
و اهل بیت کل صحیح و سالمند ولی والده از حال زمزمهٔ ناله مینماید والسلام ع ع

الله ابهی

یا من نادی بمیثاق نیّر الاشراق لعمر الله ان القلوب تصاحبک فی الاسفار و ان
الارواح ترافقک فی آناء اللیل و النهار و لا تغفل عنک فی لمحة من الابصار و انی
ابتهل الی ربی الابهی ان ینصرک بقوة من الملأ الاعلی و جنود من الملکوت الاسمی
و یؤیدک فی کل الامور و یجعلک آیته الباهره و رایته الشاهره و نجما بازغا فی افق
المیثاق و نورا لامعا باشد اشراق ایرب هذا عبدک تحمل کل بلاء
فی سبیلک و احتمل کل عناء فی محبتک و ترک الاهل و الآل فی شرخ الشباب
و ریعان الحیات و توجه الیک فی عنفوان العمر بقلب ملتهب و روح منجذب
و احشاء مضطرم و دموع منسجم و صبر منصرم و دخل مدینتک النوراء علی

حين غفلة من اهلها وفاز بالتقاء وشرب كأس الوفاء وكمل من صهباء العطاء
وخدم امرك بقلب طافح بالسرور في محافل الحبور وذكرك منشرح به الصدور
ونفس تعطرت منه الأرجاء ونفس زكية مطمئنة راضية مرضية في ملكوت الأبهى
ثم اقبيته يا الهي في مدينتك السلام وتحمل كل مشقة من العباد الذين غفلوا
عن طلعتك النوراء واضطهدوه يا الهي من كل الأمم والأعداء واحترق بنار
بغضائهم المتعرة الى السماء واشتدت عليه البلاء وتفاقمت عليه المصائب
التي لا تعد ولا تحصى وبكت عليه الأرض والسماء وناحت له الطيور في الأجمة الغناء
الى ان سافر وورد في السجن الأعظم في البقعة المباركة النوراء واستجارك في
هذه البقعة التي باطنه فيه الرحمة وظاهره من قبله العذاب ثم ارسلته الى البلاد
الشاسعة والأقاليم الواسعة حتى يهدي الناس الى سبيل الهدى وينهاهم عن
اتباع النفس والهوى فذهب بقلب متبهل اليك وروح مستبشر من نفحاتك
وفؤاد مشتعل بنار محبتك وكينونة متوقدة بنيران معرفتك وفاء بميثاقك
ودعا الكل الى نورك الأعلى وسقى لطالبين كأس الهدى وارى المشتاقين
آيات الملكوت الأبهى حتى وقع في يد الأعداء واتبلى بظلم اهل العناد ووقع في
سجن شديد الأبتلاء تحت السلاسل والأغلال ثم مكث في سجنهم عدة سنين ثم
نجى وادركه بشائر الطافك التي احاطت الأنقباء فرجع اليك ووفد عليك وبكث

ومکث بین یدیک الی ان تسعرت نار الفراق وغاب الاشواق واظلمت الآفاق
فاخذته قوة المیثاق وهاج قلبه من نسیم الوفاق وانتصر للعهد واحترق
لمظلوم الوقت وترک الراحة والرخاء ودع الاهل والنعماء وتوجه الی الانحاء.
ناطقاً بذکرک قائماً بامرک ناشراً لعهدک شارباً من کاسک ناهضاً لخدمتک
صابراً علی البلاء شاکراً فی البلیة الدهماء ایرب احرسه من ایدی الناقضین واحفظه
من شر المبغضین وایده بجنود ملکوتک یا رب العالمین وانشر به اعلام التوحید
وارفع به معالم التفرید وابسط به بساط التجرید ومهد به وعور الضلال وقوم
به اعوجاج کل علج مختال انک انت المقتدر العزیز المتعال والبهاء علیک ع ع
جناب حسین آقا پسر مرحوم حاجی علی اصغر مکتوبی مفصل بخلیل مرقوم نموده در
جوف است بعد از آن که قرائت فرمائید نسخه اش را برداشته از برای خلیل و متزلزلین
بخوانید اگر ممکن باشد نسخه اصل را باو ندهید یا هر قسم مصلحت است والبهاء علیک

جناب آقا میرزا حسین را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید ع ع

هو الله

یا من تمسک بذیل الکبریاء طوبی لنفس استنشق رائحة الوفاء من حدیقة الکبریاء
واستضاء من النور الذی اشرق به الارض والسماء واستهدف السهام
وجادر الزعام فی سبیل ربه الاعلی ونطق بالثناء علی الجمال الابهی وذاق حلاوة

ذکر الله فی کل صباح و مساء وانقطع الی الله وغض الطرف عن کل نعمة وراحة
فی الدنیا واختار الآخرة علی الحیات الأولی طوبی له ثم طوبی والبهاء علی کل من
تشبث بالعروة الوثقی ع ع

هو الأبهی

ای بندهٔ حق نظر بملکوت ابهی کن و توجه بجبروت اعلی و مناجات نما ای پروردگار
ای آمرزگار بندهٔ ضعیفم و وجود نحیف ملجاء رفیع بیچارگان توئی و ملاذ منیع
آوارگان توئی ارياح افتتان شدید و عواصف امتحان ریشه کن هر دور
و نزدیک و بنیاد برانداز هر قریب و بعید عون و صون ارزان فرما و عفو
و غفران دریغ مدار عهد قدیم را حصن حصین ما کن و میثاق غلیظ را ملاذ رفیع ما
نما تا از هر فتن هر اهرمن محفوظ و ببدایع الطاف محظوظ توئی قادر و توانا
توئی مقتدر و بینا توئی مقدر و شنوا ع ع

هو الأبهی

ای مظلوم علماء سوء و اسیر طلاب جهل و نادانی تفصیل اردبیل و صدمات
ضرب سدید و جور جفاکاران و ستمکاران از اهل عمائم مسموع شد این قوم
خویش را علمای دین مبین و حامی شرع متین و جانشین سید المرسلین
میشمرند چون ثعبان بدکیش بیگانه و خویش را نیش زنند و چون مار و عقارب

و عقارب اباعد و اقارب را میگزند بنیان رحمن براندازند و بنیاد عدل
و داد ویران کنند و بزبان از خشیة الله دم زنند چون گرگان خونخوار اغنام
الهی را بدرند و دعوی شبانی کنند و چون دزدان راه قطع طریق و سد
سبیل نمایند و غافله سالاری خواهند در مجالس علم ابکم و اصم نشینند
و در برهان و بیان لال گردند و بضرب سیاط و چوب و چماق اثبات مدعا
خواهند چون بعمائم نگری هر یک چون جبل ابی قبیس بلند و عظیم و چون
بفضائل نگری هر یک اجهل از انعام و بهیم بگو اگر مرد میدانید زبان ببیان
و برهان گشائید و گوی چوگان طلبید و حقیقت تبیان ظاهر نمائید
و اگر حامی دین مبینید آیین رحمة للعالمین بگذارید و اگر از مجاهدین سبیل
رب العالمینید با ملل سائره زور بازو بنمائید و بحدود و ثغور بدوید
و با عساکر جرار محاربه نمائید حال در مدارس چون بهائم اسیر خوردن و
خوراک اند و چون سباع ضاریه بی مبالات و بی باک بر سر آهوی از غزالان
صحرای محبة الله هجوم نمایند و شجاعت و مردانگی و عصبیت دینیه بنمایند
فباطل ما هم یعملون فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین و لیس لهم من
ملجاء و معین جغدان سیه دل بر باز اوج معانی جفا روا دارند و ظلم و بیداد
نمایند که چرا هوای ساعد شهریار داری و هوس صید حقائق و معانی در دشت

وگلزار کنی وزاغان کلخن جهل بر بلبلان گلشن علم هجوم نمایند که چرا شور بستان
داری وآرزوی بوستان کنی باری این عادت دیرین وخصلت قدیم این قوم لئیم است
وچون بکتب سیر رجوع نمائی واضح وشهود گردد که حضرت خلیل بفتوای
این قوم جهول در آتش نمرودی افتاد وحضرت کلیم بحکم این قوم ظلوم در عذاب
وعقاب فرعونی مبتلا شد وحضرت مسیح بشور این حزب عنود در بحر بهود
بانواع بلایا آزرده گشت وحضرت سید حضور بجور این جمع منفور سر بریده شد
وحضرت رسول روح الوجود له ولهم فداء وعلیه وعلیهم الصلوة والسلام بمزاحمه
ومنازعه ومجادله وفساد این علمای سوء بچه بلایا که گرفتار گشت حتی نور دیده
ملاء اعلی وسرخیل قافله طریق هدی شهریار اقلیم جمال کبریا شهید دشت کربلا
روح المقربین له فداء بفتوای مفتی نفر از این علمای سوء که هریک خود را
رکن رکین دین مبین میشمرند شربت شهادت نوشیدند پس شما از جور وجفای
اینها محزون ومغموم مباشید ذلک شأنهم فی الحیوة الدنیا این شان علمای سوء است
اما علمای ربانی که از بحور علم حقیقی نوشیدند وباسرار الهی پی بردند وازکأس
حقائق ومعانی چشیدند وبملکوت توحید عروج نمودند وباقلبی نورانی وروحی
رحمانی وجذبی صمدانی وانقطاعی حقیقی وعلمی ربانی وفتوحی الهی مبعوث شدند
ودر بین خلق مشهور گشتند از انوار وجوهشان شرق وغرب روشن ومسرور است واز

وازنفحات قدس شان مشام ملاء اعلی معطر و معنبر این نفوس مقدسه بمثابه
روح جسم امکان را جانند وجود عالم را تاثیر آیات اسم اعظم انجمند مظهر رحمة
پروردگارند وآیت موهبت آمرزگار دست مظلومان گیرند ولطف به
ستمدیده کان کنند خون بیچاره هدر ننمایند وربان بطعن وسب وشتم نیالایند
ملجاء ضعفا هستند وملاذ فقرا باشند باری شما الحمد لله در آخر در ظل معدلت حضرت
اشرف والا ولیعهد عدالت مهد درآمدید همت آن بلند همت دستگیر شد واز
زنجیر واسیری خلاص شدید حقیقة آن سرور تاجدار فریادرس مظلومانست ومجیر
ستمدیده کان محط رحال رجالست ومرجع رجاء آمال اهل کمال تاجدار
باحدی ادنی تنفر موده وخاطری نیازرده ودلی نشکسته بکمال رأفت ومهربانی
انصاف ومرحمت باکل معامله فرموده لهذا باید کل بکمال صداقت بجد وتش
پردازند وبصدق نیت در ظل حکومتش باطاعت وانقیاد نمایند ودر لیالی واسحار
واوقات باذکار مدعای خیر وطلب عون ونصرت قیام کنند که الحمد لله در ایران
چنین سرور عالی وامیر مهربانی موجود شد که پناه بیچاره کانست وملاذ افتادگان
کهف منیع فقراست وملجاء ضعفا وازخدا میطلبیم که تاجش را چون
نوشیروان عادل در جهان جاودان فرماید ودر جهان الهی ذکرش را بلند نماید
والبهاء علیک ع ع

هو الله

ای دو مرغ حدائق میثاق شکر کنید حضرت حی توانا را که ثابت بر عهد و پیمان
حضرت یزدانید و راسخ بر عهد و میثاق جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء در افق
ایمان دو ستارهٔ روشنید و در میدان ایقان دو تهمتن روئین تن قسم
بجمال قدم که در هر نفسی صد جانم فدای نامش باد که اگر الیوم ذبابی مستقیم بر عهد
و پیمان گردد عقاب اوج عرفان شود و عصفوری ملک طیور و سلطان نسور گردد
موری سلیمانی کند و گمنامی سلطنت جاودانی راند چاه افتادهٔ عزیز مصری شود
و یوسف کنعانی صیاد ماهی شمعون صفا شود و چوپان بیابانی ابوذر غفاری
آتش گلشن شود و اشتری ناقة الله در مرغزار و چمن شبان با ثعبان مبین
ظاهر گردد و نجاری ناخدای فلک عظیم باری الیوم امر مؤید در ملکوت ابهی
ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق الله است چه که فلک عهد را طوفان از جمیع جهات
احاطه خواهد نمود و اوراق شبهات و استدلال بمتشابهات سرّاً منتشر شده
جهراً منتشر خواهد شد واما الذین فی قلوبهم مرض فیتبعون ما تشابه
منها سبحان الله مبین منصوص محصور واضح و مشهود مهجور گشته و
اطفال شارح و عارف و مبین الواح و جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبائه الفدا
واقف و اعلم بود که کار را باین قسم محکم و امر را مستحکم فرمود از بدایت فجر ظهور بلکه

بلکه در توریة و انجیل و زبور بلکه در صحف ابراهیم این میثاق عظیم را ذکر فرمود و در جمیع
الواح و زبر تمجید از متمسکین و متشبثین و توقیر ثابتین و راسخین فرمود حال
با وجود مبین واضح و منصوص نوهوسان کلمهٔ توجهو را باقسام مختلفهٔ متضاده
تفسیر مینمایند و اخر فی الحقیقه معنی توجه را بدرجهٔ اعراض و تفسیق و تخطئه
میرسانند ذلک مبلغهم من العلم ذرهم فی خوضهم یلعبون ان ربک لغنی
عن العالمین والبهاء علیکما و از همه عجبتر آنکه این عبد تا بحال امری باحدی ننمود
و تکلیفی بکسی نکرد که درجات بجهة توجهوا قرار داده شود و شبهات بمیان آید
و آیات متشابهات تأویل شود نهایت کل را بنشر نفحات الله دلالت و از
اختلاف که هادم بنیان الله است منع نمودم اگر این قول مقبول نه خود میدانند
اعتراض بکسی ندارم والبهاء علیکما ع ع

هو الابهی

ای عاشقان جمال رحمانی و ای مخموران صهبای روحانی مشامتان از نفحات گلشن
الهی معطر باد و قلوبتان بتجلیات انوار جمال الله منور باد از گردباد امتحان و افتتان
مخمود نشوید و از شدائد و زلازل و زوابع متحرک نگردید چون درختان جنت توحید
ریشه در ارض تقدیس و اطمینان محکم نمائید و چون اشجار فردوس الهی شاخه و فروع را
بعنان آسمان رسانید از ارياح عنایت الهیه در اهتزاز و خفیف باشید و از فیوضات

تأویل و توجه را

غمام احدیت پر برک و شکوفه و ثمر لطیف هر یک در امر الله چون نجم لامع باشید
و سراج ساطع و غمام هامع و در ثبوت بر امر الله چون خیل راسخ و در عرفان
جمال رحمن چون بحر متواج بپایان و در ثنای جمال جانان لسان ناطق و در
تمسک بوصایای الهی شهیر آفاق و در تبلیغ امر الله منادی بین ارض و سماء
و در اخلاق الهیه رحمت بر جهانیان ای احبای الهی تمسک بعروهٔ وثقی جوئید
و تشبث بذیل عنایت جمال ابهی بعهد و پیمان الهی و وصیت جمال رحمانی
چنان ثابت و راسخ باشید که جنود شبهات تصور خلاف نتوانند و در امر الله
تفریق نتوانند در جمیع صحائف الهیه که در این مدت باطراف ارسال شد
بصریح عبارت و لطیف اشارت مذکور و مسطور که چون شمس حقیقت غروب
نماید طیور لیل بطیران آیند این خفاشها جنود شبهاتند که عنقریب بحرکت
خواهند آمد لهذا قدم را ثابت کنید و پایدار راسخ قلب را مطمئن نمائید
و روح را مستبشر جنود شبهات نفوسی هستند که مخالف صریح کتاب اقدس
و عهد و پیمان الهی از لسان حرفی رانند امر تبامه راجع بمقر معلوم شهود است
و این مقام موجود بجمیع شئون از جمیع من علی الارض چون آفتاب ممتاز و مشهور
و منصوص لکن با وجود این جنود شبهات بیجولان خواهد آمد ع ع

هو الابهی

امر احبای الهی

ای احبای الهی حق بآیات ملکوتی و آثار جبروتی و رایات آیات تدوینی و اعلام آثار تکوینی و شئون آفاقی و انفسی بر آفاق کائنات تجلی فرمود و جهان جان و دل را بانوار حقائق و معانی و بیان و تبیان منور نمود تجلی علی خلقه بکلماته و آیاته و آثاره فتلوح علی القلوب کالشمس الساطعة فی دائرة معدل النهار آثار آفاقی آفل و آیات انفسی غائب گردد اما آیات تدوینی بعکس تکوینی باقی و برقرار و ثابت چه که معانی است نه صور حقیقت ثابته است نه مجاز رزق ارواح است و حیات قلوب روح نجات است و شرح صدور در هر خانه کلمه از آیات الهیه اگر موجود سراج آن بیت است و نفحه روح القدس در مشام اهل حیات پس ای احبای الهی این کتب مطبوعه را بجان هدیه نمائید تا از قرائت نفحات قدس بمشامتان رسد و قلوب مهتز گردد و نفوس زنده شود و البهاء علیکم یا احبآء الله الثابتین الراسخین علی میثاق الله العظیم القدیم الشدید الکریم ع ع

کتاب اقدس کتاب مبین کتاب اشراقات کتاب ایقان کتاب مقاله کتاب مدنیه رساله سیاسیه رساله مناجات کتاب آثار خط شکسته قلم ع ع

هو الله

ای بندهٔ بها چه نویسم و چه اندیشم جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبآئه الفداء از بدو امر اساس عهد و میثاق را از زبر حدید متین و رزین و رصین بنهاد و این میثاق

بلند پیمان را ایوان رحمن قرار داد هر نفس اندک انصاف دهد ملاحظه می نماید که از بدایت
نشئهٔ انسانی تا این کور رحمانی چنین عهد و پیمانی در قطب ملاء اعلی و مرکز ملکوت ابهی
نا شنیده نگشت از بدایت ظهور شعلهٔ نورانی طور تا غروب آفتاب انور جمال مشکور
هیچ لوحی نازل نشد مگر آنکه صراحة یا کنایة یا اشارة ذکر این عهد الست و میثاق
قدیم فرمودند و متمسکین را بحمد و ستایش و مدح و ثنایش فرمودند و متزلزلین
و ناقضین و ناکثین را زجر و نکوهش پس با اثر قلم و نقوش خط ابهی در صفحات
بیضاء از من قبل الوجود از غیب و شهود عهد و پیمان گرفتند و کتاب عهدی فرمودند
و وصیت الله آنکه ثبت نمودند انصاف باید داشت که جمال مبارک چه قدر احتیاط
مجری داشتند حتی در کتاب اقدس که ناسخ کل کتب است به بیان واضح صریح
نه اشارة و کنایه و تلویح در مواضع متعدده بچه قوت و قدرت مشدده بیان
فرمودند با وجود این خاک بر سر خلق احمق که ما محل ظنون و اوهام کونا کون واقع
شدیم بلکه بسهام و سنان شبهات مطعون ولی انقدر بدان که سراج الهی
روشن گشت و نجم بازغ ساطع بر انجمن بحر الهی بجوش آید و نهنگ های حمائی
در خروش غدلیب گلستان بهائی در نغمه و شور آید و بلبل گلشن ربانی در ترانه
بی فتور آنوقت گوش شنوا که معتاد استماع نغمهٔ بلبل است آواز سروش شنود
که بسبوح قدوس اینست غدلیب گلزار من اینست بلبل باغ من اینست شمع

شمع آفاق من والبهاء علیک ع ع هو الله ای یار موافق
در این بامداد که انوار کوکب صبح اشراق شرق و غرب آفاق را احاطه نموده است
قلب عالم در اضطراب است و هیکل امکان در ارتعاش چه که بنیان پیمان یزدانرا
تیشهٔ جفا احاطه نموده است و شجرهٔ عهد و میثاق را گردباد نقض در اشد استیصال
از خدا ثبوت و استقامت طلبید ع ع

الله ابهی

الهی الهی قد غشت القلوب غاشیة الاضطراب و حجبت الابصار سبحات
الاعتساف و حرمت الاعین مشاهدة الانوار و منعت الاذان من استماع
الاسرار ایرب اخرق الاستار و احرق الحجب الساترة الابصار و اکشف الغطاء
عن البصائر یا ذا العطاء انک انت الکاشف الخارق للحجاب والسحاب و مظهر
الشمس فی رابعة النهار ای بندهٔ حق حق عیان چون مهر تابان آمده
حیف کاندر شهر کوران آمده جمال ابهی روحی لاحبائه الفداء سی سال قبل از
صعود کل را بمرجع مخصوص دلالت و بکرات و مرات احباء حاضرین را دلالت
بعد در کتاب اقدس بنصی صریح چون بنیان مرصوص بمقام منصوص هدایت فرمودند
و شب و روز احبا را گاهی بتصریح گهی تلویح گهی بکنایه گهی باشاره احضار و ایقاظ میفرمودند
تا آنکه کتاب مبین و لوح محفوظ میثاق الهی باثر قلم اعلی مرقوم شد و مرکز میثاق

مشروح گشت آفتاب عهد بتابید نور هدایت کبری بدرخشید تا باز بعد از صعود
اختلاف حاصل نگردد و اجتهاد بمیان نیاید و هر کس بهوای خویش نپرد خلیفهٔ ثانی
حسبنا کتاب الله نگویند خلیفهٔ ثالث انا ذو النورین نفرمایند مرکز میثاق معلوم
باشد و مبین آیات نیر آفاق منصوص صغیر و کبیر کل اطاعت نمایند عظیم و حقیر
کل هدایت جویند حال مرکز منصوص متروک و مرجع مخصوص مخذول و منکوب
احزاب مهزومه در جولان و شبهات استنباطیه مستولی بر قلب هر جبان و هزار افترا
ورد زبان یکی گوید نسخ شریعت نمودند دیگری گوید نماز و روزه را برداشتند
حزبی گویند چنین و حزبی گویند چنان جمیع این روایات و حکایات محض القاء
شبهاتست والا دین دین الله است و شریعت شریعت الله لا تتغیر
ولا تتبدل الی یوم الله تا کل در ظل شریعت الهیه مستظل و باحکام الهی مکلف
تخلف نتوانیم و تمرد نخواهیم این چه تصور است و این چه تفکر از این تدبیر ثمری جز
تفضیح خویش نبینند و مفری از برای خود نیابند مقصودشان از این افترا
تخدیش اذهان است و تشویش افکار اینعبد اول من تمسک بشریعة الله
و اول من اتبع اوامر الله فاحضر لتری ولی نفوسیکه در این افترا میزنند آیا
از شریعة الله خبر دارند یا از احکام الهی چیزی عمل نموده اند شما استفسار نمائید
شریعتشان القاء شبهات و دینشان اتباع متشابهات مثل سائر ملل غابر است

غابر است قوم موسی خویش را اول مطیع حضرت موسی میدانند و بجمیع احکام
عامل ولی حضرت روح را بصلیب زنند و هم چنین دیگران لب و دندان پیغمبر
بشکنند قوم فرقان خویش را اهل شریعت دانند و احکام مجری دارند و شبی
هزار رکعت نماز کنند ولی صد هزار گلوله بسینهٔ مبارک حضرت اعلی زنند
و اهل بیان نماز کنند و روزه بگیرند امّا در هر ساعتی هزاران تیر بصدر منوّر زنند
ولی این عباد مؤمن بالله و موقن بآیات الله و تابع شریعة الله و عامل باحکام الله
و ثابت و راسخ بر میثاق الله ولی نزد حضرات هر کس ثابت بر میثاق فاجر است
کافر است خاسر است تارک الصلوة است فاطر الصیام است هاتک شرعت
ولو عبادت اولین و آخرین را بنماید شما شخص را ویرا سؤال نمائید که شروط
و ارکان صلوة چند است فبهت برب الکعبة والبهاء علیک ع ع

هو الله

یا خادم البها آنچه بجناب میرزا اسد الله مرقوم نموده بودید معلوم گردید حمد
حضرت احدیت را که در نشر روائح حیات و بث آیات بینات ایام را میگذرانید
همه اهل مسجد و صومعه پی ورد صبح و دعای شب من ذکر طره و طلعتت
و من الغداة الی العشا شکر کن جمال قدیم را که موفق باین خدمت گشتی و مؤید
باین موهبت عظمی که جمیع اوقات را در سبیل حضرت دوست وقف نمودی نه

آسایشی جوئی نه آرایشی نه راحتی و نه عزتی نه سکونی و نه سروری نه نعمتی و نه وسعتی
سرگشتهٔ دشت و صحرا گشتی و آوارهٔ کوه و گم گشتهٔ دریا گاه در عشق آباد نرد عشق
باختی و گهی در قفقاز با اهل راز دمساز شدی گهی در طهران اسیر زندان شدی
و گهی در آذربایجان آذر بجان هر مشتاقی انداختی حال توکل بحضرت احدیت نما
و چون شعلهٔ آتش بخرمن تزلزل و اضطراب زن خفته کانرا بیدار کن و غافلانرا
هشیار کورانرا بقوت اسم اعظم بینا کن و کرانرا شنوا جمال مبارک
روحی و ذاتی و کینونتی لاحبائه الفدا ما را بجهة عبودیت آستان مقدسش تربیت
فرمود تا در روی زمین در خدمت امرش هر یک علم مبین کردیم و در افق
انقطاع نجمی منیر سر در بیابان عشق نهیم و از هر تعلقی برهیم مشام را از شمیم
حدائق ملکوت ابهی معطر نمائیم و لسان را بذکر و ثنایش بیاریم جز او نجوئیم و غیر
از او نطلبیم هستی خویش فراموش کنیم بتمامه گرفتار او گردیم آنی نیاسائیم
و دمی آرام نگیریم گهی سر بصحرا نهیم گهی در هر انجمن چون شمع برافروزیم
گهی اسیر زنجیر شویم و گهی ندیم هر خطر عظیم یومی در زندان حشمت ایوان جوئیم
و روزی ذلت کبری را عزت عظمی دانیم ع ع

هو الله

ای دوستان الهی و یاران معنوی خداوند عالمیان در قرآن حکیم میفرماید و لکم فی

وَلکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی متابعت حضرت اسوه
حسنه است واقتدا بان مقتدای حقیقی حصول نجات در دو عالم امت
رسول مأمور باتباع در جمیع امور و شئون بودند چون افرادی این منهج قویم را
صراط مستقیم دانسته سلوک نمودند در اقلیم راستان و کشور خاصان ملوک
گردیدند و نفوسیکه در راحت و حصول آسایش کوشیدند خود را از جمیع مواهب
محروم نمودند و در اسفل حفرهٔ یأس معدوم یافتند ایامشان بسر آمد و خوشی
شان بپایان رسید صبح روشن شان تاریک شد و جام صافیشان درد آلود
و غبار آگین نجم بازغشان آفل شد و کوکب لامعشان غارب اما نفوس
مقدسی که تأسی نمودند در افق اعلی چون نجوم هدی بدرخشیدند و در مطلع آمال
بانوار بیمثال ساطع گشتند بر سریر سلطنت جاودانی نشستند و بر تخت
کامرانی رحمانی استقرار یافتند آثارشان باهر است و انوارشان لامع کوکبشان
دریست و موکبشان ملائکهٔ افلاک سرمدی قصرشان مشید است و بنیادشان
وطید نورشان جهان افروز است و حرارتشان جهانسوز حال قیاس
نمائید نفوسیکه تأسی بآن نور مبین نمودند بچنین مواهب و مراتب فائز
شدند حال ما اگر تأسی بجمال ابهی و حضرت اعلی روحی لمن استشهد فی سبیلهما
الفداء نمائیم چه خواهد شد حضرت اعلی از بدایت طلوع جمالش تا یوم شهادت

کبری شب و روز را در اشد بلا در سبیل خدا گذراندند و آخر الکأس سینه را
هدف هزار تیر بلا فرموده با سینهٔ شرحه شرحه بملکوت ابهی شتافتند جمال قدم
و اسم اعظم زهر هر بلائی چشیدند و جام لبریز هر ابتلائی نوشیدند سینه را
هدف هر تیر نمودند و گردن را رهین هر شمشیر فرمودند اسیر زندان گشتند و بستهٔ
زنجیر بی امان عرضهٔ هجوم اعدا شدند و هدف رجوم اشرار مقهور سلاسل
و اغلال گشتند و مغلول وثاق و اصفاد بعید از اوطان گردیدند و سرگون بلغار
و صقلاب شدند در سجن اعظم مبتلای بلای مبرم گشتند و اسیر ظلم و ستم
در این زندان جفا و بئر ظلماء ایام مبارکش بسر آمد و صعود بملکوتش فرمود حال
ای دوستان با وفا و یاران آن طلعت نوراء آیا سزاوار است که دیگر دقیقهٔ ما
آسوده نشینیم و صبر پیشه گیریم و آسایش و راحت جوئیم تا در آزمایش و کسالت
افتیم و بخیالات خویش پردازیم و به بیگانه و خویش دل بندیم لا والله باید
شب و روز آنی نیاسائیم و دل پاک را بالایش این عالم نیالائیم بزم فدا را
بیالائیم و جشن عشق برپا نمائیم و با چنگ و دف و نی با آهنگ ملکوت ابهی نغمه
سرائیم و رقص کنان شادمان خندان بقربانگاه فدا بشتابیم و جان و تن
و سر و بدن انفاق نمائیم ای یاران وفائی و ای دوستان ثبوت و استقامتی ای
مبتهلان تشبث و توسلی ای متضرعان تعلق و تمسکی هر یک باید مشوق دیگری گردیم

کردیم و محرک سائرین شویم و در نشر نفحات الله کوشیم و باعلاء کلمة الله
پردازیم از نسیم گلشن عنایت دائماً مهتز گردیم و از شمیم گلزار احدیت ملتذ
شویم در قلب ابرار شوق و شور افکنیم و در دل احرار وله و سرور اندازیم حمد خدا را
که جنود ملکوت ابهی در هجوم است و نجوم افق اعلی در سطوع و سجور علم هدی در جنبش
است و سحاب عنایت در ریزش و نیر افق معانی در تابش جشن و عیش ملکوت
در نهایت مسرت است و صبح عنایت ناشر پرتو هدایت آهنگ ملکوت
ابهی است که از ملاء اعلی میرسد ای مرده بیجان و دل جاندار شو جاندار شو
ای خفته در آب و گل بیدار شو بیدار شو اشراق آتشبار شد از جان و تن
بیزار شو بیزار شو هنگام قربانی بود انفاس رحمانی بود اسرار ربانی بود
بر عاشقان سردار شو سردار شو کلبانگ مرغ خوش سخن بر شاخ سرو اندر
چمن درس معانی میدهد تو محرم اسرار شو تو محرم اسرار شو ع ع

هو الابهی

ای دوستان رحمانی این خاکدان فانی منزل جغدان بیوفاست و آشیان خفاشان
نابینا ظلمتکده تاریک است و آتشکده نار نفی و نفاق هر دور و نزدیک
شرابش سراب است و عذبش عذاب شهدش زهر است و مهرش قهر
گشایشش ضیق است و بخشایشش بخل بر اهل توفیق سریر شهریاریش لحد

ضریح است و تخت کامرانیش سنگ سخت گریه نجومش رجوم است
و قصورش قبور نورش ظلمات است و سرورش سکرات پس جمال قدم روحی
لأحبّائه الفدا در اینجهان تأسیس بنیان جاودانی بجهة احبّای خویش فرمود
و در اینعالم ترابی مدارج و معارج صعود بملکوت الهی نصب فرمود و از این روزنهٔ
صغیر ابواب فلک اثیر گشود تا این طیور بال و پر آلوده بآب و گل را باوج عزّت
قدیمه پرواز دهد و این نفوس پژمرده را بروح حیات ابدیّه زنده فرماید
صفیری از ملاء اعلی زد شور و نشور در جوق طیور افتاد برخی بقوّت آن صفیر
تا ملکوت ربّ قدیر پرواز نمودند و بعضی بالی گشودند و پری زدند ولی بوبال
ملال و کلال مبتلا گشتند و برخی بکلّی جناح را در طین ضلال غرق نمودند پس ای
طیور حدیقهٔ وفا شهپر تقدیس بگشائید و بقوّت این صفیر تا ملکوت ابهی
پرواز نمائید والبهاء علیکم یا احبّاء الرّحمن ع ع

هو الله

ای خلیل جلیل رقیمه ملحوظ افتاد حمد خدا را که از سلسبیل محبّت الله نوشیده اید
و از مطلع امر الله مشاهدهٔ آیات کبری نموده اید پس تمسّک بحبل مبین نمائید
و حرکت بر صراط مستقیم توجّه بملکوت ابهی کنید و توسّل بذیل حضرت کبریاء
شمع جمع باشید و علّت اشتعال نار الله الموقدة در افئده و قلوب اهل شرق و

و غرب الیوم هر نفسی نصرت عهد و پیمان نماید از ملکوت ابهی منصور گردد
و هر کسی بخدمت میثاق برخیزد منظور نظر ملأ اعلی شود پس دامنی بر میان زن
و کمر همت را بر نصرت این فرید وحید بربند چه که ارياح شبهات در مرور است
و شک و ریب اهل متشابهات در ظهور ع ع

هو الأبهی

یا من ادّخره الله لخدمة امره مسطورات از آذربایجان و قزوین و طهران واصل
و بر معانی واقف و حوادث مطلع گشتم و از بشارت و اشتعال احبّاء الله و سعی
و جهدشان در اعلاء کلمة الله نهایت روح و ریحان حاصل گردید البتّه حضرات
ترکان پاکان در انجذاب جمال رحمن چون شعلهٔ فاران بودند که آنجناب خوشنود شده
ستایش نمودند و فی الحقیقه بعد از صعود جمیع آن صفحات روز بروز در ترقّی و نمو
و از سائر جهات گوی سبقت و پیشی ربودند و روی ترکان حتّی تاتار دشت قبچاق
و مغولان صحرای ختا و ختن را سفید نمودند امیدواریم که حدیث مشهور و لابدّ
لنا من آذربایجان تحقّق یابد و از انوار شمس حقیقت از جمیع ارجاء و اطراف
آن کشور در مدّت قلیله ساطع و لائح گردد اهل آن بلاد فطرت استعداد غریبی
دارند و حرارت و انجذاب شدید مادّهٔ اشتعال در حقیقتشان در نهایت استعداد
است و اهتزاز و حرکت در هویّتشان در غایت اشتهار و مقتضای طبیعت

در خصائص طینت چیزیکه لازم است سلوک دوستان و روش و رفتار
و حسن گفتار و تنزیه و تقدیس یاران الهی امیدواریم که از ملکوت ابهی تأیید

رسد ع ع

هو الأبهی

ای مشتاق درگه حضرت مقصود در کور سابق حدیثی روایت کرده اند الأعمال
بالنیات ولکل المرء ما نوی حال آنجناب بکمال اشتیاق احرام
طواف کعبهٔ مقصود بربستی و بجان و دل دویدی و از وطن مألوف بیزار شدی
و هوای کوی جانان در سر گرفتی این نیت شما امیدواریم حکم عمل یابد و این
عرض حکم جوهر یابد و این بدایت کرامت نهایت جوید چون خروج لله بود
و رجوع نیز لله بدرگاه احدیت استدعا مینمائیم که خیر زیارت مقدر گردد
و اجر فوز بعتبهٔ طاهره احسان شود فاطمئن بفضل مولاک و افرح بعنایة ربک
و ابشر بنفحات هبت من ریاض الرحمة التی تدل علی موهبة عظیمة فی عالم الوجود

ع ع

هو الله

ایها المتمسک بالعروة الوثقی در این صبح نورانی که انوار معانی آفاق وجدانی را
احاطه نموده است شام ظلمانی هوس استیلاء بر عالم انسانی نموده هیهات هیهات

هیهات منشور شبهات منتشر گشته و اوراق اوهام متفرق شده
دیگر ندانند که نفوسیکه بر عهد و میثاق الهی ثابت چون جبل حدیدند و باین مفتریات
نلغزند چه که همه مغزند نه پوست شائق کلام معلومند نه حرف موهوم باری
آنجناب بعون الهی چنان پای استقامت را راسخ فرمائید که نفسی استماع کلمه
جز از این قلم که خادم قلم اعلی و مستفیض از خامهٔ ابهی است استماع ننماید
فان الکل فی فیء هذا المقام المحمود و تحت هذا اللواء المعقود و الظل الممدود ضعفاء
بسیار ملاحظه لازم دارند همت را بگمارید که حفظ نمائید چه که اهل شبهات
بانواع وسائل قیام نموده اند گاه اظهار مظلومیت نمایند و گهی کلمهٔ توحید بر زبان
رانند گهی بتمجید حضرت مقصود پردازند و گهی اظهار ثبوت و رسوخ بقلم و لسان
نمایند تا بانواع خداع در قلوب ثابتین تزلزل اندازند هر ورقه که بدون خاتم
این عبد از این ارض ارسال شود مقصود القاء شبهات و نقض میثاق و توهین
مرکز امر الله و تفریق کلمة الله و تشتیت شمل احباء الله است و این است آنچه جمال
مبارک در جمیع الواح و زبر الهی خبر داده اند فاعتبروا یا احباء الله باری آنجناب
احباء رحمن را بیدار نمائید که چنین اوراق بخاتم مزین نه مندرجاتش صرف اغواست
ابداً ملاحظه ننمایند بلکه ارجاع باین ارض کنند تا بصاحبش داده شود والبهاء علیک
و علی کل ثابت علی میثاق الله در خصوص مسافرت و رفاقت با جناب امین علیه بهاء الله الابهی

مرقوم نموده بودید بسیار موافق زیرا چنین خوش است وجناب امین بهجت ستایش را از احبّاء آذربایجان علی الخصوص شما نموده اند والبهاء علیک ع ع

هُوالله

ای متبهل الی الله ناله وانابه بدرگاه خداوند بیمانند نمودی وبسمع ساکنان ملاء اعلی رسید وجمیع بحضرت احدیت تضرع وزاری نمودند که احبّای آن ارض در ظل شجرهٔ انیسا که در کلمات مکنون فارسی مذکور مستظل وبان عهد الهی متمسک ومتشبث باشند واز ملکوت ابهی مستمد توبستایش حضرت یحیون پیوسته مشغول شو که در سایهٔ سدرهٔ میثاق آرمیدی ومنتهی آمال اهل الله رسیدی ودر ساحت اقدس بندهٔ مقبول گشتی والبهاء علیک وعلی کل ثابت علی میثاق الله

ع ع

هُوالله

اللّهمّ یا غافر الذنب وقابل التوب یا رحمن الدنیا والآخرة انّ العبد لیس له ربّ سواک والمذنب لیس له غافر سواک والکسیر لیس له جابر غیرک والعلیل لیس له شافٍ دونک والفقیر لیس له کنز الا انت والخائف لیس له مأمن الا انت والهائم لیس له ملجأ الا انت انت ملاذ المضطرّین وماوی المضطربین وحصن الموحدین ومعقل العارفین عاملنا بفضلک وعفوک واغفر لنا وارحمنا ولا تأخذنا بما فرطنا فی جنبک

فی جنبک انک انت العفو الغفور وانک انت لتعلم یا الهی شدة تعلقی
وعظیم تعشقی بافنان سدرة وحدانیتک وفروع دوحة فردانیتک والی ما احببت
لهم الا ان یخضروا بفیض سحاب رحمانیتک ویزهروا بازهار قدس توحیدک
ویثمروا باثمار جنة تفریدک حتی ینتعشوا فی حدیقة تقدیسک وینموا فی روضة تنزیهک
وتعبق منهم نفحات القدس فی الاشطار وتنشر منهم روائح الانس فی الاقطار ایرب
ثبت قدم عبدک الذی ناجاک بالاستغفار علی عهدک ومیثاقک الذی ارتعد منه
فرائص کل عتل مختال ایرب سکن جاشه واضطرابه وارح روحه من نفحات العفو
والغفران ونغمات طیور حدیقة الاحسان واصفح عن الخطیئات انک انت الغفور

التواب ع ع

هو الاقدس الابهی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین

اللهم یا الهی وملجئی وملاذی انی کیف اذکرک بابدع الاذکار وافصح المحامد والنعوت
یا عزیز یا غفار واری ان کل فصیح وبلیغ وناطق وواصف کل لسانه فی نعت
آیة من آیات قدرتک ووصف کلمة من کلمات انشائک وان طیور العقول
انکسرت اجنحتها عن الصعود الی هواء قدس احدیتک وعناکب الاوهام غمرت ان
تنسج بلعابها فی اعلی ذروة قباب عرفانک اذ لا مفر لی الا الاقرار بالعجز والقصور
ولا مقر لی الا وهدة الفقر والفتور فان العجز عن الادراک عین الادراک والقصور عین الحصول

والاعتراف بالفقر عين الاقتراف ربّ ايّدني وعبادك المخلصين على عبوديّة
عتبتك السّاميه والتشبّث الى حضرتك الرّحمانيه والتضرّع لدى باب احديّتك
ايرب ثبّت قدمي على صراطك ونوّر قلبي بشعاع ساطع من ملكوت اسرارك
وانعش روحي بهبوب نسمة هابّة من حدائق غفرانك وفرّح فؤادي بنفحة
منتشرة من رياض قدسك وبيّض وجهي في افق سماء توحيدك واجعلني من عبادك
المخلصين ومن ارقائك الثابتين الراسخين ع ع

هو الله

ربّي ورجائي وغايتي املي وحرزي ومولي انّي بكمال ذلّ وانكسار اتراءى في عتبة قدسك
على تراب التذلّل والابتهال واناجيك واقول ربّ هذا فرع رفيع من دوحة
رحمانيتك غصن نضير من بديع رحمانيتك مورق مزهر مثمر
مفرّع بفروع نامية ثابتة ممتدّة الى سماء فردانيتك ايرب اجعل هذا الفرع
الجليل اروعة الهدى وجرثوم الموهبة والتقوى وزده طراوة ونضارة ولطافة
في كلّ حين بالماء المعين وانشر فروعه في الخافقين ممتدّة الى عنان افق المبين
مستطيلة الى شارق الارض ومغاربها وجنوبها وشمالها ايرب قيّض له كلّ خير
في كلّ عالم من عوالم القدس وادخله في خطيرة الانس وايّده وفروعه الثابتة
على الميثاق على خدمة امرك وانتشار آثارك وتشهير آياتك وتوضيح بيّناتك وتقرير

Provided by the Afnan Library

و تقریر احکامک و اعلاء امرک و هدایة خلقک و رفع قواعد بیتک و تأسیس صوامع
ذکرک ایرب انک لتعلم مبلغ حبی مع هذا الفرع الجلیل المحبوب و کثرة تولعی
بهذا الافنون الحنون و عظیم ودادی بهذا العبد الذی انجذب بنفحاتک یا حی و یا قیوم
اذاً یا الهی عامله بما یرضی به قلبی المحزون انک انت الکریم الرحیم و انک انت الرؤف
العطوف ع ع هو الله ای فرع جلیل سدرهٔ مبارکه ارياح مخالف سراج
میثاق را احاطه نموده است و امواج نقض و فساد سفینهٔ نجات را در گرداب عدوان
بیوفایان انداخته و گردباد طغیان پیرامون شجرهٔ پیمان شده و این عبد فریداً
وحیداً در مقابل هجوم عموم باستقامت تام مقاوم شرق محارب غرب مجادل
جنوب منازع است شمال مخاصم صد هزار عمر بن سعد و سنان است که با تیغ و سنان
و رمح و سهام است و هزاران بوجهل عنود و بولهب جحود است که در ایقاد نار وقود است
بیگانگان چنان آشنایان چنین با وجود این الحمد لله شمع امر الله روشن و منیر است
و آوازهٔ کلمة الله جهانگیر صبح هدی پرتوش از ملأ اعلی منتشر و هر ثابت و راسخ از ملکوت
ابهی منتصر صیت عظمت حق شرق را بحرکت آورده و نفحات قدس غرب را معطر
نموده افق حقیقت بنور پیمان چون مه تابان گشته و مطلع امکان بطلوع انوار
بخشش یزدان مشرق احسان شده اما عبد البهاء در خطری عظیم و مقری محاط
بصد هزار تهدید شدید لهذا باید آنحضرت در کمال قوت و استقامت قیام نمایند

وافنان سدرهٔ منتهی را جمع کنند یعنی یکدل و یکجهة نمایند و با ایادی امرالله
متفق و متحد شوند تا انجمن بیت عدل کلّی بقدر امکان تشکیلش ممکن گردد
و در وقت لزوم مضمون وصایا مجری گردد زیرا حضرات افنان شجرهٔ مقدّسه باید
در حفظ و حراست حصن حصین امرالله در صف اوّل قیام نمایند و بآنچه سزاوار این مقام
موهوب است موفق گردند امر عظیم است عظیم و مقاومت و مهاجمهٔ جمیع
ملل و امم شدید است شدید عنقریب نعرهٔ قبایل افریک و امریک و فریاد فرنگ
و تاجیک و نالهٔ هند و امّة چین از دور و نزدیک بلند شود و کلّ به جمیع قوی
بمقاومت برخیزند و فارسان میدان الهی بتأییدی از ملکوت ابهی بقوّت
ایقان و جند عرفان و سپاه پیمان جند هنالک مهزوم من الاحزاب را
ثابت و آشکار کنند بشارات بسیار از جمیع اطراف رسیده ولی اظهار نتوان نمود
زیرا یاران جفاکار فوراً تشبث باخماد نمایند و در صدد تفریق انجمع افتند
لهذا مختصراً بشارت داده میشود که امر بسیار بزرگوار شده و عظمتش پدیدار گشته
عنقریب غلیان عجیب خواهد نمود و البهآء علیک ع ع

هو الأبهی

یا حبیبی و مونسی و انیسی مسطورات مختلفهٔ متنوّعه وارد و مضامین در نهایت
تشویش و اضطراب در چنین وقتی و چنین موردی و چنین حالتی که اعداء جما

جمال مبارک از جمیع نقاط ارض در هجوم برانعبید وصدمات وبلیات ومشکلات
ومشقات وصعوبات واحزان از جمیع جهات وفتن در ارض مقدس مثابه بحر
متواج وانعبید در نهایت سوز وگداز وحسرت وحرقت وکدورت فرید وحید
در گوشهٔ کوه کرمل در کلبهٔ احزان مشغول بناله وتضرع وابتهال که مرسلات براه دنیا
وشکایات وحکایات واقعه در آن ارض وارد قسم بجمال قدم که حسرت بدر
منجر بغلت بهت حاصل باری ایچان من احزان انعبید کفایت شرق وغرب
می نماید انعبید بگوشهٔ خزیده وبکلی از هر فکری وهر مداخله بریده وسر بالین خموشی
نهاده وشب وروز بمناجات مشغول ونفحات ملکوت ابهی مألوف ومنظر
فتوح ابواب رجوع وشتان بین هذا الجوار وجوار رحمة الکبری در مکاتبات
سابق چه قدر اهتمام از انتخاب نمودم که بساط این کدورتزا منطوی نماید
که منجر بمشکلات میشود وحال وقت آنست که باید بهر وسیله باشد الفت میهنا
کرد قسم باسم اعظم وجمال قدم روحی لعباده الفداء که این عبد در این ارض
خود را خادم ذلیل کان نمود ولعد از صعود با وجود متابعت ومشاکل لاتحصی
مثل کمینه چاکری بخدمت کل قیام نمودم وزحمات جزئی وکلی کل را بکمال
ممنونی وخوشنودی حمل کردم ومنت کل را داشتم ونهایت تذلل وخشوع
وخضوع را با کل نمودم با وجود این انچه طعن وذم وکنایه حتی بگوش جودی رسید

تجاهل میکردم و میگفتم شاید این طوفان ساکن شود و این امواج راکد گردد
ممکن نشد عاقبت بدون اطّلاع این عبد در سرّ سرّ اوراق معلن بر بینونت
باطراف نشر شد و بکلی زمام از دست این عبد رفت با وجود این بمدافعه برنخواستم
و تعرّض ننمودم و شب و روز در حقّ کلّ دعا مینمایم ربّ اهد عبادک علی الصّراط
المستقیم و قدّر لهم التّبصّر فی الأمور حتّی ینتبهوا لخیرهم الّذی به یستضیئ
وجوههم فی ملکوتک و یکفهر به نجومهم فی افقک و یستنیر به قلوبهم من مواهبک
و حال نیز تعرّض بمدافعه ندارم و آنچه اجوبه از اطراف مرقوم ارسال نمودند جمیع را
ضبط نمودم و منع از نشر کردم و امّا قضیّهٔ هتک این عبد نسبت بحضرت اسم الله
بر روش و سلوک این عبد مطّلعید لهذا مختصراً مرقوم میشود که این عبد براستی میگویم
که تا بحال نه تحریراً و نه تقریراً کلمهٔ هتکی از او نسبت بنفسی صادر نه کنایات و استعارات
و استهزاء متتابع و مترادف و من ساکت و صامت با وجود این ممکن است
که نسبت بشما کلمهٔ هتکی از من صادر گردد بر من مسکین جفا دارند ظن که وفا را
شرم میآید ز من باری ای یاران مهربان بهتر آنست که جمیع این اذکار را
فراموش نمائیم و از جمیع این تصوّرات بگذریم و متّفق و متّحد شده و عمود
خیمهٔ الهی را در قطب آفاق بلند نمائیم و بخدمت جمال قدم پردازیم و در درگاه
احدیّت عبودیّت خویش ثابت و محقّق سازیم اگر باین صفت مقدّسه که بهتر

که بهتر از ربوبیّت دو جهانست متّصف کردیم هر مشکلی آسان گردد و هر صعب
مستصعبی شیر خیر از روح و روان ع ع حضرت اسم الله را
بتلگراف خواستیم و انشاء الله شما را نیز میخواهیم مطمئن باشید که نهایت عنایت
در حق شما مجری خواهد گشت ولی شما باید با حضرات ایادی چنان خشوع نمائید
که کلّ فی الحقیقه شما را بجان و دل محبّت حاصل نمایند و ثبوت و رسوخ شما نیز
مثل کلّ نزد جمیع ثابت و مبیّن گردد چون حضرت اسم الله بیایند مخابره
مفصّل خواهد گردید حال مختصر میگذریم و البهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای مشتعل بنار محبّت الله در این عصر عظیم که تأییدات ملکوت ابهی جمیع جهات را
احاطه نموده است و نفحات قدسی مشام روحانیان را معطّر نموده است جهدی نما
که مظهر آیت توحید گردی و مطلع اسرار تفرید شوی قسم بجمال قدم و اسم اعظم که
افواج ملکوت ابهی چون امواج محیط اکبر پیاپی میرسد ع ع

هو الابهی

ای ناظر بملکوت الهی از خدا بخواه که ترا بامری موفّق و مؤیّد فرماید که چون ستاره
صبحگاهی از افق عالم روشن گردی و چون نسائم سحری پر مشک و عنبر و روح پرور شوی
اگر سعادت دارین طلبی در میدان جولانی کن و اگر عزّت قدیمه جوئی این گوی را چوگانی بزن ع ع

هو الابهی

ای اسد میدان فدا شیر از فضیلت درندگی و تیز چنگی و بی باکیست ولی هزبران
بیشهٔ عرفان را آزادگی و بخشندگی و بندگی و یگانگی پس تو که شیر این نیستان و بندهٔ
این آستانی همتی نما که سبب حیات گردی نه ممات علت نجات شوی نه هلاک
شمع پر نور باشی نه آتش جهانسوز کوکب ساطع گردی نه عفریتی غالب والبهاء علیک
ع ع

هو الابهی

ای امة الله فضل وجود سلطان وجود بدرجهٔ رسیده که نسائی در این کور اعظم
مبعوث شدند در عرفان و ایقان و بیان و تبیان گوی سبقت را از رجال
بربودند و در ظل کلمهٔ جامعه چنان محشور شدند که مظهر اغرب آثار گشتند والبهاء علیک
ع ع

هو الابهی

ای سرور وفا پرور روحانی وی مهر جوی کامور رحمانی ای جای تو خالی ای جای تو خالی
در محفل انسیم در محضر قدسیم هم ساکن فردوسیم ای جای تو خالی ای جای تو خالی
در گلشن اسراریم در گلبن ازهاریم در مکمن انواریم ای جای تو خالی ای جای تو خالی
در خلوتگه رازیم با دلبر دمسازیم با ناز و نیازیم ای جای تو خالی ای جای تو خالی
در جنت مأوائیم در مسجد اقصائیم در یثرب و بطحائیم ای جای تو خالی ای جای تو خالی
در خلوت لاهوتیم در فسحت ملکوتیم بیزار ز ناسوتیم ای جای تو خالی ای جای تو خالی

Provided by the Afnan Library

در ساحل دریائیم در سینهٔ سینائیم در بقعهٔ حمرائیم ای جای تو خالی ای جای تو خالی
در وادی ایمن پوئیم گلهای چمن بوئیم دیدار قدم جوئیم ای جای تو خالی ای جای تو خالی
در دشت صفائیم سرمست وفائیم فارغ ز جفائیم ای جای تو خالی ای جای تو خالی

اگرچه مدتی بود که بواسطهٔ خامه و مداد بیاد روی و خوی آن راحت جان و فؤاد نیفتادیم
لکن در دل و روح و روان شب و روز بذکر دیدارت و خلق و صفاتت مشغول
و از حضرت رحمن در حق آنحضرت تمنای فضل و احسان مینمودیم علی الخصوص
در ساحتی و حالتیکه بتحریر این عریضه پرداختم که حرفی به از کتابی بود و قطرهٔ به از دریائی
مقصود اینست چنان گمان مفرمائید که آنی فارغ از یادم و یا از دام محبت آزادم
اسیر زنجیر محبت قدیم و الفت دیرینم از فضل و عنایت یزدان پاک چنان
امیدوارم که مشام مبارکت همواره بنفحات قدسش معطر و دماغ جان بعبیر
عنایتش معنبر باشد تا در این یوم اعظم بموهبت کلیهٔ الهیه منتهای
آمال مقربین و کروبین است فائز باشید باقی همیشه در کهف حفظ و حمایت الهیه
محفوظ و مصون مانید ع ع

ایحضرت امین علیک بهاء الله و ثنائه خدمات آنجناب در آستان الهی چه در ایام
ظهور چه بعد از صعود مشهود و این از اعظم توفیقات رب جنود است فاشکر الله

علی ذلک واثن علیه این از فضل جمال مبارکست چون من و چون امثال من
باین موهبت موفق و مؤید میگردد پس اکف ابتهال را بدرگاه ذو الجلال باز کن
و آغاز این نیاز فرما که پروردگارا محض فضل عظیم و لطف عمیم نابود و تباهی را
پناهی عنایت فرمودی و در بارگاه الهی راه دادی و آگاهی بخشیدی و بنور
صبحگاهی و فیض نامتناهی هدایت فرمودی و بر خدمت موفق کردی احسان
وجودت چنان وجود را احاطه نموده است که ذرات حکم نیرات یافته است
و قطرات موج بحیرات پیدا نموده از فضل و فیض دمادمت و پرتو آفتاب موهبتت
هر گیاهی درخت بارور شده است و هر اعشابی گل و ریحان و سنبل و ضیمران
گردیده است اینعبد را تا نفس پایان بر خدمت مستدام بدار ع ع چند مراسله
پیاپی ارسال گردید انشاء الله خواهد رسید عنقریب در این ایام ارباح امتحان
از شطر افتستان بهبوب آید و گردباد آزمایش از هر جهة بحرکت آید و آنچه
در الواح الهیه اخبار داده شده است کل ظاهر گردد و چون امر عظیم است البته
امتحان عظیم خواهد بود هر سال که بهارش رشک فردوس جنانست و ربیعش
لطیف و بدیع و گل و ریحانش و سنبل و ضیمرانش در غایت طراوت و لطافت
و میوه و بارش و فواکه مشک بارش در نهایت حلاوت البته طوفان
بارانش و بوران زمستانش و برف و یخ و طغیان سیل روانش نیز شدید است تا

تا این شدّت برودت احاطه ننماید آن بهار جان پرور جهان را نیاراید و جمال
گل چهره نگشاید و مرغان چمن نسراید و کوه و دشت رشک بهشت برین نگردد
باری امر الله آنچه امتحانش عظیم و افتتانش شدید شود قوّت و قدرتش در عالم
ظهور پدید گردد و انوارش در شرق و غرب جهان ساطع و مضیئی شود حمد
جمال قدم و اسم اعظم را که ارکان نفاق را در مدینهٔ کبیره از بنیاد برانداخت و ریشهٔ
شقاق را بکلّی قطع نمود شیخ احمد عنود و آقاخان مردود را با جمیع عونه اسیر
ذلّ و خذلان فرمود و در جمیع نقاط عالم امرش را تأیید کرد دوستانش را در کلّ
مواقع بجنود ملاء اعلی نصرت کرد و معاندان را در جمیع مقامات ذلیل نمود صدق طویت
و خیریت نیّت و صداقت و امانت و دیانتشان را نزد کل واضح و مشهور فرمود
و فساد و عناد و فتنه و کینهٔ بدخواهان را مشهود و معلوم کرد در نزد جمیع حکومت
عالم ثابت و مقرّر داشت که این حزب مأمور باطاعت و وفاقند و ممنوع از مخاصمه
و شقاق خیرخواهان دولتند و محبّان و دوستان سلطنت سریر شهریاری را مطیع
و منقادند و درگاه خسروی را بجان و دل بندهٔ آزاد طوعاً خادمند و بطیب خاطر
ملازم این کیفیّت تا بحال مجهول بود بلکه بر عکس مشتبه و نامعلوم حال الحمد لله
بعون و عنایت اسم اعظم حقیقت حال معلوم و مشهود گردید جمیع راهها
استوار شد و هر سنگلاخ هموار از خارج مشکلی نماند و از اعدا و صنادید معاندی نماند

معاندان باقی را شأن و وجودی نه و دشمنان صمیمی را قدر و شهودی نیست
این از جهة طوائف سائره و اعداء خاسره اما در امر مبین و نباء عظیمش نیز بیست و
پنجسال پیش در کتاب اقدس عظیمش که لوح محفوظ الهی و ام الکتاب ربانی بود بنص
صریح و فصل خطاب صحیح منهج قویم قدیم و صراط مستقیم را واضح و دلیل جلیلش را
لائح فرمود و شریک و سهیم در امر عظیم و سلطان مبینش نگذاشت و جمیع وسائلش را
چون طفل رضیع از ثدی عزیز در این مدت مدیده شیر داد و رکن شدید را آشکار و پدید کرد
پس باثر قلم اعلی از ملاء انشاء و اهل ملاء اعلی و اهل سرادق قدس خلف حجبات بقا
عهد و پیمان گرفت و قسم و ایمان یاد فرمود که ثابتین را بجنود ملکوت ابهی نصرت
فرماید و راسخین را بقبیل ملائکه از افق اعلی حمایت مارقین را اسیر خذلان
کند و متزلزلین را اخیر شیطان امری را مستور نداشت و شبهه نگذاشت ولی
پیمان باین عظیم را البته متزلزل شدید حاصل گردد و میثاق باین وثیق را البته
ناقض ناقص غیر مستقیم مشهود آید این از سنن الهیه است و از امتحانات لاریبیه
ولن تجد لسنة الله تبدیلا امیدواریم که اینگونه امور واقع نگردد
و از این قبیل وساوس بمیدان نیاید اولاً اینکه میثاق شدید و بنیان پیمان از زبر حدید
ثانیاً آنکه این عبد را با نفسی کلفتی نه و تعرضی نیست تکلیفی ندارم و تمیزی نجویم
درگاه جمال مبارک را عبد فانیم و آستان مقدس را پاسبانی دانی با کسی معارضه نکنم

نکنم و منازعه ننمایم سر تسلیم دارم و قلبی سلیم من شاء فلیتمسک بعروة الله
الوثقی و حبله المتین و من شاء فلیتزلزل فی میثاقه الغلیظ و امره المبین
باری این را بدان اگر کل احبای الهی نعوذ بالله متزلزل شوند این عبد در حق
نفسی توبیخ روا ندارم و حرفی بر زبان نرانم بخدا واگذارم و بعروه تسلیم و رضا
تشبث نمایم ولی این را بدان که این نور مبین را هیچ حجابی حائل نگردد
و هیچ نقابی ساتر نشود فسوف تری المتزلزلین فی خسران مبین ع ع
هو الله الهی الهی هذا عبد صادق فی خدمتک و امین بین بریتک
ساع بروحه و ذاته و جسده فی امرک لا یطلب الا رضائک و لا یتمنی الا
اعلاء کلمتک و نشر آثارک و سطوع انوارک و ظهور آیاتک قد انفق ماله و علیه
فی سبیلک و بذل ما احبتناه فی محبتک انک انت القوی المعین الکریم

ع ع

هو الله

هو المؤسس و المؤلف بین القلوب لک الحمد یا الهی بما الفت بانفاس عبدک
الطاهرة بین احبائک و جمعت شمل اودائک و احییت بذلک قلوب اصفیائک
و لممت شعث فقرائک ایرب ثبت قلوبهم علی الولاء و رکز اقدامهم علی الوفاء
و البسهم رداء التقوی و احرسهم عن شهوات النفس و الهوی و لیس للانسان الا ما سعی

پاک یزدانا دلهای پریشان را التیام بخش و افکار پیچان را ایتلاف ده
اغنام متفرقه را شبان مهربان و طیور پراکنده را فرخنده جامع در مرغزار
دلهارا بنور وحدت روشن کن و جانهارا بنفحات الفت زنده و مهتز نما
بندهٔ دیرینت را ناصح این قرن و خادم آستان قدمت را موفق بر تالیف
و تجلیب کن تا کل چون امواج بحر احدیت متفق گردند و افواج ملکوت
رحمانیت متحد شوند ع ع از خبر الفت دوستان مسرت بی پایان
رخ نمود و علت روح و ریحان گشت امید وارم که همواره رشتهٔ عقد
الئام احبای ذو الجلال گردی و رابطهٔ الفت قلوب اهل کمال و الفه یو
و یؤیدک علی هذا الامر العظیم در خصوص تاسیس محافل تعلیم و تذکیر مرقوم نموده
بودید بسیار موافق البته باید که هر چند نفر از احبای الهی در بعضی اوقات
چون ستاره های پروین در سپهر علیین جمع شوند و بتلقین تعلیم کنند هذا
هو الفضل البدیع البته استمرار و دوام لازم است طوبی للمجتمعین شب عشرت
هفت است خدا حافظ شما ع ع مکاتیب که نخواسته بودید در جواب

هُوَ اللّٰه

ایدوستان حقیقی عبد البهاء بنیان نقض نسج عنکبوت است و ایوان همان بنیان
حی لایموت آن پایه اش بر شفا جرف هار و این پایه اش رحمت و موهبت

و موهبت پروردگار آن اساسش ظلمت حقد و حسد برادران پرجفا و این
بنایش بر صیانت و محبت یوسف وفا آن منبعث از صرف بغضا و این صادر
از یختص برحمته من یشاء پس ملاحظه نمائید که بنیان این بیوفایان چه قدر سست
و پرفتور است و بنیان پیمان حق شاهق قصور شب و روز بشکر رب غفور
بپردازید که در این بیت معمور مسکن و مأوی گرفته اید و از بنیان مطمور بکلی
بیزار و منفور شدید والبهاء علیکم ع ع

هو الابهی

ای منجذب بشمیم نسیم عنایت سر یزدان و راز رحمن را در آئینه حقیقت و دریای
عبودیت اکتشاف نما و پرتو جهان افروزی بزرگی و آزادگی و رستگاری را در مطلع
بندگی و خاکساری آستان پروردگار مشاهده کن در حیز امکان تا عنان لامکان
بلندی و صعود و ترقی جز ببال و پر عبودیت نتوان و قربیت حضرت مقدسه
جز بتحریک جناح رقیت ممکن نه پس بدان که منتهی آرزوی این مرغ بی پر و بال
پرواز در اوج بندگیست نه آزادگی و طیران در حضیض چاکریست نه فلک سروری
پس تا توانی مرا باین صفت بخوان و باین نعت ستایش کن تا دلم خرم گردد
و جانم بشادی همدم جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبائه الفدا تاج بندگی را بر تارک
این عبد از اکلیل سروری ترجیح داده چه که باین مفتخر و مباهی بوده و هستم ع ع

هُوَ الأَبهى

يا من اراده الله ملكوت الآيات واقامه على تثبيت الاقدام لعمر الله
ان اهل ملكوت الابهى يخاطبونك باعلى النداء ويبشرونك برحمة يختصك الله
بها في عالم البقاء ويشيرون اليك بالبنان ويقولون هذا الذي خدم
عهد الله ونصر ميثاق الله ووفى بما عاهد عليه الله وروج دين الله واعلى كلمة الله
ونشر نفحات الله وقام على نصرة امر الله ونفس الحق ان ذرات الكائنات
من حيث حقائقها المرتبة على النظم الوجودي يصلين عليك ويتبتلن الى الله
ويناجين ربهن ويقلن رب ايد عبدك هذا الجنود ملكوتك الابهى وانصره
بقبيل من الملائكة المقربين اي رب هذا عبدك الذي اخلص وجهه لوجهك
الكريم وسجد لنورك المبين وهدى الى صراطك المستقيم ومنهجك القويم
وتحمل كل مشقة في سبيلك واحتمل كل تعب في محبتك وقطع الفيافي
والسباسب والمفاوز والجبال وطوى البيداء والصحراء والقفار ونادى
بأسمك في تلك الجهات فاجعل له الموهب جوائز العطاء ونشده من المجامد
والنعوت بالثناء على جمالك الابهى ع ع اي رب ان في عنقه
رسم السلاسل من حديد وفي رجله اثر القيود والوثيق وفي جسده علائم
العذاب والعقاب الشديد في حبك فاعطف عليه بعين رحمانيتك واغمره في

فی بحار الطافک و احسانک وادخله مدخل صدق واخرجه مخرج صدق
واجعل له من لدنک سلطاناً نصیراً ایرب اعین احبتک شاخصة الی انوارک
وناظرة الی ملکوتک وتترصد ظهور تأییدک لعبدک هذا فنور ابصارهم بمشاهدة
آیات رحمتک التی تنزل علی عبدک وانوار موهبتک التی تغشاه بفضلک
وجودک انک انت الکریم المعطی الرؤف الوهاب ع ع

هو الله

ای منادی باسم الله در سبیل الهی گردن را وقف زنجیر نمودی و پای را
مرهون کند ثقیل جسم را در زندان انداختی و جان را رهین صد هزار آفات
نمودی و چون از سلاسل رها یافتی سرگشته کوه و هامون شدی و آواره
صحرا و دریا و کشور روس و مرز و بوم روم تا آنکه در بقعه مبارکه وارد شدی
و بشرف تقبیل آستان مقدس موفق گشتی هنوز نفس نکشیده که هاتف
ملکوت جلیل حی علی الرحیل فرمود سریعاً توجه بآن سمت نمودی و عاجلاً
دشت و بحر و جبل قطع نمودی تا در محفل یاران درآمدی و در انجمن دوستان
داخل شدی امید است که تلافی بشود جمیع مکاتیب که تسلیم فائزه مسافره
نموده بودید جواب مرقوم شد و باو تسلیم گشت ع ع

هو الأبهی

ای اسیر سبیل الهی تفاصیل واقعهٔ مؤلمه و حوادث مزعجه یعنی فاجعهٔ اردبیل
و مشقت سبیل و زحمت سلاسل و زنجیر کل متلوّ و مسموع و معلوم گردید مسطور مفصّل
مشروح که ترجمان وقایع معهود و بآقا میرزا شعاع الله مرقوم شده بود قرائت
و تلاوت گردید خوبست مهمانیهای مکمّل و مائده های مفصّل بود فیها ما تشتهی
الأنفس و تلذّ به الأعین هنیئاً مریئاً گوارا و سازگار باد ملّا رومی میگوید
نفس مؤمن اسغری آمد یقین یعنی از ضرب چوب و چماق و دکنک مالا
یطاق فربه و سمین و سفید رخ و سیمین بدن گردد و باین عیش مهیّا و سفرهٔ
مهنّا وقت تشریف بردن شما اشاره و ایما شد البتّه فراموش نفرمودید
حال الحمد لله در وعده وفا و ازداد صفا پیدا شد ای یار دیرین چرا اینقدر
بی انصاف و بیدین بودی جمیع این اطعمهٔ لذیذه و مائده های لطیفه را تنها
خوردی و هیچ بیاد این رفقاء فقرا نیفتادی آیا این شرط وفاجوئی و خوش
خوئی و دلجوئی بود یا بیاد این فتاده خاک سر چونکه خوردی جرعهٔ بر خاک ریز
باری علی العجاله تو گوی سبقت ربودی و جام موهبت نوشیدی تا ببینیم ما
چه خواهیم کرد لکن من و جمیع دعوی داریم زیرا شخصی روزی بسیّد محمّد
معهود گفته بود که چرا میرزا یحیی در جمیع موارد بلا فوراً فرار اختیار مینمود چنانچه

چنانچه در این امر هیچ ذهنی و مشقتی و زحمتی بر او وارد نشد همیشه تحریک فساد میکرد
و فوراً خود فرار مینمود و حضرت اعلی روح العالمین فداه سینهٔ مبارکش را
هدف صد هزار گلوله و رصاص فرمودند و ابداً در جمیع موارد محافظهٔ نفس خویش
ننمودند و جمال مبارک روح الوجود لبلایاه فداء در جمیع مواقع بلایا و کل
مخاطرات را بنفس مبارک تحمل انواع مصائب و بلیات میفرمودند
و در صد هزار خطرها و مشقتها و زحمتها و تحت سلاسل و اغلالها افتادند
در جواب گفته بود الفرار مما لا یطاق من سنن الانبیاء این جمله
اتباع سنن انبیا بود و تأسی بحضرات اولیا و حال ما پادشاه دعوا داریم که چرا
آنشب که غلامها خواستند شمار افرار دهند تمکین و قرار نیافتید البته باید شما نیز
اتباع سنن سلف بفرمائید این نظر بقول سید محمد است والا نفوسیکه
از صهبای الهی مست و مخمورند و در دفتر دانائی مذکور و مسطور سستی
نخواهند و مجبوری نتوانند شهرهٔ آفاق شوند و والهٔ و شیدا گردند جام بلا
جویند در راه وفا پویند چون در دانهٔ موهبت در آغوش صدف محبت پرورده
گردند و چون ذهب ابریز در تاب تب آتش رنگ پذیر یابند و از
شکر نه لب بریزند کاهی در طوفان اعظم بلا چون حضرت نوح کشتی رانند
و کهی وقت هبوب صرصر قضا چون حضرت هود قرار و سکون یابند و قتی

چون جمال خلیل جلیل در نائرهٔ جفا رخ برافروزند و زمانی در شدت سورت
علل و اسقام چون حضرت ایوب از حرارت تب زار زار بسوزند و وقتی
چون یوسف زنجیر و سلاسل زندان را در عشق جمال رحمن طوق زرین و حمائل
سلطنت علیین سازند ساعتی چون یحیی حصور سر ببازند و آنی چون عیسی
مریم بفقر و درد و غم همدم گردند و سر بر سر دار برافرازند گهی چون حبیب
محبوب صد هزار جفا تحمل نموده عاقبت مسموم عروج برفیق اعلی نمایند و وقتی
چون هزبر صائب اسد الله الغالب با سری شکافته رخی شکفته کنند و روزی
چون شهید مظلوم نیر ساطع مشهود معلوم لب تشنه در راه خدا در صحرای کربلا
جان بازند باری وقایع بسیار نهایت ندارد اینست صفت عاشقان
جمال ذو الجلال و سمت مدهوشان جام محبت رحمن در ترکی می گوید
حسینی مشرب اول بر جان ایچون خوف و رجادن کیچ فضای کربلای
عشقه وار مردانه مردانه در وقت قرائت مکتوب شما قسم بجمال قدم و اسم
اعظم روحی لاحبائه الاسراء فداء که آرزوی انصدمات و بلیات مینمودم
باری وقت جان بازی و جان نثاری و سرمستی و هشیاری و بیداری
و گریه و زاریست که انشاء الله بعون جنود ملأ اعلی و تأییدات متتابعه از
ملکوت ابهی جهان و جهانیان را زنده نمود و عالم را قمیص جدیدی بخشید و بنفحا

و نفحات قدس شرق و غرب را معطر و با نوار ساطعه از شمس حقیقت آفاق را منور
نمود و البهآء علیک و علی کل عبد اتبلی فی سبیل الله محبوب العارفین عبد البهآء

عباس

هو الله

ای احبای الهی جناب آقا میرزا جلیل در نشر نفحات الله سعی بلیغ و جهد عظیم دارند
و فی الحقیقه شب و روز را صرف این مقصد جلیل مینمایند اگرچه شغول
تحصیل معاش اهل و اطفال شده بکوشند از این مقصد عظیم باز نمانند و اگر
چه عیال و اطفال را مهمل گذارند و باطراف سفر نمایند این نیز مخالف
حکم الله است و مباین رضاء رحمن لهذا اگرچه نفسی از احبای الهی از جهة
حقوق مبلغی بایشان تقدیم نماید و قبض بگیرد و قبض را تقدیم نماید عند الحق
مقبول و محبوب و محسوب ع ع

هو الله

ای متمسک بحبل متین آنچه مرقوم نموده بودید معلوم و مفهوم شد
صحائف نود و نه صفحه رسائل بود نه نامه چه که در الفاظ مختصره مطالب مفصله
و معانی مکثره مندمج و مندرج بود کلام بر دو قسم است یکی جوامع الکلم
و فصل الخطاب که بغایت موجز و مفید است دیگری اساطیر و حکایات

که مسهب و طویل و مطنب است ولی معانی قلیل و کمیاب پس نفوسیکه
در ظل کلمهٔ توحید داخل اهل معانیند نه الفاظ و طالب حقایقند نه مجاز جمیع
لسانها نزدشان مقبول و مرغوب اگر معانی محبوب موجود چه لری و چه
کردی و چه تازی و چه دری و چه پهلوی و اگر در الفاظ معانی مفقود مردود
چه فارسی و چه عربی و چه عراقی و چه حجازی در خاطر دارم که در عراق روزی
بحضور نیّر آفاق شخصی از لرهای بروجرد حاضر و آنشخص عامی صرف بود
چون جمال قدم و اسم اعظم بکمال اظهار عنایت فرمودند رویش باز شد و
بکمال اشتعال و توجّه مخاطباً لوجه اضاء به ملکوت السموات والأرض این
ابیاترا در نهایت شور و وله و شوق و شعف عرض نمود و چند شعر لری خواند
از آنجمله این بیت بود هر کجا مِزَرِی و پا سَرِ خاکِ مَهَلی مَه دراز میشوم
در خاکِ گِل و پُل مکنم مَه دِلَم خو مِشَوْد تا زلف تو قِنقِل مکند باری جمال
مبارک آنقدر تبسم فرمودند و اظهار عنایت کردند که حدّ و وصف ندارد
باری مقصود اینکه شما در نهایت فصاحت و بلاغت مکتوبرا مرقوم فرمائید
و آن لسان محبت است ای لر شکر کن خدا که آب کری و پاک و طاهر
و مطهر بی محابا رو زبانرا برگشا والبهاء علی اهل البهاء ع ع

هو الأبهی

ای یاران من

ای یاران من و یادوران من بانگ بانگ عبودیت است و جلوهٔ جلوهٔ
رقیت آستان مقدس کل فنا محضیم و معدوم بحت هریک در قرائص
بندگی بکوشیم و در لوازم چاکری جهد بلیغ نمائیم و خلعت عبودیت را
زیبایش دوش رقیت نمائیم مظهر تأیید حضرت احدیت گردیم عنوان
ربوبیت و القاب الوهیت مخصوص ذات مقدس است نهایت بستایش
و نیایش ما محویت و فناء و عجز و نیاز در درگاه کبریاست انیت هویت
کبریای انیت رحمت عظمی انیت جنت مأوی انیت فردوس اعلی انیت
سلطنت ارض و سما انیت شرف بافخ انیت مقام شامخ انیت
فضل عظیم انیت فوز مبین هنیئاً للفائزین سقیاً للقائمین رعیاً
للطائفین حضرت شهید ابن الشهید علیه بهاء الله الابهی ذکر آن یار را
در محررات خویش فرموده و نهایت ستایش نموده که احبای آن اقلیم
چون بنیان رصین و حصن حصین ثابت بر میثاق و منجذب باشراقند و چنین
سزاوار است زیرا جمال قدیم و صبح مبین و آفتاب ملکوت عظیم روحی
لاحبائه الفداء عنایت خاصی باهالی کشور خراسان داشتند و دائما در کمال
بشاشت و تبسم از ذکر احبای خراسان مسفر بودند و این عنایت آثارش
اینست که در میثاق الهی کل ثابت و راسخند قوم مظلوم جهل نقض را نفوذی در آن

صفحات نشد واهل شبهات را امیدی نماند حال شکرانهٔ این تأیید و
توفیق وصیانت وعنایت رب مجید باید احبای الهی بکمال حکمت در
تحکیم دعائم امرالله وتأسیس وترویج شریعت الله ونشر نفحات الله واعلاء
کلمة الله وترقی نفوس در جمیع مراتب وجود وتربیت اطفال وتعلیم فنون
نافعه بورزند کان وتدرج در مدارج مدنیت وتکثیر صنایع ولطیفه
وترویج تجارت وتحسین زراعت وتعمیم معارف وتعلیم نساء وتکریم ورقاء
ورعایت آباء الرحمن والفت واتحاد احبا وخدمت حکومت وصداقت
بسریر سلطنت وخیرخواهی عموم واطاعت پادشاه غیور یجان ومدبر بکوشند
اعلیحضرت شهریاری ایّده الله علی احیاء البلاد فی الحقیقه از بدو جوانی وبدایت
کامرانی درحق این طائفه نهایت صیانت را مجری وغایت حمایت را منظور
داشته اند لهذا احبا باید بکمال همت وصداقت در جمیع مراتب خدمت
وجانفشانی نمایند ای یاران حق این نصائح را بجان ودل گوش نمائید
اگر خدانخواسته از بعضی مأمورین جور وجفائی بینید این از اجبار علما واصرار سفهاست
خود سرانه تعدی نمینمایند اما دولت ابد مدت ابداً راضی نبوده ونیست
وبقدر امکان صیانت میفرماید لهذا از وقوعات حادثه محزون مباشید
ودر کمال راستی ودرستی اطاعت وخدمت دولت واولیاء امور نمائید ودر

و در فکر ترقی و مدنیت عموم و علوّیت مملکت باشید تا آنکه چون شمع در
عالم مدنی روشن گردید ملاحظه کنید که ممالک سائره در ترقیات عصریه چه قدر
پیش آمده اند جمال قدم بجمیع وصایا و عهود شما را بر آنچه سبب حیات و ترقی
در جامعه دلالت فرموده اند شما باید حزب ترقی باشید تا لشکر حیات گردید
و جنود نجات شوید و هم چنین ابواب برای شما تأییدات الهیه از هر جهت
سبب ترقی مهیا فرموده عنقریب برادرانتان از اروپ و امریک
بایران خواهند آمد و تأسیس صنایع بدیعه و بناء آثار مدنیت و افتتاح
کارخانه ها و ترویج تجارت و تکثیر فلاحت و تعمیم معارف خواهند نمود
همین قدر امن و امان بهمّت حکومت بتجدد کمال برسد خواهند آمد و خطّهٔ
ایران را رشک جنان و غبطهٔ اقالیم سائره خواهند نمود آنوقت حکومت
بی نهایت خوشنود خواهد شد و نوایای سفید در خیر خواهی دولت
و خلوص بسریر شهریاری ظاهر خواهد گشت ای یاران الهی این دنیای فانی
لیاقت دل بستگی ندارد و شایستگی تعلق نداشته و نخواهد داشت
امری در این عالم مهمّ شمرده نشود مگر ظهور فضائل و خصائل و مناقب انسانی
که اعظم ودیعهٔ الهی است و آن جلوه رحمانی عبارت از ظهور این نصائح
و وصایاست و البهاء علیکم ع ع

هو الأبهی

ای یادگار سه بزرگوار عموی بزرگوارت حضرت حاجی حسن بارخی چون
ماه روشن در انجمن شیدائیان و محفل سودائیان شب و روز پر شعله و سوز
بود گهی از سورت نار محبت الله چون آتش برافروختی و حجبات منجمدان
بسوختی و گهی چون ابر نیسان با چشمی گریان ناله و فغان آغاز نمودی
با وجود آنکه در دبستانی درس و سبقی نخواند طوطی شکرشکن علم و عرفان بود
با آنکه در حجرهٔ تجارت نشو و نما نموده در محفل معرفت بنهایت فصاحت
و بلاغت ناطق بود مؤمن بنقطهٔ اولی روحی له الفدا بود و موقن بجمال قدم
روحی لمرقده الفدا گشت جان و مال فدا نمود و عزت و اعتبار قربان کرد
آیت تقدیس شد رایت توحید برپا کرد ناطق بود و کامل منادی حق بود
واضح تا آنکه در آذربایجان اهل کین در کمین نشستند و آن مشتاق جمال
حی فرید را خفیاً شهید نمودند و الیوم در قطب ملکوت ابهی بآهنگ ملاء
اعلی در وجد و طرب است و جذب و وله لا تحسبن الذین قتلوا فی
سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون والسلام علیه یوم ولد و یوم
استشهد و یوم بعث فی الملکوت الابهی والبهاء علیه عموی بزرگوار ثانی
جناب حاجی جعفر پرجوش و خروش بود و چون جذوهٔ پرشعلهٔ حرارتش مؤثر در

درخویش وبیگانه وچون ازجام عشق محبوب یگانه سرمست بود ترک لانه وآشیانه
کرد ودرارض سرتشبرف مشول بساحت قدس موفق شد ومدتی درکمال
جذب وطرب بسربرد وچون نیرآفاق را باین سجن اعظم حرکت دادند واورا
منع نمودند فوراً خنجر خویش را بخنجر بدست خویش قطع نمود وخون خودرا
قربان پای یاردلنشین کرد ولی احبی محتوم نشده بود ومسجونیّت درمعیّت
اسم اعظم مقدر بود لهذا خارق العاده آن قطع وصل شد وآن زخم
التیام یافت ودراین زندان بلا وسجن اعظم مدّتی درنهایت مشقت
بسربرد وعاقبت کأس موت را درنهایت مسرّت بنوشید فطوبی له
وحسن مآب والآن درمقعد صدق عندملیک مقتدر درغایت سرور
وانما پدربزرگوارت جوهر تقی وآیت هدی جناب مشهدی تقی علیه بهاءالله الابهی
بدلالت عمو حضرت حاجی حسن بافق یمین توجه نمود واستفاضه ازفیض عظیم نمود
رخسرا بانوار هدی روشن کرد ودل را بآیات تقی وریاحین صفا گلشن فرمود
شب وروز بذکر حق مشغول بود وازماد ون مهر ومحبوب قلب پرنورداشت وروحی
پرسرور او نیز درارض سرّ وارد وبسرّ حقیقت واقف گشت شب وروز
ساکت وصامت ودرمحافل سامع وعارف بود چشمی ازجهان وجهانیان
پوشیده داشت وقلبی ازخوف وخشیت الهی پراندیشه تاآنکه اسیر شد

و او نیز با حاجی جعفر عمو در این سجن اعظم مسجون گشت سالهای چند در مشقّت
و زحمت بود و در کمال رضا و تسلیم شاکر از بلایا و محن بود تا آنکه در زندان
در کمال مظلومی و اشتعال با چشمی گریان و قلبی بریان صعود بملکوت یزدان نمود
و در این وقت بر سریر عزّت قدیمه مستقرّ و در ملکوت ابهی بنفحات قدس
جان پرور بهره ور و خطاب بتو میکند و میگوید ای پسر من بنده آستان بودم
و از خدّام دوستان سالهای چند در ملک زیست نمودم و در عبودیت حضرت
احدیّت بجان و دل کوشیدم و بفضل و موهبت جمال قدم بارخی چون
آفتاب بملکوت ابهی شتافتم و ترا یادگار گذاشتم ای پسر سراج مرا در ملک
ادنی روشن کن تا در ملکوت اعلی در انجمن بالا بتقدیس و تنزیه یادت نمایم و تأیید
طلبم ای پسر شمع مرا روشن کن و شجر مرا با ثمر نما بنیان مرا آباد کن و بنیاد مرا
محکم و استوار ای پسر جوی مرا روان کن و کوی مرا معمور و آبادان ای پسر
خادم میثاق باش و آیت موهبت نیّر آفاق تمسّک به پیمان جو و مظهر الطاف
یزدان شو ای پسر حدیقهٔ مرا گل صد برگ خندان شو و گلبن مرا بلبل خوش الحان
تا آهنگ جانبخشت چون خروش نهنگ بحر عشق بافق اعلی رسد و بمسامع
سکان ملکوت ابهی درآید تا من در انجمن لاهوتیان بوجود تو افتخار نمایم و در
صوامع ملکوت بذکر تو مشغول گردم جناب عبدالله و جناب مهدیقلی و جناب تقی

تقی یادکاران آن متصاعد بملکوت رب جلیل را از قبل ابعید تکبیر ابدع
ابهی ابلاغ نمائید والبهآء علیک وعلی کل من اقبل الی الرب الکریم المجید ع ع

هُوالأبهی

ای منیر پرتو نور ظهور چون بر قلهٔ طور زد سنگ خارا متلاشی شده و صخرهٔ صمّاء
متفانی جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبّائه الفداء در هر دم بصد هزار انوار
اشراق فرمود و تجلّی آشکار نمود چه سنگ سخت بودیم که ابداً متأثر نشدیم بلکه
صخرهٔ جلمود وجود باقی و برقرار و بزبان و بنان اظهار تبتّل و تضرّع و ابتهال
مینمائیم هیهات هیهات ثمّ هیهات اگر مختبار تمام میشد کار آسان بود کلمات
مکنون فارسی را تلاوت فرمائید بوضوح بیان میفرماید پس تو ای منیر چون
این اسیر مباش بحقیقت وجود مجاز را محو کن و جز جمال مبارک هر چه هست محو
کن تا از آن فیوضات و تجلّیات نصیب مستفیض را بری و بکلّی فانی در او گردی
همیشه در دل مذکور بوده و هستی و البهآء علیک و علی کل ثابت علی المیثاق
و متصاعد علی النعاق فی یوم الطّلاق ع ع

هُوالله

یا من شتم رائحة الوفاء هر حقیقتی از حقائق الٰهیه و حقائق کونیه چه اعیان
چه معانی رائحه دارد و نفحه می بخشد حقیقت وفا چون کل صدر که جمراء رائحه

مشک جان بخشد وجانهارا روح وریحان ارزانی نماید پس ثبوت و
رسوخ بر عهد و پیمان را نیز رائحهٔ طیبه موجود ع ع

هوالله

ای شجرهٔ ثابتهٔ الاصول والاغصان جناب لا محمد اسمعیل وجناب لا عبد العلی
علیهما بهاء الله الابهی محفوظ ومصون وارد این ارض مقدسه گردیدند وتنحات
قدس حدیقهٔ نورآء مشام و دماغ معطر ومعنبر فرمودند ویاران جمیع محبتان هستند
وانشاء الله در هر ساعتی بموهبتی مؤید گردند وفوای تقدیس گردند
چنان نفوذ نماید که عبد العلی عبد البهاء رجوع نماید واسمهایش بذیح عظیم فدا
وارد شود چه که این ذبح عظیم آیت فداست که عبارت از فنای محض وفقر
باشد پای نه بر فرق ملک آنگه درآ در ظل فقر تا به بینی ملک باقی را
کنون از هر کنار والبهاء علیک ع ع

الله ابهی

التحیة التی فاحت نفحات قدسها علی الارجاء والثناء الذی عطرت
انفاس طیبه فی مشارق الارض ومغاربها علیک یا ایها الشهید فی سبیل الله
والمستقتل فی محبة الله الفادی الرحمانی والقربان الربانی الباذل النفس النفیس فی

فی الطریق الوجد فی المجاهدة فی الله حق جهاده الثابت علی عهد الله و میثاقه
المستضئ من نوره و اشراقه اشهد بانک اقمت حدود الله و توجهت الی
ملکوت الله و اخلصت وجهک لله و اشتعلت بنار محبة الله و ادرکت یوم الله
و آمنت بطلعة المشرقة من النقطة المقدسة الاولی و انجذبت بنفحات قدس
محبوبک الابهی و ثبتت علی الله و نادیت باسم الله و تمسکت بحبال الله
و فدیت روحک و ذاتک و دمک و جسمک و ظاهرک و باطنک فی سبیل الله
حتی شربت کأس الشهادة لطافحة بصهباء موهبة الله و هرقت دمک
علی التراب و تقطعت فی مضجع الراحة و ضعفا رأسک علی وسادة الطمانینة
لعمر الله ان فاطمة الزهراء بکت علیک فی الحجبة الماوی و سیدة النساء صاحت
و ناحت علی مظلومیتک فی الفردوس الاعلی و الائمة الکبری ولولت بالعویل
علیک فی الریاض الغناء و السارة و الحوا بکتا علیک بالدموع السائلة الغیث
السماء اسئل الله بان ینزل من سحاب رحمته غیث الالطاف و ان یطیب
تربتک بصیب الاحسان و ینزل علی مرقدک طبقات النور بالبر و الاکرام و
یجعلک وافدا علیه و ضیفا کریما لدیه و یدخلک فی القصر الشدید فی ظل
مجید و یرزقک مشاهدة جماله الابهی فی جنة اللقاء و یحلیک بانوار الایمان
و یطهرک بسحاب الفضل و الاکرام و یجعل مقامک فی اعلی غرف الرضوان

وینزلک منزل صدق نزلاً من غفور رحمن وطوبی لمن یزورک ویتقرب الی
قبرک ویتبرک بذکرک ویتأثر من شهادتک والتحیة والثناء علیک
مادام النسیم یسری من مهب موهبة الله ع ع

هو الله

ای سلیمان حضرت مهدی چون سراج هدی در زجاج ملاء اعلی برافروخت
وچون پروانه حول شمع امرالله بال و پر بسوخت در محبت جمال قدم سر بداد
وسرور دو جهان شد ودر قربانگاه عشق جان بباخت ولی تا دامنه ملکوت
ابهی دو اسبه بتاخت ودر قطب ملأ اعلی علم برافراخت پس تو که یادگار آن
بزرگواری راه او پیش گیر وروش او طلب وثبوت واستقامت در موارد
بلا بنما تا مؤمن ممتحن گردی وموقن مؤتمن نظر عنایت باتست وتوجهات
حضرت احدیت شامل حال تو والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای ثابت بر میثاق اهل فتور هر چند شرورند وبیشرم وپرغرور ولی ایشانرا
تو بخداوند غیور واگذار ان ربک لبالمرصاد آنچه فرض بر اهل بهاست
صبر وسکون است وشکیب وتحمل در کل شئون تا توانی مظهر الطاف
رحمن باش وملائکه رحمت یزدان این نفوس متزلزله چون خفاشان ظلم

ظلمتکده خود را از انوار ساطعهٔ شمس میثاق محروم نموده اند و از شعاع نیر
اشراق محجوب دیگر چه ذلتی اعظم از این و چه نقمتی اکبر از این فسوف تری
المنکرین فی خسران عظیم و تجد المتجبین فی خذلان مبین و تقول الحمد لله
رب العالمین ع ع

هو الابهی

یا من ثبت فی امرالله از مفتریات اهل فتور مکدر مشو و از اراجیف زاغان
خریف کریبان مدر شأن غراب نعیب است و صفت ذئب افتراس
و درندگی بعید و قریب البته خفاش پرخاش بر مداح آفتاب کند و لابد باغ
بد دماغ مذمت گلشن و باغ نماید یهود حجود از نفحات مسیحا محروم
و ابوجهل عنود از جمال محمود محجوب پس صبر و تحمل کن و از قصور اهل فتور اغماض نما
و بحق حواله کن این نفوس ضعیفند و در ادراک خفیف باید مدارا کرد
و با این اطفال تحمل بسیار بلکه مذمت آید و شیمانی حاصل نماید و گر چنانچه
مصر کردند سطوات ملکوت ابهی کفایت است و آیات قهر ملأ اعلی سلط
براهل هوی و البهاء علی کل ثابت علی میثاق الله ع ع

هو الله

ای محزون مکاتیب شما رسید و از اخبار شدت مشقات واکدار شما نهایت

تأثر حاصل گردید ولی سبب البته مجهول نه وقتیکه در اسلامبول بودید چون
بمقتضای میثاق قائم فرداً وحیداً چگونه مقابل کل در نهایت استقلال
ثابت و بجنود غیب موفق چنانکه خود متحیر بودید که این چه قوتی است
و این چه قدرتی چون مؤخراً در ارض اقدس گوش را باستماع بعضی اقوال
آلوده فرمودید ملاحظه کردید که بغتةً جمیع ابواب مسدود شد باید فوراً
متنبه شوید تا آنکه در حمام با آن شخص معهود ملاقات نمودید و آن صحبتها
بمیان آمد حتی شما را دلالت کرد که بسرایه بروید و از بعضی اهل غرض که غریق
رشوات حضرات بودند سؤال نمائید که آیا شکایت شده این کلمه را
بجهة این مرقوم مینمایم تا بدانی از جمیع تفصیلات جزئی و کلی واقف و مطلع
بودم ولی نخواستم چیزی ابراز دارم شما قصوری ندارید و غرضی نداشتید
ولی اینها پاپی بودند این سبب شد که ابواب مفتوحه مسدود شد حال اگر
فتح آن ابواب را خواهید تلافی مافات کنید و از من مپرس چه کنی خود خوب
میدانی که در چه دریا باید شست شو نمائی قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون
اما قضیه مبلغی که بجهت ادای دین خواسته اید اولاً آنکه جمال قدم روحی لتربة
الفداء هر چند ابواب خزائن وجود را بر وجه این عبادش مفتوح نموده و این
بی سر و سامانرا در بحر غنا مستغرق کرده ولی موقتاً بحسب ظاهر نظر بحکمتی کما

کمال عسرت را مقدر داشته گنج در آستین و کیسه تهی تا جمیع یاران
ما بین عالمیان بتقدیس و تنزیه صرف محشور و معروف گردند و بالعکس
موقتاً باهل فتور گشایش عنایت فرمود که سست عنصران چند نفر مفتون
گردند ولی عنقریب تری المتزلزلین فی خسران مبین و ثانیاً آنکه این عبد
با وجود آنکه تا بحال اعانت ظاهریه از نفسی ننموده اهل فتور و ولوله در آفاق
انداختند که نفوس ثابته بر میثاق بجهت منفعت دنیا بوفا قیام کردند
واویلا اگر این عبد بنفسی اعانتی مینمود و چون حضرات بعضی حرکات میکرد
فی الحقیقه اگر عزت قدیمه خواهی بر میثاق ثابت شو و اگر غنای ابدی جوئی
بر میثاق ثابت شو اگر راحت سرمدی جوئی بر میثاق ثابت شو و تلافی
ما فات کن هر چند تو قصوری نداری ولی اهل فتور بر تو سراً هجوم نمودند
و در محضر تو مفتریاتی چند گفتند که تأثیرش این صدمات شد والبهاء علیک
ع ع فوالله الذی لا اله الا هو بمجرد تلافی ما فات جمیع ابواب مفتوح میگردد

هو الابهی

ای خادم احباء الله ای غاصب حق این عبد البهاء زیرا خدمت یاران
و خادمی دوستان منصب ابدی و مأموریت سرمدی این عبد است و تو منصب مرا
غصب نمودی و در کمال دلیری مشی و حرکت مینمائی از خدا بترس این رداء

من است چرا در بر نمودی و این تاج من است چرا بر سر نهادی یا عهد
وکالت میکنی که بالنیابه از من در کمال خضوع و خشوع بخدمت احبّای الهی
قیام نمائی و از ادّعای اصالت بگذری و یا آنکه شکایت بقاضی شهر
و مفتی قصر مینمایم الحمد لله مجتهدین بسیار بیک نقض عهد رشوت هر حکم
می توان گرفت والسلام ع ع

هو الأبهی

یا من ینادی بالمیثاق جناب حاجی چون طلبکار سرهنگ ترک و سرباز
آذربایجان حاضر و این عبد چون مدیون پاک باز مقروض و مفلس و متحیّر
و متفکّرم که چگونه این دین تومان یکهزار منفعت را در هر ماهی ادا نمایم زیرا
حاجی مکاتیب مطلوبه را در هر ماهی منفعتی منضمّ فرمایند چندی بود نظر بمشاغل
عظیمهٔ این عبد مهلت داده بودند و بسیار معقولی میفرمودند حال الیوم
مثل داین و طلبکار که خوف افلاس مدیون او را بیقرار و مضطرب نماید بغتةً
حاضر و دفعةً پنج سند را تحصیل خواهند و تا نگیرند برنخیزند فرق میان
جناب حاجی و سرباز آذربایجانی اینست که سرباز طلبکار در خانه را بگیرد و در
کمین نشیند ولی جناب حاجی در وثاق داخل شوند و طلبکاری فرمایند باری
از جملهٔ سندها که مرقوم فرموده اند سندیست که باسم شماست باری ناچار

ناچار از ادای این دین مستوعب شدیم علی الخصوص که بر این دین مستوعب ربی
و منفعت مرکب نیز محقق است جناب حاجی سؤال میفرمایند که تکلیف
شما چیست تکلیف اینست که در جمیع شئون خود را فدای امر الله نموده در
اطراف بنشر نفحات الله و تثبیت قلوب علی میثاق الله مشغول گردند این
است ثمرهٔ وجود و مقام آقا میرزا محمود بلا میرزا مشکل است نوشتن تکفیر
مینمایند ذرهم فی اوهام الانجاد والغفلة یتیهون وقل بسم الله مجریها
و مرسیها وانشر الشراع واجر السفینة علی بحر العبودیة للبهاء فانها المقام المحمود
والظل الممدود والرفد المرفود والورد المورود ع ع

هو الله

الحمد لله الذی تنزه ذاته وتقدست کینونته عن ادراک حقائق مشرقة
عن افق العرفان وکیف اهل النسیان وعلت وارتفعت ان ترف
اجنحة طیور الافکار فی اوج عرفانه فکیف الذباب والبغاث فان الحقیقة
الربانیة والکینونة الصمدانیة غیب فی ذاته وکنز مخزون فی کنه صفاته والحقائق
التی تذوتت بکلمته وشیئت بقدرته کیف تحیط بعظمة جلاله وتدرک حقیقة
ذاته لان المحیط اعظم من المحاط والمدرک له السلطة علی المدرک تنزهت
ذاته ان تحاط وتقدست کینونته ان تدرک لا تدرکه الابصار وهو یدرک

الأبصار وهو اللطيف الخبير والتحية والثناء على الجوهر الرحماني والمظهر الصمداني
والهيكل النوراني الذي قدر وهدى وأظهر وأعطى وجمع ونادى وقال ما عرفناك
حق معرفتك فانه النور الوحيد الذي ضاء الفضاء الوسيع بشعاع اليقين
في بيان كنه الرب العالمين واقر بالعجز والتقصير واعترف بالمنع والتحذير
فان الامكان حده العجز عن العرفان والامن استداد عرى الطغيان يدعي
اولو التبيان معرفة كنه الرحمن والحال كل ما تميزوه بالأوهام فهو فارق
معاني البيان تصور ذهني او تخطر قلبي لا يكاد يروي الظمآن او يشفي العيان
والصلوة والسلام والبهاء على كل من اتبع هذا الطريق واهتدى الى الصراط
المستقيم والحمد لله رب العالمين ايها التحرير البصير والمجر الخضم الخبير اعلم
ان لكينونة الأحمدية والحقيقة المحمدية لما نظرت الى حقيقة الوجوب وغرتها
وذاتية الامكان وذلتها والقدرة الالهية وصولتها والعجز الخلقي في ساحة
العزة وعظمتها بين بلسان فصيح وبيان بليغ بان حقيقة الذات القديمة
من جهة هي هي منقدسة عن كل نعت وثناء ومنزهة عن كل مدح وبيان
ووصف وتبيان وان الحقيقة المتذوتة بآية من آياتها كيف تستطيع ان
تدرك كنهها وان آية من آيات قدرتها كيف تقدر ان تحيط بحقيقتها فان
الذات البحت وعين الجمع غيب منيع لا يدرك وكينونة خفية لا تعت انما

انما العرفان من حيث آثار الاسماء والصفات التي كانت آيات باهرات
للذات ومشاهدة شئون الحق في حقائق الكائنات فان الحقيقة
الانسانية من حيث هي هي آية معروفة ناطقة بثناء بارئها ومبنية
لاسرار موجدها وشارحة لمتون الحكمة البالغة المودعة فيها فتعالى الذي
خلقها وابدعها وانشأها وفي انفسكم افلا تبصرون فبناء على ذلك
قال من هو غنى على فروع سدرة المنتهى يا بديع نغم وايقاع لو كشف الغطاء
ما ازددت يقينا فهذا العرفان هو معرفة ايات الملكوت المودعة في حقيقة
الانفس والآفاق سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم
انه الحق فانظر بالنظر الحقيقي والبصر الروحي ان حقائق الكائنات الموجودة
في مراتب مختلفة ومقامات متفاوتة فلا يقدر الموجود في الرتبة الدانية
ان يدرك بل يستخبر عن الموجود الذي في رتبة اعلى من رتبته فانظر في
مراتب الجماد والنبات والحيوان والانسان فان الجماد مهما يترقى
الى ذروة الكمال لا يكاد يدرك حقيقة النبات ولا صفاته ولا كماله بل صعوده
في التصقع الذي وجد فيه بحسب ذلك الرتبة والمقام وان النبات مهما
تدرج في رتب الكمال لا يكاد يصل الى حقيقة الحيوان ويدرك القوة الحسية
والكمالات الموجودة في العالم الحيواني فان كماله بالنسبة اليه امر وجداني

فالفاقد كيف يدرك الحقائق وانّ الحيوان مهما ترقّى وتصاعد الى اوج
الكمال وتدرّج الى اعلى درجة الاحساس والادراك بالسّمع والعيان لا يكاد
يدرك الحقيقة الانسانيّة وكمالاتها وذاتيّة البشريّة وصفاتها واحاطتها
وقدرتها واتّساع فكرها واتّقاد نار ذكرها فانّه محروم عن ذلك وممتنع محال
له عرفان ذلك فاذا كان كلّ حقيقة امكانيّة لا تقدر ادراك حقيقة امكانيّة
فوقها فكيف الامكان والوجوب سبحان الله عمّا يصفون فلاجل ذلك
قال مخاطب لولاك ما عرفناك حقّ معرفتك ثمّ انّ مطلع الهدى
عليّا عليه السّلام لمّا نظر الى الآثار والآيات والاسرار المودعة في حقيقة
الكائنات وارجع البصر وما راى من فتور قال لو كشف الغطاء
ما ازددت يقينا وكلا البيانين واقعان في محلّهما ومطابقان لاسّ
اساس المسائل المعضلة الالهيّة التي عجزت النّفوس عن ادراكها وقصرت
العقول عن عرفانها وانّك انت فاشكر الله ربّك بما اغناك وبيّن لك في
الكتاب اسرار كلّ شيء بابدع تبيان واظهر افصاح خارج عن الخفاء
وكن في امر ربّك ثابتا ناطقا ومناديا وهاديا حتّى يجعل لك انّه هو ناصرك
ومؤيّدك وموفّقك على ما يحبّ ويرضى والسّلام على من اتّبع الهدى ع ع

هو الابهى

الهي الهي

ن مخرجا ويؤيدك بجنود
وينصرك بقبيل من الملائكة
بيت الابهى صح

الٰهی الٰهی انی ابسط الیک اکف التضرع والتبتل والابتهال واعفر وجهی ببراب
عتبتہ تقدست عن ادراک اہل الخفائق والنعوت من اولی الالباب ان
تنظر الی عبدک الخاضع الخاشع بباب احدیتک بلحظات اعین رحمانیتک
وتغمرہ فی بحار رحمۃ صمدانیتک ای رب انہ عبدک البائس الفقیر ورقیقک
السائل المتضرع الاسیر متہلل الیک ومتوکل علیک متضرع بین یدیک
ینادیک ویناجیک ویقول رب ایدنی علی خدمۃ احبائک وقوتی علی
عبودیۃ حضرۃ احدیتک ونور بصیرتی بانوار التعبد فی ساحۃ قدسک
والتبتل الی ملکوت عظمتک وحققنی بالفناء فی باب الوہیتک واغنی
علی المواظبۃ علی الانعدام فی رحبۃ ربوبیتک ای رب اسقنی کاس الفناء
والبسنی ثوب الفناء واغرقنی فی بحر الفناء واجعلنی غباراً فی ممر الاحباء
واجعلنی فداء الارض التی وطئتہا اقدام الاصفیاء فی سبیلک یارب العزۃ
والعلی انک انت الکریم الرحیم المتعال ہذا ما ینادیک بہ ذلک العبد فی
البکور والاصال ای رب حقق آمالہ ونور اسرارہ واشرح صدرہ واوقد
مصباحہ فی خدمۃ امرک وعبادک انک انت الکریم الرحیم الوہاب
وانک انت العزیز الرؤف الرحمن ع ع

ہو الابہی

یا ابراهیم ان الخلیل الجلیل قد اخرجوه من الوطن القریب الی العدوة القصوی ابتغاء الاذلال فبکل الاحوال فابی الله بل جعل هذا الخروج سببا للعروج الی اوج منطقة البروج فسوف تری نشر اوراق اشجاره اورث التشبث والرسوخ فی قلوب الاحباء فی کل الجهات ع ع

هو الابهی

یا یوسف ایها الصدیق لا تتئیس من الاحتباس فی غیابة الحبس والاحزان فسوف یاتی رائد الملکوت الابهی ویدلی دلو الوفاء ویخبک من البئر الظلماء ویدخلک فی مصر البهاء وتستقر علی سریر العلی وتمشی عزیزا مکینا جلیلا بعد ما کنت غریبا ذلیلا حقیرا ع ع

هو الابهی

یا رضا ان الرضاء بالقضاء سنة اهل الانقطاع وسنة اهل الانجذاب بنفحات ملکوت الابهی وعلیک البهاء ع ع

هو الابهی

یا من انجذب بنفحات الله حمد خدا را که بنسیم حدائق حقائق ملکوت ابهی زنده وتر و تازه گشتی وازانفاس طیب جدائق ملاء اعلی بروحی فائض بی اندازه فائز شدی وازصهبای محبت الله سرمست ومخمور گشتی وازمشاهده آیات توحید

توحید بصر منور کردی و قطع صحرا و عبور از دریا نموده بوادی ایمن طور سینآء
بقعهٔ مبارکهٔ وادی طوی ارض مقدسه رسیدی و در عتبهٔ سامیه حاضر
شدی و طواف مطاف ملاء اعلی نمودی و حیات تازه یافتی و بروحی بی
اندازه فائز گشتی و خلق جدید شدی حال با تأییدی ملکوتی و قوتی جبروتی
و روحی مسیحائی و فتوحی بطحائی و بشارتی رحمانی و اشارتی ربانی و رخی افروخته
و دلی بنار محبت الله سوخته و علمی افراخته و شمشیر لسانی آخته و نطقی فصیح
و کلامی بلیغ عزم دیار الهی نما و منادی عبودیت این عبد بهائی کرد و مبشر
بمیثاق رحمانی و مروج عهد یزدانی ربانی لعمر الله روح القدس ینفث فی
فمک و روح الأمین یلهمک فی قلبک و شدید القوی عن یمینک و ذو مرة
یسعی عن شمالک ع ع

الله ابهی

ایغلام علی اعلی این غلام مضاف بنام جمال کبریآء و علی اعلی و شطر ثانی از اسم
جمال مبارک ابهی. ایکاش این عبد بحقیقت این اسم موسوم و متحقق میشد تا معنی
مبین و حقیقت عبودیت جمال قدیم روحی لاحبائه الفدآء در این کینونت فنا
واضح و آشکار گردد هنالک اتغنی واترنی واتغرد واترنم واقول طوبی لی من هذا
الفضل العظیم بشری لی من هذا النعیم المقیم لعمری ان هذا لهو الصراط المستقیم

والبهآء علیک وعلی کلّ عبد منیب ع ع

هُوالأبهی

ای بندهٔ الٰهی هرچند حقائق جسمانیّه در ناحیهٔ بعیده واقع ولی جواهر صافیه

از حدود قرب و بعد فارغ همیشه حاضری و ملکوت ناظر ع ع

هُوالأبهی

یا من قبس جذوة من النّار الموقدة فی سدرة السّینآء قد تلوت آیات شوقک

الی الله واطّلعت بما یتأجّج بین ضلوعک والأحشآء من نیران محبّة الله وابتهلت

الی الله وبسطت اکف الضّراعة الی الملکوت الأبهی سئلت عیانا ان یوفّقک علی رفع

لوآء الهدی فی تلک الأنحآء والأرجآء ونشر شراع التّقی فی تلک البحار والأطراف

وان یهدی الله بک عصبة تخوض فی معامع العرفان وتجول فی مضمار الأیقان

وتتسابق فی میدان الیقین وتهجم علی صفوف الحجب والوف المتحجبین

بسیوف مسلولة من الدّلائل والبراهین واعنّة مطلقة من الحجج والبرهان المبین

واسنّة مشروعة من القول الیقین وانّک انت اذا سمعت هذا النّصح العظیم

وشمّرت عن ساعد الجهد فی هذا الأمر الکریم وشددت المئزر علی هذا العمل البدیع

ترری ابواب التّأیید مفتوحة علی وجهک وجنود التّوفیق مترادفة فی ظهرک ونفحات

القدس معطّرة لمشامک وبحور المکاشفة مشرعة قدام وجهک وسحاب الفیض

Provided by the Afnan Library

الفیض ممطرة علی ارضک وانوار الشمس الحقیقة ساطعة علی بصرک ونسمة الله
متیقظة لقلبک ونفحة الله محییة لروحک والبهاء علیک ع ع
توجه بصفحات قفقاز فرمائید ودر اطراف واکناف آن ولایت مرور وعبور
فرموده بقدر امکان نفوس را بشریعت الله ومیثاق الله وملکوت الله دلالت
وهدایت فرمائید پس یا بطهران ویا باصفهان مراجعت والبهاء علیکم ع ع

هو الابهی

ایرب ترانی مقصوص الاباهر بکسور الجناح متسعر الاحشاء مرتعد الاعضاء بما ورد علی
سهام الجفاء من ذوی البغضاء ووقعت تحت مخالب العدوان وابتلیت
بانیاب ذئاب کاسرة من اهل الطغیان فوعزتک اندق عظمی واحترق دمی
وتناثر لحمی واشتبک علی الالام والاحزان واضمحلت منی کل القوی فنسیت
ذاتی ونفسی ووجودی فیهذه النشأة الاولی وکل لسانی وانقطع نطقی وجف
قلمی وانحل جسمی وانحنی ظهری وضاق صدری وتکدر صفاء قلبی ادرکنی
بفضلک یا ربی الابهی وانقذنی من بین یدی هؤلاء وارفعنی الی جوار رحمتک
فی الملأ الاعلی لاستریح فی ظل سدرة رحمانیتک وارتاح فی قباب رحمتک
التی احاطت الاشیاء انک انت الکریم الرحیم الغفار ع ع

هو الابهی

ای بنده آستان حق محزون مباش مغموم مباش ببشارت حضرت احدیت
جام عنایت برگیر و صهبای مسرت بنوش سرمست شو مدهوش گرد مخمور
شو مسرور شو فضل عظیم است لطف عمیم انوار مواهب ساطع و اشراق
رعائب لامع چشمهٔ حیات جاری است و منبوع عنایت پرجوش و ساری
شمع هدی روشن است و ساحت دلها رشک گلزار و چمن اسم اعظم
مجلی بر ملک و ملکوت است و جمال قدم فائز از خیر لاهوت از نفحهٔ مشکبار
گلزار میثاق آفاق معطر است و از انوار اشراق شرق و غرب منور لکن من محروم
محروم و کفیف در حجاب کثیف و صمیم در عذاب الیم عنقریب پرتو میثاق
شعشعه بر آفاق زند و آفتاب عهد بذل انوار بر خاور و باختر نماید هر خاشاکی
از بحر نور پاش در گریز آید و هر جعلی از نفحات قدسی در پرهیز کرم مهین را
نور مبین صد عظیم است و شعلهٔ نورانی سارق لیلهٔ ظلمانی را بلائی کبیر نغمهٔ
بلبل چمن نکرده زاغ و زغن و آهنگ طیور قدسی مبغوض غراب منازل و کلخن
پس تو شکر نما که انوار ترا جلا بصیرت شد و این نفحات رائحهٔ مصر احدیت
و این شهد حلاوت مذاق گردید و این آهنگ بانگ صلای ملکوت شد والبهاء

علیک ع ع

هو الأبهی ای یاران

ای یاران الهی و ای دوستان حقیقی صبح میثاق چون اشراق بر آفاق نمود
روحانیان بکمال روح و ریحان دست بشکرانه گشودند و به پرتو عنایت روشن
گشتند و به وجد و اهتزاز آمدند و دل و دیده منور نمودند و در نشر بوی
گلستان حقیقت کوشیدند و در اعلاء کلمهٔ الهیه سعی بلیغ نمودند و به جنود
ملکوت ابهی مؤید گردیدند و بجیوش ملاء اعلی منصور شدند و حزبی کور صفت
و ظلمت پرست و خفاش بصیرت از پرتو این صبح نورانی افسرده و پژمرده
گشتند و هر یک بحفرهٔ خزیدند و بگوشهٔ ظلمتی دویدند و با یکدیگر رمز گفتند
و سر در سر گشودند که این صبح اشراقی ندارد و این نور میثاق آفاق نیاراید
ظلمت خوشتر است و فرقت بهتر آفتاب حقیقت غروب نمود و نیّر
اعظم افول کرد لیل الیل آمد و شب پر تعب گشت ظلمت احاطه نمود دیگر
تا هزار سال شب تاریک است و ظلمت محیطه بدور و نزدیک پس شب و روز
باید بنقض میثاق برخواست و بقوت شبهات آفاق را ظلمانی نمود چون
از هر جهت عربده نمودند و ظنون و اوهام ترویج کردند کوکب عهد پرتوی
پر اشراق نمود مخذول و منکوب و محروم گشتند و علم میثاق در قطب
آفاق بلند شد ع ع

هو الابهی

یا من قبس نار المحبة من الشجرة الرحمانیه قد غرست شجرة المیثاق فی
بحبوحة الفردوس وآوت الیها طیور القدس وظللت علی اهل الانس و
ازهرت واورقت واثمرت وخضلت ونضرت واهتزت من نفحة ازهار ها
المخلصون وذهلت من شاهدتها عقول الناظرین ولکن المترفین لفی
خسران مبین وان المترفین لفی ذل عظیم از صفات امناء بیت العدل
استفسار فرموده بودید امناء بیت العدل رجالی هستند که باید ملت بقاعده
انتخاب منتظم مکمل ایشانرا انتخاب نمایند وایشان از برای ریاست بیت عدل
از میان خود نفسی را انتخاب نمایند وشبهه نیست که این نفوس باید مومن
وموقن وثابت وراسخ وبکمالات آراسته باشند تا صیتشان در میان
عموم چون رائحهٔ مسک معطر باشد واورا ملت انتخاب نمایند وحال عقل
وحکمت مقتضی اجراء احکام انتخاب نیست زیرا اسباب ولوله وفتنه میشود
ولی عند حصول الوقت ومساعدة الزمان البتّه باید قواعد واحکام انتخابرا
باکمال آزادگی اجرا کرد تا بیت عدل در ظل سلطنت شهریاری وتحت صون و
حمایت پادشاهی بخدمات فائقه قیام نمایند ودر خدمات سریر سلطنت بکمال
صداقت وخیرخواهی جان فدا نمایند وشبهه نیست که اکثریت ملت نفوس
پاک منزه را که بکمال آراسته است انتخاب نمایند ع ع

هو الأبهی

یا من استنشق رائحة الوفاء قد اعترضت عصبة النقض علی عبد البهاء انه اطفاء
سراج الأمر بین الوری قل ویل لکم یا حزب الشقاق اما ترون ان قوة کلمة الله
احاطت الآفاق وان صیت امر الله بلغ مشارق الأرض ومغاربها قل ما لکم
لا تنتبهون وویل لکم لم لا تتیقظون ءحسبتم انفسکم ایقاظا کلا انکم
لفی مضاجع الجهل ترقدون ءزعمتم انکم تبصرون او تسمعون هیهات هیهات
بل انکم صم بکم عمی فی صقع المیثاق تحشرون وانکم الأخسرون فسوف فی
غمرات الذل تغرقون ع ع

هو الأبهی

ای عاشقان روی حق دوستان را محفلی باید و مجمعی شاید که در آن مجامع و محافل
بذکر و فکر حق و تلاوت و ترتیل آیات و آثار جمال مبارک روحی لأحبائه الفداء
مشغول و مألوف گردند و انوار ملکوت ابهی و پرتو افق اعلی بر آن مجامع نوراء
بتابد و این محافل مشارق اذکار است که بقلم اعلی تعیین و مقرر گردیده است
که باید در جمیع مدن و قری تأسیس شود و چون تقرر یابد مجامع خصوص منسوخ
شود ولی حال چون مجامع عمومی در بلاد مؤسس نه چه که سبب هیجان اشرار
و تعرض فجار گردد لهذا محافل خصوصی که عدد نفوس حاضره مطابق عدد

اسم اعظم است اگر تأسیس گردد ولا بأس فیه ومقصد از این آنست که در این
محافل جمع کثیر حاضر نگردد که بادی جزع وفزع وشیون جهلا گردد واین مجامع
روحانی در نهایت تنزیه وتقدیس ترتیب یابد تا از تخیل وارض وهوا وش نفحات
قدس استشمام گردد وجمال قدم نظر بحکمت امریه فرمودند که در بلاد حال بیش از
عدد اسم اعظم احبا در جائی اجتماع ننمایند موافق حکمت است مقصود این است
که در شریعت الهیه محل عبادت ومجمع تلاوت عمومی مشروع الاذکار است
وبس واو ناسخ جمیع مجامع ومحافل عبادتیه ولی محافل معارف ومجامع خیریه
ومجالس شوریه ومحاضر نافعه نیز جائز بلکه لازم وواجب ولی حال بنظر بحکمت
کل از محذور خالی نه لهذا باید حال بمجامع روحانیه کفایت گردد ونمره اول
این مجامع جمیع خدمات را اعلی العجاله باید تکفل نماید واحبای الهی باید بجهة مواد
بریه این مجمع بقدر امکان معاونت نمایند تا انشاء الله مشروع الاذکار
در نهایت عظمت وجلال تأسیس شود این وقت این موقت منسوخ گردد

والبهاء علیکم یا احبای الله ع ع

هُوَ الأبهی

ایدوستان الهی ویاران حقیقی لله الحمد در آستان مقدس حال الهی کل مقبول
ومشمول بلحاظ عنایت سلطان وجود بیند ابواب بخشایش حال قدم برو

بروجوه مفتوح وصدور ثابتین بفیض قدیم ومیثاق رب قیوم مشروح
عواطف ملکوت ابهی محیط بر کبیر وصغیر والطاف شمس حقیقت ملاء اعلی
رایکان بهر جوان وپیر بحر فضل پر موج است وجنود تائید فوج فوج
ولی باید حفظ مراتب نمود وقانون وجودی وما منا الا له مقام
معلوم را مراعات کرد اصاغر باید رعایت واحترام اکابر کنند واکابر
باید عنایت ومحربانی در حق اصاغر نمایند جوانان باید خدمت وحرمت پیران
نمایند وپیران باید محافظت ورعایت جوانان نمایند این حقوق متبادله است
نه چنان باشد که هر کس خود رأی ومستقل الفکر باشد حضرات ایادی علیهم
بهاء الله هر گاه در مجلسی قراری بفرمایند کل باید اطاعت وانقیاد نمایند ودر
کمال سرور ورضا مجری دارند زیرا این اطاعت فرض وواجب است هر نفسی
وحده پی بعواقب امور نبرد وآنچه الیوم لازم است ندانند ورأی مصیب ندارد
اگر چنین باشد که مختار مطلق باشد وهر چه پسندیده بیند مجری دارد بکلی
شیرازهٔ امور از هم دررود وامور مختل گردد وپریشانی صوری ومعنوی
دست دهد لهذا باید که هر یک احباب بتصوری نماید وامر مهمی بخاطر آرد تا مراجعت
بمجلس حضور حضرات ایادی علیهم بهاء الله وثنائه وعزه وعلائه نماید هر گاه
حضرات ایادی تجویز نمودند معمول دارد والا فلا فقره از کتاب اقدس که مدل

براین است در لوحی مرقوم وارسال شد تا احبای الهی بدانند که چگونه باید
تمکین از ایادی امر داشته والبهاء علیکم اجمعین ع ع

الله ابهی

یا من انشاءه الله فی ظل رحمته ابشر بفضل مولاک فان غمام الجود یجود وسحائب
المواهب مزعاد ومبراق وانوار الفیض فی اشد اشراق والعشاق فی وله
واحتراق ولا یطفی نیرانهم سیول الاماق لعمرک هذه النار نور وهذا العذاب
عذب وسرور وهذه الکاس مزاجها کافور طوبی للمحترقین بنار الاشتیاق طوبی
لدموع تحلبت فی الفراق طوبی لزفرات قلوب تلهب من الاشواق ع ع

هو الله

ای پارسیان کشور پارس مشرق زمین است واهل پارس عزیز ونازنین ملک
ایران اقلیم خاورانست ومملکت یزدانیان از آغاز چنین بوده است مدتی
فتوری حاصل شد وقصوری پدیدار گشت ماه اوج عزتش غروب نمود وستاره
هوش ودانشش افول فرمود خردمندان بیخرد گشتند ودانشمندان نادان
شدند پرتوی از کشور خارج درخشید ولشکری از سپاه اقلیم مجاور رسید
بساط پارسیان پیچیده شد ونشاط ایرانیان بآخر رسیده روز روشن در نظرشان
تار شد وگلزار وگلشن خارزار گشت مدتی گذشت حال باز نوبت نیک اختر

نیک اختری رسید و آفتاب طالع فرخی دمید نسیم عنایت بر این اقلیم
وزید و پرتو بخشش ساطع گشت مهر انور از ملک خاور درخشید و شمیم
جان پرور از کشور ایران وزید پس این بخشش را غنیمت شمرید و این عطا را
از اعظم آمال دانید دست یکدیگر گرفته یکجان و یکدل و یک مقصد گردید و
بکوشید تا آن عزت قدیمه شاهد انجمن گردد و آن مرغ چمن در این گلشن
بسراید ع ع جناب یوسف خان را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید چون در
پوست پیش بایشان مرقوم شد لهذا در این سفر باو چیزی مرقوم نگردید انشاء الله
مؤید و موفق باشند ع ع

هو الله

یا من تمسک بذیل الکبریاء اعلم ان لسان الغیب من الملکوت الابهی یخاطبک
بهذا الاثناء و یقول یا مهدی ثبت القدم علی العهد القدیم و قو القلب
بالمیثاق الوثیق و شنف الاذان بلئالی ذکر ربک الرحمن الرحیم یا مهدی قد
هاج اعاصیر التزلزل و الاضطراب و ماج طماطم التذبذب و الانقلاب فالق علی
القلوب ما تطمئن به النفوس و تنجلی به الابصار و هو عهد الذی اخذه الله فی
ذر البقاء لمرکز المیثاق و الیوم هجموا المتزلزلین هجوم الجراد و وثبوا وثوب
السباع و اطلقوا الاعنة و اشرعوا الاسنة و نادوا بالویل و انحدروا

کالسیل یشتتوا شمل الأحبّاء و یتزلزل اقدام الضّعفاء و یضطرب الجهلاء
ولکن الّذین راقت سریرتهم زادت بصیرتهم وازدادت استقامتهم و ثبتت
اصولهم و تعدّلت فروعهم و امّا الضّعفاء سترونهم هائمین فی هیماء العما
ذرهم یلعبون مکتوب آنجناب واصل و از مضمون قلب محزون شد و کمال تأثّر
حاصل گشت ولی ای بندهٔ قدیم جمال قدم الحمد لله صراط واضح و دلیل لائح
و سراج ساطع و حجت بالغ و نور الهی لامع عهد الهی مشهود مرکز میثاق
موجود مرجع منصوص و مبیّن مخصوص مشهور جمال مبارک جای توقّف
نگذاشتند و محلّ تردید باقی ننهادند مگر آنکه نفسی امر را بر خود عمداً مشتبه نماید
و آفتاب را حجاب و آب زلال را سراب گمان کند و یعرفون نعمة الله ثمّ ینکرونها
گردد با وجود مبیّن منصوص بنصّ قاطع مخالفت نماید و خودسرانه بتأویل
متشابهات و القاء شبهات پردازد البته از اوج عرفان بحضیض خسران
افتد و در اسفل غفلت و ذهول مقرّ یابد آنجناب باید ضعفا را حفظ فرمایند
که مبادا بالقاء زخرف قول از دور و نزدیک پریشان گردند و گوش باقوال
بیخردان دهند ع ع

هو الأبهی

ای مدهوش صهبای الهی و پرجوش در آتش محبّت ربّانی در شب و روز آنی نمیگذرد مگر

مگر آنکه در خواطر مشتاقان گذری و بیاد یاران آیی با وجود این چگونه گمان کنی
که محرومی و مهجور و منسی و متروک و حال آنکه مخصوص آنجناب ورقهٔ ارسال شد
همچو مدان که آنی فراموش شوی و یا دقیقهٔ از فکر بروی همیشه مذکور بوده و هستی
و در مجامع قلوب حاضر و موجود بوده و خواهی بود این روابط معنویهٔ حبل
متین الهی است وهن و فتور و سستی و قصوری در آن ممکن نه بیقین مبین
بدان که احبای باوفای حق در این محضر ذکرشان چون شمع ساطع است
و یادشان چون شمس لامع از فضل اعظم جمال قدم امیدواریم که روابط قلبیهٔ
ایشان یوماً فیوماً شدیدتر گردد و انجذابات روحیهٔ شان عظیمتر شود از
مواهب این قرن مبارک مطلع عنایات حضرت احدیت گردند و از
الطاف عظیمهٔ ایام مشرق کواکب افق رحمانیت شوند کور عظیم است
و صاحب کور جمال مبین سمایش شریعت تقدیس است و فائض بر مزرعهٔ
هر عزیز و خسیس و شمسش حقیقت ذات الوهیت است که جمیع مظاهرش
در سائر اکوار بمقام عبودیت بودند ارضش ارض حقایق کلیهٔ مستفیضه از
اشعهٔ ساطعه از نیر اعظم است و بحرش محیط اکبر است حدائقش جنان فردوسی است
و شقائقش معطر بنفحات قدسی چشمه اش عین تسنیم است و کوثرش ماء معین
فیه شفاء للشاربین اثمارش ما لا رأت عین و لا سمعت اذن

ولا خطر علی قلب بشر و نغماتش الحان طیور بقا است و اصواتش ترنمات
حمامهٔ وفا نغمه‌اش حقائق و معانی است و رنه‌اش بدایع آیات رحمانی
بحرش عذب فرات است نهرش زلال آب حیات قطره‌اش چون دریا در
جوش و خروش است و ذره‌اش چون آفتاب مشهور و معروف مقصد از
این اذکار آنکه ما منتظریم که انشاء الله مؤید بخدمت امر الله گردی و موفق
بر اعلاء کلمة الله در این صورت چگونه فراموش شوی استغفر الله عن ذلک
مطمئن بعنایت باش والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای مشتعل بنار محبت الهی آنچه از قلم آن نفس زکیه تحریر یافته بود بکمال حب
قرائت شد و بستایش حضرت پروردگار زبان گشودیم که بفضل و موهبت
خویش عبادی تربیت فرمود که بعد صعود جمال قدم روح الوجود لتراب
مقدم احبائه الفدا چون اشجار حدیقهٔ رحمن اصلها ثابت فی الارض و فرعها
فی السماء ثابت و نابت گشتند نفحات محبت الله از ریاض قلوبشان
منتشر بآفاق است و انوار عرفان از وجوهشان ساطع در سبع طباق مظاهر
استقامتند و مطالع عنایت نجوم سماء هدایتند و زهور گلزار موهبت
در لوح منشور کائنات آیات توحیدند و بین جنود وجود رایات رب مجید یا

یاجوج شبها ترا سدی از زبر حدیدند و ماجوج تزلزل و اضطراب را شهابی
مبین بر عهد و پیمان الهی ثابت و راسخند و بر حکم و میثاق رحمانی مستقیم
و قائم و البهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای مستشرق بانوار هدایت شکر کن حضرت رب قیوم را که در وادی طوی
سینای خدا طور بقا انوار هدی مشاهده نمودی و بتجلیات شمس افق
تقدیس مشرف گشتی در بریهٔ قدس دویدی و آثار قدرت حضرت سلطان
احدیت را در عالم جان و دل مشاهده کردی تا باین فضل فائز شدی و باین
موهبت واصل و البهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای پیک محبت الله جبرئیل در بارگاه رب جلیل ملک مقرب است و بندهٔ
معظم زیرا واسطه وصول وحی رب مجید اعظم است و قلوب ابرار بانوار
فیض الهی روشن کند پس تو کار همنام خود گیر و سررشته از رفتار او بیاموز
او وحی الهی رساند تو نفحات وحی را به مشام ابرار برسان و دماغ روحانیان را
معطر کن ع ع

هو الابهی

ای ناطق بحمد و ستایش پروردگار در این محضر احمد باش یعنی بستایش جلیل اکبر
مشغول شو و بثنای پروردگار دهان باز کن تا آنکه ولئن شکرتم لأزیدنکم
مشهود گردد و من جاء بالحسنة فله عشر امثالها معلوم شود ای احمد اگر بآنچه
باید و شاید الیوم قیام نمائی قسم بمربی وجود که در ملکوت الهی ممدوح و محمود گردی
والبهاء علیک ع ع

هو الأبهی

ای ناظر بملکوت ابهی در این عالم ظلمانی شهاب نورانی ذکر خداست و در این تنگنای
ترابی فسحت روحانی و وسعت وجدانی عرفان محبوب یکتا اگر مونس جان طلبی
با ذکرش همدم شو و اگر فسحت جنان و وجدان خواهی قلب را منبع عرفان و مشرق
کوکب ایقان فرما والبهاء علیک ع ع

هو الأبهی

ای مطلع عبودیت صرفه اگر سلطنت دو جهان خواهی حلقهٔ بندگی در گوش کن
و اگر حشمت آسمان جوئی غاشیهٔ بردگی بر دوش افکن و اگر اشراق انوار
احدیت خواهی در مقام عبودیت ثابت و مستقیم شو و اگر شمول عنایت حضرت
ربوبیت جوئی در مقام محویت استقرار یاب درمان بجهة دردمند است
و وصل محبوب بجهة مستمند البهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای مشرق انوار ایمان و مطلع آثار ایقان قلب بمنزلهٔ مشکاة است و ایمان بمنزلهٔ
مصباح و ارکان بمنزلهٔ زجاجات این انوار چون در این مشکاة روشن گردد
گلشن شود و انوار فیوضات از این زجاجات ظاهر و ساطع شود پس بجان
و دل بکوش و بجوش و بخروش که شئون رحمانی از حقیقت نورانی انسانی
ظاهر و باهر شود علیک بهاء الله ع ع

هو الابهی

ای موقن بظهور الهی حضرت سید الشهداء روح العالمین فداء در مشهد فداء
صحرای کربلا جانبازی فرمود و جان و دل و اهل و اولاد و مال و منال کل را
آن روح مجرد ارزان و رایگان در سبیل رحمن فدا فرمود تا دوستان الهی را رسم
عشق الهی آموزد و یاران معنوی را اسرار محبت الهی عنی خذوا و لی اسمعوا
و بی اقتدوا و البهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای سرمست بادهٔ ایمان اگر سلطنت جهان باقی خواهی چون سمی بزرگوارت
جانفشانی کن و اگر اکلیل جلیل شهریاری جوئی سر در سبیل پروردگار نثار کن
اگر عزت پایدار میطلبی ذلت در راه حضرت رب الارباب اختیار نما و اگر حیات

حیات الهی در زندگانی سرمدی خواهی جان و دل را فدا کن ع ع

هو الأبهی

یا ابن الجبار اگرچه طفل انشاء الله در ملکوت الله بالغی اگرچه صغیری در این بساط بفضل حق کبیری چه بسا بالغین که محروم شدند و مردود گشتند و چه بسا طفل رضیع که از ثدی عرفان الهی لبن معرفت الله نوشید تو انشاء الله کوی بلوغ را از میدان ربوده و مهدی بر بالغ ع ع

هو الأبهی

ای مهتدی بانوار هدایت الله نار هدی در شجرهٔ مبارکه نابته در طور سینا مشتعل و نور بقا در افق انسان طالع و متلألأ و شمس حقیقت در ملکوت ابهی فائض و منیر اعظم از جبروت اعلی ساطع و لامع افاضات چون غیث هاطل نازل و تجلیات جمال ابهی از مطلع غیب مترادف و متتابع پس افسردهٔ مباش پژمرده مباش ولبهاء علیک ع ع

هو الأبهی

ای نهج الهی در قربانگاه عشق مشهد فدا در سبیل جمال ابهی بجان جولانی باید و ببدل سعی و اقدامی شاید تا موهبت و فدیناه بذبح عظیم رخ بگشاید و عنایت رب جلیل در حق اسمعیل در انجمن عالم جلوه نماید پس اطلب و بدار جا

جمال مختار آیت خلّت حضرت خلیل شو وجان باز وجان نثار چون حضرت
اسمعیل تا ابواب موهبت را از هر جهت گشوده یابی والطاف سلطان احدیّت را
چون نور رخشنده بینی والبهاء علیک ع ع

هو الأبهی

ای علی نورانی در این بساط رحمانی تمکّنی جو ودر این جنّت ابهائی تفسّحی ودر این بحر
صمدانی تعمّقی ودر این گیسوی مشکبوی دلبر یکتا تعلّقی ودر این مسجد اقصی تهجّدی
ودر این عشق وشور وشیدائی تخلّع وتهتّکی در نامهٔ مجنونان از نام من آغازند
زین بیش اگر بودم سر دفتر دانائی والبهاء علیک وعلی احباء الله فی وطنک ع ع

هو الأبهی

ای متمسّک بحبل متین الهی جوهر هدی تقوای ربّانی است وخشیت الهی
واین وقتی در حقیقت انسانیّه تحقّق یابد که هیکل وجود در جمیع شئون بطراز تنزیه
وتقدیس مزیّن گردد بقسمیکه قلب مطلع آیات توحید شود وروح مشرق
انوار تجرید وجه مرآت نضرة الرحمن گردد وارکان مصدر ظهور وبروز صفات
حضرت یزدان والبهاء علیک ع ع

هو الأبهی

ای مظهر تسلیم ورضا اگر مظهریّت این دو صفت ممدوحه ودو حقیقت محموده را بتمامها

طلبی در این حیات روحانی همیشه مست و مخمور صهبای الهی باش و از عالم وجود
و حیز شهود خبری مجو و ثمری مطلب اینقدر بدان که آنچه واقع خیریست
ساطع حکمتش پنهانست و سببش غیر عیان چون ظاهر گردد هر نفسی مدعی و قانع شود
والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای طبیب روحانی جسم ضعیف عالم بصد هزار امراض مزمنه مهلکه گرفتار
و وجود علیل آدم در معرض خطرهای عظیمه بیراحت و مبتلا اگر معجون دریاق
فاروغی تدبیر مینمودی همتی فرموده بودی و جانها را از این مضاجع بیماری
نجات میدادی و چون خوب نگری مشهود گردد که این علت شدید را
علاجی جز محبت طبیب حقیقی نه و این عوارض و اوجاع عظیمه را ضمادی
جز عرفان جمال رحمن نه و این جروح خطره را مرهمی جز اخلاق محبوب
آفاق نیست پس ای حکیم وقت معالجه و مداواست و هنگام ضماد و مرهم
است تا توفیق الهی چه کند والروح والبهاء علیک و علی احباء الله
ع ع

هو الابهی

ای زنده بنفحات محبت الله زبان بذکر الهی باز کن و در فضای جان فزای
عرفان پرواز کن بیاد حق دمساز باش و با نفحات اسرارش همراز عنقا

عنقریب جهانیان را در زیر خیمهٔ یکرنگ یابی وجمیع این شئون زخرفیّه
از حشمت و دولت و ثروت و مکنت را هباءً منثورا مشاهده کنی پس تو
ای طیر آشیان ایقان توجّه بعالم دیگر کن و در دریای بیکران معرفت
الٰهی سیر و شنا کن اگر جمالی جوئی جمال باقی بجو و اگر حمائی خواهی اخلاق حضرت
رحمانی طلب تا از مطلع امکان بانوار حشمت بی پایان ظاهر گردی و از مطلع
عالم بشعاع اعظم لائح شوی طوبی للثابتین طوبی للراسخین والبهاء والثناء
علی احبّاء الرّحمن فی جمیع شئون والاحوال ع ع

هُوَ الأَبهی

ای دوستان الٰهی و مطالع انوار عرفان جمال رحمانی در جمیع اوقات بدرگاه
حضرت پروردگار تضرع و ابتهال نمائید که این طیور حدائق توحید را در فضای
قدس تجرید پرواز دهد و در آشیان ثبوت و استقامت منزل و مأوی عنایت
فرماید و در فردوس عبودیت بمقتضای حقیقت ایمان و عرفان موفق نماید
ایمد هوشان خمر الطاف وای سرمستان صهبای عنایت حضرت رحمن
وقت اشتعال و انجذاب است و هنگام موج فیضان در ذرّات وجود
در حرکتند و قطرات بحر شهود در موج و برکت و شما که جوهر عالم انسانید
باید چون روح در جسد امکان مهتز و متحرک باشید تا این جسم بیجان زنده شود

و این عالم امکان مطلع انوار عوالم لامکان گردد اگر بعنایت حضرت
دوست پی برید قسم بجمال قدم که از شدت لطافت و بشارت اجسام جسم
جان یابد و قلوب مطلع انوار رحمن گردد و هنیئاً لکم من هذا الفضل
الذی احاط اشراقه ملکوت السموات و الأرضین ع ع

ای کشتهٔ صحرای عشق چون نسائم صبحگاهی در ریاض قلوب احبای الهی
سرور نما دلها بمثابهٔ جان بیاد جانان زنده کن و بسیهار انفحهٔ حیات
ذکر ملیک اسما و صفات روان بخش نغرهٔ بزن و فریادی از دل برآر
چو کانی بگیر و سبی بتاز کوئی بزن نغمهٔ آغاز کن و ترانه ساز نما با نفحهٔ حق دمساز
شو و آوازی در آفاق درافکن جوشی بزن شوری مفکن پیرهن چاک کن
و چون گل صد برگ خندان در این گلستان جلوه نما تا نفس باقی است
وقت را غنیمت شمر و جان در راه جانان بسپر عمرها بسر آید و جانها
بلب آید جز زیان و خسران چیزی نماند و حکمت را از دست مده زیرا میسر است
ع ع

هو الأبهی

ایگلهای بوستان عرفان در این اوقات که امم عالم مقاومت با امر اعظم

اعظم خواهند و احزاب ممالک و ملل مقابلی با جمال قدم جویند صعود و
عروج آفتاب فلک توحید را وسیله نمودند و بگمان و ظنون خویش بهانه کردند
غباری از اوهام برانگیختند و بند و عهد و پیمان گسیختند و آبروی انصاف
و عدل را بریختند و با حق درآویختند ولی غافل از آنکه شمع الهی را بادهای
مخالف خاموش ننماید و آفتاب فلک هستی بغبارهای اوهام مخفی و پنهان
نگردد بحر بخشش رحمانی از امواج باز نماند و ابر نیسان ربانی از فیضان ممنوع
نشود نسائم جود از مهب عنایت مقطوع نگردد و روایح مواهب
از گلزار رحمت انقطاع نیابد یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یأبی الله
الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون ای دوستان شهاب ثاقب باشید
و سیوف قاطع گردید انوار لامع باشید و نجوم ساطع گردید اشجار
توحید شوید و اثمار تفرید بار آورید تمسک بعروة الوثقی جوئید و توسل
بذیل مطهر جمال ابهی نمائید والبهاء علیکم یا احباء الله و اودائه فیکل بکور و اصیل

عبده عباس

هو الابهی

جناب آقا عزیز الله علیه بهاء الله الابهی مکتوبیکه بجناب آقا سید اسد الله مرقوم
نموده بودید ملاحظه شد حمد حضرت مؤید حقیقی را که آن سرگشته سودائی جمال

الهی در سبیل الله و اعلاء کلمة الله اواره دشت و مامون و سرگردان
در کوه و بیابان گشته و مظهر آیه مبارکه من یدع الناس بأسمی فانه
منجی گردیده امید از الطاف بی نهایت حضرت احدیت چنان است
که موفق و مؤید گردی یؤید من یشاء علی ما یشاء انه قوی قدیر خوی احباب
جناب شاهویردی را به تکبیر ابدع بهی از قبل این طیر آشیان محبت الله مبلغ
گردید و بگوئید از لطف بی پایان حضرت رحمان مطمئن باشد که ملجات امین
رحمانیش ملحوظی و در کهف حفظ و حمایش محفوظ بشکر حق مشغول شوید و شبانگاه
مألوف که باین فضل عظیم فائز شدی و در این جشن اعظم در ظل شمس حقیقت
محشور طوبی لامة الله التی ولدتک و رضعتک و طیب الله ترابها بصیب
رحمته و غفرانه فیا بشری لها لصعودها فی هذا الایام التی احاطت الامکان
المصیبة الکبری و الرزیة العظمی و تقبل الله منها خدماتها لاحباء الله و ادائه
فی سبیل حبه و نفحات الله تمر علی مشام و قلوب ضلعک الاول و ضلع اخیک الثانی
و بهاء الله علی ابنیک خلیل و حبیب و ابناء اخیک ذبیح و فیض و نصره و سل الله
ان یؤیدهم و یثبتهم علی امره و یدفع عنهم شر اعدائه و یفیض علیهم سحائب جوده
و احسانه و یجعلهم آثار فضله و عنایته بین خلقه انه هو المقتدر القدیر و تبلغ اشواقی
و تحیتی و تکبیری لاحباء الله جمیعا هناک و الروح علیک ع ع

هوالله

ای نهالهای بار و رستان محبت الله درجمیع احیان مستغرق دریای خلق
وخوی حضرت یزدان گردید وشعوف در محبت جمال رحمن حالت سرمدی
جوئید واشتعال واشتغال ابدی خواهید چون قطره در امواج بحر فانی گردید
وچون ذره در عوالم انوار شمس پروانه گردید چون پروانه حول شمع بال و پر سوزید
وچون جرباحیران افتاد گردید گر زبان بگشائید از خلق وخوی حق بستائید
واگر بنالید از درد عشق واحتراق فراق جمالش بنالید وبزارید واگر بجوشید
بسر کوئیش بشتابید واگر بنوازید بشاخسار عرفانش بسرائید واگر بسوزید بنار
محبتش برافروزید واگر ببالید بعنایت حضرت احدیتش ببالید اگر قوت
بیان خواهید لسان بر ثنایش بگشائید واگر حقیقت تبیان جوئید بسط
حقائق عرفانش دهید واگر الهام رحمن طلبید از جواهر ایقان دم زنید واگر
حکمت اشراق آرزو دارید توجه بملکوت ابهی نمائید اگر صبح هدی جوئید بنظر بافق
اعلایش کنید واگر دریای بی پایان مشاهده خواهید در زبر و الواحش نگرید
واگر انوار اسرار جوئید در کلماتش تفکر نمائید ذلک من فضل الله یؤتیه
من یشآء والله ذو فضل عظیم والبهآء علی احبآء الله

ع ع

هُوَ الأبهی

الٰهی انت الذی سبقت رحمتک وسبغت نعمتک وتمت حجتک
وکمل برهانک وظهر سلطانک وبرز اقتدارک واحکمت لعبادک دینک المبین
ومددت صراطک المستقیم واظهرت منهجک القویم فاحفظه یا الٰهی
عن تحریف الغالین وبدع المبتدعین واحفظ حصن امرک عن المارقین
بقدرتک یا ارحم الراحمین وبسلطانک النافذ فی ملکوت السموات والارضین
والبهاء والروح علی عبدک الذی جعلته ثابتاً علی امرک العظیم وراسخاً علی حبک
بین العالمین ع ع

هُوَ الأبهی

یا جلیل خلیل اخلاء رحمانی نفحهٔ معطری که از حدائق قلوب احبای آن رحمان
منتشر شد چنان آذری بجان عاشقان جمال جانان زد که کل ولاله از رخسار شان
شگفته گشت هنیئاً للقلوب اصبحت ریاض محبت الله ولأرواح عدت
مستبشرة بنفحات الله ولصدور انشرحت بذکر الله ولنفوس انتعشت
بنسمات الله واقدام ثبتت علی میثاق الله وظهور اشتدت فی اعلاء کلمة الله
وابصار توجهت الی ملکوت الله واسن نطقت بذکر الله واذان بهمعت بندا الله
حرارت نار عشق الٰهی که در دل وجان آن آشفته روی محبوب حقیقی ظاهر امید

امید است که چنان در نفوس اهل آن خطه و دیار تأثیر نماید که شعلهٔ نار موقدهٔ
الهیه در هر شجری و مدری و حجری تأثیر نماید و جبال و تلال و دیار بانوار کتاب
وحی رحمن روشن و منور گردد ای یاران الهی و دوستان روحانی و عاشقان
جمال یزدانی وقت جوش و خروش است و هنگام استماع نغمهٔ سروش
خود را بکلی فراموش نمائید و محو و فانی شوید از برای خویش وجودی نگذارید
در سبیل الهی ظاهر و باطن چون ظل فانی گردید احبای آن بلاد را از قبل این
فنای ذرهٔ فانیه عند اشراق شمس حقیقت بملأ اعلی تکبیر ابلاغ فرمائید و بگوئید
که مشام این مشتاقان مترصد و منتظر که بوی خوش یزدان از آن جهت
آذربایجان به جمیع آفاق بوزد و ارياح لواقح بهار رحمانی از آن شطر بسائر
اقطار مرور کند تا اشجار هیاکل انسانی بنخلعت بخشش الهی مزین گردد و سبز
و خرم شود ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو فضل
عظیم والبهاء والروح علیک وعلی عباد الله المخلصین ع ع

هو الابهی

ای منجذب عوالم معانی در این ایام که ارياح زمستان از جمیع جهات آفاق را
احاطه نموده است و شداید سنهٔ شداد من فی البلاد را در تزلزل و اضطراب
انداخته و بحر احزان در امواج است و سیل اشجان در جریان آتش حسرت افروخته

و پروانه های شمع جمال دوست بال و پر سوخته ارکان وجود در تزلزل
و ارتجاجست و قوائم و عائم امکان در اضطراب باید احبّای الهی بر
استقامت و ثبوت چنان قیام نمایند که جمیع من علی الارض را حیران نمایند
ای مشتعل بنار محبّت الله در این وقت که جمودت و خمودت ارکان وجود
اهل عالم را اخذ نموده است بیا تو آتش عشقی در قلب امکان روشن کن و شعله
بجان عالم زن که شاید در این خاکدان فانی آثار روحانی جمال باقی مشهود و نمایان
گردد و بلکه نورانیّت الهیه ظلمات حالکهٔ مدلهمه آفاق را بروشنائی جمال محبوب آفاقی
زایل نماید و صبح احدیّت طالع و لائح شود والروح والبهاء علیک و علی احبّاء الله

ع ع

هو الأبهی

ایگوش پر هوش شنوا اگر خواهی که خروش سروش شنوی یک سر سیم را
در مرکز صدور نصب نما و سر دیگر را بملکوت ابهی و رفرف اعلی متّصل نما تا پیاپی
فیض دمادم رسد و راز و اسرار حضرت بی نیاز جلوه گر گردد محرم لاهوت شوی
و مؤیّد بالهامات حیّ قیّوم لایموت کاشف اسرار شوی و هاتف ابرار
گهی ربطی بین لاهوت و ناسوت دهی و واسطه بین مکان و لامکان گردی
کثیف صرف را مستفیض از لطیف بحت نمائی و ثقیل گران را مستفید از خفیف اسما

آسمان کنی جسم مرده را در روح عالم جان دهی و جهان تاریک را
رشک انوار آسمان نمائی سبحان الله این چه موهبت است که از حضرت احدیت
در این کور اعظم شده و چه عنایتست که از جمال قدم بمظاهر محبت شده که
چنین قوهٔ قدسیه در حیز حصول است حرارت معانی قلم و مداد و اصابع
و فؤاد کل را مضمحل نموده دیگر چگونه توان دست نگاه داشت و خطر امریت و منظم
نگاشت والبهاء علیک شاع

هو الأبهی

ای مستبشر ببشارت الله و مطمئن بفضل و موهبت سلطان احدیت ذکرت
در سجن اعظم در انجمن روحانیان مذکور و در حلقهٔ آزادگان مشهور اگرچه بظاهر
غائبی بباطن در حضور حاضر بجسم بعیدی بجان قریب بتن محرومی بدل محرم
سر مصون در محفل یارانی و در محضر مشتاقان توسل بذیل اطهر جو و توجه بجمال
انور کن مهجور مشو و مخجول مباش محجوب منشین پرده برانداز و مقنعه برافکن
روی نورانی بنما و چهرهٔ رحمانی بگشا شهرهٔ آفاق شو و شیدای حسن مالک
یوم میثاق بازار عارفان بشکن و دکان شکران بگشا رو بگلزار کن و سیر
مرغزار نما عندلیب راز شو و آغاز ساز کن و بنغمه آواز دمساز شو چنگ
و چغانه بزن و نغمه و ترانه برآر مجلس انس در گلشن محبت الله ترتیب ده

صهبای عرفان بنوشان و الحان ایقان بنواز آتش موسی بین آنگل رعنا
بین سینهٔ سینا بین آن ید بیضا بین تا از فضل ایام محروم نگردی ع ع

هو الابهی

ای مشتاق ملکوت الله عالم امکان مطلع انوار جمال رحمن شد و حیز جهان
مرکز ظهور حضرت یزدان گشت فیوضات غیر متناهیه احاطه نمود و تجلیات
متتابعه رخ گشود انوار شرق و غرب را روشن کرد و گلهای معانی
و ریحان الهی کوه و دشت را گلزار و گلشن نمود جهان رشک فردوس جنان شد
و کیهان غبطهٔ آسمان گشت عندلیب حقایق در حدائق تقدیس بالحان بدیع
تغنی کرد و ورقاء بیان بر افنان تبیان بفنون الحان ترنی نمود بلبل وفا
بر اغصان سدرهٔ منتهی بگلبانگ پارسی نغمه سازی نمود و حمامهٔ فردوس ابهی
بر شجرهٔ طوبی بلحن حجازی بسرود افسر سلطان گل نمودار شد و بارخی افروخته
و عشاقی جان سوخته عرض دیدار کرد و هر شکوفه و گیاهی را چمن آرائی آموخت
با وجود این مواهب عظیمه که چشم امکان ندیده مردم مرده و پژمرده بودند
و چشم دوخته و افسرده محشور شدند زهی افسوس و حسرت که چنین محروم
شدند و هزار ندامت که چنین مهجور گشتند والبهاء علی اهل البهاء بما فازوا
بهذا الفضل العظیم ع ع

هو الأبهی الأبهی

ای اماء رحمن بادهای مخالف شمع پیمانرا احاطه کرده و طیور غرور
عندلیب گلشن میثاقرا احاطه نموده ستمکاران دست تطاول گشوده
و جفاکاران چون غراب کین در کمین نشسته کشتی پیمانرا امواج طغیان
هجوم نموده و هیکل عهد را صبیان مهد از هر جهة لسان طعن گشوده تیرهای
افتراست که از هر سو پران و لشکر اعتساف است که از هر جهة در ظلم و عدوان
کار بجائی رسیده که پیر گفتار لسان افترا گشوده و اوراق شبهات
نشر نموده و نسبت باین عبد اقوالی افترا زده که اگر نفسی ذرهٔ شعور داشته
باشد فریاد برآرد سبحانک هذا بهتان عظیم . از نفس گفتار معلومست
که این عبد بیزار از این اقوال است بیان عبد البها واضح است و نطق طیر
ملاء اعلی شارح هرگز هدیر ورقاء بنعیق غراب بغضا مشتبه نگردد و الحان
طیور قدس با صوات زاغ و زغن متماثل نگردد صفیر باز اوج عزت
بشهیق و زفیر جغدان جفا مشابه نشود تهلیل و تکبیر ملاء اعلی بهذیان
عربده جویان حیز ادنی مطابق نیاید بانچه از قلم عبد البها جاری مراجعت نمائید
و بدقت ملاحظه کنید به بینید بهیچوجه این اقوال ادنی مشابهتی بالحان این طیر فنا
داشته و دارد لا و الله این مغرور را گمان چنانست که اگر ظلمت را نور

گوید بیخردان اذعان نمایند و اگر صرف نور را لیل دیجور نامد بیهوشان
باور کنند شخص واحد را اگر دمی بالوهیت ستاید کل قبول کنند
و در نفسی دیگر نسبت زندقه دهد جمیع اعتراف کنند نفسی را اگر روزی بشیطانی
و محرومی از فیض آسمانی مذمت کند عموم هذا هو الحق المبین گویند و اگر در
روز دیگر همان شخص را بجوهر رحمانی زبان ستایش گشاید کل پذیرفته ندای
هذا هو القول الصحیح برآرند چنانچه بمرکز نقض بخط خویش نوشته والآن موجود
که یک سجده کن و خود را و عالمی را راحت نما و همچنین در حق مرکز نقض
در مکتوب دیگر نوشته والآن موجود که ده سال قبل از صعود من بجناب
حاجی محمد حسین کاشی گفتم این شخص سراب است نه آب ابداً چیزی نیست
و این قبل از نقض عهدش بود دیگر حال معلومست که چه سان است این
گفتار آن پیر گفتار است از پیش حال لسان ستایش گشوده و به پرستش بر
خواسته و او را کوکب لامع دانسته و سرابش را هذا بارد و شراب دانسته
و شعلهٔ میثاق را لیلهٔ ظلما گفته و مه تابان پیمان را تاریکی دو جهان دانسته
و حال آنکه بخطش موجود که اقرار بالوهیت کرده و بصفت ربوبیت ستایش
نموده زچه روالست بر بکم نزنی بزن که بلی بلی گفته و لکن هیکل پیمان
این خطاب و گفتار او را قبول ننموده و امر نموده که بعنوان عبودیت مخاطب گردد

گردد سبحان الله این چه تلوّن است و این چه تردّد این چه ضعف است
و این چه وهن این چه حرکت سرطانیست و این چه تلوّن حربائی این شخص
هرچند تا بحال ردّ اعلی مرکز المیثاق رسائلی چند نشر نموده ولی این عبد
تا بحال کلمه در حقّ او نه نگاشته امّا چون این ایّام اوراق افترائیّه از او
مطبوع باین ارض رسیده ملاحظه شد اگر سکوت شود شاید بعضی نادانان
گمان صدق کنند و در افتتان شدید افتند شمائل آن بیحیا را که در
فتو غرافست بدقّت ملاحظه کنید که در این چشم دریده ابداً اثر حیا هست
لا والله تا واضح شود تعرف المجرمون بسیماهم وترهق وجوههم الغبرة علیها
قترة الهی الهی ترانی اسیراً بین یدی هؤلاء الظالمین وذلیلاً تحت
سیاط المعاندین ومظلوماً تتابعت علیه السهام وترادف علیه وقع
السنان من اولی الغلّ والطغیان الذین نقضوا میثاقک وانکروا عهدک
واستهزؤا بوصیّتک وسخروا من صفوتک وجاحدوا بآیاتک وحاججوا
برهانک والحدوا کلمتک وانکروا رحمتک وبدّلوا نعمتک ایربّ نکّس
بقدرتک الکاملة اعلامهم واشف اسقامهم وامح ارقامهم وسکّت انفامهم
واکشف غشاء ابصارهم وافتح ختام قلوبهم واسماعهم واهدهم الی صراط
میثاقک واجعل لهم نصیباً من اشراقک انّک انت المقتدر العزیز القیّوم

هُوَ اللّٰه

ای سلیل دخیل جلیل نامه‌ات ملاحظه گردید معاشش فرح و مسرت بخشید
زیرا ذکر یاران الهی بود و وصف خلوص و صفا و وفا و احبای حال ابهائی
البته نفوسیکه در ظل امم اعظمند باید چنین باشند ولی امید چنین که یاران
هر یک چون نسائم صبحگاهی در نهایت لطافت سبب بیداری و آگاهی
دیگران گردد زیرا الیوم مدد ملکوت ابهی متتابع بر مخلصین از مستغنین است
زیرا این سپاه روحانی در میدان جریند و منظور نظر پادشاهی لهذا امیدگاه
جمال ابهی عجز و نیازمندیم که احبای آن اقلیم کریم را در جمیع شئون موفق
و مؤید فرماید الحمد لله رایت تقدیس در جمیع آفاق بلند است و صیت حق
مشتهر در شرق و غرب ای احبا وقت همت است و هنگام جانفشانی
و قیام بر وفای محبوب رحمانی و اما قصور عبد البهاء در تحریر و رسائل از کثرت
غوائل و مشاغل و شدت فتنه و فساد و غرور اهل فتور خدا هدایت فرماید
که فرصت دقیقه‌ئی آسایش ندهند جمعی هستند بی‌کار و مستریح و آسوده
نه تبلیغی نه ترتیلی نه تسبیحی نه تقدیسی نه تعبدی نه مشقتی نه زحمتی نه تجارتی نه ضیاعتی
نه فلاحتی شب و روز در فکر فتنه و فساد هر روز از این ابنای باری
از فساد بیرون آید و عبد البهاء فرداً وحیداً با امم شرق و غرب در نقطه

در گیر و دار گهی در معمورهٔ امریک صف جنگ بیاراید و گهی در مطمورهٔ
افریک در میدان حرب درآید گهی در هر نقطهٔ ایران بهجوم و رجوم اهل فرقان
پردازد و گهی بمدافعهٔ اهل بیان برخیزد گهی در هندوستان سپاه را پناه
گردد و گهی در رنگون و سواحل جیحون لشکر و قشون کشد و شب و روز
بمخابرات و مجاوبات و حلّ مسائل و فسخ عزائم و جواب معضلات پردازد
و دائماً مستمراً لیلاً نهاراً آتش فساد اهل غرور را در هر نقطه‌ئی بنشاند و دفع
شبهات کند و جواب متشابهات دهد روزی در حکومت محلیه فساد
کنند و روزی دیگر در مرکز ولایت بواسطهٔ عوانان آتش مفتریات افروزند
و فسادهای سرّیه که اسباب تبعید و نفی و سرکونی مرکز میثاقست مجری
دارند یومی گفتار بروجردی را بسفارت دولت ابد مدّت ایران فرستادند
و انواع مفتریات و ترّهات بر زبان راند و حال آن عنود در سفارت دولت
علیه در طهران بانواع فتن و فساد در اسباب قتل و بلایاء این مظلوم کوشد
و با مرکز نقض بخط رمزی در این خصوص مخابره مینمایند و شب و روز در این قضیه
میکوشند تا خدا چه مقدر فرماید و قضا چه امضا کند اگر آنان در فساد و فتنه‌اند
الحمد لله عبد البها در اصلاح و افلاح شب و روز مشغول اگر آنان دم این مظلوم را هدر
نمودند این بی سر و سامان در فکر خلاص و نجات کل و راحت و آسایش عموم

آنها نشر شبهات را اسباب حیات شمرند اینعبد ترویج آیات بینات را
وسیلهٔ نجات داند آنان فضیحت و رسوائی امر الله و مسرت اعدا را علت
مفخرت گمارند اینعبد نشر نفحات و اعلاء کلمة الله را مدار عبودیت داند ان الله
لا یصلح عمل المفسدین ملاحظه فرمائید که اهل فتور و اصحاب غرور تا بحال
مقدار خردلی ثمری داشتند و یا شخص غافلی را هوشیار نمودند و یا خفته را
بیدار کردند اقلاً یک نفس را تبلیغ نمودند لا والله جز آنکه در منتهای تکبر
و غرور بوسائطی غیر مشروع در اغوای نفوس کوشیدند و اوراق شبهاتی
تنظیم نمودند و باطراف انتشار دادند تا بنیان میثاق الهی را ویران نمایند
و تشتیت و تفریق در میان احبای رحمن اندازند اینست همت و غیرت
و شجاعت و شهامت اصحاب غرور و چون در جمیع نقاط عالم خائب و خاسر
گشتند و علم میثاق موج بر آفاق زد بر فساد و فتنه و افترا در نزد اولیای
امور سیاسیه قیام نمودند تا عبد البها را از میان بردارند و میدانی از برای
خویش مهیا سازند و باطل ما هم یعملون اگر بحر عذب فرات مفقود گردد اهل ذائقهٔ
الهیه گرد ملح اجاج نگردند و شعلهٔ نورانیه اگر خاموش گردد پروانه حول ظلمات طواف نکند
این تدبیر اخیر حضرات است باری با وجود این مشاغل و بلایا و متاعب عبد البها چگونه
بمخابرهٔ مستمره با هر یک از احباب در هر نقطه پردازد الحمد لله چون بحر بی پایان گشته اند و البهاء علیک ع ع

هو الأبهی

ای دوستان حضرت یزدان در این کور اعظم که شمس قدم از افاق امم طالع
و لائح گردید و بفیوضات غیر متناهی شرق و غرب امکان را روشن و نورانی
فرمود و بنسائم حدائق ملکوت جمیع جهات را روح حیات
مبذول فرمود و ببوی خوش ازهار ریاض معانی مشام اهل عرفان را معطر
نمود قیامتی برپا فرمود و رایت حمایتی برافراخت قسطاس مستقیم
نصب کرد و صراط قویم ممدود نمود ارض محشر مبسوط گشت و حشر و نشر
مشهود گردید افواج ملائکه مقربین چون امواج پیاپی رسید و جنود
ملأ عالین چون صفوف طیور اوج مبین متتابع پدید اساس کور جدید
در این دور مجید نهاد و بنیان عظیم در این جهان بدیع و عالم مقیم بنیاد کرد
ابواب ملکوت گشود و راه نجات و حیات بنمود گلشن موهبت
نامتناهی بیاراست و محفل تجلی مزین کرد دست بخشایش بگشود و ید بیضا
بنمود جمیع را بر موائد ممدوده دعوت فرمود و کل را بر خوان نعمت موضوعه
خواند هر ذره را استعداد افاضه عنایت کرد و هر قطره را جوش و خروش
بحور عظیمه احسان فرمود تا کل متفق شده و در ظل کلمه واحده بعهد و
میثاق الهی توسل جسته در کمال قوت و قدرت باعلاء کلمة الله قیام نمائیم.

و بنشر نفحات الله بپردازیم و در سبیلش جان بیفشانیم و بجان و دل بکوشیم
و بجوشیم تا نفحات قدس عالم را معطر نماید و جذبات انس قلوب و افئده
امم را مسخر نار الهی در قطب امکان شعله برافروزد و شعله طور
قلب اکوان را بسوزد نسائم روح بخش اشجار وجود را سبز و خرم کند
و نغمات مزامیر جانفزا مسامع ملاء اعلی را ملتذ نماید حال قلوب ساکن و نفوس
صامت و وجوه محجوب و صدور غیر مشروح این شئون جفاست نه فنون
وفا آثار خمود است نه بشارات رب ودود پس ای احبای الهی بیائید
سر از بالین دیرین برداریم و دیده را بنور مبین روشن کنیم و چنانچه باید
و شاید بوفای بعهد قیام نمائیم و در این سبیل جان ببازیم و بسوزیم و بسازیم
تا افق عالم روشن گردد و گلخن جهان گلشن شود و آیات اسم اعظم در قطب
عالم استقرار یابد ع ع

هو در محفل شور هو الله مفتوح گردد

رب و مؤید کل جمع انعقد لاعلاء کلمة رحمانیتک و موفق کل عصبة
اتفقت علی خدمة عتبة فردانیتک اسئلک بجمالک المتستر فی عوالم
غیبک الابهی ان تشمل هؤلاء لحظات عین رحمانیتک و تؤیدهم
بشدید القوی و تشدد ازرهم بقوتک النافذة الجاریة فی کل الاشیاء انک

انک انت سمیع الدعاء و انک لعلی کل شیء قدیر الیوم محفل شور را
اهمیت عظیمه و لزومیت قویه بوده و بر جمیع اطاعت فرض و واجب
علی الخصوص که ارکان ایادی امر هستند ولی باید بنوعی مذاکره و مشاوره
کرد که اسباب کدورتی و اختلافی فراهم نیاید و آن اینست حین عقد
مجلس هر یک بکمال حریت رای خویش را بیان و کشف برهان نماید
اگر دیگری مقاومت میکند ابداً او مکدر نشود زیرا تا بحث در مسائل
نگردد رای موافق معلوم نشود و بارقهٔ حقیقت شعاع ساطع از تصادم
افکار است در نهایت مذاکره اگر اتفاق آراء حاصل گردد فنعم المراد
و اگر معاذ الله اختلاف حاصل شود باکثریت آراء قرار دهند و چون قراری
از قرارهای شور را احبا یا بعضی استنکاف نمایند اجزاء با کسی معاتبه و
مجادله ننمایند سکوت کنند و باینعبد مرقوم دارند و دیگر آنکه مذاکره در
محفل شور را کسی نباید نقل کند و در بدایت اجتماع باید طلب توفیق خاص
بجهت اعلیحضرت شهریاری نمایند و التماس تأیید تام بجهت حضرت
صدارت پناهی کنند و ابداً در مجلس شور از امور سیاسیه دم نزنند
بلکه جمیع مذاکرات در مصالح کلیه و جزئیه اصلاح احوال و تحسین اخلاق
و تربیت اطفال و محافظهٔ عموم از جمیع جهات باشد و اگر چنانچه نفسی بخواهد

کلیهٔ از تصرفات حکومت و اعتراض بر اولیاء امور نماید دیگران هم موفقیت
نه نمایند زیرا امر الله را قطعیاً تعلق بامور سیاسیه نبوده و نیست
امور سیاسیه راجع باولیای امور است چه تعلقی بنفوسی دارد که باید
در تنظیم حال و اخلاق و تشویق بر کمالات کوشند باری هیچ نفسی نباید
که از تکلیف خود خارج شود والسلام

هوالله اوّل فریضهٔ اصحاب شور خلوص نیّت و نورانیّت حقیقت
و انقطاع از ماسوی الله و انجذاب بنفحات الله و خضوع و خشوع بین جبّا
و صبر و تحمّل بر بلاء و بندگی عتبهٔ سامیهٔ الهیه است و چون باین صفات مزیّن
و مؤیّد گردند نصرت ملکوت غیب ابهی احاطه نماید ثانی فریضه
اثبات وحدانیت جمال غیب ابهی و مظهریّت کاملهٔ ربانیهٔ حضرت نقطهٔ
اولی و عبودیّت محضهٔ صرفهٔ ذاتیّهٔ کینونیّهٔ باطنهٔ حقیقیّهٔ صریحهٔ
عبد البهاء بدون شائبهٔ ذکری دون آن و بهذه غایتی القصوی و منتهی
معارجی العلیا و جنّتی المأوی و هی نور وجهی و نیّر قلبی و شفاء صدری
و قرّة عینی و رداء غلّتی و برد لوعتی و برء علّتی و من اعتقد بغیر هذا فقد خالف
عبد البهاء ثالث فریضه ترویج احکام الهیه در بین احبّا از صلوة
و صیام و حجّ و حقوق و سائر احکام الهیه بالتمام و هم چنین دائماً تشویق

تشویق وتحریص کل احبا بموجب نصوص قاطعهٔ الهیه بر اطاعت و خدمت
سریر سلطنت عادلهٔ شهریاری وصداقت و امانت در خدمات محوّله
دادپرور تاجداری و تمکین از اولیاء امور حکمرانی رابع فریضه
حفظ وصیانت عموم احبا در جمیع موارد و مواقع و تشبث امور عمومیه
از قبیل تربیت اطفال و تهذیب اخلاق و تعلیم علوم نافعه از جمیع جهات
و تأسیس مدارس و مکاتب بجهت ذکور و اناث و تکفّل فقراء و ضعفا
و صغار و ایتام و ارامل و ایامی و تدبیر وسائط صنعت و کسب و توسیع
احوال عموم خامسًا منع عموم از آنچه سبب فتنه و فساد
و عدم مداخله در امور سیاسیه بالکلیه و عدم مکالمه در این خصوص و لو بشق
شفه و دلالت بر تمکین در جمیع احوال و سکون و محبّت و دوستی با عموم
سادسًا مدارا با اهل فتور و تشبث بجمیع وسائل در ارجاع آن نفوس
بر مثال حضرت رحمن ع ع

هو الأبهی ای جمیع در امور جزئی و کلّی انسان باید مشورت نماید تا
بآنچه موافق است اطلاع یابد مشورت سبب تبصر در امور است و تعمق در مسائل
مجهول انوار حقیقت از افق اهل مشورت طالع گردد و معین حیات
در چمنستان حقیقت انسان جاری گردد انوار عزت قدیمه تابد و سدرهٔ

باثمار بدیعه مزین شود ولی باید اعضای مشورت در نهایت محبت و الفت
و صداقت با یکدیگر باشند اصول شور از اعظم اساس الهی و باید افراد
ملت در امور عادیه نیز شور نمایند ع ع

هو الله

ایخادم میثاق از بدو دخول در ظل سدرهٔ مقصود در خدمت آستان
اسم اعظم در کمال خلوص بجان و دل کوشیدی حال باید انشاء الله این موفقیت
کبری تا ختم مستمر گردد تا فاتحة الالطاف با خاتمة
الاعطاف دست در آغوش یکدیگر نموده کل ایام بجانفشانی در سبیل
جمال قدیم بگذرد در فکر گوشه نشینی ولو در عتبهٔ سامیه باشد مباش زیرا
وقت میدانست و ربودن گوی و زدن چوگان در وقتش جمیع آرزوها
حاصل میشود و باستان مقدس میرسید در امر تبلیغ همت نمائید که استعداد
شدید است این فرصت را نباید از دست داد و همچنین در منع حیل و خداع
متزلزلین در مجلس در کمال تعمق و تدبر مذاکره فرمائید و اصول مشورت را
مجری دارید یعنی هر یک در هر خصوص دلائل و براهین بیان نماید و اگر طرف
دیگر مقاومت کند و اعتراض نماید صاحب رأی اول نباید مکدر گردد و محزون
شود بلکه ممنون گردد و بیان نماید تا قناعت حاصل گردد و اگر چنانچه ملاحظه

ملاحظه نمود که رأی دیگری موافقتر است تسلیم کند زیرا انوار حقیقت
یعنی رأی صحیح و موافق از تصادم افکار و مقاومت آراء ساطع گردد
والا محسنات و مضرات هیچ امری معلوم و مشهود نشود باری مقصود
اینست که در امور تعمیق و بحث دقیق مجری گردد تا افکار و آراء ترقی نماید
والبهاء علیک ع ع مسئله تبلیغ را بسیار مهم شمارید زیرا
این ایام دقتش است در مدت قلیله انتشار کلی در ایران خواهد شد و جمیع را
فرداً فرداً بعد از تبلیغ عهد اطاعت و انقیاد و صداقت و امانت و خدمت
بدولت ابد مدت بگیرید ع ع

هو الابهی

یا من تمسک بحبل المیثاق تالله الحق ان سکان الرفیق الابهی والمتصدرین
فی دسوت الملاء الاعلی لفی شعف و انجذاب و شغف و اشتیاق الی اولی النهوت
والرسوخ علی میثاق الله و تهلل وجوههم عند ذکرهم و ینشرح صدورهم
بنفحات تعبق من حدیقة قلوب هؤلاء فیا بشری لهم من هذا الفضل الذی تتلألأ
کالسراج فی زجاج العوالم کلها وانک انت ایتها السراج الوهاج بنور محبت الله
استبشری بهذه البشارة التی تطیر بها قلوب اصفیاء الله و تثبت الاقدام علی صراط الله
هذا المیثاق الذی اخذه الله تحت شجرة انیسا یوم ظهوره و اشراقه فی ذرا البقاء

ثم تجسم و تمثل فی ملکوت الأعیان علی صورة لوح منقوش بالقلم الأعلی
سبحان ربی الأبهی تالله الحی القیوم یؤیدک فی ذلک جنود ربک
و ینصرک فی ذلک ملائکة مقربون ع ع جمیع دوستان جمال ابهی روحی
لأحبائه الفداء الجمال اشتیاق جانفشانیم چه که نفحات جانبخش ملکوتش
از حدائق قلوب این هیاکل تقدیس در مرور شب و روز بیاد رخ دلجویشان
در شعف و سروریم و از عون و عنایت الهی امید شدید که هر یک چون سد
حدید در مقابل یأجوج نقض و مأجوج تزلزل و اضطراب در امر قیام نمایند
تا قوت تأیید مشاهده نمایند و سطوت نصرت پروردگار تماشا کنند
لعمر الله الیوم طفلی ثابت مقاومت من علی الأرض نماید تا چه رسد باین اطفال
مهد و جنود صبیان نقض عهد والبهاء علیکم فی کل آن و حین ع ع
هو الله جناب خان اذن طواف مطاف ملأ اعلی دارند و آنجناب با حصول
اسباب با روح و ریحان که بسهولت قطع مسافت شود من استطاع
الیه سبیلا شرطست والبهاء علیکم یا اهل البهاء ع ع

هو الأبهی

ای دوستان ای دوستان این دور کور خداوند جلیل است و این قرن عصر
حی قدیر عالم وجود در حرکت و جنبش است و جهان آفرینش آئینه الطاف خدا

خداوندا پروردگارا مشرق امکان بمصابیح هدی روشن و منور است
و مطلع اکوان بنور موهبت کبری مزین بحر فضل وجود پر موج و خروش
است و کوش هوش عاشقان جمال ابهی همراز هاتف و سروش جنود
تأیید ملکوت ابهی پی در پی میرسد و صبح هدی از ملاء اعلی دمادم مید مد
نیسان رحمت پر فیضانست و سراج عنایت چون مه تابان آسمان
ابواب ملکوت مفتوحست و صلای عام کوش زد هر نزدیک و دور
ظل ممدود است و مقام محمود و کل در صون حمایت رب ودود شکر آ
این فضل وجود انیست که چون آتش افروخته باشید و چون شمع پر شعله
و سوخته چون برق سریع در روشن باشید و چون شهد حلاوت هر انجمن

والبهاء علیکم یا احبآء الله ع ع

عبد البهاء عباس

یا ابن وکیل سر خیل اهل میثاق باش و سرور جهان اشراق حمد خدا را که
در استان مقدس الیوم که صبح صعود است ذکری و در انجمن روحانیان معرفی
یا مجید پر مجید رب فرید شاهد است که حزن شدید دلالت بر این تحریر جدید نمود
مقصود انیست که بدانی که خاطرت در این بساط چه قدر عزیز است
ای محیی الدین از فضل بهاء روحی لاقدام احبآئه الفدا امید است که حیات

بجهان وجهانیان بخشی و روح نجات مبذول داری

ایکاظم کظم و هضم از صفات مخلصین است الحمد لله تو کاظم غیظ

قلوبی و هاضم ناملایمات اهل فتور مؤیدی و موفق

ای عطار نافهٔ اسرار هر دم نثار کن و صد هزار مشام معطر نما و آفاق را

معنبر کن عطر محبت مشام مشتاقان را تر و تازه نمود

رب تبتهل الیک امة من امائک ان لا تذرها فرداً وارزقها قرة عین

ذریة طیبة انک انت الحکیم العلیم

ای آهنگر عشق نفوسی چون آهن سردند در آتش میثاق انداز

چون بر افروزد هر یک را تیغ بران نما چون خادم مشرق الاذکار

پادشاه و شهریاری رب احفظ عبادک المخلصین فی سیسان من شر

اعدائک وارزقهم الامن والامان بفضلک وجودک وصونک وحفظک

انک انت القوی العزیز ایرب صن عبادک الثابتین علی میثاقک فی ظل

سدرة رحمانیتک انک انت الحفیظ ع ع

یا ابن ابن الدخیل جد بزرگوارت چون سرخیل ذاکرین بود و در جمیع اشعار

و اذکار مقصودش جمال قدم و حضرت اعلی بود لهذا خوش دارم ترا ابن

ابن دخیل خطاب کنم تا ذکر جدت را بر زبان و قلم برانم از الطاف این عصر

این عصر عظیم و مواهب این قرن جلیل امیدوارم که چون نجم منیر از افق
اثیر طالع و لائح گردی

ای عبد الحمید حمد کن خداوند مجید را که در آستان حق ممدوح و محمود
و حمیدی این موهبت چون اکلیل سلطنت بر فرق تو تابان طوبی لک
بشری لک

ای محمد محمود محمد بمعنی ستوده است و خداوند چنین فرموده این قلم
عبد بهاء ستایش تو مینماید و تعریف و توصیف تو میکند و لبهاء علیک

ای محمد جعفر جعفر در لغت نهر جاری بود انشاء الله معین صافی
و عین جاری هستی بسر چشمهٔ محبت الله کردی و عین نابع معرفت الله
الصمد صمد بی نیاز را گویند از خود مطلبم که از مادونش بی نیاز گردی
و از جمیع من فی الوجود مستغنی و آزاد و لبهاء علیک

یا حسین در راه جمال حسین موعود بعد از قائم جانفشانی نما و در سبیل
آن مظلوم فدا و قربانی طلب حسینی شرب اول بر جان ایچون خوف و
رجا دن کچ فضای کربلای عشقه وار مردانه مردانه در پناه حق قدیم باش
و در ظل رب عظیم

ای علی اکبر علویت کبری در خلوص و استقامت برابر جمال ابهی است

از این عین تسنیم بنوش و در این بحر پر خروش شنا نما

یا اسم الله جناب سلیل جلیل آنحضرت لا سید حسین را بتکبیر ابدع ابهی

مکبر و در کمال اشتیاقم خوب از برای او اسبابی فراهم آمده است که در

معیت است از تأیید الهی سائلیم که چنانچه آرزوی آنجناب است آنچنان

موفق شود والبهاء علیک و علی جمیع احباء الله هناک ع ع

هو الله

ای سلاله و دودمان حضرت خلیل جلیل آن نور مبین حضرت ابراهیم

دعا در حق ذریهٔ خویش فرمود که ای خداوند مهربان سلالهٔ مرا عزیز بگردان

و پیشوایان عالمیان کن در درگه یزدان این دعا مقرون بقبول گردید

این بود که ارض کنعان بحشمت و دیانت یعقوب مسرت قلوب شد

و معمور بمواهب رب ودود گشت و حضرت ماه کنعان هر چند در بدایت

در چاه حسودان افتاد و بدراهم معدود از شر حسود فروخته گشت و در

زندان بیگانگان افتاد ولی در نهایت باوج ماه رسید و ملجأ و پناه برادران

ستمکار گردید و حضرت کلیم در وادی رحمانی شعلهٔ نورانی برافروخت

و در قلهٔ طور لمعهٔ نور روشن کرد و حضرت داود سلطنت وجود تأسیس

نمود و حضرت سلیمان حشمت بی پایان بنا نهاد و حضرت روح بنفخهٔ مسیحائی

مسیحائی جهان را معطر کرد وحضرت رسول آفاق شیرین و بطحا را روشن کرد
وحضرت اعلی روحی له الفدا جهان را جهان تازه ونفحهٔ حیات در هیکل کائنات
دمید تا باین دور اعظم رسید صبح رحمانیت دمید وفجر احدیت
روشن گردید وشمس حقیقت درخشید خلق جدید پدید شد وفصل
ربیع کور بدیع رسید نسائم بهاری وزید سحاب رحمت فیض عظیم بخشید
وباران شدید کرد شمس حقیقت آفتاب ملکوت چنان پرتو وحرارتی افاضه
کرد که جمیع اشیاء خلعت جدید وحلل بدیع جلوه نمود یوم سرور آمد
وحشر ونشور شد خیمهٔ الهی بلند شد وسریر رحمانی مستقر گردید جنت الهی
در کمال عظمت در جهان خرگاه مرتفع نمود لهذا وقت آن آمد که خداوند
مهربان آنچه بحضرت ابراهیم وعده نموده وفا فرماید وسلاله ودودمان
جلیل را عزیز فرماید ودر انظار بزرگوار کند البته که اشیاء را در این شریعهٔ
تقدیس داخل فرمود ودر ظل شجرهٔ میثاق منزل داد ودر قصر رشید منزل
عنایت فرمود ودر مدینهٔ عهد ماوی داد الحمد لله روح آن بزرگوار در ملکوت
ابهی از ایمان وایقان وثبوت وپیمان ابناء ودودمان مسرور وشادمان
ونفوسیکه در سبیل الهی در صدمه ومصیبت افتادند وجام بلا نوشیدند
آن اشخاص در ساحت مقدس از جواهر وجود معدود وند ومظاهر الطاف

نامحدود خواهند گشت ع ع

هو الله

ایمظهر عرفان حقیقت محبت الله چون قمیص یوسف رحمانست
که رایحهٔ طیبهٔ اش آفاق را معطر نماید و چون نسیم صبحگاهی اجساد مرده را
زنده فرماید چون نفخ صور ربانی پر فتور را حیات بخشد و چون جلوهٔ
طور و لمعهٔ نور ساحت سینا صدور را روشن کند لهذا بوی خوش
گلشن آن دل پاک تا بساحت افلاک واصل است و شعشعهٔ تجلی نور
بر آن صدور تا این بقعهٔ مبارکه متواصل ای خوشا بحال تو ای فرشتهٔ
طالع ای مبارک دل ای پاک طینت و کل ایمظهر لا یسعنی
ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن
ایمطلع لا یزال یتقرب الی العبد بالنوافل طوبی لک ثم
طوبی لک و البهاء علیک ع ع

هو الأبهی

ای منجذب بنفحات ملکوت ابهی شرح الله صدرک بفیض طافح
من بحائب عنایة البهاء آنجناب کتابی مرقوم نموده و بنام یکی از احبای
الهی فرستاده بودید در نهایت شوق و اشتعال تلاوت شد حال این

این گم گشتهٔ بادیهٔ محبّت الله بجوش و خروش آمده بالنّیابه جواب مرقوم
مینماید نوشتهٔ مخصوص بجهة احبّای مراغه و بناب و شیشوان و عجب شیر
مرقوم شد بجهت ایشان بخوانید و تکلیفشان الیوم اینکه به کتاب عهد الهی
که عروهٔ وثقای عالم ایجاد و سفینهٔ نجات و حبل ممدود بین الوری و الملکوت
الابهی است متمسّک شوند این عهد وثیق الهی و میثاق شدید رحمانی سراج
هدایت ملکوت وجود است و باید بنصائح الهی که در آن کتاب مبین که
محض جود سلطان وجود است عمل نمود و چون باران بهاری و فیض نیسانی
بر کشت زار نفوس انسانی ببارید تا از این بذل و بارش آثار بخشش یزدانی
از افق حقائق انسانی طالع و لائح گردد انّ هذا لفضل عظیم و آنجناب
اذن زیارت روضهٔ مطهّره دارند و حکمران آن ارض چون نصرت مظلومان
نموده اند بر کل لازم که بپاداش این عدالت بصدق و راستی احترام ایشانرا
نگهدارند و از ملکوت عزّت از برای او تأیید طلبند و زحمات شما و
مشقّت و زمان مرض مستولی معلوم و مشهود اجر جزیلش توفیق
و تأیید است که انشاء الله عنقریب میرسد قربان و فدائیکه بدرگاه الهی
تقدیم نمودید مقبول و محبوب واقع شد فیض و بخشش و انعام و انفاق
باید عام باشد البتّه این خوشتر و دلکشتر است الهی یا من امطر سحاب

القضا بسهام البلاء علی نفوس الأحبّاء بعد الرزیة الکبری والمصیبة العظمی
ایرب هؤلاء تسع نفوس من اخصّ احبّائک رفعتهم الیک وادورتهم علیک
واسکنتهم فی جوار رحمتک الکبری وادخلتهم فی فردوسک الأعلی ایرب
ارزقهم من مائدة اللقاء فی جبروتک الأعلی وادخلهم فی ظل سدرتک المنتهی
انک انت الغافر المعطی الرحیم ع ع

هو الله

ای گم گشتهٔ بادیه پیما اگرچه چون باد بادیه پیمائی ولی از جام عنایت سرمست
و باده پیمائی پیمانهٔ پیمان الهی بدست گیر و عهد الست بخاطر آر و می پرست شو
چشم از دو جهان بپوش و جان در ره جانان نثار کن خوشتر دمی آندم
که یم عنایت بجوش و خروش آید و شبنمی از فیض دریای کبریا بجان این
مشتاقان رسد و دل عزم کوی دوست کند و روح آهنگ صعود
بملأ اعلی و ملکوت ابهی نماید و بمیدان فدا بشتابد و بقربانگاه حق در نهایت
شوق و اشتیاق بدود ای ذبیح الله ز قربانگاه عشق برمگرد و جان بده
در راه عشق چه مبارک دم است اندم و چه همایون ساعتی است آن ساعت
گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا ور نثار جان و دل داری بیار و هم بیار
رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت

رحمت بسیار باری حضرت چون این بندگان درگاه احدیتش را بجهت
عیش و عشرت و ناز و نعمت و آسایش و راحت نیافرید جام می و
خون دل هر یک بکسی دادند در دائرهٔ قسمت اوضاع چنین افتاد یکی را
همدم گل و لاله و ساغر و پیاله نمودند و یکی را مونس آه و نالهٔ یکیرا بیگانه
سرشار بخشیدند و دیگری را چشم اشکبار لیلی را غمزهٔ دلسوز دادند
و مجنون را آه جگرسوز پس معلوم شد که نصیب عاشقان روی دوست تیر
جفا است نه ذرعطا جام بلا است نه جای صفا سوختن است نه آسودن
آتش است نه آسایش جان باختن است نه علم افراختن است مظلومیت
است نه مسروریت نیز آفاقرا مدت حیات در زندان و نفی بود بلدان
و آواره گی و آزرده گی منقضی شد و اسیر نخجیر سجن یوسفی بود و در این غربت
در نهایت کربت بافق عزت صعود نمود دمی نیاسود و ساعتی نیارمید
در آتش سوزان چون گل خندان تبسم منفرمود و در سیل غم حباب آسا
در حرکت دوریه شوقیه عیش و طرب ننمود حال این آواره گان نیز باید بکلی
طمع آسایش و راحت را قطع نمائیم و از دنیا و آنچه در اوست در گذریم
چشم از غیر دوست بپوشیم و از آنچه غیر از اوست بریم و باو پیوندیم صد هزار
حسرت و افسوس اگر بعد از آن روی نورانی و جمال رحمانی جرعهٔ از جام صفا

نوشیم یا از کسی آرزوی وفا کنیم و یا دمی بخواهیم که بیاسائیم و یا راحت جوئیم
و یا ناز و نعمت طلبیم چونکه گل رفت و گلستان درگذشت نشنوی
دیگر ز بلبل سرگذشت باری شبها را بمناجات بگذرانید و روزها در تضرع
و ابتهال در حالتی باشید که از این عالم بکلّی بیخبر گردید جز او ندانید و غیر از او
نشناسید و غیر از او نجوئید و نپرسید والّا افرأیت من اتّخذ
الهه هویه این جهان تراب دریای سراب است نه آب و شراب عالم
خیال است نه جهان آمال مجاز است نه حقیقت زحمت است نه رحمت نقمت است
نه نعمت عنقریب اهل این بساط منطوی شود و این اختران متواری از حضیض
حیات فانی باوج رحمت جاودانی پرواز نمائیم و از جهان و جهانیان بی نیاز
گردیم اینجهان در نزد جاهلان که طیور ترا بیند دشت و صحراست و گلگشت و دریا
امّا در نظر مرغان چمنستان الهی قفس تنگ و آشیانی از خاک و سنگ
تا چند این جانهای پاک اسیر آشیان خاک و تا کی این طیور قدس در این
گلخن زندانی مبتلای حرمان و محروم از فیض روحانی و فوز وجدانی ای پروردگار
ای پناه آوارگان تو آگاه فغان و آه صبحگاهی عنایتی فرما و رحمتی کن
تا جانهای مشتاقان بملکوت احدیّت بشتابند و ارواح آوارگان
در سایهٔ رحمتت بیاسایند فرقت پر حرقتت جانرا بگدازد و حرمان و هجران

و هجران روانرا مرده و پژمرده نماید پس ایخدای مهربان تأییدی بخش
و توفیقی ده تا ازاین دام و دانه برهیم و بآشیانه رحمت برپریم و در شاخسار
وحدت در حدیقهٔ عنایت بانواع الحان بمجامد و نعوت تو مشغول گردیم
باری احبای الهی باید بعون و عنایت غیر متناهی بحالت و انجذاب و انقطاع علی
مبعوث شوند که شمع روشن انجمن عالم انسانی گردند مظاهر اخلاق رحمانی
باشند و مطالع انوار وحدانی در صدق و صفا آیات کبری گردند و در مهر
و وفا آیات عظمی سبب راحت و آسایش جهان آفرینش باشند و علت
عمران و آبادی کشور و اقلیم گردند در اطاعت و خدمت حکومت مشار
بالبنان باشند و در صداقت و حسن نیت مشهور و معروف نزد سروران
و بندگان خدا از هر ملت و امتی دوست و مهربان و در صنایع و بدایع
استاد ماهران گردند و در زراعت و تجارت فائق بر همگنان مختصر انکه
باید حضرات احدیت و سروران حکومت و امنای مملکت کل از احبای الهی
راضی باشند نه شاکی ممنون باشند نه دلخون چه اساس امر الهی
اخلاق رحمانی است و بنیاد بنیان یزدانی شیم و روش روحانی دوستان
چون باین موهبت عظمی موفق گردند شاخ هستی بار و ثمر گردد و ایوان کیهان
جهان انور شود والا ظلمت اندر ظلمت است و نکبت اندر نکبت و غفلت

اندر غفلت اگر از عوالم هزلهٔ خذله حرکت اعتساف مشاهده نمائید برانها
مگیرید و خجلت انها مپسندید چه که نمیدانند و مطلع نیستند که در هر
عصری از ستمکاران چه جوری بر یاران الهی واقع و از نادانان چه جفا
جفا بر اولیای ربانی وارد لهذا ستم روا دارند و جور و جفا مجری دارند
جفاها بر بازها ستم میکنند پر و باش را کناهی میکنند که چرا تو یاد آری
زان دیار باز قصر و ساعد آشفته یار جرم او نیست که باز است و بس
غیر خوبی جرم یوسف چیست و پس دشمن طاووس آید پر او ای بسا شه را
بکشته فر او حضرت روح الله عیسی ابن مریم را اسرائیلیان انچه تحقیر
و تسخر نمودند و اذیت و جفا میکردند و سب و شتم و لعن و ضرب روا
میداشتند آن جان پاک دعا و مناجات میفرمود که ایخداوندا این
نفوس نادانند و از حقیقت مقصود جاهلان چون ندانند چنین کنند اگر
بدانند نکنند پس ایخداوندا مرزنده کناهشان بیامرز و ای یزدان مهربان
از قصورشان درکذر اینست صفت مخلصین و روش منقطعین از خدا
بخواه که این اوراکان نیز تاسی بآن روح مقدس روحی له الفدا نمایند مطلوب
موهبت الهیه هست و صفت مظاهر احدیت حضرت نور حدقهٔ مصطفی
و نور حدیقهٔ مرتضی جناب سید الشهدا و یحیی ابن ذکریا و اکثر انبیا و اولیا

و اولیاء روحی لهم الفداء در کمال مظلومیّت جام شهادت نوشیدند
و زهر هلاکت چشیدند و بمقصود خویش رسیدند حال ملاحظه فرما
چه زیانی دیدند جمیع از این عالم بجهان دیگر رحلت نمودند نه صدمات خاصان
حق باقی و نه راحت ستمگر ناحق نه سرشک چشم مظلومان برقرار و نه خوشی
قلب جاهلان نه آن شهد و شراب و شکر و کباب و شاهد و شمع جهانتاب باقی
و نه آن شام مظلومان و آه ستمدیدگان و حسرت او ارکان و عسرت
یتیمان باقی جمیع منتهی شد ولی ملاحظه نما که چون نام سیّد الشهدا روحی
له الفداء بر زبان آید دل زنده گردد و جان ببشارت آید روح را وجد
و وله حاصل گردد و روزی صد هزار گرسنه از میمنت نام مبارکش
سیر گردد و صد هزار تشنه سیراب شود این آثار بزرگواری او در جهان
ترابی است دیگر ملاحظه فرما که در عوالم الهی و ملأ اعلی چه خبر است باری
این مسئله مطوّل شد حقیقت حال مشهود و واضحست حال ما بعوام کالانعام
کاری جز دعا نداریم ولی امیدواریم که سروران حکومت و ارکان سلطنت
قاهره منع تعدّی و تعرّض علمای سوء و مرده بی شعور را بفرمایند زیرا اینها
کم کم جسارت را مزداد نمایند و بر تهوّر بیفزایند و رعایای صادقه شهریار را
دست تطاول بگشایند عاقبت بر نفس حکومت بشورند و رخنه در بنیان

سلطنت افکند تعرض علما باین طایفه محض تحصیل نقود است و قوت
و شهرت در شهر شون تا دیگران بجهر اسند و اطاعت و انقیاد نمایند
و بدین سبب زمام امور را در کف اقتدار گیرند و هر چه بخواهند بکنند
ملاحظه نمائید که روش و طریق این علما سوء مسلک دینی نه و طریق ترویج شریعة الله
بست و سیله حکومت و عظمت و حصول ثروت و عزت است
و از این روش و حرکت جز مضرت حاصل نگردد آیا این سلوک موافق
مسلک اولیا است یا مطابق مشرب انبیا حضرت سید الشهدا
و ائمه هدی و سایر اصفیا از عزت دنیا بیزار و از هر چه غیر رضائیت پروردگار
در کنار بودند حال این علما هر آمالی دارند جز رضای حضرت ذو الجلال
گرگان درنده اند شبان انعام شده اند و پلنگان خونخوار ند ادیب
دبستان ادبان گشته اند زاغان حسود ند بلبلان حدیقه وجود را ظلم
و ستم نمایند و کلاب عنود ند آهوان تبر وحدت را صد گونه تعدی مشهود
کنند پس ارکان حکومت اعلیحضرت شهریاری که گذشته از عدالت بین رعیت
محض ملکداری باید رعایت علمای عاملین فرمایند و ممانعت رؤسای
جاهلین دست ابکونه نفوس چون ذئاب ضاریه را از تطاول باز دارند
و هجوم چنین فئه باغیه را منع فرمایند والا روز بروز جسارت افزایند و

و در امور مملکت مداخله نمایند و ملک و کشور برهم زنند مثلاً ملاحظه فرمائید
چون امنیت و سلامت از مملکت مسلوب گردد و قوهٔ محافظه مغلوب رعیت
هجرت به ممالک خارجه نمایند و اهل اطاعت راه غربت گیرند چنانچه از وقایع
خراسان جمع کثیری هجرت به ترکستان نمودند و حکومت آنسامان در نهایت
رعایت و حمایت بندگان یزدان این یک ضرر از ضررهای علمای نادان
زیرا عالم متدین بکار دین و دولت خورد و سبب عزت و راحت اهالی
مملکت گردد نه جاهلان در حدیث است اما من کان من الفقهاء
صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهویه مطیعا لامر
مولاه فللعوام ان یقلدوه باری مقصود اینست که ملازمان درگاه
اعلیحضرت شهریاری باید حکمران بر کشور و دشربها شند نه هرگرگ خونخواری
و مردم آزاری. امانستایش که در حق اشخص شاخص فرموده بودید صحیح
و مقبول و بجا بلکه اندات محترم و یگانهٔ دردانهٔ صدف حکومت مستحق اعظم
ستایش است ایده الله و شیده و ایده عزه و اقباله فی الدنیا والاخره
اگر حسن تدبیر آن وزیر دیوان عدل و انصاف نبود آن فاجعهٔ عظمی لعن الله
من ارتکبها غارتش مدام بی گناهان میرسید و ظلمتش روی معصومان را
تیره ناک میکرد شور شبان مجهول و محفوظ و میراو ستور میماندند و مظلومان

باین عمل شنیع وظلم صریح وبدبختی عظیم متّهم وبدنام شهر میگشتند وتا
روز رستخیز ازاین تهمت شدید وفضاحت عظیم نجات نمیدیدند لهذا
خدمت نمایانی بدیوان الٰهی فرمودند وپاداش آنکه استقرار درایوان
بلند یزدانست . ای پروردگار شهریار جدید را تاج عزّت سرمدی برسر
وبرتخت کامرانی استقرار فرما وشخص خطیر پرتدبیر را برسند عدالت
وعزّت وموهبت استقرار بخش توفیق ملکوتی روادار وتأییدی لاهوتی
ارزان فرما حکمش را بمثابهٔ روح درجسم کشور نافذ کن وحکمت حکومتش را
درهیکل اقلیم چون عرق شریان نابض فرما محفوظ ومصون بدار وموفق
وممنون کن خلاصه این ارکان قدر این همّت را میدانیم واین عنایت را
فراموش نمینمائیم جمال مبارک هفت سال پیش ازاین بعد ازظهور متهمان
درحق بیگناهان عنایت فرمودند ودعای خیر نمودند این دعا تأثیرات
عظیمه خواهد بخشید وتأییدات عجیبه مؤیّد خواهد گشت وهذا
وعدٌ غیر مکذوب حتّی پیش ازصعود بادو شخص از احبّاء درحین اذن
محترم مکالمه فرمودند وبایکی پیغام دادند که یا بالذّات برسانند ویا خود
بنگارد یکی ازآن دو شخص آقا سید علی اکبر بود واگر فیض حضور شما را درک
فرمودید عرض کنید که درمدت هزار وسیصد سال هجری ملاحظه فرمائید که

که چه قدر وزرآء و امرآء و عظمآء و رؤسآء در دنیا آمده اند به هیچوجه اثری
و خبری از هیچیک نیست مگر سرورانی که حفظ و حمایت انعام الهی نمودند
و بداد مظلومان رسیدند و دادرسی ستمدیدگان نمودند خاصة وزرائیکه
بآستان احدیت خدمتی نمودند آن سروران رویشان چون بدر منور
و خویشان چون عطر معطر و نامشان در جهان ملک و ملکوت مشتهر در زمانی
که حضرت اعلی روحی له الفدا در اصفهان تشریف داشتند و حضرات علمآء
علم طغیان برافراشتند مرحوم مغفور معتمد الدوله منوچهر خان چند روز
محافظه آنحضرت فرمود و بخدمت پرداخت (بعضی از رسائل ذکر
خیری از او فرمودند و ستایش کردند حال بدقت ملاحظه نمائید که آن
وزارت و دولت و مکنت و ثروت و شکوه کل بباد رفت و زحمات و مشقات
بهدر داده شد و اثری باقی نه مگر این همت و خدمت خیریه چون بآستان
احدیت بود در دیوان الهی ثبت شد و آثار نورانیش در افق عزت سرمدی
واضح و روشن و عیان در جهان ملکوت مستقر بر سریر بزرگواری است
و در عالم ناسوت نام مبارکش در جهان و کیهان برقرار و باقی باری
ما شب و روز دعا نمائیم که تأییدات الهیه کوهر درخشندهٔ تاج شهریاری گردد
و توفیقات صمدانیه اختر درخشندهٔ مرکز خیرخواهی و بعنایت آن تاجدار

و این همت این بزرگوار کشور و اقلیم رشک ممالک روی زمین کردد
و کوکب بنیر امن و امان طالع و لائح از افق آن ملک عظیم شود تا بوم و بر
معمور کردد و بنیان ظلم و تعدی مندثر آنحضرت باید در هر موقع و محل
ناس را بنصیحت نمائید و نادانان را ببصیرت بخشید که جمیع ملل عالم الیوم
در خدمت دولت خویش جانفشانی نمایند و شب و روز در نهایت همت
و خیر خواهی عزت دولت و سعادت عموم دانند و بر شوکت سریر
سلطنت را عظم وسیلهٔ معموریت مرز و بوم شمرند لهذا بر عظمت
و اقتدار در افق آن مملکت روز بروز بر فروزش تر کردد و سعادت اهالی یوما
فیوما بیشتر شود از عصیان و طغیان بعضی بیخردان در مملکت آل عثمان
و بدخواهی دولت و خیانت بسریر سلطنت ملاحظه کنید که اهالی مملکت
چه قدر ذلیل شدند و در نظر جمیع اهل عالم چگونه حقیر کشتند عزت
اهالی محو شد و ثروتشان برباد رفت ذلتشان شدید شد نکبتشان
پدید کشت پس ای دانایان قدر این شهریار را بدانید چه که مهربان
و محب امن و امان عادل و داد پرور است عاقل و معدلت کستر در مدت
مدیده حکومت آذربایجان چون پدر مهربان رفتار فرمود و بر مسلک
نوشیروان حرکت نمود این همان سرور رعیت پرور است سالار ولا

ولایت بود حال بعون الهی شهریار کشور کشت خلق همان خلق است
وخوی همان خوی می همان می سبو همان سبو الحمد بشهریار روزگار
شهریاری آثار بزرگواری و رعیت پروری ظاهر و عیان دیگر چه میخواهید
پس ای اهالی یکدل و یکجهت گردید و خیرخواه و در اطاعت کوشید
و نوایای خیریه اعلیحضرت شهریار پیراخدمت نمائید تا در جمیع مراتب ترقی
نمائید و از جمیع مضرات توقی قسم بآستان مقدس حضرت دوست
که این عبد زیارت عتبهٔ مبارکه بکمال عجز و نیاز دعا می کنیم و سریر تاجدار را
تأیید و توفیق می طلبیم والبهاء علیک و علی کل من ثبت علی المیثاق

ع ع

هُوَ الأبهی

نوبهار اولدی آچلدی نو گل رعنای حق — نغمهٔ جانسوزه باشلر بلبل گویای حق
مطرب بزم الهی چنگ معنی ساز ایدوب — گل گورالر اغلار دمادم دیدهٔ بینای حق
وادی ایمن سراسر گلشن توحید اولوب — چونکه روشن اولدی نور رضوان سینای حق
اولدی گلزار و گلستان محفل روحانیان — گل کبی صد جلوه ایلر دلبر زیبای حق
آتش نمرودیان اولدی گلستان خلیل — چونکه گوگلشده طوتشدی شعلهٔ موسای حق
نفحهٔ روح القدس اولدی جهانه منتشر — اسم اعظم فیضی در هر نفحهٔ عیسای حق

پردهٔ ستر و حجابی پاره پاره ایتمادن — قنغی دلداده اولور رسوای حق شیدای حق

ایدل بیچاره بین یاره سکا اکسک دکل — تا که دوره باشلادی جام می و صهبای حق

جناب میرزا علینک اشعاری اوقنوب حلاوت معناسی قلبه بر انجذاب ایرشدیرمسیله بو غزل تنظیم اولدرق الحان مرغان چمنستان حقیقتله تغنی و ترتیل اولنه ع ع

هو الابهی

طوغدی کون آفاق عالم مشرق انواردر — صبحه دوندی شام فرقت نوبت دیداردر

لوحهٔ دلدن سیلون هر نقش موهومی بودم — شعلهٔ نور حقیقت لمعهٔ اسراردر

دلبر رعنا قلوب رخسارنی پیدا بزه — خواب غفلتدن اویاندی کوکلمز بیداردر

لشکر غم صالدررسه هر زمان یوقدر ضرر — چونکه سالار کوکل اول حیدر کراردر

حسرت داغ درون وقتی کچوب آه ایلمه — چونکه یار دلنشین باغ مهربان غمخواردر

بزم وحدت کلشن آسا رونق باغ ارم — ساقی کل چهره نک الده ایاغ سرشاردر

آتش موسی بتون سینانی پارلاتدی بو شب — صبح نورانی آچلدی طور آتش باردر

هو المحمود فی کل فعاله

زنجیر سجن یوسفی چون کردنه احسان اولور — مصر حقیقتده عزیز هر کشوره سلطان اولور

ملک سلیمان منحصر بو بودهٔ غبراده در — ملک الهیدر کنش بیحد و بی پایان اولور

Provided by the Afnan Library

فیض قدم باق صبحدم که موج یم که جام جم — بر قطره جک اندن ایچن سر حلقه مستان اولور

فیض خدادر قاندرر عشقی یورکلر یاندرر — طاتی آغز صولندرر هر درد نه درمان اولور

عالم بتون اغیاردر انجق سکا حق یاردر — دل عاشق دیداردر یارم بکا مهمان اولور

معشوق چون غمخواردر جام عطا سرشاردر — عشقک دلو خونخواردر قانلر بتون ارزان اولور

بیچاره دل نالان اولور پر آه و پر افغان اولور — پر درد و بی درمان اولور هر دم سکا قربان اولور

ایدلبر مهپاره یم افتاده بیچاره یم — بو غربته آواره یم کوکلم همان بریان اولور

هو المقصود

نور هدی تابان شده طور تقی رخشان شده — موسی بجان پویان شده کهسار سینا آمده

صبح جبین نور مبین و انعارض کللون بین — با لعل رنکینی چنین آن غره غراء آمده

هر دم نسیمی میوزد بوی عبیری میرسد — صبح امیدی میدمد غبراء نوراء آمده

دریای حق پر موج شد هر موج از آن یکفوج شد — وانفوجها بر اوج شد هر پست بالا آمده

صوت انا الحق هر زمان آیدر اوج آسمان — می نشنود جز کوش جان اذان صما آمده

ابر کهربار است این فیض درربار است این — نور شرربار است این انوار بهراء آمده

آفاق عنبربار شد امکان پر از انوار شد — بس خفته ها بیدار شد تعبیر رؤیا آمده

عشق خدا خونریز شد عالم شرر انکیز شد

جام عطا لبریز شد چون دور صهبا آمده

هو الأبهی

ای مشتاق ملکوت ابهی انوار حق رخشان شده دریای حق جوشان شده وجه هدی تابان شده
خفاشها پنهان شده ابر کرم گریان شده برق قدم خندان شده گلشن فضای
جان شده پر از گل و ریحان شده بلبل بصد الحان شده در روی گل حیران شده
مدهوش و سرگردان شده مست رخ جانان شده مخمور و هم سکران شده پر آه و
پر افغان شده سوی خدا نالان شده کی مالک و رحمن من غفار من یزدان
من ای روح ای ریحان من ای آرزوی جان من ای واقف پنهان من ای
درد و ای درمان من این جمع یاران تواند محو پریشان تواند سرگرم و حیران
تواند خسته ز هجران تواند مرده ز حرمان تواند یک پرتوی از روی خود
یک نفحهٔ از کوی خود بر ما تو احسانی بکن از جود رحمانی بکن و ز فضل ربانی بکن
رحمی ز یزدانی بکن تا زندگی یابیم ز نو

باز آمد آن مغنی با چنگ ساز کرده دروازهٔ بلا را بر عشق باز کرده
بازار یوسفان را از حسن در شکسته دکان شکران را یکیک فراز کرده
شمشیر بر نهاده سرهای سروران را وانگاه شان ز معنی بس سرفراز کرده
خود کشته عاشقان را بر خون شان نشسته وانگاه بر جنازه یکیک نماز کرده
تا حلقه های زلفش حلق که راست روزی ای ما برون حلقه گردن فراز کرده

بو جام الهی عهد پیمان الهیده ثابت و راسخ اولانلره مخصوص صدر

هُوَ الأبهی

ای ابن ابن وخیل جلیل وخیل نبیل سالها در ذکر خداوند جلیل چون طیور حدائق توحید در گلشن تجرید بنغمه سرائی نمود و بانواع الحان بر شاخسار تسبیح بسرود اغیار از شرش بیخبر بودند و اشرار از فحاشش بی اثر جگر سوخته داشت و شمع افروخته اهل راز لبش دمساز بودند و اهل نیاز در انجمن اسرار همراز و انباز تو که نهال آن باغی و شعله آن چراغ پرتوی بیفروز و روحانی بسوز از این رؤیا که دیده دلیل بر این است و عنقریب اسرار تأویل این رؤیا در جهان کبریا واضح اعلی تا افق ادنی ظاهر و عیان گردد و پرتو موهبت آن دوستان جمال احدیت را احاطه کند والبهاء علیک ع ع

هُوَ اللّٰه

یا حفید الخلیل و سلیل ذلک الرجل الجلیل وقتی آنست که چون آفتاب بتابی و چون بشیر با قمیص یوسفی بشتابی و یعقوبان مشتاق را دیده روشن نمائی و در مصر الهی چون طوطیان هند شکر شکن گردی و از نار عشق آذر جانی در دل آذر بایجان زنی تا ثابت و محقق گردد که منشعب از عنصر جان و دل آن خلیل جلیلی نه منفصل از عنصر آب و گل و چنان در قطب وجود نغره

حیّ علی المیثاق زنی تا بملکوت ابهی رسد والبهاء علیک وعلی کلّ ثابت
علی العهد ع ع

هو الله

ای امة الله جناب آقا میرزا حیدر علی علیه بهاء الله الابهی وساطت نموده و ذکر
آن ورقه را در تحریر خویش بکمال توقیر فرموده و استدعای ترقیم این رقیم کرده
با وجود آنکه این قلم شب و روز در جولان و مداد مستمر در جریان و سیلان
باز مکاتیب اطراف چون خزینهٔ پادشاه مغفور بیت را معمور نموده از هر طرف
مکاتیب ریخته و پاشیده و جواب تأخیر افتاده ملاحظه کن که چه توجّهی در حقّ
تو گردیده با وجود آنکه مکتوبی از شما نرسیده جواب مرقوم میشود که ای ورقهٔ
نورانیّه از حق بخواه که جدّ نبیل حضرت دخیل را نسل جلیل باشی و چون حمامهٔ
ایکهٔ تقدیس در ریاض توحید بانواع نغمات بسرائی ع ع

هو الابهی

ای یاران حق و دوستان الهی در کلّ احوال و جمیع احیان در انجمن رحمن مذکور
و مشهورید و محمود و ممدوح تاجی از عنایت جمال قدم بر سر دارید و خلعتی
از الطاف اسم اعظم در بر نفحهٔ مشکبار ریاض ملکوت ابهی در مشام دارید و رائحهٔ
گلشن ملاء اعلی در دماغ رخی از نور هدی روشن دارید و دلی از مواهب جنّت

جنت ابهی گلزار و چمن مذاق از شهد محبت الله شکرین دارید و کام از
حلاوت ذکر الله پر انگبین گمان مبرید که آنی بگذرد و قلب مشتاقان از یاد جانان
فارغ باشد و دقیقه منقضی شود و از خاطر روحانیان فراموش شوید از فضل
جمال قدم سائل و آملیم که آن یاران جانی را در کل احیان بنسائم عنایش رحمانی
مهتز فرماید و نفحات قدس ربانی زنده و تر و تازه دارد ای یاران حقیقی
دست بذیل کبریا زنید و بحبل متین عروة الوثقی تمسک نمائید و بعبودیت جمال قدم
و اسم اعظم روحی و ذاتی و کینونتی لأحبائه الفدا قیام نمائید و به بندگی
آستانش جانبرا بشارت دهید قسم بجمال مقصود که الیوم مقامی اعظم
از عبودیت نه اکلیل مرصع اهل ملاء اعلی است و تاج اوج سکان ملکوت

ابهی ع ع

هو الأبهی

ای احبای الهی اگرچه از سنان و سهام قضا در این مصیبه کبری دریای
خون در قلب و روح موجش باوج اعلی رسیده ولکن فیوضات نامتناهیه
و شئونات رحمانیه از ملکوت ابهی و جبروت اعلی متتابع و مترادف است
آن شمس حقیقت و نیر اعظم جهان الهی را افول و غروبی و صعود و نزول و هبوط و
عروجی و غیب و شهودی در ذات اقدسش نبوده این ظهور و کمون و طلوع

وغروب نظر بعوالمست آفتاب انور در جمیع اوقات در مرکز خویش در نقطهٔ
ظهر است این شب و روز و مهر جان و نور در و بهار و خزان و کانون
و حریران بالنسبه بکرهٔ ارض است نه مهر تابان فی الحقیقه یزدان پاک را
طلوعی جز در افق ابهی و ملکوت اعلی نه چون غمام غیبت زائل گردد خورشید
تابان در مرکز تقدیس آشکار شود پس ای عاشقان جمال جانان زبان بشکرانه
گشائید که بفیوضات چنین افتابی فائزید و بسایل چنین دریائی وارد طوبی لکم

ثم طوبی لکم ع ع

هو الأبهی

ان النیر الأعظم المتلألأ علی آفاق الأمم قد غاب عن مشرق العالم و یلوح و یضیئ
من افقه الأبهی و ملکوته الأعلی علی الأکوان و یفیض الأنوار علی الأخیار
و ینشر نفحات الحیات علی القلوب و الأرواح کما اخبر به من قبل فی لوح الرؤیا
المنتشرة فی البسیطة الغبراء قال و قوله الحق عند ذلک صاحت
و قالت کل الوجود لبیلاک الفداء یا سلطان الأرض و السماء الی م اودعت
نفسک بین هؤلاء فی مدینة عکا اقصد ممالک الأخری المقامات التی ما
وقعت علیها عیون اهل السماء عند ذلک سمعنا اعرفوا هذا الذکر الأعلی
و ما اردناه من السر المستتر الأخفی انتهی یا احبائی الله ایاکم و التزلزل و الاضطراب

والاضطراب والفزع والاضطرار والخمول والخمود من هذا اليوم المشهود
اليوم يوم الاستقامة الكبرى اليوم يوم الثبوت والرسوخ بين ملا الانشاء
هنيئا للنفوس الثابتة الراسخة كما ينبغي لمرصوص من هذا العاصف القاصف
الفاصم للاصلاب والظهور فانهم المؤيدون وانهم الموفقون وانهم المنصورون
بجنود الملأ الاعلى وتمثلا وجوههم في افق العالم بانوار تبارك بها اهل سرادق
الكبرياء وانهم المحاطون من ملكوت الابهى في كتاب الاقدس المنزل من جبروت
الاسماء قال وقوله الحق قل يا قوم لا يأخذكم الاضطراب اذا غاب ملكوت
ظهوري وسكنت امواج بحر بياني ان في ظهوري بحكمة وفي غيبتي حكمة اخرى
ما اطلع بها الا الله الفرد الخبير وننصر من افق الابهى وننصر من قام على نصرة
امري بجنود من الملأ الاعلى وقبيل من الملائكة المقربين انتهى شمس
حقيقت نيز اعظم ازافق امكان غروب وازمشرق لامكان طلوع ننمود
وباين مذاى الهي مخاطبا لاحبائه الثابتين الراسخين نطق بمفر ماييد من الكتاب الاقدس
يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالي وستر بها هيكلي لا تضطربوا قوموا على
نصرة امري واعلاء كلمتي بين العالمين ع ع

هو الابهى

ان شمس الهدى نور السموات العلى مصباح الملأ الاعلى قد صعد من مشكوة البقاء

يوقد ويضيئ في زجاجة ملكوته الأبهى واوج افقه الأعلى ويفيض انواره على الأبرار
ومظاهر التقديس من الأخيار يا احباء الله لا تضطربوا ولا تتزعزعوا فاثبتوا
وراسخوا في امره وحبه وهذا ما اخبر به في الواح قدسه وصحائف مكنونة من قبل
ومنه ما نزل في لوح الرؤيا الشائعة الذائعة في آفاق الدنيا ان العروج يكون
من سجن عكا ولا تبديل لكلمات الله قال وقوله الحق عند ذلك صاحت
وقالت كل الوجود لبلائك الفدا يا سلطان الأرض والسماء الى م اودعت
نفسك بين هؤلاء في مدينة عكاء اقصد ممالكك الأخرى المقامات التي
ما وقعت عليها عيون اهل الأسماء عند ذلك تبسمنا اعرفوا هذا الذكر الأحلى
وما اردناه من السر المستسر الأخفى انتهى والذي ثبت على امره بشره
ببشارات كبرى وتأييد شديد القوى والموهبة العظمى قال وقوله الحق
قل يا قوم لا يأخذكم الاضطراب اذا غاب ملكوت ظهوري وسكنت امواج بحر
بياني ان في ظهوري لحكمة وفي غيبتي حكمة اخرى ما اطلع بها الا الله الفرد
الخبير ونريكم من افقي الأبهى وننصر من قام على نصرة امري بجنود من الملأ الأعلى
وقبيل من الملائكة المقربين انتهى ولما شرب هذه الكأس مظاهر قدسه
ومطالع انواره ومشارق آياته ومهابط وحيه من قبل لم يفروا المخلصون من بعد
عروجهم ولم يهنوا في الاستقامة على امر الله بل ثبتوا فنبتوا ورسخوا فانتصروا

فانتصروا واضائت وجوههم من الأفق المبين وهؤلاء احبّاء امنائه واصفيائه
فكيف يليق لنفوس انجذبت بنفحات قدسه واقتبست الأنوار من شمس جماله
واستفاضت من غمام جوده في يوم ظهوره وتجلّي شهوده فيهذه النشأة
الكبرى فطوبى للراسخين وطوبى للثابتين وطوبى للمخلصين في يوم هذا الفزع
العظيم ع ع

هو الأبهى

ايمهتدي بنور هدى نامه ات رسيد و بر اقبال و توجهت اطلاع حاصل شد
ملاحظه كن كه سائق عنايت تو را در باديه ها و دريا ها سير و حركت داد تا بباطوم
رسيدي و منتبه بأمر حيّ قيّوم گشتي از ظلمات غيوم نجات يافتي
و مشاهدهٔ انوار كوكب معلوم نمودي از سراب اوهام گذشتي و بشاطي
بحر ايقان و عرفان وارد شدي ديده بمشاهدهٔ آيات كبرى روشن
كردي و دل را بنفحات رحمن رشك گلزار و چمن نمودي اين موهبتي است
كه جميع ما في الأرض بان معادله ننمايد ذلك من فضل الله يعطيه من يشاء
والله ذو فضل عظيم باري چون شعلهٔ طور و لمعهٔ نور اشراقي بآن قلب
مشتاق كرد بايد چون حضرت كليم انّي اجد على النار هدى بگوئي و روز
بروز بآن نار موقدهٔ ربانيه بيشتر تقرب يابي تا از شجرهٔ وجود ثمر محمود ظاهر

گردد و از قلب نورانی سنوحات رحمانی ظاهر و آشکار شود و بظاهر در
همان سلسله که مشغول بودید باشید ولی تبلیغ امر را منظور نظر دارید
و به حکمت بالغه در ترویج دین الله بکوشید مکتوب شما مدتی گذشت
تا که رسید و بوصول جواب مرقوم شد و علیک البهاء ع ع

هو الأبهی

ای احبای آذربایجان لابد لنا من آذربایجان آذری بجان
ناقصان زنید و تبریز را جام لبریز میثاق کنید میلان را کاس پیمان نمائید
و ممقان را مرکز قاآن عهد کنید سیسان را سیستان رستم دستان نمائید
و اسکو را مینوی الطاف طلعت یزدان اردبیل را معین سلسبیل نمائید
و سلماس را معدن الماس رحمن نمائید مراغه را باغ و راغ معرفت الله کنید
و خوی را آئینه خوی دلجوی آن دلبر یکتا آن اقلیم از قدیم ملحوظ لحاظ عنایت
بوده و منظور نظر حضرت احدیت جمال قدم نظر الطاف داشتند و احبای
آن دیار مشمول عواطف حضرت مختار و همچنین حضرت اعلی روحی له الفدا
مدتی در قلاع و حصون آن دیار مسجون بودند و در میدان فدا معلق گشتند و آن سینه
چون آینه هدف هزار رصاص گشت و آن جسد مطهر پاره پاره بر روی افتاد
و همچنین شهدای دیگر در آن کشور جانفشانی نمودند و کاس شهادت را از ید سا

ساقی عنایت نوشیدند آن ثار الهی چنان در آن زمین بجوش آید که شرق و غرب را
رنگین و رشک نگین سلیمانی کند با وجود این وقایع جان سوز و اشراق شمع
شب افروز و این رستخیز در تبریز باید شور انگیز شد و باطراف و اکناف شبگیر
گشت تا حرارت محبة الله بتابد و رایحهٔ محبت الله مشامها را معطر کند ای
یاران دمی نیاسائید و نفسی میاورید و شب و روز بشتابید و بکوشید و بخروشید
تا در ایام حیات آن زمین انبات کند و آن دشت و صحرا اشجار بارور ببار رساند
و سر حقیقت طلوع کند و آفتاب مشرق احدیت از ملکوت غیب بتابد این دلبر
جان پرور یعنی هدایت الهیه لابد روزی در آن حجله جلوه نماید و این سور و شادی
و بزم طرب در آن خطه زیب و آرایش یابد ولی تفاوت اینجاست در ایام عبودیت
این بندگان شاهد مطلوب هدایت در انجمن شهود جلوه نماید یا آنکه بعد از غروب
و صعود این نفخه بمرور آید و این شمع در زجاجه جمع برافروزد پس ای یاران
دلنشین من ای مونسان و قرین من ای خواجه تاشان عبدالبها و ای قرنای اسیر
اسیر محبت بها بیائید تا دست بیکدیگر داده همعهد شویم و هم نفس گردیم و متفق شویم
و متحد گردیم و جان فشانی کنیم و بر جهان و جهانیان آستین بیفشانیم تا تخم وفا
در این عالم پر جفا بکاریم و باروئی روشن و بشارات پر آیات از این جهان فانی
آهنگ آنجهان باقی کنیم و چون لشکر مظفر شکست بصفوف اعدا داده با طبل

دو دهل و چنبر و علم تا دامنهٔ ملکوت ابهی بکوبیم و ببریم الهی الهی هؤلاء عباد
توجهوا الی ملکوت رحمانیتک و تشبثوا بذیل فردانیتک و انقطعوا عن جهتک
و تبرّؤوا عن غیرک و اخلصوا وجوههم لوجهک الکریم و سلکوا فی المنهج القویم
و الصراط المستقیم و ثبتوا علی المیثاق و اقتبسوا الأنوار من نیّر الآفاق و انجذبوا
الی کوکب الأشراق و انقدحت فی قلوبهم نار الأشواق الی ملکوت قدسک و لاهوت
انسک و ازجروا من الملأ الأدنی و انجذبوا الی الملاء الأعلی شوقاً الیک و توکّلوا
علیک ایرب ابرِ مصباحهم و نوّر صباحهم و قدّر نجاحهم و فلاحهم انک انت
الکریم انک انت الرحیم انک انت الفضّال القدیم ع ع

هو الله

ای ثابت بر پیمان قصیدهٔ غرّاء ملاحظه گردید فی الجمله تصحیح و تعدیل شد
و ارسال شد فی الحقیقه پر ملاحت و سبب بشاشت احبّا گردید و فی الحقیقه
در این سفر بسیار بزحمت افتادید ضرر ندارد میگذرد بقول خواجه بگذرد این
روزگار تلخ تر از زهر قدر عافیت را من بعد خواهی دانست زیرا صحبت
و معاشرت عندلیب و طاوس بعد از ابتلای بمعاشرت زاغ منحوس حلاوت
دیگر دهد عنقریب خلاصی خواهی ولی اگر خدا مدد فرماید چاره جز فرار نداری
باری اینها مزاح بود جوهر مقصود انکه انشاء الله در این سفر بیش از پیش موفق به

به تبلیغ امرالله میکردی و تشنگان بادیهٔ حرمان را به چشمهٔ حیات دلالت میفرمائی
و آذان طالبان را بنغمهٔ جان بخش یا بهاء الابهی با بهره و نصیب مینمائی
آنجمال بیمثال با آن عنایت و مهربانی با وجود صد هزار بلایای بی پایان ایام
مبارکش را در تربیت این بینوایان بگذراند حال باید هر دم صد هزار جانفشانی
نمائیم و ایام را در خدمت آستان مقدسش بگذرانیم تا تأییدات ملکوت
غیبش را مشاهده نمائیم و علیک البهاء ع ع هو الله بعضی از احبا
در سر سر مذمت یاران دیگر نمایند و اساس غیبت را در نهایت متانت
وضع نمایند و اسمش را دلسوزی امرالله گذارند البته کمال مواظبت را داشته
باشید و جمیع را منع صریح نمائید زیرا هیچ خصلتی مضرتر از این صفت عیب جوئی
نه علی الخصوص بامرالله ابداً نباید نفسی کلمهٔ اشارهٔ غیر لایق نسبت باحدی از
احباء الله اظهار دارد عجبت ممن اشتغل بعیوب الناس و هو غافل عن عیوب
نفسه مسلک روحانیان است نهایت دقت را در منع از این خصلت بنمائید
و ابداً مگذارید احدی جز ستایش از زبانش جاری گردد

هو الأب هی الأبهی

صبح است و نور احدیت از مطلع غیب رحمانیت ساطع و لامع و فیض جلیل
ملیک فردانیت از جهان پنهان متهاطل و متراکم بشارات ملکوت از

جمیع جهات میرسد و صبح اشارات علو امر و بشارات سمو کلمة الله از جمیع
اطراف میدمد کلمهٔ توحید در ترویج است و آیت تفرید در ترتیل دریای فضل
وجود متلاطمست و سیل فیض شهود متدافق انوار تأیید رب غفور جمیع
اقالیم وجود را احاطه کرده و جنود ملأ اعلی باعانت احبا و نصرت اصفیا هجوم
نموده صیت جمال قدم روحی لأحبائه الفداء جهانگیر گشته و آوازه امر الله
در شرق و غرب عالم منتشر شده این امور کل اسباب سرور ولی عبد البهاء
در بحر احزان مستغرق و آلام و محن چنان تأثیر در اعضا و جوارح نموده که فتور
کلی در بدن حاصل گشته ملاحظه نمائید که فرداً وحیداً من دون ناصر و معین
در قطب عالم ندای حق را بلند نموده جمیع ملل و امم معارض و منازع و
مجادل از جهتی امت سالفه معلوم و واضح که چه قدر در جمیع اطراف متعرض
و معارضند و از جهتی اخبارات امت هزلهٔ کاذبه میرسد که چگونه در صدد
قلع و قمع شجرهٔ مبارکهٔ الهیه هستند و چه نسبت و افتراها بجمال قدم روحی
لأحبائه الفداء میزنند و مشغول نشر رسائل ردیه بر اسم اعظمند و در سر سر در نهایت
سعی و کوشش که اذیت شدیدی وارد آرند و از جهتی اهل غرور بکل دسائس
متمسک که وهن کلی بر امر الله وارد آرند و اسم عبد البهاء را از لوح وجود محو نمایند
با این همه بلایا و اینهمه رزایا و هجوم اعدا در میان احبا نیز اغبرار موجود با وجود آنکه

انکه امر جمال قدم روحی لاحبائه الفدا عبارت از حقیقت محبت است و سبب
اتحاد و الفت تا کل امواج یک بحر گردند و نجوم باهره اوج ما فضای یک فلک
لآلی اصداف توحید گردند و جواهر مستنیر معدن تفرید بندهٔ یکدیگر گردند و نیایش
و ستایش و پرستش همدیگر کنند زبان بمدح و ستایش هریک از احبا گشایند
و نهایت شکرانه را از یکدیگر نمایند نظر بافق عزت کنند و بانتساب آستان
مقدس خیر خیر یکدیگر نه بینند و جز نعت یکدیگر نشنوند و جز مدح و
ستایش یکدیگر کلمه بر لسان نرانند بعضی بر این منهج قویم سالک الحمد لله
بعون و عنایت الهیه موفق و مؤید در جمیع ممالک ولی بعضی بر این مقام اعز
اعلی چنانچه باید و شاید قائم نه و این بسیار سبب احزان عبد البهاست
چنان چیزی که بتصور نیاید زیرا طوفانی اعظم از این از برای امر الله نه و دهی اشد
از این بر کلمة الله نیست باید احبای الهی کل متحد و متفق شوند در ظل علم واحد
محشور شوند و برای واحد مخصوص گردند و بمشی واحد سلوک نمایند و بفکر واحد
تشبث کنند آراء مختلفه را فراموش نمایند و افکار متفاوته را نسیان
فرمایند زیرا الحمد لله مقصد مقصد واحد است و مطلوب مطلوب واحد کل بندهٔ
یک آستانیم و شیر خوار یک پستان در ظل یک شجرهٔ مبارکه ایم و در سایهٔ یک
خیمهٔ مرتفعه ای یاران الهی اگر نفسی غیبت نفسی نماید این واضح و مشهود است

که ثمری جز خمودت و جمودت نیارد اسباب تفریقست و اعظم وسیلهٔ
تشتیت اگر چنانچه نفسی غیبت دیگری کند مستمعین باید در کمال روحانیت
و بشاشت او را منع کنند که از این غیبت چه ثمری و چه فائده آیا سبب
رضایت جمال مبارکست یا علت عزت ابدیهٔ احبای الهی آیا سبب
ترویج دین الله است و یا علت تثبیت میثاق الله نفسی مستفید گردد
و یا شخصی مستفیض لا والله بلکه چنان غبار بر قلوب نشیند که دیگر نه گوش شنود
و نه چشم حقیقت را بیند ولی اگر نفسی بستایش دیگری پردازد و بمدح و ثنا
لسان بگشاید مستمعین بروح و ریحان آیند و بنفحات الله مهتز گردند قلوب را
فرح و سرور آید و ارواح را بشارت احاطه کند که الحمد لله در ظل کلمهٔ الهی نفسی
پیدا شده که مرکز خصائل و فضائل عالم انسانی است و مظهر عواطف و الطاف
حضرت رحمانی رخی روشن دارد و زبانی ناطق در هر انجمن روحی پر فتوح
دارد و جانی مؤید بنفحات حضرت رحمن حال کدام یک خوشتر و دلکشتر
قسم بجمال ابهی که چون خیر یاران شنوم قلب بنهایت روح و ریحان آید
و چون اشارتی از کدورت دوستان بینم در نهایت احزان مستغرق گردم
اینست حالت عبد البها دیگر ملاحظه فرمائید که چه باید و چه شاید جمال قدم
روحی لاحبائه الفدا الحمد لله ابواب عنایت را از جمیع جهات گشوده و بشائر

و بشائر تأیید و توفیق را واضح و مشهود نموده دلهای احبّا را بمحبّت ربوده
و جنود ملأ اعلی را بنصرت اصفیا موکّل فرموده حال باید یاران با دلی چون
آفتاب و نفسی مشکبار و لسانی ناطق بذکر حق و بیانی واضح و جبینی لائح و همّتی
بلند و قوّتی ملکوتی و تأییدی لاهوتی و صفتی روحانی و انبعاثاتی وجدانی در بین ملاء
ارض مبعوث شوند تا هر یک افق مبین را نور منیر شوند و فلک اثیر را کوکبی بدیع
بوستان الهی را درخت بارور شوند و گلشن رحمانی را گل معطّر گردند کتاب
ایجاد را آیات باهره شوند و صفحهٔ کائنات را کلمات جامعه عصر اوّل است و نشئهٔ
اولای دور نیّر اعظم پس تحصیل فضائل باید در این قرن بشود و تعدیل خصائل باید
در این عصر بگردد جنّت ابهی در دشت و صحرا در این ایّام باید خیمه برافرازد و انوار
حقیقت چهره گشاید و اسرار موهبت رخ بنماید و فیض قدم جلوه نماید و آفاق
ریاض احدیّت گردد و اقالیم جنّت فردوس شود و جمیع شئون و کمالات و
اوصاف و نعوت الهیّه از حقایق صافیه و سنوحات رحمانیّه آشکار و واضح شود
عبد البهاء در جمیع احیان در آستان حضرت یزدان متضرّع و مبتهل است که ای خداوند
مهربان بندهٔ درگاه توایم و ملتجی بآستان مقدّس تو جز رکن شدید پناهی نجوئیم
و بغیر کهف حمایتت التجا نکنیم حفظ و صیانت فرما و عنایت و حمایت کن ما را
موفّق نما تا رضای تو جوئیم و ثنای تو گوئیم و در راه حقیقت پوئیم مستغنی

از غیر تو گردیم و مستفیض از بحر کرم تو شویم در اعلاء امرت کوشیم و در نشر نفحات سعی بلیغ نمائیم از خود غافل گشته بتو مشغول شویم و از ما دون بیزار شده گرفتار تو گردیم ای پروردگارا ای آمرزگار فضل و عنایتی و فیض و موهبتی تا بر این موفق شویم و باین مؤید گردیم توئی مقتدر و توانا و توئی واقف و بینا انک انت الکریم انک انت الرحیم انک انت الغفور العفو القابل التوبه و غافر الذنوب شدید المحال و البهاء علیکم یا احباء الله

هُوَ اللّٰه

ای یاران روحانی الحمد لله علیحضرت شهریار ایران با قلبی چون آفتاب و مرحمتی چون فیض سحاب و عدالتی چون روح در هیکل ایران ظاهر و آشکار اند و حضرت صدارت پناه در نهایت مروت و عنایت بجمیع طوائف رعیت پس باید شکر بدرگاه احدیت نمود و در کمال اطاعت و صداقت و امانت بخدمت سریر سلطنت پرداخت زیرا خدمت بچنین حکومت از جملهٔ فرائض مصونهٔ الهیه است ع ع

منتسبین بدودمان الهی در این ارض الحمد لله در کمال تقدیس و تنزه از شوائب غیر مرضیهٔ در ظل کلمة الله محفوظ و مصونند ع ع

هُوَ الْأَبْهَی

ای منجذب بنفحات قدس تا مجال دو سه مکتوب مفصل و مختصر ارسال گردید رسیده

وخواهد رسید در خصوص جناب صفی مرقوم نموده بودید این عباد واقفند
که با طایفهٔ و نفسی کلفتی نداشته خواه حکیم خواه سقیم خواه عارف خواه عارف
خواه متحرف خواه متصوف نه بیرحم مفتی هستیم که بخون آزادگان رقم زنیم
و نه بیشرم قاضی که حکم شرع الهی را از بنیان براندازیم و نه بیمروت مجتهد که آبروی
عارفان ریزیم و نه معجب و متکبر حکیم که با هر ناطقی در ستیزیم و نه مدعی
سلوکیم که علم شکوک برافرازیم و نه عارف کاملیم که از ذرات کائنات
ندای حق را استماع کنیم و در سدرهٔ انسان انکار نمائیم و نه شیخی با یال و کوپالیم
که دو هزار حدیث مسلسل روایت کنیم بلکه اسیریم و غریبیم و ساده و حقیر
و ذلیل درگاه رب قدیم بیسر و سامان او هستیم و بیچاره و بیدرمان از هر سری
سر او جوئیم و در هر افقی نور او طلبیم با جمیع ادیان بکمال روح و ریحانیم و با
کل بتمام الفتیم نه کلفت - و با جمیع در فکر محبت و رحمتیم نه زحمت مأمور بدوستی
و انسیم نه نفرت و وحشت اگر ایشان در ایمان ما شبهه دارند ما در کمال
عرفان ایشان مقر و معترفیم چه کنیم قسمت چنین بود و نصیب چنان
عندلیب حزین را آه و زاری آموختند و مرغ رنگین را ناز و طنازی فاختهٔ
جان سوخته را باه و انین قرین نمودند و طاوس باغ برین را جلوهٔ نازنین شمع را
افروختن آموختند و پروانه را سوختن مقصود اینست که ما در ایشان نظر حقارت

نمودیم بلکه تعجب کردیم باوجود این مراتب عرفان و ایقان و حقیقت شهود
و عیان چگونه معنی و مفهوم حدیث مستور و پنهان ماند باز ملاحظه مینمائیم
احوالات مختلف است و مقامات بیشمار عارفان را اقتضا احوال مختلف
شیخ سعدی میگوید گهی بر طارم اعلی نشینم گهی تا پشت پای خود نبینم
باری بهیچوجه پای ایشان نشوید ان الانسان علی نفسه بصیرة ولو
القی معاذیره آن رساله را یکی از احبا الله مرقوم نموده بود تا توانی
سبب روح و ریحان باش و مظهر رحمت حق از برای نفوس مرتاب
امید واریم کل از معین انصاف بنوشند ابدا جدال جایز نه ولبها علیک ع ع

هو الابهی

ای سرگشته کوی الهی تراکه گفت که در زمره آوارگان درآیی و در انجمن
دلدادگان درافتی و در حلقه بینوایان داخل شوی و در مجمع عاشقان دارد
کردی دلی آسوده داشتی و جائی از هر مصیبتی آزاده آسایش و جدان داشتی
و باراحت جان همدم بودی جمعیت خاطر را به پریشانی مبدل کردی و آسودگی
دلرا بآلودگی محنت مبادله نمودی چون باین آوارگان بیوسر و سامان شدی
و چون این دل باخته گان گم گشته صحرا و بیابان شدی خانه بتالان و تاراج
دادی و بشعله های شیران باج و خراج باری امیدانستی که در این مصائب شد

شدیده خواهی افتاد و در این بلایای عظیمه گرفتار خواهی گشت آخر میخواستی
که از آوارگی این بینوایان عبرت گیری و از اسیری این ستمدیدگان پند و نصیحت
یابی باری این سبیل الهی است و این طریق حضرت ربانی راه جانبازی
و فداکاری و گذشتن از هر راحت و کامکاری است این قمیص مطهر هیچ
رنگ آلایش قبول ننماید و این جمال انور هیچ زینت و زیوری نپذیرد از هر جامه
عریان بمیدان آید و از هر قیودی آزاد عیان گردد اگر چنان نبود هر اسیر
شهوتی علم محبت الهی برافراختی و هر مبتلای خوشی و ثروتی خیمه جذب ربانی
بلند نمودی عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود
و فی الحقیقه اگر بلایای سبیل الهی نبود کام عاشقان جمال بچه شیرین گشتی
و اگر جرعه جام محن و آلام در محبت رحمن نبود ذائقه مشتاقان بچه ملتذ گشتی
حضرت اعلی روحی و روح الوجود لساحته فدا در مناجات میفرماید که خدایا
اگر بلایای سبیل تو نبود من هرگز قبول نمینمودم که از عوالم قدس تو باین مقامات
شهود آیم شما نیز از این بحر اعظم نصیبی داشتید و از این کوثر ممزوج بکافور
حق سهم و بهره گرفتید ولی این قدر کفایت است امید از فضل حق
چنانست که من بعد تأییدات غیبیه برسد و بآنچه آمال و آرزوی دل و جانست
واصل گردید در جمیع اوقات که در عتبه طاهره فائزیم بیاد شما هستیم

از خدای طلبیم که آنجناب را بجمیع خیرات موفق فرماید که انوارش تا ابد در افق
عالم روشن و طالع و ساطع باشد ع ع

هو الأبهی

ای ابراهیم سمی خلیل رب رحیم همنام تو چون ستارهٔ آسمان نظر نمود
بجهة تنبیه قوم خویش که عقیدت حقیقت تأثیر اجرام سماویه داشتند هذا
ربی فرمود و چون افول کرد لا احب الآفلین گفت پس طلوع ماه تابان
شد باز بجهة ایقاظ غافلان هذا ربی فرمود و چون غروب کرد لا احب الغائبین
گفت پس ظهور خورشید رخشان گشت باز تنبیهاً للمحجبین هذا ربی
فرمود و چون افول نمود باز لا احب الآفلین فرمود پس چون کل حقائق
امکانیه را در ظهور تجلیات شمس حقیقت مفقود و فانی مشاهده کرد توجه بمنظر اکبر
فرمود و گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً مسلماً
و ما انا من المشرکین حال تو نیز مبارک همنامی آن بزرگوار چشم از جمیع کواکب
لیل و نهار بپوش و بآفتاب حقیقی کلمهٔ الهیه که از افق توحید مشرق و لائحست
توجه فرما و آن کلمهٔ جامعة الیوم امر جمال قدم است که محیط بر جهان آفرینش است
و نور انیت و وجود بطلوع و ظهور و بروز آنست الیوم جمیع حقائق صافیه
و کینونات مجرده بمنزلهٔ بدورست که باید اقتباس انوار از شمس امر الهی و کوکب

و کوکب لامع شریعة الله نمایند و آنچه تقابل بیشتر واقع انوار بیشتر لامع
این فضل و موهبت که از افق توحید ظاهر و باهر است قدرش را باید دانست
و حرزش باید نمود هر موسمی بهار نه و هر صبحدمی بوی نسیم مشکبار نه پس تا جان باقی
و جانان با موهبتی عظیمه ممد و معین باید همتی نمود تا نصیب اوفر برد و بهرهٔ
اعظم گرفت عبد البهاء ع

نامه‌های زردشتیان جناب شهریار علیه بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند

هو الابهی

ای شهریار یزدان پاک یار بوده که باین دربار بار یافتی و بایوان جهانیان
جهان آسمان پی بردی بادهٔ دانائی را از ساغر و مینای خدائی نوشیدی
و آب زندگانی را از چشمهٔ شناسائی آشامیدی خوشی کن و شادمانی نما که در این بزم
درآمدی و از این جشن بهره بردی بپاداش این بخشایش ستایش یزدان
سپهر برین کن و سپاس یکتا خداوند آسمان و زمین که به چنین دهش
سرافراز شدی و به چنین بخشش دمساز و همراز گشتی بزودی پرتو
آفتاب جهان یزدانی پرتو افتد و رویت را در جهان بالا روشن کند ع ع

جناب ملا خداداد علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای داد خدا بزرگتر دهش و داد از شناسائی پروردگار و آمرزگار است سپاس
او را سزاست که دلت را بان پرتو روشن نمود و نخستین بخشش ستایش
و نیایش کردگار است که در روز درخشش مهر تابان او پرستش گردد درود او را
که جانت بان بهره مند و سرت ارجمند شد پس ای سوخته مهر آتش یزدان
در این گلشن شوری و درود و سرودی بزن آوازت را بار از بی نیاز دمساز
کن تا در جهان چون جان و مانند روان زندگی بخشد و آزادگی و پاکی آرد پرتو
آفتاب خاور خدائی رویت روشن کند و رخت را چراغ انجمن نماید عبده عباس

جناب ملا خسرو علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای خسرو کشور شناسائی خسروان گیتی ستان سالهای سال بکوشند
و بجوشند و بخروشند و جان فشانیها نمایند تا کشور خاک را سالار شوند
و توده سیاه را فرمانروا گردند و بپایان در زیران سامان یابند و درفشان
سرنگون گردد و دیهیم و افسرشان واژگون شود پرتوشان تاریک گردد
و بزرگواریشان خواری شود تو ببخشایش خدائی خسرو کشور دانائی شدی و شهریار
جهان شناسائی بزرگواریت جاودان است و رستگاریت بی پایان دیهیم

دیهیمت پایدار است و افسرت بگوهر آبدار تابدار سرت همیشه بلند است
و سرافرازیت در هر دو جهان ارجمند رخت به پرتو آسمان ایمان یزدان روشن باد ع ع

نامه های زردشتیان هندوستان علیهم بهاء الله الابهی

خسرو بمان هو الابهی جانش روشن باد

ستایش پاک یزدان را که ببخشایش آسمانی جهان دل و جان آدمی را روشن و
کیهان جاودان را گلشن فرمود پس نیکو و فرخنده کسی است که در آفرینش
با هوش و بینش گشته بهره ارجمند برد و پایه بلند یابد و از خاور بزرگواری
چون مهر مهر پرور چرخ برین بدرخشد صد آفرین بر جان تو باد ع ع

جمشید اردشیر علیه بهاء الله هو الابهی رویش سفید باد

اوست بهرام از بخشش و بزرگواری پروردگار و دهش و پرورش کردگار
جانهائی تازه شده اند که آینه دار آفتاب جهان یزدانی گشتند و از دریای
بی پایان بهره بردند و اکنون از باده خمخانه آسمانی چنان سرمستند که فریاد
مستی و بیخودی ایشان بگوش سروش سپهر برین میرسد ع ع

شاپور جانش روشن باد

اوست خسرو کشور بالا

شاپور پور شاه بود امیدوارم که تو پرتو آسمان شوی اگر او تاجدار کشور

خاک بود تو شهریار جهان تابناک گردی اگر او یاره و دیهیم و افسر
شاهنشاهی داشت تو نشانه بندگی و آزادگی درگاه خدائی در گوش کن
این بندگی از هزار پادشاهی برتر ع ع

اسفند اوست دانا و توانا یار

ای اسفندیار گویند اسفندیار روئین تن بود و همجنگ تهمتن تیغ و تبر
بر او کارگر نبود و تیر و خدنگ را گذر نه ولی چشم را که روشنائی جان و روانست
به تیری آهسته خسته و آزرده نمود پس تو روئین تن شهریار دیرین شو تا سراپا
از هر آسیبی آسوده باشی و از هر هستی جاوید ع ع

جهانگیر اوست دانا و بینا نوروز

ای جهانگیر نوروز روزیست که آفتاب جهانتاب جهان جاوید در آسمان
بزرگواری درخشید و روشنائی فزون بخشید و رهنمون شد این بهار
جانبخش بود که درختان پژمرده را تازه و زنده نمود گل و شکوفه شکفته شد
و نرگس و بنفشه آشفته گشت نوروز خدائی این بود ع ع

بهرام اوست دوست آسمانی روزبه

ای بهرام روز تو به باد که در این روز در جهان هستی پا نهادی و به گلستان
راستی شتافتی خوشترین روز نوروزیست که جان نو بخشد و راه پروردگار

پروردگار نموده گردد اگر بدانی که در چه روز پرشکوه جامهٔ هستی پوشیدی
و بادهٔ راستی نوشیدی از شادمانی جامه بدری و شیدا و آشفته شوی

مهربان ع ع خدای بخش

اوست مهربان خدای بخشنده

ای مهربان خدابخش مهر و بخشش جهان آفرین را در سپهر برین بنگر این
نشانهٔ بخشایش او در جهان آشکار و هویداست اندیشه نما که در جهان پنهان
چه نهانست این نم و شبنم است وان دریائی ژرف و شگرف
زیور و روشنائی این پرتوی از درخشندگی آنست پس ستایش پاک یزدان را
که آن کشور روشن را بدوستان داد ع ع

رستم اوست دانا و توان فولاد

ای رستم تیغ پولاد کشور خاک گشاید و شهر و آبادی اندوهناک ستاند
پولادکان خدائی زبانست که بستایش یزدان گشائی و گم گشتگان را راه نمائی
این شمشیر کشور جان و دل گشاید نه آب و گل و این تیغ جان بخشد و مرده
زنده نماید و ناتوان را توان کند ع ع

مهربان اوست یار مهربان فرود

ای مهربان فرود فرود آنچه مهربانی نمود طوس بر آشفت و آنچه خوشخوئی کرد

و دلجوئی نمود خشم و بیباکی دید چه که با خاکیان در فتاد مهربانی پرتو
یزدانست و خوشنودی روشنی آسمان و دلی در دلهای پاک روشنائیست
و در جانهای اندوهناک تاریکی نگاه باین و آن مکن مهربان باش ع ع
نامداد بنام فرخنده پروردگار دلش روشن باد
ای نام دار نامداران در جهان بسی پدیدار شدند ولی پرتو شکوهشان دمی بیش
و در پای خروش شان نمی چراغشان خاموش شد و خاکشان روپوش
مگر نامدارانی که ساغر دانائی بهپیمودند و بیابان بزرگواری بپیمودند و چشم
بینائی گشودند و رخ بدرگاه خدائی سودند پس تو کوش که چنین نامدار کهی
دستم مهربان ع ع روانش روشن باد

بنام ایزد دانا

ایرستم مهربان یزدانست که آفتابش تابان و مهرش رخشان
و ابرش پرباران و خوانش گسترده و بخشش آماده است بینوایان را پناه
دهد و بسیر و سامانها خیمه و خرگاه درویش را توانگری بخشد و ستمدیدرا
دادجوئی دستوران بی بهره شوند و دهقانان پرورده و برگزیده درگاه خدا
فریدون بنام خداوند بیمانند بهره اش فزون باد
ای فریدون همنام تو بنیاد ستم برانداخت و کشور آرد شمن بپرداخت

بپرداخت درفش کاویان برافراخت وبنیاد داد بنهاد موبدان پرور
بود ودهقان سرور بیچارگان را پناه بود ودرماندگان را مهربان وغمخوار
تو نیز باندازهٔ خویش شیوهٔ نیاکان پیش گیر عبده عباس

مهربان اوست مهرپرور مهربان مهرش پایدار باد

ای مهربان مهر پرتوی از مهر سپهر یزدانست وبخششی از دریای بیکران
ایزد مهربان این پرتو روشنی چون بجان زند گلشن گردد وبدل زند
گلزار وچمن شود نیروی فرهنگ وهوش گردد ودمسار فرشته وسروش
چراغ رازخانهٔ دل گردد وبادهٔ خمخانهٔ بزم گل وبلبل ع ع
شاه سیاوش همراز سروش باد
اوست دهندهٔ فرهنگ وهوش

ای شاه سیاوش همنام تو دامنی پاک داشت ورخی تابناک از جهان خاک
آزاد بود ودر راه هوشیاری چالاک بپایان به تیر ستم آزرده شد وبتیغ
دشمن سر بریده ولی زیانی نه چه که در انجمن ستمدیدگان سرافراز شد وبریختن
خون بیچارگان انباز نگشت عبدالبهاء عباس

فریدون اردشیر جانش خوش باد
اوست توانا وگویا وبینا

ای فریدون فریدون پرورندهٔ سپهر هوش دانایان را بفرهنگ ودانش رهنمونست

تو آیینهٔ جهان نمای آن گوهر تابناک شو اردشیر شیر پرخشم رزمگاه بود تو شیر
دشت مهر یزدان شو تا دلیر رزمگاه با دیوان و اهریمنان گردی و تا از مردانگی
تو جهانی در پناه خداوند در آیند و در خانهٔ آسایش بیارامند ع ع

بهرام اوست بهرام روشن مهربان مهربان

ای بهرام بهرام یزدان چون پدر مهربان پرده برانداخته دلجوئی یاران فرمود
و خوشخوئی و خوش روئی دوستان را آموخت کیهان تازه را به پرتوی بی اندازه
زیور بخشید و چون خورشید تابان بدرخشید ابر بهمن شد و ببارید و در گلزار
و چمن چون سرو آزاد ببالید و چون مرغ بامداد بنالید گوش باز کن و بآواز
انباز گردان ع ع

اوست خسرو کشور خدائی

ای کیخسرو هم نام تو جهان پستی را فراموش نمود و بجهان راستی دل بست
اختر نیستی جاودانی را نپسندید از خاور هستی یزدانی درخشید و ساغر زندگانی
آسمانی کشید و شیرینی دیدار پروردگار چشید تو که همنامی بکوش که از این
نوشیروان دریا بهره بری ع ع

اوست پادشاه جهان آسمانی

ای نوشیروان نوشیروان دادگستر بینوا پرور بنیادی برپا نمود که جاودان

جاودان استوار و برپاست شهریاران با یاره و افسر هم بستر خاک شدند
و او چون اختر تابناک از خاور جهانبانی در کیهان جاودانی روشن و نور پاس است

فریدون اگر بنیادی نهی چنین بنه جانت شاد باد ع ع

فریدون اردشیر شادیش فزون باد

اوست دانای مهربان

ای مست باده هوشیاری هوشیار و بزرگوار نیاکانند که چون دریای گشایشند
و چون سپهر پر آرایش چون مهر و مه در جهان تابان روشنند و چون اختران
آسمان یزدان کیهان را زیور بخشند پس تو بکوش که از آن بزرگواران گردی ع ع

جمشید رویش چون خورشید باد

اوست روشنی جهان آسمان یزدانی

ای اخگر سوخته پیکر جمشید اگرچه چون خورشید درخشید لکن ماه و هور سپهر مهر
پروردگار را در این روزگار پرتوی دیگر است و تابش درخشش بیشتر که آن روشنی
چراغ بود و این آفتاب جهانتاب جهان بالا بکوش تا روشن گردی ع ع

بهرام همیشه بکام باد

اوست یگانه دوست

ای اختر خاوری بهرام اختریست که از خاور میدمد و بباختر میدود اگرچه

تابانست ولی گهی آشکار و گهی پنهانست تو از یزدان بخواه که ستاره درخشنده
آسمان بالا کردی و همیشه آشکار و هویدا و پرتو افشان جان تو خوش باد ع ع

رستم جانش خوش باد

اوست توانای بی همتا

ای رستم تهمتن پیل تن چون دیو بند توانا بود مردان دلیران را بنیاد برانداخت
تو به نیروی یزدان اهریمنان را چون نبیرهٔ نریمان برانداز تا تهمتن شهریار لشکر
شکن کردی و شهسوار رزمگاه با اهرمن آن جان میگرفت تو جان بخش او از پا میانداخت تو
بلند کن جهانبخش چراغش روشن باد ع ع

اوست بخشندهٔ جان و جهان

ای جهان بخش بخشندهٔ جهان پاک یزدانست و درخشندهٔ جهان آسمان خدای مهربان
جهان خاک تنگ و تاریکست و جهان تابناک پهن و نزدیک اگر توانی
روش نیاکان گیر تا پرورش یزدان بینی و جهان جاویدان بخشی زیرا
چون رو بنمائی و ره به پیمائی جهانبخش و جان بخش شوی و زندگانی روان دهی عبدالبهاء عباس

بهرام سروش کامش پرنوش باد

اوست روشنی راه نما

ای بهرام بانگ سروش است که از جهان بالا میزند و آهنگ پرخروش است که به

که بگوش هوش میرسد بیدار شو بیدار شو واز دیوان واهرمنیان بیزار شو بیزار شو
واز نادانان و دستوران خود پرست در کنار شو در کنار شو تا جوش و خروش سروش یابی

بمبئی مهتر هرمزدیار جانش شاد باد بخواند

اوست خداوند مهربان اوست هوشیدر آسمان

ای هوشیار آنچه نگاشتی و داشتی سخن راستان بود و داستان بندگان آستان
بزرگوار مهر تابان هوشیدر جهان یزدان آفتاب سپهر روشن بود که آرایش
بگلشن کیهان داد و بهرام پس از او چهره برافروزد و رخ بگشاید و جهان جان
و دل را در زیر نگین آرد و دیهیم شهنشاهی گیتی یزدانی نهد و افسر فرخنده بزرگواری
آسمانی بر سر نهد آئین رنگین و روش دلنشین بزرگوار هوشیدر فرهنگ
آسمانی را در روی زمین پر کند و این جهان تاریک را بپرتو آن مهر سپهر برین
روشن و رخشنده نماید بهار جانبخش از آن آئین بهین جهان را پیرهنی از گل
و سمن و بنفشه و نسرین و برگ و شکوفه بپوشاند جانت شاد باد ع ع

مهتر نوش که رخش روشن باد

اوست روشن

ای نوش لب هر لبی که در ستایش و نیایش خداوند آفرینش به جنبش آید
سخنش چون آب زندگانی یزدانی همه نوش است و رازش آواز سروش

اگر فرشتهٔ پدیدار نه نشانه‌اش آشکار است آنچه گفتی و در سفتی و بزاری
و نیاز آواز برآوردی در درگاه یزدان پسندیده آمد ای روی تو خوش خوی تو
خوش گفتگوی تو خوش پیک یزدانست که پیاپی از آسمانست سپاه سپهر
برین است که پشت دوستان دلبر پرده‌نشین است ریزش ابر بخشش
خداوند مهربانست که چون باران بی‌پایانست پس امیدوار باش و چشم بیدار
دار بزودی نشانهٔ خوش و روزگار دلکش پدیدار گردد چشمها روشن گردد
و دلها گلشن شود مغز خوشبو گردد و سخن نغز گفتگو پرتو آفتاب عالمتاب گردد
و روشنی ماه درخشنده در کنگرهٔ بارگاه هر بار دیرین کامی شیرین کند و دهانی پر انگبین
ایندم که تو مشکین دمی و زندگی بخش چون باران و شبنم جانت روشن باد روانت
گلشن و دلت گلزار و چمن همهٔ برادران پارسیان که از بادهٔ نوش سرمستند
و از پرتو آفتاب یزدان تابان و روشن یاد مینمائیم و بسیار آرزوی دیدار
رخ فرخشان را مینمائیم درود و پیام برسانید ع ع

اوست روشنائی یزدانی

ای یاران مهربان هرچند شما در کشور خاورید و ما در بوم روم و زمین باختر
ولی در بزم یگانگی یاور و یاریم و از بیگانگی بیزار یکدیگر را بدیدهٔ دل نگرانیم
و آزاده از بند دگران پرتو یزدان جوئیم و راه خداوند مهربان پوئیم و جستجوی

و جستجوی روی نیاکان کنیم و دانش و هوش خواهیم و بانگ سروش شنویم
آواز آسمانی بگوش رسانیم و چون دریا بجوش آئیم و چون مرغ چمن بخروش
و فریاد برآریم که ای دوستان یزدانی خورشید سپهر جاودانی درفشی از پرتو یزدانی
بر خاور و باختر زد و بر دشت و کهسار میغ بیدریغ ببارید و باد اردی بهشت
روی زمین را بهشت برین نمود و چمن آرایش از داد آفرینش یافت هنگام
بیداریست و سزاوار هوشیاری آهنگ گلستان یزدانی نمائید و بآهنگ
پارسی بسرائید چون سرو آزاد در این جویبار ببالید و چون مرغان شاخسار
در گلشن و گلزار بنالید و چون ابر بگرئید و چون گل بخندید و چون نرگس
دیدهٔ نگران بگشائید و چون بنفشه از بادهٔ مهر یار مهربان مست و مدهوش گردید
خوان بخشایش است که گسترده در پهن دشت آفرینش است و ابر
دهش و پرستایش است که در پرورش و ریزش است پس خداوند را
ستایش کنید که به چنین بخششی بهره مند شدید و در چنین انجمنی ارجمند
گشتید و در چنین بزمی سرمست و خرسند شدید ساغری بدست
گیرید و بادهٔ هوش بنوشانید و هر مدهوش را پرهوش نمائید روز
فیروزی است و هنگام پرده سوزی و دم دم رخ افروزی بندهٔ درگاه
روشنی جهان

هُوالأبهی

ای سرگشتهٔ دشت و صحرا در سبیل الهی هر نفسی در بادیه سرگردان پریشان افتان و خیزان یکی در صحرای آمال و آرزوی جهان تراب سرگشته و حیران و دیگری در تیه نفس و هوی پریشان و سرگردان و دیگری در بادیهٔ جهل و غوی بی سر و سامان و دیگری در دشت احتجاب از جمال حق ساعی و پویان حال آن ناظر الی الله در راه خدا سرگشته کوه و دشتند پس شکر کن که در این بیابان واله و حیرانی و در این کوه و دشت سرمست بادهٔ محبت اللهی هنیئاً لک مریئاً لک تفصیل شهادت حضرت شیخ صنعان بسمع این دلسوختگان رسید وقتی که این لقب باد غایت شد معلوم شد که در این سبیل بلایای عظیمه تصادم خواهد نمود مدتی در این صحرای پرشور چوپان بود و غنام متعلقه بمأدبه الله را شبان از صبح تا شام در عالم خود بحالت خوش در این بیابانها بسر میبرد و بنوای حقیقی خفیفی در عشق جمال قدم غزلخوانی می نمود و ترانه سازی میکرد البته صد هزار مرتبه جانم بفدایت گفته این همه کردی نمردی زنده هان بمیر ار یار جان بازندهٔ خوانده دلبران قلب اقتلونی یا ثقات آن فی قتلی حیات لی و جیوه فریاد کرده و آیهٔ مبارکه احسن القصص تلاوت نموده تالله انی لحوریه و لدی

ولدتنی البهآء فی قصر من الیاقوت الرطبة الحمرآء وانی ومن فی الفردوس
لمشتاق الی نفس قد قتل فی سبیله باری از الطاف حق و عنایاتش
و تأییداتش امیدواریم که ما هم انشآء الله از این کأس نصیب بریم و بهره
برداریم والبهآء علیک وعلی احبآء الله ع ع

هو الأبهی

ای خادم درگاه حق این خادمی تو از شهنشاهی عالم برتر است و این بندگی
تو از سلطنت جهان بهتر زیرا این شهریاری جهان سراب بقیع است بلکه
سم نقیع ولکن خادمی تو سلطنت باقیه است و حکومت سموات عالیه
فنعم ما قال عبید ولکن الملوک عبیدهم وعبدهم اضحی له الکون خادما
باری این جامهٔ عبودیت ردآء عزت قدیمه است و این خاک بندگی تاج و افسر
شهنشاهی جهان باقی این است که اکلیل جلیل این عبد ذلیل در درگاه جمال ابهی
مقام عبودیت و اعظم مباهات قیام بر بندگی این عتبهٔ علیا است
اللهم وفقنی علی ذلک وحققنی بذلک انک انت الموفق القدیر ع ع

هو الأبهی

ای ناطق بذکر الهی در قرآن کتاب الهی از خصائص اهل توحید کظم غیظ
بیان فرموده چنانچه میفرماید الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس

والله یحب المحسنین هرچند اینمقام عظیم است وحصولش صعب وعسیر
اما اهل بها را روحی لهم فداشأن دیگر است ومقام دیگر منتهای آمال
وآرزویشان فدای جمیع شئونست بجهت حیات عالم واحیای شعوب
وقبائل وامم چون سالک باینمقام بلند اعلی رسد اولاً غیظی از برای او
حاصل نشود که کظم نماید وخودی خود موجود نماند که عفو کند لکن اینجواهر وجود
ولآلی خزائن رب ودود هنوز در پس پردهٔ غیرت حق پنهانند عنقریب
کشف نقاب ورفع حجاب نمایند والبهاء علیک عبد البهاء عباس

هو الابهی

ای دل بستهٔ عالم بالا وملأ اعلی آنچه بجسم ظاهر مشهود موجود از عالم پست
وسفلی است وآنچه مدرک ومشهود چشم جان ودیدهٔ بصیرتست بالا وعلویست
در عالم پست وجسمانی انقلابات وکون وفساد متتابعاً جاری وحکم تعز
من تشاء وتذل من تشاء وتحیی من تشاء وتمیت من تشاء
ساری لهذا بلندیش پستی است وهستیش نیستی نورش ظلماتست
وکشفش حجابات عزتش ذلتست وراحتش مشقت دارائیش فقدانست
وسودش زیان وربحش خسران چه که عاقبتش محرومیست ومنتهایش
مهجوری پس اگر عالم بالا طلبی وملکوت غنا جوئی بافق ابهی نظر کن وبملأ اعلی

اعلی تعلق بنما تا علو بی پایان بینی و بالا و سمو بیکران مشاهده کنی ع ع
ورقهٔ مطمئنهٔ والده را بتکبیر ابدع ابهی مکبر شوید و از قبل این عبد تسلی دهید
نسئل الله بان یفرغ عینها بالصبر انه کریم رحیم ع ع

هو الله

ای ابناء آن اب راحم چون نمرود عنود و قوم عاشور آن سرور وجود
و جمال محمود را از وطن مألوف اخراج نمودند گمان کردند که آن شمع نورانی را
خاموش نمودند و آن کوکب رحمانی را با فول و غروب مبتلا کردند و حال آنکه
تیشه بر ریشهٔ خود زدند و بنیان خویش را ویران نمودند آن ملل و دول
در خاک مذلت مطمور شدند و آن نجم بازغ از مشرق نور با صیت مشهور
طالع و لائح گشت اگر این اخراج وطن نبود کجا حضرت خلیل شخص جلیل میشد
و از کجا ارض مقدس موطئ قدم آن نور مبین میگشت و از کجا بقعهٔ مبارکه
موهوب اسرائیل میشد و از چه جهة نسل اسمعیل پیدا میگشت و بچه وسیله
یوسف کنعانی از قعر چاه باوج ماه میرسید حضرت کلیم چگونه مشاهدهٔ
نار موقده در سدرهٔ سینا مینمود و چگونه با ثعبان مبین و ید بیضا مبعوث
می گشت و چگونه قوم اسرائیل مستولی بر یهودیه و فلسطین و جلیل میشد
بساط سلیمانی از کجا گسترده می گشت و سلطنت داودی کجا تأسیس میشد

نفحات قدس حضرت روح الله کی در مرور میآمد و روح مسیحائی کجا قوت اسم
اعظم مینمود صیت حضرت خلیل چگونه شرق و غرب میگرفت قوت بازوی
حضرت رسول چگونه نمودار میشد و وحی جبرئیل از کجا نازل میگشت جمال
نقطهٔ اولی از کجا کشف غطا میفرمود این قدر و عظمت و سلطنت و موهبت
در سلالهٔ خلیل چگونه ظاهر میگردید انوار نیر آفاق و شمس حقیقت عالم اشراق
چگونه بر اقالیم عالم می تافت و در مطالع کون دور میزد و در ارض مقدسه
استقرار میفرمود و جمیع وعدهای انبیا چگونه ظاهر میگشت و وعدههای
آیندهٔ اسرائیل چگونه ظاهر میگردید و اجتماع ابناء خلیل در ارض میعاد بموجب
وعدهٔ الهی چگونه میسر میشد این مواهب جمیع از فیوضات آن اخراج از بلد است
ملاحظه فرمائید که این غربت پر کربت چه کرامتها در زیر سر داشت پس ای ابناء
خلیل منتظر ظهور جمیع این وعدهای الهی شوید و کل در ظل کلمهٔ توحید در آئید
تا آن وعدهای شیرین که از لبهای شکرین انبیا صادر کل ظاهر شود ع ع

هو الأبهی

ای بندهٔ شمس بها ابراهیم علیه السلام در جواب الک حاجة اما
الیک فلا فرمود و شربت تسلیم از دست ساقی بها نوشید تو نیز توکل
بجمال قدم و اسم اعظم کن و در نهایت تضرع و تبتل در مقام تسلیم قدم گذار تا

تا مهبط نور وفا گردی و منبع زلال صفا ع ع

هو الأبهی

ای دوستان الهی و منجذبان ملکوت رحمانی از عادات الهی و حکمتهای بالغه صمدانی
آنکه چون فصل ربیع آید و صولت خریف شکند و بهار جان بخش برسد
و آفتاب انور ببرج حمل بخرامد و ابر نیسانی گوهر فشاند و لواقح اردی بهشت
بوزد و نسائم جانبخش آزری بگذرد و درخت سبز شود و شاخسار شکوفه نماید
و دشت و صحرا و کوه و تلها چون زمرد خضرا غبطهٔ سندس و استبرق گردد
گلها و لاله ها چمن بیاراید و مرغزار و گلزار رشک باغ جنان شود و سرو
در بوستان ببالد و بلبل بنالد و عندلیب ناله و فغان نماید و غنچه نکته در دهان
گیرد و جمیع این مواهب حضرت بیچون رخ بگشاید ولکن هنگام ثمر و میوهٔ تر
و نتیجهٔ این اثر فصل صیف است و موسم حرارت و ضبط در شدت شمس آسمان
پس حال که بهار الهی منتهی شد و بساط ربیع معنوی منطوی گشت لطافت
گل و سنبل جمال حقیقی مخفی شد و حسن و جمال محبوب ابهی در ملکوت اعلی و جبروت
بقا ممالک اخری جلوه فرمود باید از اشجار حقائق احباء الله در حدائق امر الله
اثمار لطیفهٔ طیبه و فواکه بدیعهٔ رطبهٔ روحانیه ظاهر و هویدا گردد و الا از آن
بهار الهی نصیب نداشته و بهره نبرده و از فضل نیسان فیوضات حضرت

۲ صولت تابستان است و در حدت و تابش حرارت

یزدان محروم مانده وازنسائم جانبخش ریاض احدیت مأیوس گردیده ولایق
سوختن وافروختن گلخن است چه که باغبان الهی را مقصد در غرس
این اشجار ونشاندن نهالهای بیهمال دراین مرغزار وفیض بهار الهی
وبخشایش غیر متناهی ربانی واشراق وتربیت شمس حقیقت وسحاب
لوامع عنایت وموهبت حامل احدیت ظهور اثمار وبروز فواکه طیبه مشکبار است
وموسم بهار اگرچه طراوت ولطافت اشجار وشاخسار بیشتر وشکوه وجلوه
وزینت وزیور گلها وریاحین واز هار باهرتر ودشت وصحرا سبزتر وخرم
تر است وموسم استفاضه از فیض الهی است لکن ظهور نتایج وثمر وفواکه
مالا رأت عین ولا سمعت اذن ولا خطر بقلب بشر در موسم تابستان
طوبی لشجرة ظهرت منها النتیجة والثمر العظیم ع ع

هُوَ اللّٰه

ای رفیق افلاس وقتی که تو طبل افلاس بکوفتی من بجهة شروط رفاقت
وعهود مودت شیپورش را بنواختم حال تو که جشن وسور گرفتی وبزم سرور
بیاراستی هیچ از ما یاد ننمودی ودرسم رفاقت ملحوظ نداشتی نه شربتی نه شیرینی
نه نباتی ونه انگبینی نه استماع نغمه وسازی ونه صوت آواز وشهنازی نه مشاهده
آئین سوری ونه حضور طرب وجوری این انصاف ومروت نیست تا بزودی

یا بزودی قسمت ما از شیرینی جشن و سور بفرست و یا رفاقت افلاس را بهم زنم
اینها مزاحست از الطاف سبحانیه سائل و آملیم که آیت وصلت پر میمنت باشد
و بموهبت الهیه مؤید ورقه طیبه والده را بتکبیر ابدع ابهی مکبر شوید خوشا
بحال او که به چنین عنایتی موفق گشت که از معین هدایت نوشید اصل جشن
و سور بزم سرور اوست این مبارک و متیمن است و مسعود و محمود و فرح مشهود
والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای باغ عرفانک نهال بیهمالی رستخیز روح انگیز در قیامت پر کرامت در
ترک قریب اولور عرب غریب اولور فرس عجیب اولور رزاق یقین اولور
ناقص کامل اولور عالم جاهل اولور فقیر غنی اولور توانگر فقیر اولور عزیز
ذلیل اولور ذلیل عزیز اولور جناب رب جلیل قرآن مجیده بیورمشدر
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة
و نجعلهم الوارثین سن وارثیندن سن ع ع

هو الابهی الابهی

ای ثابت بر پیمان تحریرت واصل و تقریر در نهایت حلاوت از عنایت
جمال قدم ملتمسم که روز بروز بر محبت و مسرت و تبتل و عبودیت

بدرگاه احدیت بفزاید و آناً فآناً در ترقی بارج حقیقی باشی هرچند مدت
فرصت کتابت و تحریر بدست نشستم لهذا در ارسال مکاتبات قصور حاصل گشت
ولی در جمیع اوقات در طلب تایید از ملکوت ابهی در حق احباء فتوری نشد
و همیشه از آن شطر بوی خوش بمشام میرسد رائحه رائحهٔ ثبوت بود و نفحه نفحهٔ
رسوخ الیوم اعظم امور آنچه است تا انسان بتواند که بکمال طوع و شادمانی
بعبودیت آستان یزدان پردازد یعنی دل منجذب بالعالم کرده و انقطاع
از دنیا حاصل شود و تعلق بملأ اعلی تحقق یابد باری الحمد لله منشرح نفحات الله مشعوف
و جمیع اوقات باعلای کلمة الله مألوف آیات هدایتی و سبب نورانیت
در آن بلاد و عباد از خدا بخواه که روز بروز مشتعل و موفق شوی تا پیشتر آیی
و نزدیکتر گردی و نظهر من تقرب الی شبرا اتقرب الیه ذراعا
شوی تأییدات جمال حق با تست و توفیقات نیر اعظم با تو دیگر لطفی
اعظم از این نه و عنایتی اکمل از این نیست جناب استاد شیخعلی را تکبیر برسان
و بگوای یار عبد بهجا لسان ستایش بدرگاه کبریا بگشا و بگو خدایا شکر تورا
که نعمت ابدی بخشیدی و موهبت سرمدی مبذول داشتی لب تشنه را
بماء معین دلالت فرمودی و ماهی دل سوخته را بعین تسنیم درآوردی
و سرگشته را بحصن حصین دلالت کردی و کمگشته را براه رشاد موفق

موفق فرمودی شکر تورا و حمد ترا جناب آقا نعمت الله نراقی را تحیت
برسان و بگو امیدوارم که نعمت الهی باشی و موهبت بهائی در هر سری
شوری افکنی و آتشی در دل آنسامان زنی شعلهٔ برافروزی و پردهٔ پندار
هر بیمقدار را بسوزی جناب آقا کیشی علیه بهاء الله را بیان اشتیاق نما
و بگو امیدوارم که بهاکیش گردی و از نیش ناقضین محفوظ مانی و از نوش
ثابتین محظوظ شوی ثبوت بر پیمان اعظم موهبت رحمن است و سلوک
در شریعت الله منتهی آمال مخلصان بعبادت حق به پرداز جلوهٔ موهبت بینی
نماز آغاز کن تا فیض بی نیاز مشاهده کنی روزهٔ نوزده روزه بگیر تا هر روز
فیروز شود و هر یومت یوم نوروز جناب استاد هاشم را تکبیر برسان
و بگو حضرت هاشم هشم ترید میفرمود و مهمان و ضیوف را اطعام مینمود
تو از مائدهٔ سمائی خوانی مهیا کن و جمیع نفوس را باین ضیافت دعوت فرما
هشم ترید را تأثیر مفید نه ولی مائدهٔ جدید سبب قوت روح گردد
و علت انشراح نفوس جناب آقا خیر الله را تحیت وفیر تبلیغ کن و بگو
خیر رحمن هدایت خداست و ضر شیطان تزلزل و فتور در پیمان این
باب فیوضاتست و آن اسفل درکات الحمد لله از این باب داخلی و از این
شراب شارب مست بادهٔ الستی و مدهوش پیمانهٔ میثاق پروردگار

جناب آقا حسن را تکبیر برسان و بگو در حدیث است که میفرماید روی الحسن
عن ابی الحسن عن جده الحسن ان احسن الحسن الخلق الحسن امیدوارم
که باین منقبت کبری که تخلق باخلاق الله است موفق و مؤید شوی جناب
آقا محمد علی را تکبیر ابدع ابهی تبلیغ کن و بگو در این دم متضرع بملکوت قدم
و متبهل بافق اسم اعظم که تو را موفق برضا فرماید و سالک در سبیل حضرت کبریا
آیت موهبت شوی و سبب هدایت حق جناب زین العابدین را تکبیر
بلیغ برسان و بگو انشاء الله زین الثابتین گردی و خیر الراسخین در بزم
پیمان مست پیمانهٔ موهبت گردی و در محفل عرفان شمعی درخشان در حدیقهٔ
ابهی درخت بارور گردی و میوهٔ تازه و تر ببار آری و البهاء علیهم اجمعین
ای بندهٔ بها نهایت آرزوی عبد البهاء این بود که به هریک از حضرتان
نامهٔ علیحده مرقوم نمائیم ولی شدت مشغولیت مانع و حائل است باید
دلو کلمهٔ تحریر گردد احبای الهی قناعت نمایند و علیک البهاء ع ع

هو الله

ای بندهٔ خدا مکتوب مختصرت معانی منفصل داشت یاران الهی را که
در آن سامان ساکنند بگو باید شب و روز در ترویج پیمان کوشید
و استقامت بر عهد حضرت رحمن زیرا اساس عهد است و کلنگ دشمن

دیشهٔ اطفال مهد مشغول بهدم باید مردان میدان الهی بقوهٔ رحمانی شبهات
بیوفایان را رفع نمایند و وساوس و وساوس ایشان را دفع کنند
تا افاق بنور وفاق روشن گردد اذن حضور دارید ع ع

هو الله

ای احبّای الهی آثار قدرت الهی دمبدم از ملکوت ابهی چنان جلوه
می نماید که عقول و نفوس حیران مانند پیک احدیّت از مرکز لامکان بعالم
امکان متتابع و متواصل و بشارت کلّیه در هر نفسی وارد و نازل آیات
ملکوت در ترتیل است و ملأ اعلی در تکبیر و تهلیل این چه عظمت که آثار
باهره اش آفاق را احاطه نموده و این چه قدرت که قوّهٔ قاهره اش
ارکان امکان را بحرکت آورده در جمیع اقالیم الیوم این آواز بلند است
و آوازه اش شرق و غرب را احاطه نموده انظار کل ملتفت و اذان کل
مترصّد تا حکمت بالغهٔ الهیه چه اقتضا نماید و شجرهٔ مبارکه فوراً انشو و نما
کند اگر صدمات ناقضین نبود و حیل و فساد و خداع ناکثین نه یعنی
این لطمهٔ کبری بمیان نمیآمد الیوم امر الله چون آفتاب در عالم کیهان
عیان و مشرق و نمایان بود قاتلهم الله انّی یؤفکون ولی با وجود
این بعون و عنایت الهی شمس حقیقت از ملکوت غیب چنان اشراق نماید

که عنقریب این غیوم کثیفه و ابرهای تیره و تاریک بکلّی متلاشی گردد و اشعّهٔ
ساطعه شرق و غرب را روشن نماید و علیکم التّحیّة و الثّناء ع ع

هو الأبهی الأبهی

ای یاران عبد البهاء هر چند مدّتیست که بظاهر تحریر ارسال نگشت این نه
از تقصیر بود بلکه موانع بیحدّ و خارج از حصر لذا فتور و قصور حاصل گشت امّا
در آنچه باید و شاید نهایت مواظبت مجری است یعنی در عجز و نیاز بدرگاه
ربّ بی نیاز که آن یاران الهی را همواره سرمست جام الهی دارد و در کمال
روح و ریحان در ظلّ شجرهٔ پیمان رحمن محشور نماید پرتو عنایت بر سرو دلبر
موهبت در انجمن دوستان جلوه گر الحمد لله فضل بی منتها را مظهرید و الطاف
بی پایان را واصل و رهبر نسیم جان پرور عنایت در وزیدنست و قلوب
ثابتان پیمان مشتعل بنار محبّت الله افق امکان بفیوضات غیب لامکان روشن است
و پرتو تجلّی نورانی از دلبر پرده نشین واضح و آشکار و بندای و ننصر من قام
علی نصرة امری بجنود من الملأ الأعلی و قبیل من الملائکة
المقرّبین منادی پس ای یاران الهی در خدمت امر قیام کنید و بنطق
فصیح و بیان بلیغ و وجه صبیح و فم ملیح نشر نفحات الله نمائید تأییدات روح

روح القدس بینید و نفثات روح الامین مشاهده کنید از توجه در وقت صلوة
سؤال نموده بودید در کتاب اقدس نص صریحست که میفرماید اذا
اردتم الصلوة ولوا وجوهکم الی شطری الاقدس تا آنکه میفرماید
وعند غروب شمس الحقیقة والتبیان المقام الذی قدرناه لکم
اینمقام مقام مقدس است که باثر قلم اعلی در لوح مخصوصی تصریح شده است و در
آن لوح احکام دیگر نیز موجود که جمیع باثر قلم اعلی است و آن لوح در محفظه
مبارک بود و بعبد البهاء پیش از صعود آن محفظه را تسلیم فرمودند و آن محفظه
حائز اوراق کثیره بود ولی بیوفایان ببهانه از میان بردند والآن در نزد
ایشان است مقصود اینست که آنمقام باثر قلم اعلی معین است و آن
مطاف ملاء اعلی است و من دون آن در وقت صلوة بجهتی توجه جائز نه
هذا هو الحق المعلوم ع ع ای حبیب محل توجه و مطاف ملاء اعلی مرقد منور است

هو الأبهی الأبهی

ای ثابت بر پیمان نامه روحانی آنجناب بامعانی رحمانی واصل و مفهوم و معلوم شد
فی الحقیقه از اسرارش نسمات اسحار و نغمات ازهار در مرور بود مشام را لطافت روحانی
مبذول داشت سبحان الله این چه موهبت است که آثار مداد حکم گل گلشن فؤاد

جوید و دماغها را معطر کند و این نیست مگر موهبت جمال قدم و اسم اعظم که چنین
فضلی مبذول فرموده و چنین قوّتی بکلک مشکین عطا کرده که نفوس را نشئه
صهبای معنوی بخشد و صدور را فرح و انشراح ابدی رایگان کند باری
امیدوارم که در جمیع احیان بخدمت آستان حضرت یزدان موفق گردی
و در عبودیّت عتبهٔ مقدسه شریک و سهیم عبد البهاشوی و یقین است
مؤیّد بوده و خواهی شد زیرا فی الحقیقه قلب بسیار پاک است و از جمیع قیود
آزاد جز رضای الهی مقصدی نداری و جز محویت و فنا آرزوئی نداشته و
نداری این اخلاق و صفاتست که سبب حصول حیاتست و این روش
و سلوکست که مقناطیس تایید ملک الملوک است از هیچ شئونی محزون مشو
و از هیچ حوادثی ملول نگرد الحمد لله آنچه باید و شاید و لازم است بآن مؤیّد و موفقی
روز بروز این ینبوع موهبت در تزاید و بنعان است و این عنایت گنج
شایگان ای یار مهربان اگر بدانی که الآن در چه حالتی این نامه مرقوم میگردد
البتّه چنان بشارت احاطه کند که از لطافت پرواز نمائی زیرا قلب عبد البها
از نفحات جنّت در اهتزاز است و بکمال تذلّل و انکسار تأییدت را از حضرت
پروردگار می طلبیم و این دعا البتّه در آستان الهی مستجاب خواهد شد و بجهة
آن نفوسیکه نامهٔ خواسته بودید مرقوم شد و در طی این مکتوب است مسئلهٔ

مسئلهٔ سید رستم را بسیار اهمیت دهید که نتایج مستحسنه خواهد داشت
نظر بحال مکنید ملاحظهٔ استقبال داشته باشید در آینده ثمرهٔ کلی بخشد
و جمع کثیری بنفحات قدس حیات ابدی یابند و در ظل شجرهٔ مبارکه تربیت یافته
از اشجار ریاض تقدیس شوند زیرا اکثری از آن طایفه در نهایت صفای
قلب و صدق طینت هستند و الیوم اعظم وسیلهٔ دخول در ملکوت الهی
صداقت است و صفای قلب و علیک البهاء ع ع

هو الله

ای ثابت بر پیمان ورق مسطور ملحوظ شد و معانی موفور مفهوم الحمد لله
در این سفر بخدمات فائقه موفق گشتی و بلایا و مصائب شدیده در محبت
جمال قدم تحمل نمودی روایت کنند که پولس و پطرس به بلدی وارد گشتند
و اهالی آن دیار از صابئین بودند و چون در معبد وارد و بکمال حکمت به نصیحت
حاضرین پرداختند و دلالت و هدایت کردند تا نفوسی چند اندک اندک
اقبالی نمودند فوراً یهود استشمام نفوذ کلمهٔ حضرات را نمودند و بآن بلده
بشتافتند و القاء شبهات کردند و نفوس را متزلزل نمودند و از
اندک اقبالی که بحضرت روح نموده بودند منحرف ساختند و عاقبت آن جمع
غفیر را تحریک بر اذیت آن دو بزرگوار کردند و چنان دست تطاول گشودند

که یهود ممنون گشتند و آن دو آوارهٔ سبیل محبت الله را بزدند بدرجهٔ که
تاب و توانی باقی نماند و بزمین افتادند بعد قوم عنود باغوای یهود آن دو نور
محمود را کشان کشان بخارج بلد انداختند. آن شب را در نهایت عذاب
کأس عذب فرات نوشیدند و از شدت درد استخوان حرکت نتوانستند
صبحی پولس برخواست گفت ای پطرس برخیز و بشتاب بلدی نزدیک است
و در چنین روز هر سال در آن بلد بازار عمومی گردد و جمع غفیری از هر طرف
مجتمع گردند و باید بان بلد بشتابیم و آغاز نصیحت کنیم و زبان بهدایت کبری
بگشائیم شاید نفوس پردهٔ احتجاب بردرند و بنور هدی منور گردند چشم بگشایند
و دل بعرفان الهی بیارایند پطرس گفت یا پولس از خدا بترس استخوان من
از شدت درد نزدیک است متلاشی گردد و ناتوانی تن و خستگی جسم و کوفتگی بدرجه که
حرکت نتوان چگونه ما بان سامان بشتابیم پولس در جواب گفت ای پطرس
اگر چنانچه این ضرب و طعن و قتل در سبیل الهی نبود مذاق را چه حلاوتی و دل و جان را
چه راحتی لذت و حلاوت در این است که ما نعره زنیم و آنان طعنه زنند ما بگوئیم
ما بگوئیم و آنان بکوبند برخیز یا پطرس فرصت را از دست مده وقت را غنیمت
شمار تا جان و توان باقی جان بازی نمائیم و تحمل مصائب و بلایا در سبیل الهی کنیم مختصر
اینست که رفتند و گفتند و در معانی سفتند آنان نیز باز تقصیر نکردند خدمت

خدمت درستی بایشان نمودند وفی الحقیقه این خدمت بود نه اذیت رحمت
بود نه زحمت عذب بود نه عذاب محنت بود نه محنت عطا بود نه جفا زیرا
ایام گل بگذشت و آن بساط منطوی شد هر کامران ناکام گشت و هر عزیز
ذلیل و خسروان اسیر قبر بی فرش و حصیر ولی آن دو بزرگوار هر چند بدست
ستمکار افتادند و جفای بیشمار تحمل نمودند عاقبت آن نقمت عین نعمت
شد و آن زحمت رحمت حضرت احدیت گشت والی الابد چون دو نجم
بازغ از افق ملکوت ساطع و لامعند مقصود این است که هر چند بی ادبان
خدمت شما بی ادبی نمودند و زبان بطعن گشودند و سب و لعن کردند و عاقبت
باکمال بی احترامی عذر شما را خواستند و سرگون از بلد کردند عیبی ندارد باید
شکر و حمد نمود که به چنین فیض عظیمی فائز شدید و به چنین فوز بینی موفق گشتید
ای بنده بها جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبائه الفدا را بکرات و مرات
سرگون کردند از اقلیمی به اقلیمی بردند و از کشوری به کشوری تا سی بجمال مبارک
نمودی و از بحر بلایای او قدحی نوشیدی نوشت باد انشاء الله باز از این
جام لبریز فرح انگیز نشئه خیز بیاشامید و از این نقل لذیذ میل فرمائید
هنیئاً مریئاً الهی الهی هذا عبدک الذی ترک اللذة المعاش و راحة
العراش و العزة و العلو و الکبریاء و سافر فی سبیلک الی الدیار و طوی الوهاد

وقطع الجبال والقفار وجاس خلال الدیار ونادی باسمک بین الابرار
ودعا النفوس الی ملکوت الاسرار وتحمل کل مشقة وبلیة فی سبیلک
من الفجار ایرب ایده بجنود الغیب ووفقه علی اعظم الامال حتی تدل الآثار
علی الاسرار والظواهر علی الضمائر والاجهار علی الاسرار انک انت المقتدر العزیز
المتعالی الغفار مکاتیبی که بجهة آن نفوس طلب نمودید مرقوم شد در جوف است
ارسال دارید ع ع

هو الله

ای منادی میثاق مکتوبی از آنجناب وارد ونفحات قدس از آن استشمام شد
زیرا در نهایت انقطاع وخضوع وخشوع ومحویت وفنا وتواضع تام نسبت
باحبا تحریر یافته بود معانی سبب فرح قلوب بود ومضامین بادی انشراح
نفوس گشت که الحمد لله جمال قدیم را بندگانی مظهر خلق عظیم موجود منقطعند
ومنجذب مستبشرند ومبتهل بکلی فانی از ما دونند وقائم بر عبودیت حی قیوم
از خویش بیگانه اند وآشنای حضرت یگانه ای ثابت بر میثاق جام موهبت
لبریز است وبادهٔ محبت الله فرح انگیز انوار هدی لامعست ونجوم ملاء اعلی
ساطع ابواب ملکوت گشوده است وکنوز موهبت رب ودود آماده ساقی
عطا را جام وفا در دست ونور هدی بر جمیع آفاق مبذول ومنتشر الطاف

الطاف حضرت بیچون چون رود چیحون جاری و فیض قدیم مانند سیل سار
وقت شکرانه است و بهنگام نغمه و آهنگ مستانه ضرب غرور بوسائط
و وسائل مشغول و در بادیهٔ شبهات حیران و سرگردان چنان گمان
نماید که باین مفتریات رخنه در امر الله نماید هیهات هیهات حصن حصین
بهجوم اهل بغی منهدم نگردد و بیت معمور بتیشهٔ اهل غرور مطمور نشود گلشن
الهی از نفرهٔ زاغ و نعیب کلاغ از طراوت و لطافت نیفتد و نور هدی
بغمام ظنون و اوهام مستور نماند انچه کنند بخویش کنند و تیشه بر ریشه
خویش زنند عنقریب ملاحظه نمائید که نفحات معطرهٔ محبت الله آفاق را زنده
نموده و هیاکل توحید در نهایت لطافت و صباحت و ملاحت در عرصهٔ
وجود محشور شده سبحان الله این چه اوهام است و چه تصور محال
آیا همیان رحمن فراموش شود و ندای حضرت یزدان از آذان معدوم گردد
باری مقصود آنست انجناب باید در جمیع اوقات مواظبت نفوس اطراف
نمایند و کل را بنصائح الهیه و وصایای رحمانیه تربیت کنند تا درهای قلوب
یاران در اغوش عهد و پیمان پرورش یافته هریک بزینت اکلیل جلیل گردند
وعلیک التحیة هو الله والثناء ع ع
ای منادی میثاق دو ماه قبل مکتوبی مفصل بوسطهٔ مسافرین قزوین ارسال شد

حال نیز جناب خان خواهش نگارش این نامه نمودند چه نویسم و چه گویم
خود میدانی که در این بساط چه قدر عزیزی احتیاج به بیان نه مثلی است مشهور
الحال یغنی عن المقال مختصر بیانی میشود و آن اینست که در هر وقت
بخاطر عبد البها خطور نمائی روح و ریحان حاصل میشود و بدون اختیار
استدعای تایید و توفیق میگردد و یقین است که مؤید و موفق خواهی شد
مطمئن باش هذا وعد غیر مکذوب چنان تاییدی مشاهده خواهی نمود که خود
حیران مانی ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو فضل عظیم نفس
خلوص و انقطاع و انجذابت مانند مقناطیس تایید و توفیق را جذب می نماید
و سبب روشنائی رخت در دو جهان میگردد ای یار مهربان در این دم
بیاد تو پرداختم بسیار مسرور شدم چرا که خلق و خویت و روشنائی رویت
در مقابل عبد البها مجسم شد فافرح بهذه البشارة التی یترنح منها اعطاف
الملأ الأعلی و علیک التحیة و الثناء ع ع

هو الله

ای یاران عبد البهاء حمد کنید خدا را که صبح صادقید روشن و پر انوار
و نخل باسقید پر میوه و بر بار و شهد فائقید پر حلاوت در کام ابرار مظاهر
فیوضات الهیه اید و مشمول بلحاظ عین رحمانیه در ظل شجرهٔ انبیا آرمیده اید

آرمیده اید و در جنت ابهی مرزوق باعظم نعماء ای یاران الهی شکر کنید
خدارا که افسری مرصع از دردانهٔ الهی بر سر دارید و ردائی از خلعت ربانی در بر
جهان ملکوت را رهبرید و آستان مقدس حضرت احدیت را بندهٔ کهتر
اینست سلطنت دو جهان اینست موهبت حضرت یزدان یا الهی
و محبوبی و حرزی و موئلی هؤلاء عباد طابت سرائرهم بنفحات قدسک و تقدست
ضمائرهم عن حب دونک و ترنحت قلوبهم بصهباء محبتک و استقامت
نفوسهم علی امرک و ثبتت اقدامهم علی عهدک و میثاقک و ناجوک مناجات
الابرار فی الاسحار و تذللوا تذلل الاسیر الی ملکوتک المنیر و توقدت
افئدتهم بنیران الاشتیاق الی مشاهدة جمالک یا نیر الآفاق و اشتد علیهم
الاحتراق فی بادیة الفراق الهی ادرکهم بنفحات ازهار ریاض رحمانیتک و نسمات
اسحار حدائق فردانیتک و اغرقهم فی بحار رحمتک و اجعل تحلب دموعهم
ودقاً مطفئاً لتوقد قلوبهم و مسکناً للهیب زفیرهم و سلوة فی هجرانهم الهی الهی
اجعلهم اشجاراً ناضرة خضلة ریانة بغیث هاطل من سحاب رحمانیتک
و فیض شامل من سماء ربانیتک حتی تصبح تلک الاشجار دانیة بقطوف مظللة
الفروع مخضرة الاوراق بالغة الاثمار حلو المذاق انک انت المؤید الموفق
الکریم و انک انت الرحمن الرحیم ع ع

هو الله

ای بندهٔ بها بعد از عصر است و خسته گی از گرمی هوا و کثرت تحریر اوراق
بیحد و حصر با وجود این در کمال روح و ریحان بذکر شما مشغولم و بیاد شما مألوف
و از حق می طلبم که در انجمن الهی چنان رخ بر افروزی که ظلمات نقض را بسوزی
و باشراق انوار میثاق رخ منور نمائی و نعرهٔ یا بهاء الابهی بلند کنی و چون شیر
ژیان در فضای پیمان غرشی بزنی که روبهان تزلزل و فتور و شغالان پر غرور
ره بیابان عدم گیرند و بکلی مقطوع الآمال و مأیوس از اضلال گردند و علیک
التحیة و الثناء امة الله ضلع محترمه را تحیت برسان و بگو خوشا بحال شما
که از بدایت امر الله خادمان الهی بودید و خدمتکاران درگاه رحمانی در امر الله زحمت
کشیدید و مشقت دیدید این از فضل وجود آن سلطان وجود است و موهبت
خداوند ودود و علیک التحیة و الثناء ع ع

هو الله

ای یاران رحمن از آن اقلیم خبر انجذاب و اشتعال و ثبوت بر صراط مستقیم
می آید که الحمد لله یاران در محبت جمال یزدان جانفشانی مینمایند و بتحمل بلایا
و رزایا شادمانی و کامرانی کشور آذربایجان همواره ملحوظ نظر رحمان بود لهذا
عبد البهاء را امید چنانست که در آن خطه و دیار نفوسی مبعوث شوند آیت رحمت

رحمت پروردگار و مروّج آثار کردگار آذری از محبت الله بجان آذربایجان
زنند تا مملکت تبریز بصهبای محبت الله جام لبریز گردد و خوی منشاء نشر
نفحات خلق و خوی جمال ابهی شود و میلان مرکز انعطاف و میلان بملکوت
اعلی مراغه ببارقهٔ موهبت روشن گردد و ممقان از قاصدان رحمان
ارمغان یابد و این بعون و عنایت حضرت رحمن عنقریب حاصل گردد
و این دلبر شاهد انجمن شود فاستبشروا ببشارات الله واهتزوا بنفحات الله
وتوکلوا علی الله وعلیکم التحیة والثناء ع ع

هو الله

ای سوکلی احبای الهی عالم امکان بر ظلمت ضلالته مبتلا اولوب قرانلق
هر جهتجه استیلاء و حق یولی کزلی و ناپیدا اولمغله خلق بتون بتون گمراه و طریق
هوس و هوایه رهنما اولمشلر ایدی دریای رحمت طالقه لنوب امواج
موهبت قبر اوقیالره یتیشوب چارپوپ گوهر گرانبهای هدایت کبری نثار
اولمقده در شمس حقیقت مشرق رحمانیتدن طوغدی و شعاع و شوقی آفاقی
نور سحر کبی قاپلادی دون کیتدی کون طوغدی حرمان و هجران منتهی
اولوب دیدار قاپولری آچلدی شجرهٔ حقیقتنک اودی یاندی و ندای
الهی شجرهٔ حقیقت انسانیه دن اهل هدایت قولاقلرینه دیمکله نغمهٔ الهیه دن اهتزازه

کلوب نشئه لنوب مرغان چمن کبی آهنک ملاء اعلی ایله جسور و سرور و وجد و طرب
ایدرک واطوبی واطوبی یی و نعرهٔ یا بهاء الابهائی عیوقه چیقاردیلر سزکه آذربایجانی
شانلی جانلی احبای جانفشانی سکز جناب کبریایه دو دست شکرانه یی قالدروب
سنوحات رحمانیه و انجذابات ربانیه ایله مناجات ایتمیلیکز و بیوریلیکز
که ای یگانه پروردکارمز و شفقتلی آمرزکارمز و دلبر مهربانمز حضرت رحمانمز
کوزلر کریاندر و یورکلر مانند شمع سوزاندر و شعله سی داغ نمایاندر جانلر قربان
اولسون کوکللر سوزان اولسون حسرتمز بی پایان اولسون اشتیاقمز شعله فازان
اولسون فضل و عنایتی مبذول ایله و رحمت و عاطفتیله مشمول ایله و حضرت
الوهیتنک شأن عظمتنی آشکار ایله هر نه قدر بیچاره یز آواره یز افتاده یز
سن کریمسک رحمان و رحیمسک فضل و موهبت ایله معامله ایله ای یار
مهربانمز جانمز و جانانمز راحت و جدانمز رحیم و رحمانمز تیش فریادمزه رب
رحوممز سن سن معشوق غیورمز سن سن مجلی طورمز سن سن مالک یوم النشور
مز سن سن بر اسیر ز حقیر ز فقیر ز سن امیر سن نیر اعظم فلک اثیر سن
نور ایله ملک الملوک جهانگیر سن انت الکریم انت الرحیم و انت العزیز القدیم

ع ع

هو الله

ای دو بندهٔ صادق جمال ابهی فضل بی پایانست و موهبت بی درپی آشکار و عیان

وعیان ابواب فلاح مفتوح است وصدور اهل نجاح مشروح سپاه
ملکوت ابهاست که بقوهٔ الهام متهاجم است ولشکر ملاء اعلی است که در
نهایت سطوت بر اقالیم قلوب صائل پس ای یاران شکر این فضل نمایان کنید
وبجان ووجدان وجد وطرب برانگیزید وجام لبریزی بدست گیرید
رستخیزی برپا نمائید شادمانی کنید وکامرانی ترویج آئین رحمانی نمائید وعلیکم
التحیة والثناء ع ع

هو الله

اللهم یا ذا العظمة والکبریاء والعزة والعلی تعز من تشاء وتؤید من تشاء وتهدی
من تشاء وتحرم من تشاء وتحیی من تشاء وتمیت من تشاء قد اخترت بفضلک
عباداً اخلصتهم لوجهک ووجهتهم الی جمالک وآنستهم بطلعتک وبعثتهم
من مرقدهم منادین لامرک مقبلین الی کلمتک مروجین لدینک ومهیجین
للقلوب الخامدة عن نار محبتک اولئک نجوم هدایتک وسرج موهبتک ومعالم
دینک وشعائر شریعتک واعلام هدایتک وامواج بحر موهبتک بهم اشرقت الارض
وبهم سیرت الجبال وبهم سجرت البحار ونسفت الراسیات واهتزت البقاع
ورویت السهول والحزون والدیار وبهم فاضت السحاب وانبتت ساهرة
الریاض صل اللهم علیهم بدوام الوهیتک وبقاء ربوبیتک وابدیة سلطنتک

وسرمدية حكومتك اللهم ارفع اعلامهم وقدس اسمائهم ونزه افكارهم
وطيب اسرارهم وفجر عيونهم وكثر فنونهم وحسن شئونهم وتمم سرورهم
واجعلهم مظاهر آيات توحيدك ومطالع اسرار تفريدك ومجامع اخلاق
تقديسك ومنابع اعين علمك ومصادر اسرار تعاليمك ومنقطعين عن الدنيا
وما فيها ومتبهلين الى ملكوتك الابهى ناطقين بثنائك بين الملا ناشرين للوائك
بين الورى منادين باسمك في المحافل العليا مبشرين بظهورك في المجامع
الاولى انك انت رب الملك والملكوت ولك العزة والجبروت تعطي من تشاء
وتمنع عمن تشاء تعز من تشاء وتذل من تشاء انك انت الكريم الرؤف الوهاب
ثم اسلك يا الهي بموهبتك التي خصصت بها عبادك من الملاء الاعلى
واسكنتهم في خباء مجدك فظيل طلعة رحمانيتك في الاخرة والاولى ان تكون
ظهير العبد الفقير الذي ابتلي بكل شرير اي رب انه اسير حمالك ومستجير
بابك وسميذكرك رب اجعله سنة احكيما في مقابلة اهل الهوى وحاجزا
حصينا في مقاومة كل من ضل وغوى وانجده بجنودك يا رب الاخرة
والاولى واجعل كلمته هي العليا وكلمة اهل الشقى هي السفلى رب انه في وحشة
وجالسه في كربة وتحتن عليه فيكل الشئون والاحوال وانصره بملائكة التنصر يا
ذا الجلال والاكرام وقدر له كل خير في الملاء الاعلى انك انت مالك الاخرة والاولى

والاولی باری ای ثابت پیمان بفضل و موهبت حضرت احدیت مطمئن
باش و بعون و عنایت او موقن زیرا عاقبت منصوری و مظفر و منظوری و مکرم
چون مرغ سحر در این گلستان آغاز نغمه و آواز کن و با بدیع الحان دمساز شو
آهنگی بلند کن که مسامع اهل ملاء اعلی ملتذ گردد و کلمانکی بزن که مرغان چمن الهی
به پرواز آیند به تبلیغ لسان بلیغ بگشا و بحکمت بهدایت نفوس قیام کن مطمئن
بتأییدات الهی باش و متیقن بفیوضات غیبیه ستایش عنقریب ملاحظه نمائی
که جنود حیات و جیوش نجات فتوحات روحانیه نمایند و کشور قلوب و اقالیم
روح بگشایند این نفوس سیاه اگاهند نه تباه جان بخشند مرهم نهند
شفای دل و جانند و هر درد دیرا درمان کردند سیف شان کلمة الله است
و سپرشان تقوی الله رایتشان کلمهٔ توحید است و آیتشان جوهر تجرید
و تنزیه توکل بحق کن و توسل باو جو و بقوتی ربانی و قدرتی رحمانی و عزمی روحانی
و فیضی آسمانی و توجهی قلبی و تضرعی روحی و بیانی فصیح و تبیانی بدیع و لسانی
بلیغ در آتش ملا بسوز و بتبلیغ امر الله کن این نفوس معدوده غیر محسوده
از بحر دان ابهانند خود را محروم نمایند و خویش را مأیوس کنند فسوف
نرهقهم فی خسران مبین قوهٔ میثاق را که مقاومت تواند و فیض نیر آفاق را
که تواند منع کند این نفوس در ظلمانند ولکن افق ابداع روشن و این زاغان

مرغان گلخنند ولی حدیقهٔ پیمان گلشن جنان رائحهٔ مسکیه از گلستان
عهد منتشر گردد که در هر دم صد هزار نافهٔ اسرار ایثار نمایند کن مطمئنا
بذکر ربک و فضل مولاک ان ربک بک لرؤف رحیم ع ع

الله ابهی

ای ناشر میثاق سپاه ملکوت ابهی و جنود جبروت اعلی متتابع از
عالم بالا در هجوم است صفوف و الوف ملل عالم ادنی متوالی مدحور و مذموم و مکسور
افواج چون امواج متواصل و جیوش پرخروش مترادف با این سطوت قاهره
و شوکت باهره و قوت غالبه و قدرت کامله البته عنقریب خضعت الاعناق
و ذلت الرقاب و خشعت الاصوات تحقق یابد قل سیروا فی الارض
فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین صد هزار مرتبه تجربه گشته
و مشهود و واضح شده با وجود این باز سهو و خطا مینمایند و خبط و نسیان
می کنند قدری باید اهل فتور قرآن تلاوت نمایند و دقت در قصص قرون
اولی کنند و در آیهٔ مبارکه جند هنالک مهزوم من الاحزاب
فکر نمایند تا مظهر لعل یتذکر او یخشی گردند الحمد لله آن شمع روشن
محبت الله در شبستان هندوستان بانوار ثبوت و رسوخ چنان برافروخت
که آن جمع را بمثابهٔ شمع شد عنقریب بارقهٔ تایید را چون انوار سحر منتشر بینی وا

وآیات نصرت جمال غیب را مشروح و مشتهر مشاهده کنی آهنگ ملکوت ابهی
شنوی و نغمهٔ یا بشری برآری و ناله و حنین محتجبین شنوی و امتازوا
الیوم ایها المجرمون ملاحظه کنی باری کمر همت را بر اعلاء کلمة الله بربند و عطر
تقدیس امر الله را منتشر کن و مجمع روحانیان را در آن سامان چنان گرم کن
که صوت تکبیر و تهلیلش بمجامع ملأ اعلی رسد و آهنگ توحیدش بمسامع
اهل ملکوت ابهی واصل گردد والبهاء علیک و علی کل ثابت علی المیثاق

بقوة نیر الآفاق ع ع

هو الأبهی

الهی الهی کیف یدلع لسانی و کیف یتحرک بنانی و ان احزانی تموج موج القلزم الاعظم
و یتلاطم کالمحیط الزاخر المتفاقم و اشتدت علی الامور و ضاقت البسیطة علی
کانها بئر ظلماء لیس لها قرار مقدور و انی اتجرع فیها کاوس البلاء فی کل آن
و زمان و احترق بنیران البأساء و الضراء فی کل وقت و آن منها یا الهی
هذه الکأس الحنظل التی سقیتها فی هذه الایام من ید قضائک المحتوم
و قدرک المقدور حیث دعیت عبدک سلیمان العرفان الی ملکوتک فاجاب
و رفعته الیک یا رب الارباب و اجرته فی جوارک و ادرکته من الاحتراق فی
فراقک و ترکتنی خائضا فی بحور الحرمان عن وصالک و تائها فی تیه الهجران

عن لقائك ايرب هذا عبدك الذي آمن بك وآياتك واستشرق من انوارك
واكتشف من اسرارك وآمن بحجابك الاعلى واستظل فيظل سدرتك المنتهى
وشرب كأس ساداتها من يد ساقي العطاء الى ان انجذب بنفحات ملكوتك الابهى
وسرع الى مشهد اللقاء وحضر بين يديك خاضعا خاشعا متصدعا مشتعلا
منجذبا فائزا بالاصغاء وسمع الخطاب ونطق بالصواب وتوجه من نور الانجذاب
وذاق شهد الوصال ونهل من صهباء مشاهدة الجمال في سرادق الجلال وتوجه
الى العدوة القصوى جنوب الغبراء ونادى باسمك ونطق بثنائك ودعا الى
امرك وتبين برهانك واشهر آثارك وكشف اسرارك وهدى خلقا الى معين
عذب عنايتك واد خلهم في خباء هدايتك ونور ابصارهم بانوار موهبتك
وصفى قلوبهم بظهور الطافك فرجع الى مقر اشراقك وعاد الى مطلع
انوارك ومكث قليلا قبة نورا طائفا حول مطاف ملأ الاعلى
متقبلا تراب عتبتك العليا ساجدا التربة البقعة المباركة البيضاء الى ان
ارتحل الى جوار عفوك وغفرانك ودخل على نزلك بجودك وحسانك ايرب
ادخله في خباء مجدك وحديقة قدسك ورياض رضائك وارزقه لقائك واسكنه
في جوارك وادرعليه كأس الطافك وادم عليه سوائد مواهبك واجعله نورا
في الافق المبين واعل درجته في العليين انك انت الكريم الرحيم ع ع

هو الأبهى

يا من سمّى بفضل الحق افاض الله عليك سجال الفضل والعطاء وكشف بك
عن اعين المحتجبين الغطاء وايدك بجنود من الملأ الأعلى سبحان من كشف القناع وتجلّى
سبحان من اشرقت الأرض بنوره واضائت السماء سبحان من انشاء
الخلق الجديد واحيى الموتى سبحان من حشر الخلق ونشر الورى سبحان من
مدّ الصراط ووضع الميزان وحاسب من في الوجود في يوم الطامة الكبرى سبحان
من اجار المخلصين في جوار موهبته العظمى سبحان من ادخل الموحّدين
في الجنة المأوى سبحان من نكل المحتجبين في نار تلظّى سبحان من
اورد الموقنين على مناهل الهنا سبحان من اذاق المرتابين صديد الغواية
والضلالة والعمى سبحان من اخلد المشتاقين في الحديقة النوراء سبحان
من عذّب المبغضين في جحيم البغضاء سبحان من انطق الصادقين بالثناء
سبحان من ابلى الكاذبين بالخرس في محافل الهدى سبحان من سطع ولمع
واشرق من المركز الأعلى سبحان من افاض غمام رحمته على الثرى
سبحان من ربّى الوجود بتربية الروحانيين اهل العليين من ملكوت او ادنى سبحان
من احيى الوجود بنفحات اهل السجود في النشأة الأولى سبحان من نوّر
الأرجاء واضاء الأنحاء وعطّر الآفاق وعمّم الأشراق وحيّر الأحداق ونفخ

روح الحيات في هيكل الامكان بحب ووفاق وربّى الوجود بفيض الجود وانّ
اليه المساق وايّد القلوب وشيّد البنيان المرصوص بزبر حديد من قوّة
الميثاق وجعل الثابتين فرحين بما اتاهم ومطمئنّين بفضل مولاهم
واقام على المتزلزلين قيامة الآماق سبحان من غاب في نقاب الجلال وتحجّب
بحلل الغياب في هويّة ملكوته الغائبة عن الاحداق سبحان من ادام
فيض جبروته واستمرّ جود ملكوته ودام اشراقه واستدام سطوع انواره
من افق الغيب على اهل الوفاق ع ع

هو الابهى

اللهمّ يا مولى ومهربي ومقصدي ومنائي تراني يا الهي مستغرقاً في غمار البلايا
ومتعمّقاً في بحار الرزايا ويمور منها على العمق المتلاطم ويموج منها على القلزم الخضم
المتفاقم وانّ السهام مفوّقة والاسنّة مصوّبة والسيوف مسلولة و
الهجوم من كلّ الجهات القاصية والدانية وانّي فريد وحيد جريح صريع عليل
ذليل بين ملل ساطية وامم عاتية ومع ذلك تقدّر على مصائب قاصمة للظهور
وغالبة على ظلام الديجور شاقّة للجيوب قاطعة للقلوب منها مصيبة
عبدك الذي انشئته في مهد عنايتك وارضعته من ثدي رحمتك وربّيته في حجر
موهبتك وارشدته في حضن هدايتك حتى اجتذبته بنفحاتك الى مدينتك و

وشرفه بلقائك واسمعه خطابك وحمله كتابك وارسله الى الديار بنفحات
الآثار والالواح والاسرار وجعله بريد الكلامك المجيد ووسيطا لايصال
كتابك الكريم فشمر يا الهى عن اذيال الجهد البليغ ولم يال جهدا بالسعى
فى المهامه والسباسب ولم يقصر بالوخد فى البوادى والعساسى والبرارى
حتى اوصل زبرك وصحائفك الى احبائك والقى قميص الواحك على اعين صفيائك
فارتد بصيرا كل عين ابيضت من البكاء فى فراقك وتعطر كل مشام استعد
لاستشمام نفحات قدسك وتتابعت يا الهى منه هذه الخدمات المباهرة
فى مدينتك الزاهرة وهو حامل لالواح تبشرك وقاصد لاقاليم تعليمك
الى ان هاجر بقدرك وقضائك الى ارض السر مقر نشر نفحاتك واعلاء كلمتك وظهور
برهانك وهو اول من حمل صحفك الى سائر الجهات ونشر يا الهى تلك النفحات
وشرح قلوب احبائك بالبشارات ولما ارسلوك يا محبوبى المسترقون الى هذا السجن
المحتوم وقطعوا عنك الانباء الى الذين احترقوا بنار الحرمان فى سائر الاقاليم
القاصية الشعور فقصدك ذلك القاصد العنيد ولم تأخذه لومة الجهود
يا ربى الغفور فدخل سجنك الاعظم وورد عليك بقلب خافق وفؤاد مضطرم
ودمع منسجم وصبر منصرم وتشرف يا محبوبى بالمثول وحظى بالحضور وتكحل
بتربة عتبتك الطاهرة الزكية فى عين قريحة منهمرة الدموع ثم ارسله الى

احبائک الذین قرحت اعینهم من البکاء فی فراقک واحترقت قلوبهم بنار الجوی
فی هجرانک وتفتتت اکبادهم من نیران الاسی متسعرین الاحشاء وحملته
الالواح المرسولة الی الاحباء فی اقاصی الارجاء ایرب طوی البسیط
وقطع الصحراء
وتجاوز الجبال والبحار والهضاب وبلغ رسائلک وفرح قلوب احبائک
وشرح صدور صفوتک واجعلهم ناطقین بذکره فی عتبتک ومستشفعین فی
حضرتک وتوالت یالهی منه هذه المساعی الجلیلة وتتابعت منه هذه النهضات
العظیمة وتوفق بالقبول والمثول والاصغاء والخطاب وصدور الالواح وحصول
الفوز العظیم فیکل صباح ومساء ایرب نوّر وجهه فی الملأ الاعلی وعطر مشامه
بنفحات القدس فی خبر وتک الاسمی وادخله فی ملکوتک الابهی وشرفه بالتقاء
واسکنه فی جوار رحمتک الکبری وانله الموهبة العظمی وظلل علیه السدرة المنتهی
واسقه من کاس التسنیم فی الحدائق الغنا والبسه حلل الغفران والاحسان
فی الریاض العلیا انک انت الکریم وانک انت الرحمن الرحیم ع ع

هو الله

ای کوکب برج بلاغت اهل نجوم گویند یعنی ریاضیون قدیم که کوکب
بلاغت وفصاحت وبدیع وبیان عطارد است وبر جوش جوزا چنانچه
شاعر عرب گفته انا صخرة الوادی اذا ما زحمت واذا

واذا نطقت فانني الجوزاء حال معلوم شد ستارهٔ فصاحت
و نجم بلاغت و برج نیّر معرفت نه عطارد است نه جوزاء بلکه نیّر تابان نظم و نثر
و کوکب ساطع شعر و انشاء ثریاست و برجش سیّار گاهی قطعهٔ آسیا
و گهی خطّهٔ اروپا و امیدواریم عاقبت سیرش استقرار در افق ملکوت
ابهی والبهاء علیک و علی کلّ ثابت علی میثاق الله العلی العظیم ع ع

هو الله

ایّتها العصبة المؤیّدة بجنود من ملکوت الابهی طوبی لکم بما اجتمعتم فی ظلّ کلمة الله
و آویتم الی کهف میثاق الله و ارتاحت انفسکم بالخلود فی جنّة الابهی و ترنّحتم من
النسائم الهابّة من مهبّ عنایة الله و قمتم علی خدمة امر الله و نشر دین الله و اعلاء
کلمة الله و رفع آیات التقدیس فی تلک الانحاء و الارجاء لعمر البهاء انّ القوّة الکلیّة
اللاهوتیّة تنفث فیکم بفیوضات من روح القدس و تؤیّدکم بامر لم تر عین الوجود مثله
یا عصبة المیثاق انّ الجمال الابهی وعد الاحبّاء الثابتین علی المیثاق
بالنصرة العظمی و التأیید بشدید القوی فسوف ترون لمجمعکم النورانی آثارا باهرة
فی القلوب و الارواح تمسّکوا بذیل رداء الکبریاء و ابذلوا جهدکم فی ترویج میثاق الله
و الاشتعال بنار محبّة الله حتّی یهتزّ قلوبکم من نفحات الخضوع التی تنتشر من قلب

عبد البهاء ثبتوا الأقدام وقووا القلوب واعتمدوا على الفيوضات الأبدية
التي ستتابع عليكم من ملكوت الأبهى واعلموا ان انوار البهاء ساطعة عليكم
حين اجتماعكم في الجنة النوراء عليكم بالاتحاد والاتفاق عليكم بالائتلاف
والارتباط حتى تكونوا كنجوم الثريا او عقود الدراري النوراء متحدين الاجسام
والارواح بهذا يتأسس بنيانكم ويلوح برهانكم وتبهر نجومكم وتنتعش نفوسكم
وعليكم التحية والثناء وعندما تدخلون محفل الشور الروحاني رتلوا هذا المناجات
بقلب خافق بمحبة الله ولسان طاهر عن غير ذكر الله حتى يؤيدكم شديد القوى بالنصرة الكبرى
الهي الهي نحن عباد اخلصنا وجوهنا لوجهك الكريم وانقطعنا عن دونك
فيهذا اليوم العظيم واجتمعنا فيهذا المحفل الجليل متفقين الآراء والنوايا متحدين
الافكار في اعلاء كلمتك بين الورى رب رب اجعلنا آيات الهدى ورايات
دينك المبين بين الورى وخدمة ميثاقك العظيم يا ربنا الاعلى ومظاهر توحيدك
في ملكوتك الابهى وكواكب ساطعة الفجر على الارجاء رب اجعلنا بحورا تتلاطم
بامواج فضلك العظيم ونهورا دافقة من جبال ملكوتك الكريم واثمارا طيبة
على شجرة امرك الجليل واشجارا مترنحة بنسائم موهبتك في كرمك البديع رب
اجعل ارواحنا معلقة بآيات توحيدك وقلوبنا منشرحة بفيوضات تفريدك
حتى نتحد اتحاد الامواج من البحر المواج ونتفق اتفاق الاشعة الساطعة من السراج

٣٨٤

هو المقتدر على ما يشاء باسمه المهيمن على الأسماء يا الهي الرحمن والمقتدر على الأمكان اسئلك بنفسك تحفظ السلطان
ثم اسئلك بان لا تنظر اليه والى جريرات من سبقه في الملك بل الى بحر جودك وسماء فضلك وشمس الطافك ايرب كف عنه
اكف السوء بالبد التي جعلتها فوق ايادي الخلق انك انت المقتدر المتعالي الحكيم

بوابه

اللهم ايد الملك المظفر المعظم
بتأييد انك الغيبية ووفقه بتوفيقات سمائية واحفظه من شر الاعداء
في صون حمايتك واشمله بلحظات اعين رعايتك
انك انت الحافظ العظيم ع ع